قلمهای ضلالت [illegible] در اثبات وجود امام ثانی عشر / عطیه امان است تا [illegible]

حدیث نبوی در خصوص قائم در اول اثبات امام ۱۲

اختلاف در امامت

در [illegible] در طعن عثمان

اینکه گمراهان پیش گفتند در [illegible] اینکه ایشان [illegible]

چرا [illegible] در [illegible] و [illegible] بودند

و [illegible] در ذیل فائده [illegible]

در [illegible] کتاب [illegible]

هذا کتاب حق الیقین بسم الله الرحمن الرحیم من تألیفات جناب آخوند ملا محمد باقر قدس سره [illegible]

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین و فخر النبیین محمد و عترته الذین فازوا بالمدیح القدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد خامه شکسته زبان و بیان اکم نشان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر ابن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف ارواح طالبان مناهج حق و یقین تصویر و تحریر که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفریدن آنست برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودان نمایند و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو حبل متین خود را بسعادت باقیه آخرت رسانند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آن است صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمان است و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را فرو داشته اند و قلیلی را که از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند نظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و به محض تقلید اکتفا کرده قدم از درکه سافله گمان بدرجه عالیه یقین نگذاشته اند اگرچه این حقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را به بیانات وافره و دلایل کافیه ایراد نموده اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا بعلت بضاعت یا وفور اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیار نمی یابند لهذا احقر اراده نموده که در این رساله مختصره

کافیه

کافیه عمده آن مطالب عالیه به بیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید و بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مراد بانجام رسیده و مسمی بحق الیقین گردیده و چون از برکات عهد و داد آن و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل اله سیّد و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیض سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجم افروز محفل عدل و داد شعله جانسوز نهال جور و بیداد ممهّد اساس عدل و تمکین مشیّد بنای والای شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فائض بدرجه علیه نرفع درجات من نشاء مصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظل جلاله علی رؤس العالمین و متع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیه و علی آبائه بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصاً پیغمبر آخر الزمان محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله الطاهرین و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب پروردگار آورده است ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در ضمن چند باب منشعب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات و هیچگونه نقصی در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست

اثبات وجود صانع مع صفات

دارد و دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا بنماید دلیل اول آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل آن نماید آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست او را ممتنع الوجود گویند و یا نظر بذات او نه واجبست بودن او نه ممتنع است بودن او او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن او نظر بذات او رواست پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که با هم ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها رواست و همچنانچه زید بی علت محالست که موجود باشد زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن ببدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزا علت دیگریست الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزاست گوئیم که هر یک بشرط وجود علت واجبست وجودش اما عدم او با عدم جمیع علتش ممکن است و هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند در معقولات نیز بدستور از برای آنکه محالست عادة که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته آدمی را علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و باین عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان دلیل بر این است که با این مقدمات بدیهی اند یا نظری و دلایل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت است دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها گردانیدن و دریا شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقل ظاهر است

که اینها

۳

که اینها فوق طاقت بشر است پس باید که خدای باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که که آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است افی الله شک فاطر السموات و الارض آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نموده اند نه اقرار بصانع و بینه بر این معنی آنست که همه خلق در وقت ابتلا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوندی دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدا اند باطنا بتحقیق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات محاط عقل غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید متحقق است و بجهة علاقه اضافت رحمت بی غایت که زلال نوالش از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول وجود صانع و از این جهت در هنگام صدمت و وقوع وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت رو بر استعانت و دفع نکبات دارنده خود می آورند و توجهی طبیعی که تمحل و تکلف در آن نیست از این جهت المخالفت مضطر استجابت میباشد چنانچه آیه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن ناطق است و انزعاج حیوانات بجز درگاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و در هر دینی از ادیان بوده اند اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل

اثبات باری تعالی مع صفات

مردی نیست بلکه محال خلاف احوال واو صاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است
که در بعضی از زمنه خشک سالی عظیم و قحط شدید بهم رسید مردم برای استسقا بصحرا رفتند
ودعا کردند دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در انوقت بسوی بعضی از کوهها
رفتم اهوی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیری ابی میدوید چون بغدیر رسید
ان را خشک دید حیران شد وچند مرتبه بجانب اسمان نظر کرده سر را حرکت داد ناگاه ابری
بدید امد وبلند شد انقدر بارید که غدیر پر شد اب خورد سیراب شد وبر گردید صاحب رسایل
اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی اسمان کرده
وطلب باران مینمایند واز صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر
میدهد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد
بچه را در دست من دید مضطرب شد ورو باسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحق تعالی میکند
ناگاه گودالی پیش من ومن دران گودال افتادم وبچه او از دست من رها شد ومادرش
امد او را برد وانچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده وکران دراین مقام مناسب
نیست پس معلوم شد که وجود مبداء در وضوح وظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات هم نیز
مخفی نیست فصل دوم انکه خدای تعالی قدیم وازلی وابدی است وعدم بر او محالست وهمیشه
بوده واست وخواهد بود زیرا اگر حادث باشد وعدم وفنا بر او روا باشد هر اینه
محتاج بخالق دیگر خواهد بود پس واجب الوجود وصانع عالم نخواهد بود وباید دانست
که وجود واجب است ولازم ذات اوست ومحالست که از او منفک شود وجمیع
عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع الجهاتست وعدم ونقص
وفنا بر او محال است فصل سیم خدا قادر مختار است وهیچ ممکن از تحت قدرت
او بیرون نیست وچنان نیست که زیاده بر انچه افریده است نتواند افرید بلکه مصلحت
در خلق اینها بوده واگر خواهد اضعاف انچه افریده است از اسمان وغیر انها ایجاد
میتواند کرد واگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد وفاعل مختار است وانچه
میکند باراده واختیار میکند مجبور نیست در کارها وچنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده

باشد

باشد مانند سوختن آتش وهر ممکن که اراده حق تعالی بایجاد ان تعلق گیرد البته موجود میشود
چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون واین منافات ندارد بانکه
اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد ویک دلیل بر مدعا این است که مذکور شد که اتفاق
کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر انکه عجز ونقص بر صانع عالم روا نیست فصل چهارم
انکه خداوند عالم عالم است بهمه معلومات وتغیر در علم او نیست وعلم او باشیا پیش از وجود انها
تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود انها ودر ازل میدانست انچه ابدالاباد بهم رسد وجمیع
اشیا مانند ذرات هوا وقطرات دریا وعدد مثقال کوهها وبرگ درختان وریگ بیابان
ونفسهای جانوران نزد علم او هویدا است زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بیواسطه
وهر که باراده واختیار واز روی حکمت چیزی را افریند البته بان چیز وصفات واثار ان علم دارد
وبانکه تاثیر این مقدمه نهایت ظهور دارد ودیگر انکه مجرد است ونسبت مجرد بهمه چیز مساویست
دیگر انکه همچنانکه ممکنات اثر وجود او میند علم انها وجمیع کمالات انها بان منتهی میشود وکسی که
همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد وجناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل در سه
کلمه قران مجید فرموده است الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر ایا نمیداند همه اشیا را
انکسی که همه چیز را افریده است ودوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل
ورحمت شامل نسبت بجمیع موجودات وحافظ وخالق ومربی همه اوست وهمه چیزهای
کامل او میرسد ودانا است بخفایای امور وکسی که نیک تامل کند در غرایب صنع خلق
عالم در افتاب وماه وستارگان وحرکات مختلفه انها بر قانون حکمت ودر ترکیب
جمادات ونباتات ورسانیدن هر یک بحد کمال ان ودر تشریح بدنهای انسان
وحیوانات وترکیب اعضای انها بیکدیگر والات وادوات تغذیه وتنمیه وادراکات
حواس خمس ظاهره وباطنه که چندین هزار سال حکما در انها فکر کرده اند وکتابها در هر باب
نوشته اند وبعشری از اعشار انها پی نبرده اند بعلم الیقین میداند که چنین خداوندی
بهیچ چیز وامری مخفی نیست واز هیچ امری عاجز نیست وبر همه چیز قادر است وایه کریمه
اشاره باین مراتب همه وارد وباید دانست که علم او ازلی وابدیست وغافل نمیشود

اثبات سایر صفات

وسهو کردن و فراموشی در او محال باشد و خواب بلکه مقدمهٔ خواب است در او محالست زیراکه
همه اینها عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم
علم و قدرت و تنزّه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیقت پیغمبران
علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس
سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج به اقامه دلایل عقلیه نیست
ولهذا در این مقام کلام را بسط دادیم **فصل پنجم** انکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی
عالم است بانچه شنیدنیست از آوازها و انچه دیدنیست بی انکه او را آلات شنیدن
و گوشی بوده باشد و بدون انکه او را آلات دیدن و چشمی بوده باشد زیراکه اگر
محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل
بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود اینها نیست بلکه پیش از وجود
و بعد از برطرف شدن اینها میداند بهمان نحو که در وقت وجود اینها میداند و
این دو صفت بعلم برمیگردند و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر
کرده است و شاید حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا را
عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عبّاد که مورد تکلیف الهیست
از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر
کرده اند که داخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد
و بعضی این صفت را و اراده صفت علم میدانسته و ذکر او ثمره ندارد **فصل ششم**
انکه حق تعالی حیّ است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتیست که از ان
توانائی و دانائی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز
او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد که در جناب مقدس
الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت
این صفت بعلم و قدرت برمیگردد **فصل هفتم** انکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده
باختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود

مثل

مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار او اول تصوّر ان فعل
میکنیم بعد از ان فایده برای او تخیّل میکنیم و آن محرّک ما میشود تا بحدّ عزم و جزم میرسد پس ان
ان فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد
پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب
وجود او میشود در آن وقت محققان امامیه گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و علم باصلح اراده است
و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث
است و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از
حق تعالی باراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در ان افعال مجبور نیست
فصل هشتم انکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات در جسمی بی انکه او را
عضوی و زبان و دهانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله خود ایجاد سخن در درخت
کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی
می آورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویّه و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد
انها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که
قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیراکه انچه کمال حق تعالی است علم بانمعانی
و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمی
است و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای انکه بنای بعثت انبیا و تکالیف
حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر ینست و کلامهای خدا که قران مجید و سایر
آسمانیست همه حادث اند و علم حق تعالی باینها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام
نفسی که اشاعره قایلند باطل است **فصل نهم** باید دانست که حق تعالی صادق است
و کذب و دروغ مطلقاً بر او روا نیست زیراکه عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح
منزّه است و دروغ مصلحت که ما را روا است باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و آن
از راه عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف
نمیشود و ایضاً اجماع جمیع ملیّین و ارباب عقول منعقد است بر انکه حق تعالی صادق است

اثبات باری مع صفات

در جمیع اقوال و کتب الهیه مشتمل نیست بانی و از جمله ضروریات دین است **فصل دوم**
آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی
نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما
هست و صفاتی قدرت موجود لیست عارض آن ذات شده است در حق تعالی ذات
مقدس قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است
و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم
خواهد بود یا حادث هر دو محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر از
خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود محل
حوادث باشد و آن محالست چنانچه مذکور شد انشاء الله تعالی و ایضاً لازم آید که حق تعالی در کمال خود
محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است
که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد
خدا را بصفات زایده پس مقارن کرده است او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت
بصفات زایده پس اعتقاد بدو خدا یا دوی در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد
خدا را صاحب جزو ها دانسته و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضاً
فرموده است که اول دین شناخت خدا است و کمال شناخت خدا آن است که او را
یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات
کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده
و ادراک است و سمیع و بصیر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو
تعبیر مذکور کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و
مدرک و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی ابدی و چون بعضی از این صفات ببعض دیگر
برمیگردد و بعضی داخل صفات تنزیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه برمیگردد باآنچه
مذکور شد **باب دوم** در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است
اول آنکه او یگانه است و شریک ندارد و نه در خداوندی و نه در خلق اشیا چنانچه مجوس

یزدان و

نفی صفات زاید از صانع

یزدان و اهرمن بنور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه
کفار بت پرست بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار
جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام
عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت اله میسر نمیشود و هرگاه تعدد در کدخدا در
خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال و ضایع آنها گردد و چون تواند
بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه بادنی
تأملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص اند و همچنانکه
عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق
دوانی گفته است که اگر کسی دیده تبصر و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم برآید از منتهای
آن عالم که روحانیانست تا منتهای که عالم جسمانیانست همه را یک سلسله منسلک
منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری که یک خانه است
و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت
انتظام نپذیرد و چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده متبصر تیز هوش را این معنی منکشف گردد
که با وجود آنکه بتحقیق موجد همه یکیست چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر
حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مظاهر صوری مختلف است بسی مباینت
و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اخوات آن متفطن هوشمند را
معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن
نمیتواند تواند بود چنانچه مضمون کریمه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مبنی از آنست
و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست که ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل
و النهار لآیات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد
که همچنانکه وجود صانع بدیهی و فطری است وحدت او نیز بدیهی و فطری است و حکما
رو بیک اله دارند و مقیم یک درگاهند و اتفاق عقول مستقیمه برین معنی واقع است و اکثر
ثنویه نیز مبدء اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن

نغ

از او بهم رسیده است و حادثست و قلیلی از ایشان ابطال اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن
اگر اندک تأملی کنند اذعان بوحدت مینمایند و نزهات و اهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود
بطلان آنها را بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود هر آینه رسولان او نیز نزد
ما میآمد و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد
هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت
کند اگر العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست پیغمبر برای شناسانیدن خود و عبادت
بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهلست و هیچ یک از این
صفات بر واجب الوجود روا نیست و درین مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی
چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح تر است
که احتیاج به بیان داشته و نفی آن ضروری دین اسلام است دویم حق تعالی
مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست
که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی
که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل
و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را
نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد
بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است
و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است
و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزاء و در
مکان و جهت نیست زیرا که هرچه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم
حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی بمکانی
یا از محلی به محلی بر او محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیاتست سیم آنکه

صانع

صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت
ذات و کنه صفات با او شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن
اشیا معین و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلات دارند که حق تعالی رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز نیز از
افعال بندگان اوست چهارم آنکه صانع عالم دیدنی نیست و بدیده سر ادراک او نتوان کرد
نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار باین مضمون
وارد شده است و آنچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است مآول است
بادراک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده نه چنان است او را دیده ها
بمشاهده دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات
کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مکونات
و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم
ترا چنانچه سزاوار شناختن تست و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه
نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است که لا تدرکه الابصار و هو
یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکند او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد
شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای دیده سر و ایضاً بسایر حواس ظاهره
ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک
او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال
مختلفه بر او وارد شده مانند سهو و نسیان و خواب و [illegible] و دوا ماننده که و لذت و الم و
درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله
از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج
است و حق تعالی از عجز و نقص مبرا است و مجمل سخن درین باب آنست و آنچه از صفات
کمالیه الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت
زیرا که اگر اینها حادث باشند و حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز

خواهد بود و اگر از او منفک شوند بعد از ان ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر انچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض ان محال خواهد بود و انچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده والا باید عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم ان نقص او لازم اید بلکه انچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت مصلحت داند ایجاد نماید و او قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل انکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد و اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را تو انگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل اورد نقص او خواهد بود نه کمال او چنانکه گفته اند که صفت ذات انست که حق تعالی بان موصوف گردد و بضد ان موصوف نتواند بود و صفت فعل انست که بان صفت و بضد ان موصوف تواند بود اما اول علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن است و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت اسمان افرید و زیاده از هفت اسمان چون مصلحت نبود خلق نکرد و زید را خلق کرد و پسرش را خلق نکرد و موصوف گردید بزنده کردن و میرانیدن نیز موصوف گردید و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچیک از اینها موجب تغیر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر نه از ان عطا فیض مخالف علم شامل او خواهد بود و بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که می بارد همه یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یکجا گل و سنبل میرویاند و در یکجای خار بی مقدار ظاهر میگرداند و در یکجا اشجار و ثمار و در دیگری ابار و انهار بعمل می اورد و یک خانه را اباد میگرداند و دیگری را ویران و همه از یک باران است

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست ششم انست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده است و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بان نامها و اسماء بسیار در ایات و اخبار وارد شده است و احوط انست که خدا را بغیر نامها که در ایات و اخبار وارد شده نخوانند و حق انست که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است که هرکه باین قول قایل شود کافر است و هرکه عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هرکه عبادت نام و معنی هردو کند با خدا شریک قرار داده و هرکه عبادت ذاتی را که این نامها بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم انکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است انچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا انکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا انکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین انچه بعضی غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه ما صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود هلاک کرده هشتم انکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز که غیر جناب مقدس اوست حادث است و جمیع ارباب ملل برین معنی اتفاق کرده اند و اگرچه حدوث و قدیم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما انچه اتفاقی ارباب ملل است انست که انچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از منه وجودش از طرف ازل متناهیست و بغیر حق تعالی وجودش

صفات متعلق بافعال

ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان است بلکه جمیع ادیان است و ایات و اخبار که دلالت صریح
بران معنی وارد است بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه
و عامه در این باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در احادیث
معتبره وارد شده است که هرکه قایل شود بقدیمی غیر حق تعالی کافر است **باب سیم**
در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و دران چند بحث است **اول** انکه مذهب
امامیه انست که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن انست که فاعل قادر اگر ان
فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبح انست که فاعل قادر اگر انرا بکند مستحق
مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهة حسنی و قبحی میباشد
و مستحق مدح یا ثواب یا مذمت یا عقاب میگردد و ان جهت را گاه است که بدیهه عقل همه کس
میفهمد مانند نیکی راست گفتن که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند گاه است که بفکر
معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح انها محتاج
بنظر و فکر است و گاه است که عقول اکثر عاجز است از فهم انها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح
انها را میدانند مثل حسن روزه روز اخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره
از اهل سنه میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است و هرچه شارع امر کرد حسن می شود
و هرچه را نهی از ان کرد قبیح می شود پس اگر مردم را امر بزنا بکرد حسن میشود و اگر نهی از نماز بکرد
قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بان از ایات و اخبار بسیار ظاهر است **دویم**
انکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح ان فعل
نیست یا هست اما قادر بر ترک ان نیست یا محتاج است بان فعل قبیح یا قادر بر ترک است و
احتیاج بان ندارد اما بعبث ان فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم می اید و بنابر دوم عجز
و بنابر سیم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از او صادر
نتواند شد **سیم** انکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان است تکلیف میکند
نه بر فعل انها و نه بر ترک انها و بندگان در فعل خود مختارند و خود فاعل فعل خودند خواه طاعت
باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنته اند میگویند

فاعل همه

فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در انها اختیار ندارند بلکه خدا بر
دست ایشان افعال را جاری میکند و دران فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده
از بنده مقارن ان فعل میباشد اما ان اراده مطلقا دخلی در وجود ان فعل ندارد و این مذهب
باطل است بچند وجه **اول** انکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود مییابیم که فرقست در افعال
ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین
فرق میباییم میان انکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی که از بام بزیر اید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد
باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما **دویم** انکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب
بران کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بران نموده است پس اگر افعال
عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح
باشد مثل انکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو که فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا
نیاوردی یا بگوید که باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کلیت ظالمتر
از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الاباد
بسبب ان در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جای از قران مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان
سیم انکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قران مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت
و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان
سفاهت و بی خردی خواهد بود و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است
که نه جبر است که ایشانرا بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشانرا بخود گذاشته است
بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد انست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده
باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدن و روحانی
و الات و ادوات و اینها در فعل درکار است از جانب خداست و امر بین الامرین اینست و حق انست
که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا از برای
کسی که مستحق انها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا
و واگذاشتن او را بخود دخیلست در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از

ندارد

او بشعور او مقصر باشد در فعل و ترک مانند اقای که دو غلام داشته باشد و هر یک ایشان را یک فعل مامور سازد مثل انکه بهر دو بگوید که فردا بروید فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار باو دهیم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم و اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند انکه کرده است مستحق صد دینار است و انکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمانبردارتر است و خدمات بیشتر کرده است او را دوستتر میدارد بعد از انکه بهر دو ان تکلیف کرد و حجت را تمام کرد و او را به تنهائی میطلبد ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا الخدمت را بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین میکند و فردا ان غلام این خدمت را میکند و ان دیگری نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن هر دو باختیار خود کرده است و حجت خدا بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از ایات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است **چهارم** انست که لطف بر حق تعالی واجبست بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک کرده بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید ثواب و عقاب و امثال اینها **پنجم** انکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بی فایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ می باشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و در این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و ایات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد انست که انچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد انست که میباید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهرا تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست **باب چهارم**

اربعه

در مباحث نبوت است و در ان چند مقصد است **اول** انکه امامیه را اعتقاد انست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره و جمیع انبیا از اول عمر تا اخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی الهی جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما غیر ان در امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه انست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را از سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و اله در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر انحضرت اوردند برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر انکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی نسبت باو لطفی چند میکند که او را باختیار خود ترک معصیت کند یا انکه بسبب قوت عقل و فطانت و زکا و کمال اقسام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه ان باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و ضلالات نفس رهائی یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر انچه رضای محبوب او در انست بر گرد خاطرش نگردد و اگر یاد را خیال معصیتی در خاطر او در اید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون ان گردد و ایضا شرم کند از انکه در حضور چنین خداوندی جلیل که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و باین اسباب معصیت از او صادر نمیتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر اینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک ان ثوابی نخواهد بود و بدانکه ایات و اخبار که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام ماولست یا بر ارتکاب مکروه و ترک اولی

وچون نسبت بجلال مرتبهٔ ایشان این عظیم است بغیر از ان معصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و انچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست که از کتب یهود بر داشته اند و برای انکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز انها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بسیار در رد انها از طرف اهل بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد پس بانها اعتماد و بر قول انها اعتقاد نباید کرد دویم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هرکه دعوی مرتبهٔ بلندی کند بمحض دعوی او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند بیت ای بسا ابلیس ادم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست ها چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی از مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و معجزه مثل انست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان بان عاجز باشد و بر خلاف مجری عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود ان معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد ان معجزه نیست مثل انکه گوید در وقت طلوع افتاب معجزه من انست که افتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوی پیغمبری نباشد انرا کرامت میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم ع و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای دین و دنیای خلایق فرستاده است و دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را دو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت ان امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانکه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوی او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب که دعوی پیغمبری میکرد با و میگفتند که محمد ص برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را

طلبید

طلبید که یک چشمش کور بود و دعا کرد چشم صحیحش کور شد و گفتند که محمد ص اب دهان مبارک خود را در چاهی که خشک شده بود انداخت انچاه پر اب شد ان ملعون در چاهی کم اب اب دهان انداخت خشک شد و این معجزه مکذبه میگویند سیم باید پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلاً قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علوم که امت او بانها محتاجند و باید که بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراض که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد زنا و شبهه نباشد و پدرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولای و حجامی و حمالی و بیطاری و کارهای که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیز خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول ص بوده اند همه مسلمان بوده چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بران قایم نشده و بعضی اخبار که در باب احوال حضرت خضر علیه السلام و غیر او وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف در این باب اولی است ع علمای امامیه اتفاق کرده اند بر انکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضلند از جمیع ملایکه و برین مضمون احادیث بسیار است ادلهٔ عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا و علیهم السلام ثابت و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجملاً اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حقند و انچه در قران مجید وارد شده است در نبوت ایشان ضروری دین است مانند حضرت ادم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس نبوت و حقیت ایشان واجب است و هرکه انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان

بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیه و آله و علیهم
و ایشان را اولوا العزم بلینا میخوانند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت
رسالت پناه صلعم است و بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است و فرق میان
نبی و رسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست که در بیداری ملک باو نازل شود
و نبی شامل آنکس است که در خواب براو نازل شود و بعضی گفته اند که رسول آنست که مبعوث شود بر
جماعتی و نبی شامل آنکس است که برکسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند که رسول آنست که کتابی و شریعتی
داشته باشد و نبی شامل آنکس است که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است
که پیغمبران چهار قسمند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است
که در خواب میدیده و صدای ملک را می شنیده و در بیداری ملک را نمی دیده است و مبعوث براحدی
نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم بود علیهما السلام
و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای می شنیده و ملک را می دیده است و بر گروهی
مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب میبیند
و صدا میشنود و ملک را در بیداری می بیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث
معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب بیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را در
بیداری نمی بیند و رسول آنست که صدای ملک را می شنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری
ملک را نیز می بیند و امام صدای ملک را می شنود و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند
در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام
بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این مقام اولیست **بحث** در بیان حقیقت
پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی پیغمبری
نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس
همه اهل ملل و نحل قائلند که او دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت دو نوع است **اول**
قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقیست و در هر
زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع‌تر بود

واهل

و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السلام
چون مدار بر سحر بود حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال اینها داد که قوم او از اتیان بمثل اینها عاجز
شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مبعوث شد
چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه
مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیس را شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه
بفعل ایشان بود اما از نوع بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مبعوث گردید
در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می آوردند
و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در
پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آورد پس فرمود
که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی
نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته
شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر میبودند البته می آوردند یا فصحای
در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار
دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد
که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان
او جاری نمیکرد و الا اغرا بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است
و بر حق تعالی اتیان بقبیح محالست و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت
و بلاغتست یا از آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و سد اذهان ایشان
مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود و اگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست که
اعجاز بچندین وجه بود **اول** از جهت فصاحت و بلاغت و تلاوت که هر اعجمی که قرآن را میشنود امتیاز
آنرا از سخنان دیگر می فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیح واقع شود مانند یاقوت رمانی
و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن
نموده اند و روایت کرده اند که هرکه سخن بسیار بلیغ یا شعر فصیحی میگفت برای تفاخر بر کعبه

نبوت

شرفه می او بحث چون این ایه دفتی با ارض ابلعی مائک نازل شد همه ز نیم رسوای ورثت ابدند
و نوشتهای خود را برکرفتند و پنهان کردند چهارم از جهت غرایب اسلوب که هر چند کسی تتبع
کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد
و جمیع بلغای انزمان از غرابت ان متعجب و حیران بودند سیم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی
فرموده است ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اکر قران از نزد غیر خدا بود
هرآینه مییافتند اختلاف بسیار زیراکه از بشر هر کاه کلامی باین طولی صادر شود نمیشود که مشتمل
بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصاً وقتی
که انشا کننده ان سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیکر انکه ان ایه ایه و سوره سوره
نویسندکان منافقان و دشمنان او باشند و دیکر اختلاف در فصاحت زیراکه فصحا بدو خطب
افصح فصحا اکر یک فقره اش فصیحست فقره دیکر فصیح نیست و اکر یک بیت عالیست بیت دیکر
واهیست و اکر یک جزوش در تحقیق است جزو دیکر لهو و لعب بل در نهایت کلامی که از اول
تا اخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد همه بر حقایق و معارف مشتمل
باشد صادر نمی کردد مکر از کسی که هیچکونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوالش
نیست چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیراکه در انوقت در میان عرب خصوصاً
اهل مکه علم بر طرف شده بود و انحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر
ایشان معاشرت نمی فرمود و مسافرت ببلاد دیکر بسیار نمی نمود که طلب علم کند و انچه حکما در
چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و ایه باحسن وجوه بیان فرموده اند
و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا دران نیست و ببرکت انحضرت
طایفه که بعدم فهم علم و ادب مشهور افاق بودند از نور علم و محاسن اداب و مکارم اخلاق
مغبوط ساکنان سبع طباق کردیدند و علمای جهان در کتساب علم و ایمان محتاج بایشان
شدند پنجم از جهت اشتمال بر اداب کریمه و شرایع قویمه زیراکه در مکارم اخلاق
انچه حکما و علما در سالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف ان بیان شده و در شریعت
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات

ومعاشرات

ومعاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر کردانیده که در هر باب هر چند علمای
زمان و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه دران نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از
انچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی اله السلام مقرر کردیده نمیتوانند ساخت و اکر
کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این عظیمتر نمیباشد ششم از جهت اشتمال بر قصص امثال
سالفه و قرون ماضیه که در انزمان مخصوص اهل کتاب و دیکران خصوصاً مطلع بر انها نبوده و
بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بحساب خصوصاً اهل کتاب نتوانستند که تکذیب انحضرت
نمایند در هیچ جزوی از اجزای ان قصهها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت ان بر ایشان
ظاهر کردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و انچه در کتب ایشان
بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت کردانید مانند قصه سنکسار و حلال بودن کوشت
شتر و غیر اینها که در حیات القلوب ایراد نموده ام هفتم از جهت خواص سور و ایات کریمه که شفای
جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری
و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در ایات و سور فرقانی هست و بتجارب صادقه معلوم کردیده
و تاثیرات قران مجید را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب ربانی و زدودن شبهات
نفسانی زیاده از ان است که صاحب دلی انکار ان نماید یا عاقلی را دران مجال تاملی باشد هشتم
از جهت اشتمال قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر ان اطلاعی نیست و از بیان زیاده بر انست
که احصای ان نمود و ان بر دو قسم است اول انست که در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است بانچه کافران
و منافقان در خانهای خود میکفتند یا با یکدیکر راز و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میکذرانیدند
و بعد از خبر دادن تکذیب انحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میکفتند خدا
میشنید و میکفتند در این ساعت جبرئیل انحضرت را خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر در کتاب
حیات القلوب نقل کرده ام دویم انست که در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است بامور اینده که غیر خدا را
بر ان اطلاعی نیست پیش از وقوع انها بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیکر
و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده
و در هر شهری و دیاری ذلیلترین اهل روزکارند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد

برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و از کشتن انحضرت لبسوی
ان بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول ص از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان
بر کبران عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد انحضرت و بر افتادن بنی امیه
و نسل انها که حضرت ع ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهود مرگ را و چنان شد
و اکثر اینها در حیات القلوب مذکور است نوع دوم در بیان سایر معجزات انحضرت است بدانکه
حق تعالی هیچ پیغمبر را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل انرا و زیاده بر ان بانحضرت عطا کرده است
و معجزات انحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده‌ام و
و سایر معجزات انحضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن شریف انحضرت است و
ان بیست و چهار معجزه است اول انکه پیوسته نور از جبین انحضرت ساطع بود و چون ماه شعاع
جبین مبین ان معدن انوار بر در و دیوار میتابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد و از انگشتان
مبارکش مانند ده شمع روشنی میداد دویم بوی خوش انحضرت بود چنانچه هر وقت انحضرت از راهی
میگذشت تا ده روز و زیاده هر که از ان راه میگذشت میدانست که انحضرت از ان راه رفته است
از عطر او و از عرق انحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو
آبی نزد انحضرت آوردند و کف آبی در دهان مبارک کرده مضمضه میکرد و در دلو ریخت ان آب
از مشک خوشبوتر شد سیم انکه چون در آفتاب می‌ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم
انکه هر که با انحضرت راه میرفت هر چند بلندتر بود حضرت بقدر یکسر و گردن از او بلندتر مینمود پنجم
انکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می‌افکند و با او حرکت میکرد ششم انکه مرغ از بالای سر مبارکش
پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر اینها بر انحضرت نمی‌نشست هفتم انکه از عقب
میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم انکه خواب و بیداری او یکسان بود و در خواب قوای او
از ادراک معطل نمیگردید و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید و دیگران
نمیدیدند و هرچه در خاطرها میگذشت میدانست نهم هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم انکه
آب دهان بهر چاهی می‌افکند در ان برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید
شفا مییافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانیدند در ان برکت بهم میرسید و از طعام

قلیلی

قلیلی جماعت کثیر را سیر میکرد چنانکه از بزغاله و یک صاع جو جابر هفصد نفر را سیر کرد یازدهم
انکه لغتها را می‌فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم انکه در محاسن شریفش هفده
موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشیدند سیزدهم انکه مهر نبوت بر پشت شریف
مبارکش نقش گرفته بود و نورانی بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم انکه آب از میان انگشتان
مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم انکه باشاره انگشت ماه را دو پاره
بدو نیم کرد شانزدهم انکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند هفدهم
انکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر ان متولد شد و در وقت ولادت
از پا بزیر آمد نه از سر و چون بزمین آمد بوی بهتر از بوی مشک از و فایح گردید و جهان را
معطر کرد و پس رو بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار
نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود و پس نوری از و ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن
کرد هیجدهم انکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم انکه فضله که از انحضرت جدا
میشد بوی مشک از ان می‌آمد و کسی او را نمی‌دید بلکه زمین مامور بود که انرا فرو برد
بیستم هر چهارپایی که انحضرت سوار بر ان میشد رهوار میشد و پیر نمی‌شد بیست و یکم
در قوت کسی با ان حضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم انکه جمیع مخلوقات
رعایت حرمت انحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند از
برای تعظیم و بر انحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره انحضرت را می‌جنبانید
بیست و سیم انکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی‌ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت
اثر پایش میماند بیست و چهارم انکه حق تعالی از ان حضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با ان
حضرت با ان تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر
نمیتوانست کرد و هر کافر و منافق که انحضرت ع میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه
راه رعب در دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات ولادت با سعادت انحضرت است
خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده‌اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد انجناب
شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد

حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران
ضعیف و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم در نهایت استحکام
بنا کرده بود و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه
شد و تا حال شکستگی بنحو آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری
گردید و دریاچه ساوه که او را میپرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمک است که نزدیک
کاشان است و آتشکده فارس که هزار سال بود و آنرا میپرستیدند در آنشب خاموش شد و در رود
سماوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع
شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال
بودند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت واقف
السعادت آن منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها
از طلا و نقره و زبرجد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او آشامید
و آنحضرت را بعد از ولادت با بهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر کردانیدند و مهر
نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند
و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او
سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه
بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در آنحال و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده
از حد و عد و احصاست و بر خی در حیات القلوب مذکور است **قسم سیم** معجزاتیست که متعلق
بامور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است **اول** شق القمر است حق تعالی فرموده است
اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند
که این آیه در وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند و حضرت بانگشت مبارکه اشاره
بماه کرد و بقدرت الهی دو نیم شد و باز بهم پیوست و از اهل بلاد دیگر رسیدند و ایشان نیز خبر
دادند که ما هم در آنشب چنین دیدیم که دو نیم شد و نیز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند
که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس **دوم** برگردانیدن آفتاب است خاصه

دعائم

دعائم بسند های بسیار معتبر از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم را برای کاری فرستاده بود بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز
عصر فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مراجعت نمود و حضرت سر مبارک خود را در دامن
آنحضرت گذاشت و خوابید و در آنحال وحی بآنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب
غروب کند و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود که یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نخواستم
که سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا اگر علی در طاعت تو و طاعت
رسول تو بود آفتاب را برو بگردان اسما گفت والله که دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی
رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب
یکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم واقع شد بعد از وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله **سیم** ریختن ستاره کان و بسیاری شهب در هنگام ولادت
با سعادت آنحضرت چنانکه مذکور شد **چهارم** نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام
از آسمان **پنجم** صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد **قسم چهارم** اطاعت
جمادات و نباتات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سایر آنچه در اینها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب
خرمائی که حضرت پشت بران می داد چون منبر ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت
درختها را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و بر رو افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز
شدن و میوه دادن درخت خشک در ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن
خرمای سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن پاهای اسب سراقه را و این
قسم از معجزه زیاده از حد و احصاست **قسم پنجم** سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند
سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت
کردن آنحضرت شیر سفینه را براه و گواهی دادن انواع حیوانات برسالت آنحضرت و از
این نوع بسیار است **قسم ششم** مستجاب شدن دعای آنحضرت است در زنده شدن مردگان و بینا
شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد **قسم هفتم** استیلای
آنحضرتست بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت

نبوت

ایشان

چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر اینها شد و آثارش بهمه مردم ظاهر گردید قسم ششم استیلای آنحضرت
بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآنحضرت چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است و در
احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و رفع الشهب در کلام مجید مذکور است
قسم هفتم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه
ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت
صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و امام حسین علیهما السلام و کیفیت شهادت
هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت
امام رضا و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران
و کیفیت اینها و جنگ حضرت امیر صلوات الله علیه با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و خوارج
و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت
و صحابه واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت
فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت
ایشان در جنگ تبوک و از شهادت خبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان
کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای
خود میکردند و اکثر مردمی که بنزد آنحضرت می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت اینها را معلوم
و کم سخن از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل معجزات را خواهد بکتاب
حیوة القلوب رجوع نماید ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است
و نصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکران
کافرانست و خلافی که بعضی از فاجران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است
یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند در در خواب بوده یا بیداری و بروح تنها
بود یا ببدن و روح هر دو تا بمسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه
در ذکر بعضی از این خلافها متابعت ایشان کرده اند یکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات
کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله

علیه و اله

علیه و آله را در یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا
سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و اسرار
نهانی و معارف نامتناهی بآنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور در تحت عرش
الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام یا اجساد ایشان ملاقات کرد و
داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه
دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن و در بیداری بود نه در
خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معانی خلاف نبوده چنانکه ابن بابویه و شیخ طوسی
رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و القابست که معراج مشهور
پیش از هجرت واقع شد و محتملست که بعد از هجرت نیز در مدینه طیبه نیز واقع شده باشد
چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سوال قبر
و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که
ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول صلعم را هفتم در بیان قلیلی از فضایل
و مناقب آنحضرت است باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم
و جمیع ادیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست
و آخر پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرفست از جمیع مخلوقات از ملائکه
و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلات
میگویند که حضرت امیر المؤمنین افضل از آنحضرت بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات
کمالیه بشری بود و یک معجزه اعظم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد
که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تفاخر و

بنوت

و تکاسه بود در جمیع مانند حیوانات عریان می‌شدند و در دور کعبه دست بر هم می‌زدند و صفیر میکشیدند
و در می جستند عبادت ایشان چنانچه بود و ازین معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود
و الحال زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را
طوعاً و کرهاً با ملایم اورده است کسی که در صحرا ایشانرا مشاهده میکند میداند که مرات
شتی از انعام بدترند و در میان چنان گروهی انجاب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه
و اطوار حمیده از عالم و حلم و حیا و کرم و سخاوت و عفت و شجاعت و مروت و سایر
صفات کمال و علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار انها را
احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از انها را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده‌ایم
و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار آنحضرت و ائمه هدی صلوات الله
علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه همه انبیا و اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده‌اند
و آذر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلم نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده
بود پدر میگفته بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که در دلالت بر خلاف این میکند
محمول است بر تقیه و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب از اوصیای حضرت ابراهیم
بود و همچنین پدران او تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و ابوطالب پدر حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلم بعد از عبدالمطلب وصی بودند و هرگز بت نپرستیدند و کافر نبود و لیکن ایمان
خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلعم برای او بکنند
و اعانت آنحضرت بیشتر توانند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر
انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول صلعم در وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار
اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را
پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشانرا مضاعف کردانید
و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که اسلام ابوطالب
و آبا و اجداد حضرت رسالت‌پناه صلعم از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد
شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که

و جدات آنحضرت و مادران ائمه صلعم همه عفایف و نجیبات و مکرمات بوده اند و الوده بتهمتی
نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم انها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم
نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیه السلام و مادر
اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم انها نبوده بخلاف
پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کریمه در صلب ایشان بود باید هرگز کافر نبوده باشند
و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق
هشتم خلافست که آیا آنحضرت بر ملایکه مبعوث یا نه و توقف اولیست اما از احادیث
بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع
ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدس ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را
اموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نیاید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می‌آید و بعد از آن
پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانه حضرت رسول صلعم نمی‌شد و چون داخل
میشد مانند بندگان با ادب در خدمت آنحضرت می‌نشست نهم خلافست که حضرت صلعم پیش از
بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی برآنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند
و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند که بشرع حضرت نوح علیه السلم عمل میکرد و بعضی گفته اند که
بشریعت حضرت ابراهیم علیه السلام و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد
فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی‌نمود و شریعت آنحضرت
ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمی‌شد جواب نمیفرمود
و هرگز در هیچ امری تمسک بکتب سابقه نمیکرد و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریت داد برای اتمام
حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و ایات و اشعار بمتابعت انبیا
وارد محمول بر اصول دینست که متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت
و صبر بر تحمل مشاق امت است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار است که
آنحضرت اهتمام در عبادت و تتبع در مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مبادی آنها بیش از همه کس میفرمود
و چون نتواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق کنند

واشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقاً مکلّف بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود را نداند با انکه معلوم است
که انحضرت انواع عبادات میکرد و بیست و هشت از هجرت پنهان بجا اورد و اداب حسنه از تسمیه
و تحمید و تسلیم و ترک محرّمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از انحضرت صادر میشد
و کی تواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول انکه اگر عمل بشریعت
پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید ان پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت
دین است دوم انکه شریعت ان پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانسته است
پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانسته است
پس بایست از علمای ان عصر و ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات انحضرت ان بود که خط
و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص ایشان را بنحوی که در کتب ایشان بود
بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضاً اکثر علمای اهل کتاب در ان عصر فاسق و فاجر
بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد سیم انکه در احادیث بسیار وارد است
که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت صلعم در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست
یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیهما السلام تتبّع نماید و بایمان بیاورد و تابع او گردد
و بایست این معنی را اکثر اهل مکّه بدانند و نقل کنند قطع نظر از انکه لازم می اید انحضرت
مرتبه اش پست تر از ان وصی باشد و افضلیت انحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است
پس میگوئیم که پیغمبری انحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل می نمود و بعد از
چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت کرد بچندین وجه اول انکه عامّه
و خاصّه از انحضرت روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتی که ادم در میان اب و گل بود و
و احادیث بسیار وارد شده است که روح انحضرت را در عالم ارواح بر ارواح مبعوث گردانیدند
و همه بان حضرت ایمان اوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدّسه او و اهل
بیت علیهم السلم اموختند دوم انکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در خطبهٔ قاصعه فرموده حق تعالی
مقرون گردانید به پیغمبر خود صلی الله علیه و اله در هنگامی که او را از شیر باز گرفتند ما نزدیک بان
بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق

اهل

اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت
سیم انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلم را بندهٔ خاص خود
گردانید و پیش از انکه پیغمبری گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از انکه رسول گرداند و رسول گردانید
او را پیش از انکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از انکه امام گرداند و در حدیث صحیح وارد
شده است که نبی انست که در خواب بیند مانند خواب ابراهیم و مانند انچه میدید رسول
خدا صلعم از اسباب پیغمبری پیش از انکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری
قبل از رسالت است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمهٔ هدی
صلوات الله علیهم از اول سن تا اخر مؤیّد بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و
از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد پنجم بنصّ قران و احادیث متواتره معلوم شده که حضرت
رسول صلعم افضل انبیاست و هر فضیلتی و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بانحضرت زیاده از ان عطا کرده اند
پس چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سنّ صبا بشرف نبوّت
فایض گردد و حضرت رسالت با ان جلالت تا چهل سال خلعت نبوّت نپوشد و ایضاً در احادیث
بسیار وارد شده است که از ائمّهٔ ما صلوات الله علیهم در وقت طفولیّت بلکه در هنگام ولادت اثار
علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قایم علیه السلم در کودکی در دامان پدر از مسایل مشکله غامضه جواب
فرمود و حضرت جواد علیه السلم در سنّ نه سالگی در یک روز سی هزار مسئله غریبه کلامیّه را بیان فرمود و
تقریر شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت پناه از ایشان کمتر باشد ششم خلافست که حق تعالی
انحضرت را چرا امّی نامید اکثر گفته اند برای انکه انحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد
وارد شده است که نسبت بامّ القری که مکّه مشرّفه است داده شده و در این خلافی نیست که انحضرت
پیش از بعثت تعلّم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نصّ قران بران دلالت کرده است
و خلاف در این است که ایا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه حق انست که قادر
بر خواندن و نوشتن بود چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهای
که دیگران از ان عاجز بودند میتوانست امّا برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند
و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامهها میفرمود و از حضرت صادق علیه السلم منقولست

نبوت

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه میخواند و نمینوشت و لیکن معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام
پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که
نمیتوانست چیزی نوشت فرمود که دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت میخواند
و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و یک نام مکه
ام القری است یازدهم آنحضرت صلی الله علیه و آله خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند اول
آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دویم قربانی بآنحضرت واجب بود سیم بعضی گفته اند
مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم هر بدی که میدید بایست البته انکار کند پنجم مشوره کردن
با صحابه بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است
هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات
سنت خلافست هشتم واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند که آنحضرت
سیر و سیار میل نفرمودند بعضی گفته اند حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمی فرمود و
بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام
بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست
که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار تا سحر تاخیر نماید بقصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده
از چهار زن بعقد دوام جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنی که
خود را بآنحضرت می بخشید بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه
نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود آنحضرت را
بنام ندا کنند که یا محمد و یا یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ مواضع آنحضرت را بنام ندا
نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده اند هفدهم
حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلند تر از صدای آنحضرت کنند هجدهم حرام بود که از پشت
حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر
آنها مناسب این رساله نبود لهذا احاله بکتاب حیوة القلوب نمود باب پنجم در امامت است
و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که

وجوب نصب

پیغمبر میکرد بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب
نصب امامت بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی مذکور است و نصب آن ضرور و
واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت و ایضا خلافست که عقل حکم
میکند بر وجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن
اتفاق کرده اند آنست که واجب است بر پروردگار عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما
عقلاً بچندین وجه اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب
امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی و
سرکرده که در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه
ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و
همه عقول بر این معنی مفطورند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است خصوصاً بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست دویم آنکه نصب امام
لطف است و لطف بر خدا عقلاً واجب است و ایضا بر حق تعالی واجب است و شک نیست در آنکه
اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای
ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام
سیم چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق
تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر کرد و آداب و سنن در
هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض
مواریث و قضایا و معاملات احکام واقعیه حقیقیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت
قلیل بود و در مدت جمع قلیلی ظاهراً ادعای کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل
تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای دین و ملت و شریعت
وتقریر
و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تقصیر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب
مجمل غامض ذو وجوه و محتملی در میان ایشان بگذارند هنوز آن کتاب ترتیب نیافته باشد و
آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد و هرکس بنحوی فهمد و تفسیری برای آن تعیین نماید با

انکه هزار یک احکام ضروریه در ظاهر ان نباشد و احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش
باشد و بنو مسلمان چندرا که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشد صاحب اختیار امت کردانند
که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و ان باطل جاهل هر امری که رود هر صحابه جمع کند
و خود مانند خر در کل مانده باشد و ازین و از ادبر رسد تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح
دهد هر که بهره از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا نمیدارد و خداوندی
ان لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبری با ان مهربانی و شفقت در حق امت
چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری که ان ازار ها بر بدن شریف
و نفس لطیف خود برای هدایت امت وارد لو حزن شده هر یکمرتبه دست از ایشان برداشت رئیسی
و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یکسی را تعیین مینماید
و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر اخر الزمان
از دنیا میرفت و برای دین و دنیا و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین
نمیکند و اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدی حکم نخواهد کرد چهارم انکه مخالفان نیز معترفند
که عادت مستمره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از ادم تا خاتم ان بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین
نمینمود ایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله در جمیع غزوات
و سفرهای جزوی که انحضرت از مدینه مشرفه میفرمود ان بود که تعیین رئیسی و خلیفه میفرمود و در
جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این
مفارقت کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت پنجم
انکه رتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند
کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطل است بالاتفاق و ایضاً بر مصالح عامه
عباد عقول ناقص امت کی حکم میتواند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای
نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند
پس بر ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند و ایضاً عصمت در ان شرط است
چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر ان نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است

و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و اما ان ایاتی که دلالت میکند بر انکه امام از جانب حق تعالی
منصوب میباشد بسیار است و در این رساله بچند ایه اکتفا مینمائیم اول ایه وافی هدایه الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و اتمام کردانیدم
بر شما نعمت خود را بی شک نیست در ان که امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای اصلاح شما
و دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با انکه
احادیث مستفیضه از طرف عامه و خاصه وارد شده است که این ایه شریفه بعد از نصب
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شده دوم ایه کریمه لولا نزل هذا القران علی رجل
من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و
رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون مفسران
خاصه و عامه گفته اند که بعضی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم
از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان
اموال و اسباب بسیار داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان که ایا ایشان قسمت میکنند رحمت
پروردگار ترا یعنی پیغمبری را و بهر کس خواهند بدهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را
در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا انکه بکدیگر محتاج باشند
و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال
انکه رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه ایشان جمع کنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما
قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان نگذاریم بلکه خود انرا
تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی
که مرتبه امامت نظیر درجه نبوتست و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که
انرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد و از این ایات
کریمه اگر دیده تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشد سیم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق
ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی پروردگار تو می افریند هرچه را
میخواهد و بر میگزیند هر که میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از انچه ایشان

شریک او میکردانند دلالت این آیه نیز ظاهر است بر انکه برگزینند برای امور دین و دنیا خدا است نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه برد آنها نازل شد که گفتند خدا پیغمبر را بر بزرگان نداد چهارم آیات بسیار است که دلالت میکند بر انکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر انکه در کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان ننموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی طاعت کنید خدا را و طاعت کنید رسول او را و آنها را که صاحبان امرند از شما و چنانکه طاعت خدا و رسول عام است باید اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در انکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و خلق کسی را اطاعت که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشریه صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دویم در بیان شرایط امامت بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است اول انکه باید که افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصاً در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضاً حق تعالی میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی [2] و یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر انکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانایند با آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمی شوند این را مگر صاحبان عقلها و ایضاً فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

[2] آیا کسی که هدایت کند بسوی حق سزاوارتر است یا کسی که مردم پیروی او کنند

یعنی

یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون از از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافتست و ایضاً چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط پادشاهی و ریاست زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهرش آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دویم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر انکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره برین مضمون وارد شده است و ایضاً امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل مذمت خواهد بود و بقول حق تعالی اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید به نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با انکه کتاب خدا میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمیفهمید و باز فرموده است ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نمیکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضاً چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیدم ترا امام از برای مردم حضرت خلیل ازین عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمین و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر و صادق خواهد آمد که عهد امامت باو نمیرسد و ایضاً عمده فایده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر و روا باشد امام دیگر باید او را از معصیت منع نماید و خطای که از او صادر گردد او ظاهر سازد بس امام کل خواهد بود نه اول و ایضاً برات واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولوا الامر معلوم شد پس اگر اطاعت نکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضاً نهی

از منکر بر ایشان واجب است اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام وارد و اگر نکنند ترک واجب
کرده خواهد بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را
از او اخذ کنند پس محتاج بده امام خواهند بود و اگر ایشان هم معصوم نباشند محتاج بامام دیگر خواهند بود
پس یا تسلسل لازم اید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم
می شود سیم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امامست و ان نصوصی که بر خصوص هر یک
از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و سنیان بهیچ یک ازین سه شرط
قایل نیستند و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او
باشد بانکه شبهه در نسبش نباشد و پدران ایشان دنی و مادران ایشان غیر عفیفه نباشند و از
عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشت خوئی و کج
خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولائی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل
کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسایلش گفته است
که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد دوم
انکه عالم باشد بهر چه در امامت با او محتاج الیه است از علوم دینیه و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
مدنیه و اداب حرب و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون
اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت برای دفع فتنها و بر انداختن اهل باطل و غالب کردانیدن دین
حق زیرا که اگر او ترسنده است بگریزد ضرر عظیم میرسد بخلاف بعضی از رعایا چهارم انکه در جمیع صفات
کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه
رعیت خود کاملتر باشد و الا تفضیل مفضول لازم اید و ان قبیح است عقلا پنجم انکه پاک باشد
از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق
مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب
او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با لطف دارند
ششم انکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از
همه بیشتر باشد هفتم انکه معجزه از او ظاهر شود که دیگران از ان عاجز باشند تا انکه در وقت ضرورة

دلیل حقیت او باشد هشتم انکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب
فساد میان رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولی است مقصد سیم
در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و انها در احادیث
بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و درین رساله بعضی را ایراد مینمایم کلینی بسند معتبر
از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و
ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می اید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین
بلند میکند و محتلم نمی شود و خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش
بخواب نمیرود یعنی انچه واقع میشود در انحال میداند و خمیازه دکان کشی نمیکند و از پشت سر می بیند
چنانچه از پیش رو می بیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او می اید و زمین را خدا موکل کرده
است که انرا بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلعم را میپوشد بر قامتش درست می اید و اگر
کسی دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده می اید و ملک با او سخن میگوید
تا اخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام
داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر و
سخی تر و شجاعتر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد ان باشد که
گاهی چنین و در حضرت رسول صلعم دایمی بود و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است
بانچه از او بیرون اید فرو برد که بمردم ظاهر نشود و بوی خوشش از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم
از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا انکه مردم
بی اختیار انحالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفقتر و مهربانتر است بر ایشان از پدران
و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و انچه مردم را بان امر
میکند خود زیاده از دیگران بان عمل مینماید و انچه مردم را از ان نهی میکند بیشتر از دیگران
اهتمام در ترک ان مینماید و دعای او مستجاب است حتی انکه اگر بر سنگ دعا کند هر اینه بدو
نیم می شود و حربها و اسلحه حضرت رسول صلعم نزد اوست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از اسمان
امده و نزد او نامه است که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در ان

اما

نوشته است و نامهٔ دیگر است که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد
امام هست جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفند و چون
پیچیده می‌شود بکلفتی ران شتری می‌شود و در آن نوشته است که هر حکمی فرزند آدم بآن محتاج شوند
نزد او هست جفر بزرگ و جفر کوچک که یکی از پوست بز است و یکی از پوست گوسفند و در
آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی
که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول
صلوات الله علیه و آله املا فرموده است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم بخط خود نوشته است و
مصحف حضرت فاطمه علیها السلام نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت
و از برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت پناه از دنیا مفارقت کرد حضرت
فاطمه ع را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت[2] رسید و فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
امیرالمؤمنین ع مینوشت و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر هست که عمود
که در میان امام و حق تع عمودی از نور است که در آن عمود اعمال بندگان که در آن عمود اعمال بندگان
خدا را می‌بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلم
منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند
چنانچه حضرت رسول ص نص بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع کرد دویم آنکه هر چه از او پرسند جواب
شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سیم خبر دهد مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغات و زبانها
میداند و هر کسی بهر لغت او جواب میگوید پنجم کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از
احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است
مرده زنده میکرده‌اند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مکرر مرده را زنده میکرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلم
ابوبصیر را بینا کردند و صاحب جذام و پیس را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که
معجزه که حق تع بهر پیغمبری که داده بود همه را برسول خدا صلوات الله علیه و آله عطا کرده است و قادر
بوده‌اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل طی نمایند بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه
بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توراة و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث

وادریس

[2] و [illegible] است عارض شد حق تع جبرئیل را برای تسلی آنحضرت

وادریس و ابراهیم و الواح موسی همه در نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی
و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر
سلیمان و بساط او و سایر آثار ایشان علیهم السلم نزد ایشان بود و اکنون همه نزد صاحب الامر علیه السلم است
و حق تع ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار میشدند که ملکوت آسمان و زمین را بگردند
و هفتاد و دو اسم اعظم حق تع را میدانستند که برای هر چه میخواستند البته مستجاب
میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماهه راه بیک
چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را
می‌شنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهةً با ایشان
میگفت و گاهی بالهام حق تع در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید
مانند صدای زنجیر که بر طشتی فرو آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمدهٔ علم ما علمی است
که در هر آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم
از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور
سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر
علمی که از آسمان بزیر آمده است همه نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان
متوسمانند که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی
و ریگی و سنگی و برگی که امام نظر میکند از آن علم بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن
تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامه‌ها و حربه‌ها و زره‌ها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب
ظاهره و باطنهٔ حضرت رسول ص بحضرت امیرالمؤمنین ع رسیده و نزد سایر ائمه علیهم السلم
مضبوط است و صندوقی نزد ایشان از پوست است که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه
در آن مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان است که جمیع اسلحهٔ
حضرت رسول ص در آن مضبوطست و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر ع از آن خواهد
کشود و در احادیث معتبره بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول ص
و ارواح مطهرهٔ امامان گذشته و روح پرفتوح امام زمان را صلوات الله علیهم رخصت میدهند

که با آسمانها عروج می نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند
و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند
با سرور فراوان و علم بی پایان و اعمال هر یک از این است از نیکان و بدان در هر صبح و شام
و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله
علیهم و پرده ها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمی شود و آنچه در مشرق و مغرب عالم
باقی می شود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع
علوم خود را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آنوقت هزار باب
از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح می شد و فرمود که چون مرا غسل میدهی
و کفن کنی و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی از من سوال کن چون من چنان کردم در آنوقت
نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر باب هزار باب گشوده میشد و همچنین هر امامی در وقت
وفات جمیع علوم خود را بامام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و نماز و دفن
نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز
امامت و طی الارض نزد او حاضر می شود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر
مطلع نمی شوند چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در
خراسان حاضر گردید و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث بسیار وارد
شده است که ارواح ایشان از انوار مقدس حق تعالی خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت
عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امامی را خلق کند ملکی امر میکند که شربتی آبی
از زیر عرش بر می دارد و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است
و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر و از شیر سفید تر و از برف سرد تر است پس امر میکند
او را بجماع و نطفه امام از آن منعقد می شود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم روح در او
دمیده می شود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملک بر بازوی
او می نویسد این آیه را و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع
العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون

متولد

متولد می شود مربع می نشیند و از جانب پا بزیر می آید و چون بزمین می آید رو بقبله میکند و دستها
بزمین می گذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت بلند مینماید پس ملکی در میان
دو دیده اش و در کتفش همان آیه را نقش میکند از زیر عرش بادی میرسد که ثابت باش
پس ندای
بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده اند تو برگزیده منی از خلق من و محل راز من و صندوق
علم منی و امینی بر وحی من و خلیفه منی بر زمین من از برای تو هر که ترا دوست دارد واجب
گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم
که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ
گردانم چون ندای منادی تمام شود آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی خواند پس حق تعالی
در آنوقت علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر
آن او را زیارت کند و چون بمرتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری مناری و علمی
از نور برای او بلند میکند که اعمال بندگان خدا را در آن به بیند و بروایت دیگر در آن شبی که
متولد شود نوری ساطع گردد که پدر و مادرش آنرا مشاهده مینمایند و چون بزمین آید رو بقبله
در ان خانه
کند و سه مرتبه عطسه نماید و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانها
پیشش همه روئیده باشد و در یک شبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد
و در احادیث بسیار وارد شده است که خانه های ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه های ایشان مکرر نازل
میشوند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که ملائکه با اطفال ما مهربانتر است از ما
و دست زد حضرت بپالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه
و بسیار هست که ما پرهای ایشان را بر می چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان
حجت خدا اند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می آیند و حلال و حرام و احکام
دین خود را از ایشان می پرسند و ائمه ایشان را خدمات میفرمایند و برسالتها میفرستادند
و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه
فارغ شدند پرسیدند که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده

طرق تعیین امام

بودی داود درین وقت شُد چه میفرمای حضرت اسد الله بجا پدر خلیفه کرده شد اینها مجملی است
از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار
ایشان را کسی داند و تاب شنیدن ندارند مگر ملک مقرّبی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی
دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منوّر گردانیده باشد و در اخبار وارد شده است
که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر اینها آنچه از فضایل
و کمال برای ما اثبات کنید گفته خواهید بود حق فرموده است قل لو کان البحر مداداً لکلمات
ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریاها
مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات
پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل آن دریا مداد آن و در احادیث وارد شده است که ما ئیم کلمات
پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه می
توان شد اول آنکه از همه ظاهرتر و با شریعت و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانکه
دانستی نص حضرت رسول ص است بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام
لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب
خدا و رسول و امام سابق دوم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت
بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بر دست سیم معجزه مقارن دعوی امامت
باشد و آنچه سُنّیان دعوی میکنند که امامت به بیعت قلیلی حاصل می شود اگرچه یک کس باشد چنانچه
ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجتماع
پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نفر نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز آن نمی
نمیکند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق جاهل که بتخیر یا بکفر یا جاهلی بیعت
کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال
بلکه واجب باشد اگر ان مخالف کشنده علی ابن ابی طالب یا امام حسن و یا امام حسین صلوات الله
علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگرگوشه رسول ص

معدود

البوم؟

و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنای شارب الخمر با نواع عیوب آراسته
جایز است بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که در خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق و دشمن
امیر المؤمنین واقع شد بدون حضور حضرت امیر المؤمنین ع و حسنین صلوات الله علیهما و احدی از بنی هاشم
و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شد آنرا اجماع
نام کنند و بجبر امیر المؤمنین و سایر صحابه را بکشند و به بیعت او و نزد ایشان اتفاق اهل حل و عقد نام
کنند و در کتابهای خود می نویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق ع ریاست عامه دین و دنیا را که تالی
رتبه نبوت است بر چنین بازیچه بنا گذارند و اگر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند یا اکثر اهل آن قریه
بر کسی اتفاق کنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور ان شاء الله بعد از این مذکور می شود
پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یکی از آن سه امر در باب
هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین رواة شیعه امامیه که
علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعلم الیقین حقیت آنها را
میدانیم و اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام نمائیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت
گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان
پس ذکر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت نمیدانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث
موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای
ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیث
که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق خود استدلال
کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال
کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند
که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتب
که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بود بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان
مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان
ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید

امامت

سید اند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشانست و جمیع احادیث صحاح ستة ایشان را
که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود
سجستانیست در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشانست
و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میگویند
و در اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتب چند نقل کرده ام که هرگاه حدیثی را با ایشان
نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلعم نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از
مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج ا
البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشانست و تفسیر
ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از اوست و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری
و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است
و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده و بدانکه فرقهٔ ناجیه امامیه است
که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت پناه صلعم بنص خدا و رسول علی ابن ابی طالب است و سنیان
میگویند که مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول صلعم نصب کرده اند و خلیفهٔ اول اوست و ابوبکر
عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفهٔ دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری در میان شش کس کرد و قرار
داد و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را داخل آن شش نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیرالمؤمنین کشته شود
یا ناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن
عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف
کنند یک طرف بیشتر باشند کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو
نفر دیگر برابر سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند
آنها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که تدبیر عمر برای محروم
کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست
که این سه نفر از هم جدا نمی شوند نهایت مرتبه آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرف
است باید که یا من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت نمایم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه

مذهب

حضرت

آیات دالّه بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام جمیع مناقب خود را با ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن
بحضرت امیر صلعم گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین
عمل نمیکنم و برای آن این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع را قبول
نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هم هر دو با
عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر کردند پس خلیفهٔ سیم او را میدانند بخلاف تدبیر عمر ملعون و چون
فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفهٔ بر حق
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفهٔ چهارم میدانند و قول دیگر
بعضی از منافقان بخوشامد خلفای جور عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلعم عباس
عم حضرت دعوی خلافت کرد او خلیفه است و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب این
بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است و با اثبات خلافت حضرت امیرالمؤمنین صلعم بطلان
این قول نیز ظاهر میشود مقصد سیم در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت و فضیلت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میکند اول آیهٔ وافی هدایهٔ انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب
اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند و آنها که برپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوعند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه
در شأن آنحضرت نازل شده حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله
بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول صلعم و گفتیم ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند
و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال
نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع
بودند ناگاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا
خبر داد که علی علیه السلام در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول صلعم این آیه را با آیهٔ بعد
بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس برکنار چاه زمزم نشسته

بیعت

بوده حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری
شنیدم از رسول خدا صلعم باین دو گوش والّا کر باشد هردو و دیدم باین دو چشم والّا کور شود هردو
که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هرکه او را
یاری کند مخذول است هرکه او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا صلعم
نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد و کسی چیزی باو نداد و سایل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت
خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در انحال علی علیه السلم
در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل با انگشت کوچک دست راست خود و پیوسته انگشتر را
در ان انگشت میکرد و سایل امد انگشتر از آنحضرت ع از انگشت گرفت و حضرت رسول صلعم نیز در نماز
بود و انرا مشاهده مینمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم
موسی ع از تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار
کار مرا و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من
که ان هرون است محکم گردان بان بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای
او را مستجاب کرده بودی و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادر
تو و برای شما هردو سلطنت و استیلا بدهم خداوندا منم پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشای
برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل که او علیست
محکم گردان باو ع پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل
شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه ع را آنحضرت خواند و سیوطی
بسندهای معتبر بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی
و ثعلبی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و
محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه ابن ابی حکم
و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن الربیع و ابن عباس و ابوذر و جابر
و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر ان بنظم اورده اند و وجه دلالتش
بر امامت آنحضرت انست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی امده است

سن

یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اخیر نزدیکند بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است
که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف
باین صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان دوست یکدیگرند چنانکه حق تعالی فرموده است والمؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنانند چنانکه فرموده اند نحن اولیاکم فی
الحیوة الدنیا والاخره بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند و اگر گویند که آیه بلفظ
جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر
واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوی حصر
نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی که در رکوع لا
البته باین فضیلت فایض میگردد و صاحب کشاف گفته که مراد ازین آیه هرچند آنحضرت است اما بلفظ جمع
اورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه آیه در شان آنحضرت است و مراد بولایت امامت
آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران ابن حصین روایت کرده اند حضرت رسول صلعم لشکری فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین ع امیر ان لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد یک کنیز را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را
این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت رسول صلعم برسند این را بحضرت عرض
کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر میگشتند اول بخدمت آنحضرت می امدند و سلام
میکردند و بعد از ان بخانهای خود می رفتند چون بخدمت رسیدند و سلام کردند یکی از ان چهار نفر
برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دویم برخاست و همان سخن را گفت باز
حضرت رو از او هم گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو گردانیدند و چهارم نیز گفت حضرت رو
بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود که چه میخواهید از علی ع بدرستی که
علی از منست و من از اویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبد البر در کتاب ا
ستیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلعم بعلی ابن ابی طالب ع گفت تو
ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص او است و ولی که در این آیه است
در شان اوست و فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاص آنحضرت ع بانجناب بوده و دیگری
نبوده و ایضاً تخصیص بعد از خود در هردو حدیث دلیل بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت

در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که هیچ کس رعیت ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی تواند بود
دوم ایه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی کروه که ایمان اورده اید
بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستگویان در همه چیز خصوصا در دعوا ایمان بگفتار و کردار
و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشانست در گفتار و کردار نه انکه ببدن و جسد با ایشان
باشند زیرا که این محال است و بیفایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قران مجید عام است
و شامل که جمیع امت و همه زمانها است باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی
بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیز والا لازم اید که هر یک راستی
بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع اقوال و افعال
مراد باشد و ان معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان
و باتفاق غیر حضرت رسول ص و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب
ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد و انکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور
از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند مراد از صادقین علی ابن ابی طالب
علیه السلام است و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از
حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المومنین
علیه السلم روایت کرده اند و فرمود که صادقون ماییم که عترت انحضرتیم و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم منقولست که صادقون ال محمد اند علیهم السلم و در بعضی از روایات وارد شده
است که مراد از صادقین انهایند که خدا فرموده است در شأن ایشان من المومنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی
از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست گفتند انچه را که با خدا عهد و پیمان بر ان بسته
بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته
شوند و متابعت انحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا
شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را در دین خود هیچ تبدیل
کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این ایه در شأن اهل بیت علیهم السلام

نازل

نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المومنین علیهم السلم اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند
دست از یاری حضرت رسول ص بر ندارند و وفا باین عهد کردند و انها که کشته شدند حمزه و جعفر
بودند و انکه انتظار شهادت میکشید امیر المومنین ع بود و از جنگ نگریخت مانند ابو بکر و عمر و عثمان
و امثال ایشان و تغیر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرف عامه روایت
کرده اند که حضرت امیر المومنین ع فرمود که منم انکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی
و وجه استدلال در این ایه نقل میکنیم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه
اول انست که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیرش گفته است که حق تع در این امر کرده است مومنان را ایه
که با صادقان باشند پس باید که صادقون موجود باشند زیرا که بودن با چیزی شرط است بوجود
ان چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند
و این دلیل است بر انکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول ص نیست زیرا که بتواتر
ثابت شده است که خطابهای قران متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ ایه
شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعضی از ازمنه که از ایه معلوم نیست موجب تعطیل حکم ایه است
و ایضا حق تع اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این شامل هر کس است که تواند بود که متقی نباشد
و خطا بر و جایز باشد پس ایه کریمه دلالت میکند بر انکه هر که جایز الخطاست واجب است که پیروی
کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و انهایند که حکم کرده است خدا بانکه صادقند
و ترتیب حکم در این باب دلالت کند بر انکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند
صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در همه
زمان بوده باشد و ما نیز قبول داریم اما میگوییم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند یک
شخص از امتست و ما میگوییم که ان قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم
که ان شخص کیست تا متابعت او بکنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را که در میان امت است تا انجا
ترجمه کلام ان پیشوای اهل ضلالتست و حق تع خود را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از
اتمام دلیل با نهایت اتقان چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان
ظاهر کرده و بنده اگر چه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود و اما از برای توضیح

بچند وجه جواب او را میگوئیم اوّل آنکه تصریح کرده که هر گاه در هر زمان احتیاج بمعصوم است از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل
تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت پناه ص شرق و غرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد
که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچکس درین مسئله مخالفت نکرده است خصوصاً باین تشتت آرا
و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند که متبحّر او در همه علما بیشتر است
معلوم نیست که ده مسئله مذهب امامیه را اندچه جای سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را بیند و از همه
بشنود از کجا معلوم می شود که اعتقاد واقعی خود را گفته اند کاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب
امامیه جایز است و ایضاً از کجا معلوم می تواند بود که تا مردن درین مذهب باقی مانده اند و این نیز بنابر
قول اکثر شرطست در تحقق اجماع دوّم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماع ممکن است و علم بتحقق آن
می تواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی می شود سیّم آنکه ظاهر آیه بلکه
صریح آن اینست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر می شود که عاصی
یکدیگر نیند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر حق بود می بایست ما بدانیم که کیست مثل
آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول ص باطل است زیرا که اگر حق بود ما او را بشناسیم و حقیت
او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلم پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و حلش آنست
که این را جمع متعصبان اند باید تعصب بگذارند و رجوع باخبار و دلایل و آثار بکنند از روی انصاف
تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود نگردیده و مظنون
بظنّ صادق اینست که حق بر ایشان ظاهر گردیده باشد و از برای حبّ دنیا متابعت هوای نفسانی اظهار
نمیکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد شده و می باید جواب میگوئیم که
ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از
ایشان معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان ایشان داخل
نباشد حجت ندانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم
بدخول معصوم علیه السلم در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلم و قریب بآن ممکن است
که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دوّم از شیخ سدید
مفید علیه الرحمه سوال کردند از تفسیر این آیه کریمه آنکه در شان که نازل شده است شیخ قدس الله

روحه در جواب فرمود که این آیه جلیل الدلاله در شان حضرت امیرالمؤمنین ع نازل شده و حکمش
در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری و در این باب احادیث بسیار وارد
شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر می شود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده
است که متابعت کنند صادقان را و در زمره ایشان داخل شوند و باید که آنها که امر کرده و امر فرموده غیر
آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسی که امر کنند که با خود باشد و
متابعت خود کند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی از ایشانند اوّل
باطل است زیرا که هر مومن باعتبار ایمان صادقست و در آن دعوی راست گوست پس لازم آید
که همه مومنان مامور باشند بمتابعت خود و این محالست و اگر بعضی ایشان مراد است یا بعضی معهود
معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد است بنا
بر اوّل باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخالفان ایشان را شناسند و روایات باسم
و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی بغیر از آن جماعت که
ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند
و خود معترفند که در زمان حضرت رسول ص تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنا بر دوم که بعض
غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض و الّا تکلیف بامر مجهول
خواهد بود که اتیان بآن نتوانند نمود و آن محالست و معلوم است که در غیر ائمه علیهم السلم کسی
ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمی تواند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضاً دلیل عقلی و نقلی
داریم که مراد ایشانند امّا دلیل عقلی زیرا که در این آیه کریمه امر شده است که امّت متابعت ایشان
نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الّا
لازم آید که امّت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و این محالست و چون
عصمت امریست باطنی که غیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان
شده باشد و باتفاق نص بغیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و امّا دلیل
نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصاف چند ستوده که در غیر امیرالمؤمنین علیه السلم آن
اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البرّ ان تولّوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب

یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب ولکنّ البرّ من آمن بالله وا
الیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیّین ولیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و بروز
قیامت وبملائکه وبکتابهای خدا وپیغمبران واتی المال علی حبّه ذوی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب وعطا کنند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بان یا بمحبت عطا
یا بمحبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت ص و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و بمسافران
که بخانه خود نتوانند برگشت و بگدایان سوال کننده و ازاد کردن بندگان و اقام الصلوة واتی
الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس
اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت واداب
وشرایط وادا کنند زکوات و انها را که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و مردم کرده اند وانها که
صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و ازار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند انها که راست
گفتند و صادق اند در دعوی ایمان و وفا بعهد و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید ره فرموده
است که حق تعالی درین ایه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای که اینها درو
کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات
شتّی و در علم معانی و بیان مقرر است پس ایه اولی را که باین ایه ضم میکنند مفادشان این می شود
که ما تتبع کسی نمیکنیم ما وفا نیز اگر این خصلتهای ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت
رسول ص بغیر حضرت امیر المومنین علیه السلم کسی را نمی یابیم که این خصلتها درو مجتمع شده باشد پس باید که
مراد از صادقین در ایه اولی او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در
ایه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در انحضرت انست که
در اول ایه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در انکه
انحضرت پیش از همه کس ایمان بانها اورد و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود
از مردمان که اجابت دعوت انحضرت کرد چنانکه حضرت رسول ص بفاطمه علیها السلم فرمود که ترا
تزویج کردم بکسی که از همه صحابه مقدم تر است در اسلام و انقیاد او و از همه بیشتر است علم او و متواتر است
که حضرت امیر علیه السلم فرمود منم بنده و خالص خدا و برادر پیغمبر او گفته است این سخن را احدی پیش از

من نگفت و در وقتی که سخن از خوارج بانحضرت رسید ایا میگویند که علی دروغ میگوید بر که
دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال انکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول
او افترا کنم و حال انکه من از همه کس باو ایمان و تصدیق او کرده ام و یاری او نموده ام و حضرت امام حسن علیه السلم [بیش]
فرمود در صبح انشبی که حضرت از دنیا رفت که درین شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی
نگرفته اند و اینده گان در کمالات باو نمی توانند رسید و دلایل برین بسیار است که ذکر
انها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان ولوازم اموال و تصدقات را فرموده و بنصوص
قرانی و احادیث متواتره انحضرت درین صفت از همه در پیش است حق تعالی در سوره هل اتی
فرموده ویطعمون الطعام علی حبّه مسکینا ویتیما واسیرا یعنی و میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت
ان یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه
برانکه این ایه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم نازل شده است
و نیز فرموده است الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم
ولا خوف علیهم یحزنون یعنی انها که انفاق میکنند مالهای خود را شب و روز پنهان و اشکارا پس از برای ایشانست [ولا هم]
اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست بر ایشان خوفی و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در اخرت
شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این ایه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلم نازل
شده و خلافی نیست در انکه انحضرت بکدّ یمین خود جمع کثیری از غلامان ازاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف
کرد مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس خدا انجا بعد از ان
برپا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده ان نیز در شان انحضرت است بدلالت ایه انما ولیکم الله که اتفاق
کرده اند اهل نقل برانکه چون انحضرت در حال رکوع زکوة داد این ایه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ
این ایه را حمل بر ان معنی کرده باشد با انکه واو واتی الزکوة را واو حالیه گرفته باشد بقرینه این ایه و
قرینه انکه ایتاء مال سابقا درین مذکور شد و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از ان
حق تعالی فرموده وفا بعهد را و هیچیک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده
باشند مگر انحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول ص کرده باشد
در یاری و جانفشانی و حمایت انحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید

امامت

جنگها را نمود و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده است و اوست که بالاتفاق
دوست و دشمن در هیچ جنگ پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصم نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع
این خصلتها را ذکر فرمود که ایشانند که صادق و راست گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارند
یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده‌ایم او است که این صفات همه در آن مجتمع باشد و او
امیر المؤمنین علیه السلام است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر
واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند برفعت و علو منزلت او اشاره کنند و گاه است که بلفظ
جمع می‌آورند از برای اشاره باآنکه جمع دیگر نیز با او در این امر شریکند و در اینجا این نیز اراده می‌تواند بود
زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و صفات جلیله با آنحضرت شریکند سوم آنکه ثعلبی در تفسیر خود
از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر
آن نبود پس یک درهم را پنهانی و یک درهم را علانیه و یک درهم را در شب و یک درهم را در روز تصدق
کرد پس این آیه در شأن او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا تا آخر
آیه در کلام شیخ مفید ره گذشت و زید بن رمانی روایت کرده است که در شأن هیچکس آیات قرآن
نازل نشد القدر که در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شد سیم در احادیث بسیار از طریق موالف
و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانکه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه
و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و الذی
جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون یعنی آنکسی که راستی را آورد و تعلیم آن کرد
ایشانند پرهیزکاران گفته‌اند آنکسی که صدق را آورد حضرت رسول صلعم بود و آنکه تصدیق بآن
کرد علی بن ابی طالب است و بنا بر این موصول در و صدق به مضمر است و کوفیان اهل عربیت
تجویز حذف موصول کرده‌اند و باز حق تعالی فرموده است والذین آمنوا بالله و رسله
اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم احمد بن حنبل
و جمعی دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده‌اند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده
است ابن عباس گفت که در شأن علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده است ابن عباس گفت یعنی (و بروایت دیگر)
آنها که ایمان آورده‌اند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان

وگواهان

وگواهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده‌اند از برای ایشانند نزد ایشان بر
تصدیق حضرت رسالت پناه رسول صلعم و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است و من یطع الله (رسالت)
والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء و
الصالحین و حسن اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت
با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان از شهیدان
و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و دو صحابت است عامه و خاصه بطرق متواتره
روایت کرده‌اند که علی ابن ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد
ابن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسالت پناه صلعم
روایت کرده‌اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن
آل فرعون است و علی بن ابی طالب علیه السلام و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت
نگرفتند کافران امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یک چشم زدن علی ابن ابی طالب و صاحب آل
یس و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی ابن ابی طالب افضل است از ایشان
و ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میگفت منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوی هفت سال
پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک
بآن صاحب صحاح گفته که صدیق دایم التصدیق است و کسی که تصدیق کند گفتار خود را
بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شأن حضرت ادریس علیه السلام گفته است
انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف علیه السلام گفته است یوسف ایها الصدیق و کسی که
مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته بخلافت و امامت احق است
از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را بافترا صدیق گویند چنانکه بر عکس نهند نام
زنگی کافور چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی
آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی

امامت

ازاولسل کسی است که جنین باشد انکه بر بینه است حضرت رسول ص است وورشاهد خلافت
ودراحادیث وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم است که کواه بر حقیت
انحضرتست وابن الحدید وابن مغازلی وسیوطی در در منثور وطبری واکثر عامه بطرق متعدده روایت
کرده اند از عباد بن عبد الله و عبد الله الحرث که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر منبر
فرمود که کسی که از قریش نیست مکر انکه یک ایه یا دو ایه در مدح او یا در مذمت او نازل شده باشد
پس مردی برسید که در شان تو کدام ایه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود
در سوره هود نخوانده این ایه را رسول خدا بر بینه است از جانب پروردکار خود
و من کواه اویم فخر رازی جون این روایت را ذکر کرده است کفته است که حق ص از برای شرافت
ان کواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست بنا برین تفسیر
باید که حضرت تالی حضرت رسول ص باشد و بعد ازو بلا فاصله خلیفه باشد و اکر تالی در فضل مراد باشد
باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضاً دلالت بر عصمت انحضرت
نیز میکند زیرا که بکواهی کسی هرکاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود **پنجم** انما انت منذر و لکل قوم
هاد یعنی نیستی تو یا محمد مکر ترساننده ای کرده از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست
و بعضی کفته اند یعنی و تو هدایت کننده هر کروهی هستی و کسی که در سیاق ایه تفکر نماید که معنی
اول ظاهرتر است و بر ان احادیث مستفیضه از طرق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده
روایت کرده اند جنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص
اب وضو طلبید و جون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلم را کرفت و بر سینه حقایق دفینه خود
جسبانید و کفت انما انا منذر پس دست بر سینه با سکینه علی کذاشت و کفت و لکل قوم
هاد پس کفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قران کواهی میدهم
که تو جنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از محدثان مشاهیر عامه است در کتاب ما نزل من
القران فی علی بجندین سند از ابن عباس روایت کرده است که جون این ایه نازل شد دست
مبارک خود را بر دوش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم کذاشت و کفت یا علی توئی هادی و بتو
هدایت مییابند هدایت یافتکان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است

یک

وابونعیم

۳۱

وابونعیم بسند معتبر دیکر از حضرت رسول ص روایت کرده کرده است که منم منذر و هادی علیست یا علی
بتو هدایت مییابند هدایت یافتکان و بروایت دیکر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم روایت کرده است
که منذر حضرت رسولست و هادی مردیست از بنی هاشم و معلومست که خود را اراده فرموده است
جنانکه ثعلبی بعد از انکه این روایت را بدو سند از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است کفته یعنی
نفسه یعنی حضرت بمردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود
روایت کرده است این حدیث را و این ایه کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه و عامه
وارد شده است دلالت میکند بر انکه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی
نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندکان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را
بدین خدا و طریق بندکی و نکاه دارد مردم را از ضلالت و کمراهی جنانکه عقل نیز برین شاهد است
ششم و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی
و از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را از برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربانست
به بندکان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این
ایه در شان مولای مؤمنان نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول ص
و انحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در
ان شب بر کرد خانه انحضرت بر امدند و انتظار صبح کشیدند و از حق تعالی ماموره شد که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلم را در جای خواب خود بخواباند که کفار کمان کنند که حضرت رسول ص است و حضرت بیرون
رود و جون حضرت رسول ص این بشارت را بانحضرت امیر داد و بشکر این نعمت که جان شریف خود را
فدای جان سید عالمیان بکند سجده شکر بجا اورد و بر فراش انحضرت خوابید و صد شمشیر
برهنه مشرکان را بر جان مکرم خریده و در ان وقت این ایه کریمه نازل شد و نزول این ایه در شان
انحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند
فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در نزول ایات و احمد در
مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا ما درین رساله بر جند
روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینماییم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت

کرده است که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول ص بغار رفت و علی ابن ابی طالب در فراش آن حضرت خوابید و ایضاً روایت کرده است که چون حضرت رسول ص اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیرالمؤمنین ع را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود مشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی ابن ابی طالب علیه السلام را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبز که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد هیچ مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیرالمؤمنین چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را درازتر از دیگری کردانیده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی پس هیچیک دست از زندگانی خود برنداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی کرد بایشان که چرا شما مثل علی ابن ابی طالب ع نبودید که من او را با محمد برادر کردم و در فراش او خوابید و جان خود را فدای او کردانید و زندگانی محمد ص را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمایید هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حق پرست حضرت امیر نشست و میکائیل ع نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول ص فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه شده بود در شأن علی علیه السلام و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شأن آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است **هفتم** آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که این آیه در شأن من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و ایضاً ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت

حضرت رسول

حضرت رسول ص در خانه من بود حضرت فاطمه ع حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول ص بفاطمه ع گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول صلوات الله علیه زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست شریف و مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و مخصوصان من پس از ایشان دور کن رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله حضرت دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است مرا داخل آنها نکرد و ایضاً ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتیم نزد عایشه و مادرم سبب خروج او را در جنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگویی گفت سؤال میکنی از کسی که محبوبترین مردمان بود نزد حضرت رسول ص و شوهر محبوبترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ص ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو و ایضاً نزول این آیه را در شأن ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و آنکه زینب ع دختر حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثله ابن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود که اهل بیت من احق اند یعنی سزاوارترند بخلافت و طبری و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج رسول خدایی در آن خانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبایی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور کردان از ایشان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک

کرده‌اند نی و در جامع الاصول گفته است در روایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهلبیت
و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول ننمود
و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمرو بن ابی سلمه همین مضمون را روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده‌اند از عایشه
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده و علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت
کرده است و ابن حجر که از متعصبین علمای ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است
که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل
شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده
که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهلبیت او نیند زید گفت
نه که امروز زن در تحت شوهر می‌باشد و چون طلاقش گفت که نه بپدر و مادر شوهر میرود و بقوم خود
ملحق میشود بلکه اهلبیت او خویشان او اند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر در شان اهلبیت
علیهم السلام نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز بیرون می‌آمد بر در خانه حضرت
فاطمه می‌ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهلبیت من پس
آیه تطهیر را تلاوت میفرمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس
بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثله بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده‌اند که
این آیه در شان آل عبا علیهم السلم نازل شده پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد
که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر خویشان آنحضرت داخل
نیستند پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی معصومند
زیرا که اراده را بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود
چنانکه حق تعالی فرموده إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی نیست
امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مراد را باش پس آن میباشد و بهم میرسد

دوم اراده

دوم اراده بمعنی عزم و آن در حق تعالی محال است و نمیباشد و آیه سابقه نیز صریح است در آنکه اراده
حق تعالی تخلف از مراد نمیکند سیم اراده بمعنی تکلیف و این معنی درین آیه احتمال ندارد بچند وجه
اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی
با اهلبیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است من نیافریده
ام جن را و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که
نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را مخصوص کرد و عبا
بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشانند اهلبیت و مخصوصان منند پس آیه مؤکد بتاکیدات
عظیم نازل شده چنانکه فخر رازی با آن تعصب گفته است که لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند
و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد همه کفار و فساق هم در آن شریکند چه مدحی و چه تشریفی
و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شده که این آیه بعد از دعای
آنحضرت نازل شده و آنچه حضرت استدعا نمود از ذهاب رجس بوده اراده که مستتبع
حصول نباشد و اگر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت
آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بوده است چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت
چرا مضایقه میفرمود در دخول او در عبا که همگی در آن داخلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته‌اند
که این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید
که درین آیه نیز ایشان مخاطب باشند باطلست بچند وجه اول آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر
مذکر دلیل است بر آنکه خطاب بایشان نیست دوم کسی که تتبع آیات کریمه قرآنی نموده باشد
میداند که در آیات ازین قبیل بسیار هست که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود چنانکه درین
سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب بازواجات عدول بخطاب مومنان
شده است و باز بعد از آن امر بمخاطبه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت
تام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که درین تغییر کلام تعبیری است بزنان است که شما
و همه اهلبیت با آنحضرت محشور باشید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل ایشان نباشید

در طهارت و نزاهت و رعایت آداب معاشرت با آنکه مبادا کسی توهّم کند که زنان با این اختصاص
هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهلبیت علیهم السّلم مثل اینها و ابعاد
بالقوّه صادر گردد از برای بیان طهارت و بیان عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده
باشند و این دو وجه که بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوهی که مفسّران در ربط و نظم
آیات میگویند اصحّ و اظهر است دوّم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد و فی حجت
میشود که از مصحف چیزی ساقط شده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول
از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیهٔ رجالٌ صدقوا ما
عاهدوا الله را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده
باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق علیهم السّلم منقولست
که در سورهٔ احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سورهٔ بقره بود
و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیّم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد
زیرا که در بسیاری از سورهای مکّه تصریح کرده اند که بعضی از آیات مدنی است و بالعکس پس ممکن است
که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع دانسته یا ندانسته الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث
صحیح متواتره عامّه و خاصّه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات
برما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوط ایراد نموده ام و این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی نوعیّت رجس را از ایشان زایل کرده باشد باید جمیع افرادش
منتفی گردد خصوصاً هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر شده باشد که دلالت بر عصمت اینده میکند و نیز همان
که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که کسی از امّت قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم
بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکّب است و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن
که در قرآن مجید اراده این صیغه وارد شده مراد از آن حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم
الیسر یرید الله ان یخفّف عنکم یریدون ان یبدّلوا کلام الله یرید الشّیطان ان یضلّهم و مثل این
بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت می شود در رجال ایشان بدلایلی که در عصمت
امام مذکور شد زیرا که باتفاق امّت غیر ایشان معصوم نیستند ششم آیهٔ مباهله است فمن حاجّک

فیه

فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و
انفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر حضرت
عیسی ع بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را
و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله
کنیم و تضرّع نماییم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و در احادیث متواتره
از خاصّه و عامّه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السّلم نازل شده چنانکه — طریق
صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی
وقّاص که چون آیهٔ مباهله نازل شد رسول ص علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم را طلبید و گفت اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی و ایضاً در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول
از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول ص بامدادی آمد و بر دوش عبائی طولانی بود پس
حسن ع آمد او را داخل کرد پس حسین آمد او را داخل عبا کرد پس فاطمه ع آمد او را داخل — عبا
عبا کرد پس علی ع آمد او را داخل عبا کرد پس این آیه را خواند و ابونعیم و دیگران از ابن عبّاس — حافظ
روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد
با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلم پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس
ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشّاف روایت کرده است که چون نصاری
دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده تا برگردیم و فکری بکنیم فردا بیاییم چون بیکدیگر خلوت
کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانستید
ای گروه نصاری که محمّد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی ع حجّت قاطعه برای شما آورده بخدا سوگند
که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شوند
اگر مباهله کنید البتّه همه هلاک میشوید و اگر البتّه الفت با دین خود دارید و نمیخواهید از آن جدا
نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و
آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت امام حسین ع در بر داشت و دست حضرت امام حسن ع
گرفته بود و حضرت فاطمه در پیش آنحضرت میرفت و حضرت امام همام علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه

امامت

از پیش او بیرون رفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید
پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم روهای چند را که اگر خدا خواهد کوهی را
از جای خود بکند باین روها مباهله مکنید پس مباهله میکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصاری نمیماند
تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله
نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا میکنید
از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است
پس ابا کردند حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست
ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه
در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی
زره عادی بدهیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح کرد و فرمود بحق خداوندی که جان من
در دست قدرت اوست هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند
همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه
خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل آنرا حتی مرغان بر سر درختان پیش از آنکه
بگردد تمام شود و جمیع نصاری هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل
کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است
که چون حضرت ایشانرا داخل عبا کرد گفت اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
تا آخر آیه و مضمون آیه قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین
و مورخین و بعض ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلافی کرده اند و خلافی
در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شده و بغیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای
حال دلالت میکند بر حقیقت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا
علیهم الف الف الصلوة والتحیة والثنا بوجوه شتی اول آنکه اگر حضرت رسول و ثوق
تمام بر حقیقت خود نمیداشت باین جرات اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را
بدم شمشیر دعای سریع الاثر نمیکرد که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیقت

ایشان میداد

۳۶

ایشان میداد و بدر نمی آورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنند عذاب حق تعالی بر ایشان نازل میشود و مباهله
و نفس مباهله عاقل چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سیم
آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست بدر روند از نفرین آنحضرت و مدعی
از اهل بیت او کشند و حفظ مرتبه خود در میان قوم خود کنند چنانچه برای این معنی اقدام بر حروب عظیمه
مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسیر و قتل و نهب بدر می آوردند
و بایست مذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان
یکدیگر را منع از اقدام بر مباهله مینمودند و بیکدیگر میگفتند که حقیقت او بر شما ظاهر گردیده و معلوم
شده بر شما که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم
از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم بعد از حضرت رسالت اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بودند چنانکه
جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان
باین اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است اگر
گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذبست یا خصم
او و این امر مخصوص او بود دیگر چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب و خصم او هم
گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاده بود از آنکه
خود تنهای مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرات نمود بر آنکه اعزه خود و پاره
های جگر خود را و محبوبترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننمود
بر خود به تنهای و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست
خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع میشد
و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنانرا زیرا که ایشان عزیزترین اهلند و بدل
پیش از دیگران میچسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد
برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندانرا
با خود میبرده اند که نگریزند و باین جهة حق تعالی در آیه مباهله ایشانرا بر النفس مقدم

داشت تا اعلام نماید که ایشان رجحان مقدم اند پس بعد ازین گفته است که این
دلیلیست که ازین قوی تر دلیلی نمی‌باشد بر فضیلت اصحاب آل عبا تمام شد
کلام زمخشری پس گوییم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت
پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان و بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است
که محبت آنحضرت از بابت دیگران از جهة رذایل البشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوبتر
بود آنحضرت او را دوستتر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار
بسیار مذمت محبت اولاد و آبا و عشایر بدون محبت دینی وارد شده و از اطوار
آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست
خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهة آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند
سلمان و مقداد و امثال و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین
علیه السلم در وصف آنحضرت فرموده است وَوَالَی فِیکَ الْأَبْعَدِینَ وَعَادَی فِیکَ
الْأَقْرَبِینَ و هرگاه ایشان محبوبترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند
تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود سیم فخر رازی که از اعاظم علمای
اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است شیعه ازین آیه استدلال
میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است
و از جمیع صحابه افضلست زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای خود را و نفسهای
شما را و مراد از انفسنا محمد نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند
و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر
از زنان و پسران کسی که با نفسنا از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب علیه السلم
کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان ایشان
محالست پس باید مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات
بحقیقت اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور است
در جمیع کمالات مگر آنچه بدلیلی بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست

که علی

که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشد و از جمله کمالات حضرت
رسول ص آنست که او افضلست از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر المومنین ع
نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل مفصل تمام نقل کرده است جواب گفته است
چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد ص افضل است از علی اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران
افضلند از غیر پیغمبران و در باب فضیلت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است
و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند
و میگویند که اگر میگویید که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهایی چه اعتبار دارد و اگر میگویید
که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد اینست
که حضرت امیر المومنین و سایر ائمه صلوات الله علیهم افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه
متواتره از ائمه خود درین باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این جاهل
که امام متکلمین است میگویند او را تصرفی نتوانسته است کردن پس امامت و وجوب الاطاعت
و اینکه غیر پیغمبری است پس باید آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای
مراتب امامت را و قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعسفی مناقشه کند و گوید
ممکن است که دعوت نفس مراد باشد و مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب
میتوان گفت و در این رساله بدو جواب اکتفا مینماییم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایعتر از آن
مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت
امیر المومنین ع این معنی در روایات بسیار از طریق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه
منقول است که حضرت رسول ص بحضرت امیر المومنین ع فرمود انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی
و من از تو و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن
من و در روایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و بگروهی از منافقان خطاب کرد که باز ایستید و از حرکات
بد و الا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس من است یعنی علی علیه السلم و از این باب احادیث
بسیار است و همه اینها قرینه این مجاز است دوم آنکه این آیه کریمه و بر احتمال دلالت
میکند بر امامت و فضیلت آنحضرت زیرا که ندعو بصیغه متکلم مع الغیر فرموده است یا باعتبار

پس
حضرت امیر المومنین ع نیز باید ولی
ثابت شد زیرا که از جمله کمالات
رسول ص امامت و

دخول مخاطبان است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای داخل بودن
امّت است و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندعوا ابناءنا وابناءکم و شک نیست
در آنکه احتمال اوّل از همه احتمالات ظاهرتر است و او نیز دو احتمال دارد اوّل آنکه مراد آن باشد که بخوانیم
هر یکی از ما و شما فرزندان و نفس خود را و دوم آنکه هر یک از ما و شما ابناء و انفس جانبین را
بخوانیم و اوّل اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگر چه اکثر
این وجوه دخل در بحث ما فیه ندارد امّا از برای استیفای احتمالات مذکور شد و امّا جمعیت
ابناء و نساء و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امّت یا از
برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندعوا ابناءنا و ابناءکم و اعاده ابناء از
برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میان
اهل عربیت و یا باعتبار آن باشد که ابتدای نظر بظاهر حال محتمل بود که از آنها که صلاحیت
دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی سوی که صلاحیت
این امر را داشته باشد بغیر ایشان آن جماعت را آوردند و تعیین خصوص این جماعت قبل از
تحقق مباهله ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نساءنا و انفسنا همه احتمالات را
دارد بغیر احتمال سیم و آن در اوّل نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت
هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس شخص باشد
و متصدّی مباهله شده است و معلوم است که متصدّی مباهله از این جانب حضرت رسول ص
بود و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین ع در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت
محصور خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط
ما داخل نبود مگر آنکه گویند آنحضرت از برای شدّت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او
بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام امامت
بعید دارد در مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر با آن بیشتر خواهد داشت و امّا وجه دوم
میگوییم اگر امّت یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا عقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله
حاضر نساخت مگر آنکه گوییم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغا و اختلاف صحبت است

بلکه در

میکردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده است
که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در این باب اعتماد بر دعای مردم کرده است
پس خود تنها حاضر شد که قایم مقام همه بود و اولی بنفس بود بنسبت بهمه و امیر المؤمنین ع را آورد
از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضاً ابنای پیغمبر ص ابنای او بودند و فاطمه علیها السلام
چنانچه دختر بود زوجه او بود پس با این اسباب آنحضرت ص از میان سایر امّت و صحابه اختصاص این
امر داد و هر دو از جانب خود و سایر امّت بمباهله حاضر شدند چنانچه آن جماعت نیز سرکرده جمیع نصاری
بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس این وجه اصحّ خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود
در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه از
در میان جمیع امّت و صحابه کسی که اهلیّت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و
اولاد او نبوده باشد و همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که
مذکور شد پس منع ایشان آن معنی اوّل را فایده بایشان نمیرساند یا آنکه آن معنی مؤیّد باخبار
معتبره چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعیّن که معنی دیگر شایع
نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبّت و اختصاص بسیار استعمال میکنند
جواب میگوییم که هر چند آن احادیث که سابقاً بآن اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه محض
همین معنی مراد است امّا ما را مناقشه در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن
بخلافت که مطلب اصلی ماست در این مقام حصول این معنی کافیست بتقریری که مکرّر مذکور شد
آیه وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربّانی را
گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است عامّه و خاصّه بطرق مستفیضه روایت کرده اند
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد چنانکه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم
در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات
و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدّثان و مفسّران خاصّه و عامّه
از حضرت امیر المؤمنین ع و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحّاک و جماعت بسیار روایت کرده اند
و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر ع گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در برگرفت و

گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم کنم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمایی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سوال کردم اینرا گوشهای تو گرداند و خدا استجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان آن این باشد که هر چه بشنود حفظ نماید و ضایع نگرداند بترک عمل بآن پس این روایت اخیر را روایت کرده است بعد از آن گفته است اگر گویی که چرا اذن بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوییم که از برای اشعار بآنست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشست مردم بر این امر و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله کرده بسیار است و پروای نیست بر جماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی قسم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعمل آمده است و او است حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند بوده باشد که در همه احکام محتاج او بودند و از او استفاده مینمودند و حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشد مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده بدرستی که عطا کرده مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده است از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعالم قدس ارتحال نمود علی علیه السلام به بیعت ابوبکر بیعنی حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که بجمع قرآن را بترتیبی که نازل

شده بود

شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را مییافتیم که علم در آنجاست و روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما سخنی میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت این علی ع با قرآنست و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق آنها کردید [illegible] که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده و رد کرده است اهل بس است از برای امامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت رسول صلوات الله علیه و آله فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست امیرالمومنین ع را گرفته و فرماید که با قرآنست و از یکدیگر جدا نمی شود صریح است لفظ و معنی قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقلی که در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت می شود و آن کافی است از برای اولویت بامامت دهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنان که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلعم با علی بن ابی طالب علیه السلام گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای در سینه های مؤمنان مودت و محبتی پس حق تعالی این آیه وافی هدایه را فرستاد و حافظ ابونعیم اصفهانی روایت در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضا بسندهای خود از ضحاک از

ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی ع در دل هر مومنی است از محمد بن حنفیه روایت
کرده است که یعنی هیچ مومنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی ع است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است
که ما در مکه بودیم حضرت رسول ص دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر پس
سر بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام گفت دستهارا بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی
سوال کن که بتو عطا میکند پس علی علیه السلام دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد
و حضرت رسول ص این آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان ازین واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود
از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شأن ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی
در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرایض و احکام است و بدرستی که حق تعالی
بهترین آیات قرآن را در شأن علی ع و فرستاده است و نزول این آیه را در شأن آنحضرت
اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور خود و دیگری
در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب
خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله
آنها را ایراد ننمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و مخصوص او
باشد غیر آن مودتی است که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و بترک آن
کفر و نفاق حاصل می شود و آن از لوازم امامت است و ایضاً صالحات جمع معرف بالف و لام است و افاده
عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضاً اگر و العیاذ بالله
از او فسقی صادر می شود بغض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب مودتست و مؤید آنکه مراد
مودت عامه مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است بلکه مراد آنست که او را منزلتی علیا
کن که از آنجهت محبت او بر همه مومنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست
که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که دوست نمی دارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضاً از مسند روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی ع را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب

کفته

گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول ص با حضرت امیرالمومنین گفت که دوست
نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیرالمومنین علیه السلام خود میگفت بخدا سوگند
که عهد کرد پیغمبر امی با من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول ص
فرمود که هر که علی ع را دوست ندارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا
آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده و از جابر روایت کرده است که ما نمی
شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول ص مگر ببغض علی بن ابی طالب ع تا اینجا احادیث ابن عبد البر
بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که حضرت
رسول ص دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این
دو تا را دوست دارد و این دو تا را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت (پدر و مادر)
و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی دجانه روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را می شناختیم
ببغض علی ابن ابی طالب ع و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است و ایضاً از صحیح
مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت که سوگند
یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافت و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که عهد کرد
نبی امی بسوی من که دوست نمی دارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق
محرقه از حضرت رسول ص روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام
کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی عمرو گفت پناه می برم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت
فرمود که هر که علی ع را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده
با حضرت امیرالمومنین ع بیمن رفته بود چون برگشت باصحابه گفت که حضرت امیر ع جاریه از
خمس را تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند که اینرا بحضرت رسول ص بگو شاید علی از چشم
او بیفتد حضرت رسول ص این سخنان را از پس در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود
که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که علی ع را دشمن دارد
بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی ع از من
است و من از اویم و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابراهیم علیه السلام خلق

شده ام ومن بهتر از ابراهیم پس این ایه را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای
برده بگو نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و این مضمون را
در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی
و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود
بدرستی که خدا امرا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است
که محبت این سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام جدا نشدند و ایضاً ابن حجر
بچندین سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که علی علیه السلام را آزار کند مرا آزار کرده است
و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی علیه السلام سب کند مرا سب کرده است و ایضاً از ام
سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر که علی علیه السلام دشمن دارد مرا دشمن داشته است هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضاً
از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی ابن
ابی طالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود
که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر
فرزندان منی و بعد از آن بر سنت من جنگ خواهی کرد و هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت
است و هر که در عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد حق تعالی
ختم او را با امن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است
که اگر مردم جمع می شدند بر محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و فردوس الاخبار
دیلمی و کتب دیگران از روایات مخالفین روایت کرده اند و از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه ایست که با وجود آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست
که نفعی نمی بخشد با آن حسنه و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام
گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از عبادة
بن الصامت گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب علیه السلام پس هر یک را میدیدیم
که آنحضرت را دوست نمیداشتند می دانستیم که حلال زاده نیستند و اخبار در این باب

نیز از طریق

نیز از طریق مخالف و موالف فوق حد و احصاست و از سیاق این اخبار بر هر فاقد بصر و عالم
چنین معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت را
زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت با آنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی
و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمانی باشد و دشمنی او نشانه نفاق
و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر آنکه
پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم
حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت
کبری است متصور نیست و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان مورث ثواب است و آن
بمحبت ایمان برمیگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد
و بغض ایشان نه از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش اینست که اگر اظهار کنند گناه کبیره
باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت
تالی شهادتین است و همچنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند با انکار ولایت
بلکه ترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفتی لازم
آید که رتبه آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول
نار می شود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هر چند
اقرار نبوت افضل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار نبوت را و
اقرار نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از اجزای ایمانست و از این جهت اقرار
بامامت موجب نجاتست و اقرار نبوت بتنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص
مستلزم تحقق عام هست و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان هست
لازم نیست که انسان باشد البته حیوان هست چنانکه اقرار به کلمه توحید اشرفست از اقرار برسالت
اما لازم ندارد اقرار برسالت و اقرار برسالت لازم دارد اقرار بوجود صانع و توحید او را و اقرار بهر دو
بتنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود و اقرار بامامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
و ولایت و متابعت او لازم دارد و اقرار بتنهائی این را و اقرار بسایر ائمه علیهم السلام و اقرار بمعاد و سایر

ضروریات دین است زیرا که او مکمل ایمان علمای امت و بیان او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر کرده و
ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است یازدهم لَیْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَاْتُوا
الْبُیُوْتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى وَاْتُوا الْبُیُوْتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُوْنَ یعنی نیست نیکی باآنکه بروی خانها را و داخل آنها شوی و از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسیست که پرهیزکاری
نماید و داخل شوید خانها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان
و مفسران گفته اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از راهش باید طلب کرد و علم و حکمت را از
معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که آل محمد صلعم ابواب خدا اند و وسیله او اند و دعوت کنندگان و کشنده کان اند بسوی بهشت و دلالت
کنندگان براه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی اوست آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که رسول خدا صلعم فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است
انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده است انا مدینة العلم و علی بابها من اراد
العلم فلیأته من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این را روایت کرده است و مضمون همه آنست
که منم شهر علم یا حکمت و علی ع درگاه آنست پس هر که علم میخواهد باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث از
متواترات است و شک و در این حدیث راهی بغیر شقاوت و تعصب ندارد و بمقتضای آیه کریمه برای طلب
علم و آنچه موقوف بعلم است بسوی آنحضرت باید و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است
با امری چند است از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بعلم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت
در میان قومی امامت دیگران عین ضلالت و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلایل اعلم بودن
آنحضرت و اعلمیت آنسرور از آفتاب روشنتر است ابن عبد البر که از افاخم علمای مخالفین است
در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلعم در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین
صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نیز
باشد او را و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم ما بقضا علیست و گفته است که از
عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلعم کسی هست از علی داناتر بود گفت نه والله که کسی سوا از او
داناتر نمی دانستند و عطا از اکابر علما و محدثان اهل سنت است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است

که گفت

که گفت بخدا سوگند که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی
با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی
که او را عارض شود و علی علیه السلام حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی
که امام مخالفین است در کتاب اربعین گفته است که از جانب شیعه که علی بن ابی طالب علیه السلام اعلم
صحابه است اما اجمالاً برای آنکه هیچکس را نزاع نیست در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکاوت و فطنت
و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل فضلا و اعلم علما بود
در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در
بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم
است که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بنهایت معارج فضل
و کمال میرسد و اما ابوبکر لعین در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در اوقات هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آن
هم اندک زمانی در خدمت بیشتر نمی بود و مشهور است العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر
کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ که برطرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر
کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد پس از این مجمل ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید
این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین ع گفت که بودم در خدمت حضرت رسول صلعم که هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول صلعم
عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است
که علی ع گفت که مرا نسبت بحضرت رسول صلعم منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر
بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم والا داخل
میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلعم حضرت
امیر المؤمنین ع را بجنگی فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بلند کرده بود بسوی آسمان و
دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن نمائی و از این نوع احادیث که دلالت بر کثرت
ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول صلعم در تربیت
امیر المؤمنین صلوات الله علیهما میکند بسیار است پس فخر گفته است و اما تفصیلاً بچند دلیل

اول و تبعها اذن واعیة که در شأن علی نازل شده است و هرگاه او مخصوص باشد
بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دوم آنکه حضرت رسول ص فرمود اقضاکم علی
چه قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق
خواهد بود سیم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرمود و ازین باب
چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و خطاها غیر
علی را بسیار می بود و از آنحضرت مثل اینها هرگز اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود که
بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هر
آینه حکم کنم برای اهل توریت بتوریت ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور
بزبور ایشان و میان اهل قرآن بقرآن ایشان و الله که هیچ آیه نازل نشد در صحرا و دریا و دشت
و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شأن که آمده و برای چه آمده
افضل علوم علم اصول دین و معرفت خدا است و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار
توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد الی القدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه
از آن یافت نمی شود و ایضاً همه فرق متکلمین منسوبند باو درین علم و اما شیعه انتساب
ایشان با آنحضرت ظاهر است و اما خارج با کمال دوری که از او دارند همه پیروان او بر
خود و ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق
اسلامند شاگرد اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت
و اما علم فقه درین علم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر ص در شأن او فرمود که اقضاکم علی و از
الجمله علم فصاحت و معلوم است که هیچیک از فصحا که بعد از او بودند اندکی از درجه
او نرسیده اند و از الجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او
تدوین این علم نمود و از الجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو مشهور است
پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر ص او استاد همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت
شد که او اعلم است از همه عالم پس واجب است که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ایضاً فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم

والذین اوتوا العلم درجات مؤلف گوید پس از این دو آیه کریمه که با سایر آیات گذشت
معلوم شد که مناط شرف کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت درین دو
صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست و ازدهم فان تظاهرا علیه
فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت کنند
در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یاور او است و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایسته
و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم است و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که چون این آیه
نازل شد حضرت رسول ص دست علی علیه السلم را گرفت و گفت ایها الناس این است صالح مؤمنان
و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب
از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که صالح مؤمنان علی
علیه السلم است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان
علی بن ابی طالب است و مراد مولی ایجا یا وراثت زیرا که معنی مشترک باشد میان
جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت
از دو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلی الله علیه و آله را
یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و علی علیهما السلم و معلوم است که نصرت محمد ص اعظم مراتب طاعات
دویم آنکه ابتدا اگر خدا ابتدا کرد بخود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد
و این منصبی است بسیار علیه تمام شد کلام فخر رازی و گویم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت
میکند زیرا که سیاق الکلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان منحصر در آنحضرت بود
و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد
بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور که از جمله آنها امامت و این معنی
نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت
بر سایر صحابه شکی نیست بیزدهم اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون

امامت

عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَأُولئِكَ
هُمُ الْفائِزُونَ یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از چه زمزم و عمارت کردن مسجد
الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و رسول و روز قیامت و جهاد کرده است
در راه خدا مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه
بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد
کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجهٔ ایشان نزد خدا و ایشانند
رستگاران و رسیده اند بمقصود خود و بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان
خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد حتی صاحب
کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است
از حسن البصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی ابن ابی طالب ع
و عباس و طلحه ابن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و
کلیدش در دست من است اگر خواهم شب در میان کعبه توانم خوابید عباس گفت زمزم و آب
دادن حاجیان با من است اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در
جامع الاصول همین روایت را از حسن بصری روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در
منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار و دیگر از شعبی
و ابن عباس که میان علی علیه السلام و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم
و تو پسر عم اویی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این
آیه را فرستاد و ایضا روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه
و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس
گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و وصی پدرم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم
من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است

بی جهز

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد و ایشان این سخنها را نزد او گفتند
حضرت فرمود من اشرفم از شما هر دو من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت
کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول ص و این سخنها را ذکر کردند
حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات تا ده آیه نازل شد
و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع
بچندین طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی علیه السلام
و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت علی علیه السلام و عباس
و شیبه نازل شد تا حَتّی یَأْتِیَ اللهُ بِأَمْرِهِ و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت
روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام
بر ایشان گذشت گفت که بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است
که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت که عمارت
مسجد الحرام بمن داده شده است امیرالمؤمنین علیه السلام گفت خدا بمن داد
در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده شده است
فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک
برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد بنزد رسول خدا
و گفت نمی بینی که علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود که علی را بطلبید
چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخن بر روی عم خود گفتی
گفت یا رسول الله حرف حق را بد داشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که
خواهد راضی شود پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام
میرساند و میفرماید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده
شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات
در شان آنحضرت است آنست که در آنجا حق تعالی فرموده است که ایشانند
فائزان و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر

علیه السلم روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول پرسیدند از حال علی علیه السلم
گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فائزان در روز
قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون بنقل مخالف و موالف معلوم شد که این آیات در شان
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم نازل شده است پس معلوم شد که او اولی و احق است بامامت زیرا که
از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد
است و باتفاق کمال آنحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه
ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و مقداد و ابوذر و خباب و جابر و ابو سعید
خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب ع اول کسی بود که اسلام بخدا و رسول آورد و همه اصحاب
تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسی که ایمان
بخدا آورد از مردان علی بن ابی طالب ع و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان بعد از
خدیجه و ایضاً گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است
که پیش از همه بمن اسلام آورده است و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایات
بسیار مذکور است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب ع را چهار خصلت
بود که احدی غیر او را نبود و اول عرب و عجم بود که با رسول خدا صلعم نماز کرد و در هر جنگی
علم حضرت رسول صلعم با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او
حضرت رسول صلعم را غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضائل صحابه و دیلمی
در فردوس و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که
رسول خدا صلعم فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز
نمیکرد و در روایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که
با من نماز کرد علی بن ابی طالب علیه السلم بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله
بن احمد بن حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر
آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت

و رسول

بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانکه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را
مگر آنکه علی علیه السلم امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است
اصحاب محمد صلعم را در مواضع بسیار و نگفته از برای علی علیه السلم مگر بخیر و نیکی و ایضاً روایت
کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب باصحاب محمد است
حذیفه گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لبث و لبابش از برای
علی بن ابی طالب است و ایضاً از مجاهد و ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا صلعم فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی ع سر کرده
آن آیه و امیر آنست و در روایت دیگر مگر آنکه علی سید و امیر و شریف آن آیه است
و در روایت دیگر مگر آنکه علی رئیس و قائد آن آیه است و در روایت دیگر سید و شریف
آن آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن
عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست هر کسی که ولایت او را ندارد
و داخل مؤمنان نیست و آنکه عمل باین آیه پیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام
مخصوص اوست چنانکه حافظ ابو نعیم و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن
یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه
بسوی اسلام و موید این است آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی
و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی علیه السلم
و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاع شد و ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستی که
تو کودکی و من والله از تو زبانم گشاده تر و نیزه ام تیزتر و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود
که ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن کان مؤمنا کمن
کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مومن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند
پس فرمود اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتهای
که ماوای دائمی مؤمنان است بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق

بودند پس با دارث ایشان آتش جهنم است و بسند های بسیار حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس و
مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلالت
این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون
در برابر فاسق واقع شده و جزم به قول حضرت او شده است و اگر در این سخن رود دلالت
بر فضل ایمان آنحضرت در این مقام کافی نیست چهاردهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال
شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جَزَاؤُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی جزای ایشان نزد
پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر آنها نهرها
که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند
از خدا این از برای کسیست که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث معتبره بسیار
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن
عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما گفت که مصداق این آیه
توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده خدا
از شما راضی خواهد بود و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا بسند
خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که ما اهلبیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این
سخن را بسبب استغراب با و نقل کرد ابن عباس گفت بلی علی مثل پیغمبر نیست
در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شان علی علیه السلام نازل شد
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا آخر آیه و ابو القاسم حسکانی در شواهد

التنزیل

التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم
از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده
بود پس در آن حالت گفت که یا علی آیا نشنیده قول الله تعالی را إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
تا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است
هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی
و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهلبیت او علیهم السلام
نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثین عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت
کرده اند و مؤید این آنست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند
کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از بعضی اهل بیت روایت کرده اند که حضرت رسول
در باب ذو الثدیه گفت که میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر میکشد او را
بهترین امت و ابن مردویه از ابی البصیر انصاری از پدرش روایت کرده است که گفت
رفتیم نزد عایشه پرسید که که کشت ایشان را یعنی خوارج را گفتم علی کشت ایشان را گفت
مانع نمیشود مرا الشان عداوتی که در نفس منست بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول
خدا که میگفت که میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میگفت علی با
حق است و حق با علی است و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم
که آنچه در این باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول خدا که ایشان شر خلق و خلیقه اند
میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت وسیله و ایضا
بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است میکشد ایشان را
بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی میکشد
ایشان را بهترین و نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز حدیث دوم را روایت کرده
است پس از این احادیث متفق علیه خاصه و عامه ظاهر شد که آنحضرت و شیعیان
بهترین خلایق اند پس اولی و احق بامامت است و به صفت آنحضرت در جهاد احتیاج

ابن

به پایان ندارد و برق شمشیر آتشبار حیدر کرّار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنانست و لهب
جانسوز منافقانست و بعد ازاین نیز بجلی پنهان خواهد شد پانزدهم قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم
ومن عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد اوست علم
کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طریق خاصّه و عامّه وارد شده است
که مراد بآنکسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیرالمؤمنین و ائمّه از فرزندان اوست علیهم السلم چنانکه عامّه
روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا ص از علی بن
ابی طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت
قرآن بهتر از علی علیه السلم کند و ایضاً از ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت
که گفت اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم
نبود گفت مگر نزد او نرفتم یعنی چون او اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت
کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم در مسجد نشسته بودم پس عبد الله بن سلام را
دیدم در ناحیهٔ از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلم گفتم که سنیان گمان میکنند که آنکسی که
علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام بود که
علم کتاب نزد او بود و ایضاً ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیّه روایت کرده اند که من
عنده علم الکتاب ع السلم بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدم که من عنده علم
الکتاب آیا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکّه نازل شد و ابن سلام
در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران حق تعالی میفرماید
هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم او در قرآن هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امّت بلکه از سایر
انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت
اعلم بودن چنانکه مقرر مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیقت رسول
قرین خود خواهد کردانیده و ازین مرتبه بالاتر نمیباشد سیم آنکه اکتفا بشهادت آنحضرت بتنهایی
دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم یک گواه مدّعا ثابت نمیشود
و عصمت دلیل امامتست چنانکه گذشت شانزدهم آیهٔ نجوی است که مفسّران و محدّثان خاصّه

و عامّه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسول ص سؤال بسیار مینمودند بسبب
ملال آنحضرت میکردید حق تعالی بسبب از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام
اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایّها الّذین آمنوا اذا
ناجیتم الرّسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه
با رسول سر سخن گویید پس پیش از آن راز گفتن تصدّقی بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز
که بیضاوی و سایر مفسّران گفته اند راز گفت و مطلع عرض نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
باتّفاق مخالف و موالف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی فرمود أأشفقتم أن تقدّموا
بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا وتاب الله علیکم فأقیموا الصّلوة وآتوا
الزّکوة وأطیعوا الله ورسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از راز
گفتن با رسول الله تصدّقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید
و بدهید زکوة را و طاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالمست بآنچه شما میکنید پس معلوم شد
که معاتبات این آیات متوجّه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود و باتّفاق مفسّران
و از نجا هم روایت کرده اند حافظ ابو نعیم و سایر مفسّران که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که آیه در قرآن
هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است من
یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدّق کردم تا آنکه آن آیه
منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امّت و سیوطی
روایت کرده است از ابن عبّاس که مردم در خلوت با حضرت رسول ص راز میگفتند
هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب کرد این
بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدّق کند بصدقه پس مردم دست
از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل
من القرآن فی علی علیه السلم بچند سند از ابن عبّاس روایت کرده است که چون
این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه بخشید تصدّقه
بکند پس اوّل کسی که تصدّق کرد علی بن ابی طالب علیه السلم بود دیناری را بده درهم فروخت

وده راز با حضرت رسول گفت و در هر رازی یکدرهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس
روایت کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با آنحضرت را
و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر علیه السلم تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر از او
از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را
رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظمی است از مناقب
آنحضرت و از این معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور
ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اگر اغنیای
با مردین میسر شدند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکدرهم بلکه یکدانه خرما تصدق کنند
نامور داین معاتبات گردد هفدهم واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید در
ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تع سبب نجات این امت
کرده است و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول خدا اند چنانکه ثعلبی در
تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود مائیم
حبل الله که حق تع در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صایغ از
آنحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا
فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام که اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نشوید
بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من
اهلبیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند هیجدهم
قُلْ هٰذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِیرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِی یعنی بگو یا محمد این است راه
من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است
و احادیث بسیار از اهلبیت علیه السلم منقولست که مراد آنکسیست که پیش از همه
متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محمد بن
عامه از حضرت باقر علیه السلم نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت
باقر علیه السلم منقول است که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِی

ایدک

۴۸

اَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ یعنی خدا آنکسیست که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنان
و در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب است یا مراد بنصرت
خدا نصرتی است که خدا بدوست امیر المؤمنین ع جاری کرده است و بنا بر اول مراد آنست
که جمع کرده است جمع مؤمنان از همه بیشتر که ایمان باو آورد
چنانکه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که در عرش نوشته
شده است که لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و این است
آنچه حق تع فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر آن
از کلبی و ابو صالح و ابو هریره همین روایت کرده است از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج
دیدم بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به یعنی تقویت
کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که این آیه در شان علی ع نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من
اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است
از مؤمنین و او علی بن ابی طالب علیه السلم که پیش از همه کس و بیش از همه متابعت او کرده است
و محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است که سرگروه مؤمنان است مؤلف گوید
که از این آیات و اخبار معقول الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و اقعی حضرت رسول و همین بس است از برای
استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول
مخصوص آنحضرت است نوزدهم وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی باز دارید ایشان را
که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم
حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب
و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند
که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابی طالب علیه السلم و حافظ ابو نعیم در کتاب
منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت

مضمون را

حضرت رسول ص بودیم فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که از جای
خود حرکت نمیکند پای بنده در روز قیامت تا آنکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر
او که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده و از مالش که از کجا کسب
و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهلبیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست
علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی ع گذاشت و گفت علامت محبت
ما اهلبیت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن داشته
ما را دشمن داشته است ددوجه استدلال ازین احادیث گذشت چهارم قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا
موافق احادیث معتبرهٔ عامه و خاصه معنی آیه آنست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم از شما
بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت
ما زیاده میگردانیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قُلْ مَا
سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ یعنی بگو آنچه من سوال کردم از مزد پس آن از برای شماست
و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه
قرابت آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت
رسول ص بمدینهٔ طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها
وارد میشود و در اموال ما هر حکمی که میخواهی روا است پس این آیه نازل شد و ایضا ابو حمزهٔ ثمالی
از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است
و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منقولست که در خطبهٔ خود فرمود
که ما آن اهلبیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است در این آیه که قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و اقتراف حسنه مودت ما اهلبیت است
و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مامور شده ایم بمودت
ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابونعیم در [illegible] و ثعلبی نیز

در تفسیر

در تفسیر شان از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل
از ابوامامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق
خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل درختم و علی فرع آنست و حسن
و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که بر دو شاخ از شاخهای آن چنگ زند
نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند بجهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را
در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده
شود و محبت ما را در نیابد خدا او را در رو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند و حافظ
ابونعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا ص بسوی خانهٔ فاطمه علیها
السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند پس دو عضادهٔ در را گرفت
و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از
ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت
بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام دید این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا ص
در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست
گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن
و حسین شاخهای آنند و هر که بیک شاخ آن بچسبد او را خدا داخل بهشت گرداند و ثعلبی در
تفسیر و علامهٔ مطرزی روایت کرده است که قره در فریاد که میکند میگوید خداوندا لعنت
کن دشمنان آل محمد ص را و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده اند
که رسول خدا ص فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است هر که بر محبت آل محمد
آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است هر که بر محبت آل محمد ص بمیرد
با ایمان کامل مرده است هر که بر محبت آل محمد ص بمیرد بشارت دهند او را ملک موت
منکر و نکیر به بهشت هر که بر محبت آل محمد ص بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه
داماد برند هر که بر محبت آل محمد ص بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند هر که بر محبت
آل محمد ص بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت را بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد ص

اماست

بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی آل محمد ص بمیرد چون در قیامت حاضر شود در
میان دو دیده اش نوشته شده باشد که ناامید است از رحمت حق تعالی هر که بر دشمنی آل
محمد ص بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه خواند و فرمود
ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب علیه السلام دوست او نیست
مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست منست و دشمن او دشمن منست هر که دشمن
من باشد جای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب
حق تعالی آمد و بحضرت رسول گفت از پیغمبران سؤال نمای که شما بر چه امر مبعوث گشتید
گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و احادیث این مطلب زیاده از آنست
که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته اند که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت
راجع میشود و هر چه آن شدن امرش با وی بیشتر باشد ایشان آل آنحضرتند و شک
نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقات
بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند و ایضا
خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت
او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت
کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان
مختلف فیه است پس صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت ایشان
گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجبست
که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول ایشان دوم آنکه چون ثابت شده
است که رسول خدا ص فاطمه ع را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند
مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد ص که دوست میداشت علی و حسن و حسین
علیهم السلام را پس واجبست بر همه امت که ایشان را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی

پس
این آیه در شان

فاتبعوه

۴۳

فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این
آیات همه دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن
از برای آل منصب عظمی است و ازین جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نماز و این تعظیم
در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجبست
و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد ص
است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول
بفاطمه گفت بیا و شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان انداخت
پس دست را بر داشت بر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمدند پس بگردان صلوات خود را بر آل
محمد ص بدرستی که تو حمیدی مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم از دست من کشید گفت
عاقبت تو بخیر است بیست یکم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی
آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت با خرت
ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است اصلش در خانه علی ع است در بهشت
و در خانه هر مؤمنی شاخی است ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از حضرت
رسول ص سؤال کردند از طوبی فرمود درختی است در بهشت که اصلش در خانه منست و فرعش
بر بهشت است مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختی است در بهشت که اصلش در خانه حضرت
امیر المؤمنین ع است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست
و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود خانه من و علی در بهشت یکی است و در یک
مکانست بدانکه آیات که امامیه و مخالفان روایت کرده اند در شان حضرت امیر المؤمنین
و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در
این رساله بهمین اکتفا مینمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره از جانبین که دلالت بر امامت
و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند
فصل است فصل اول در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز در حضرت امیر المؤمنین ع

و برکات
باشان

شاخ در خانه هر مؤمن

اهل

دا امامت آنحضرت نمودند اگر قصهٔ غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار
تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانچه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان
مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه
آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول صلعم را نشان میدهند و از اینجا
همچنانکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول ص متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای بیان
منزلت جلیله از منازل امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب جمع را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است
و کسی درین امور اختلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه دلالت
بر خلافت و چون احادیث این مطلب زیاده از آنست که درین مختصرات احصا توان نمود مجملی
از آن قصه را با احادیث که در صحاح مشهورهٔ عامه مذکور است ایراد مینمایم سید ابن طاوس رضی الله عنه
در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول ص بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر بامت
واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی را که درین باب تصانیف
کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات
علمای مخالفانست در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت
کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق روایت کرده است
و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق
روایت کرده است پس تفصیل این قصه را مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او در کتب
معتبرهٔ مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد در غدیر خم این آیه را النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و معنا
چنین میباشد که پیغمبر اولیست بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادرهای ایشانست و خویشان از رحم بعضی
از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این اولائی که تو با آن
احقی از ما بجانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت کردنست در آنچه خواهید و نخواهید گفتیم شنیدیم و اطاعت
کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یعنی
و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کرده است بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم این آیه در

در مدینه بود

در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول ص برای حجة الوداع پس
جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و
پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم
من عهدشان بجاهلیت و کفر نزدیکست و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین درآوردم
تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل
بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول ص علی علیه السلم را بیمن فرستاده بود در مکه بآنحضرت
ملحق گردید روزی علی علیه السلم در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت سایلی سؤال کرد حضرت
در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیهٔ ولیکم الله نازل شد چنانکه در سیاق آیات گذشت پس حضرت
رسول ص الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا ببینیم که این صفاتی که خدا فرموده
در که ظاهر شده است چون حضرت رسول ص داخل مسجد شد سایل از مسجد بیرون میرفت پرسید
که از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت
الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روانه شد و باو گفت امروز چه کار خیر
کرده علی ع تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت رسول ص مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقان
بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط گردد میرویم و سؤال میکنیم که او را
بدیگری بدل کند چون این سخن را بآنحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد و قل
ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون آیه بنابر تفسیر آنست که چون بر ایشان
خوانده شود آیات واضحات ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی
غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی ع را از آن بگو یا محمد نمیتواند بود از برای من آنکه بدل
کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستیکه من میترسم
اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله
تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای
منافقان را درین باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول ص
در منی بر منبر برآمد و گفت ایها الناس من بعد از خود در میان شما میگذارم

که اگر شما تبعیت اینها کنید هرگز گمراه نمی‌شوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که
خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
مانند این دو انگشت من و دو سبابهٔ خود را بهم چسبانید هر که چنگ در اینها زند نجات یابد
و هر که مخالفت اینها کند هلاک می‌شود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت
گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سورهٔ
اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود این خبر مرگ من است که بمن داد و چون دلالت میکند
بر آنکه کار دین را تمام کرده‌ام باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود
که ندا کنند که مردم حاضر شوند و چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس
در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست یک طرف آن بدست
خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن و دیگری کوچکتر عترت من است که اهل بیت منند
و بتحقیق که خبر داد مرا خداوند لطیف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بنزد من
آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو
تا و جمع کرد میان دو انگشت شهادت و انگشت میان که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان
جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان
مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد ص
بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیه را فرستاد ام ابرموا
امراً فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا
محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمی‌شنویم سر و راز ایشان را
بلکه می‌شنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و می‌نویسند گفته‌ها و کردارهای ایشان را حذیفه
در حدیث خود گفت پس رخصت داد رسول خدا مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون
بضجنان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول ص را که امامت علی ع را علانیه بمردم بگوید
پس در جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی ع را
ظاهر گردان حضرت گفت پروردگارا بدرستی که قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم

خواهند گفت

خواهند گفت رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایت روایت کرده
است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت که آیا من اولی نیستم
بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای
اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری
کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا که طاعت او در گردن
بر گردن قوم شد پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد یا ایها واجب
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار
تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی
این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می
افکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را
امر کرد که زیر درختان خار را بروبند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول
خدا پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول ص بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی
در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی
میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه خدا وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم
بلای عظیمی بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه
پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من
بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر
کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن
ابی طالب برادر منست و خلیفهٔ منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه
کرده است بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و آنرا سهل
و آسان می انگارند و نزد خدا اعظم است و مرا آزار کردند در باب علی ع آزار بسیار
یکمرتبه گفتند او گوش است یعنی هر چه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی ع

بامت و من پیوسته متوجه او بودم تا آنکه حق تعالی فرستاد و گویی کسانند که میگویند او گوش بحرف مردم است
بگو یا محمد او گوش نیکست از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد برای از
مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که بگویم که کیانند نام ایشان را میتوانم گفت و لیکن کرم حق تعالی
نصب کرده است مرا از برای شما و ماه صاحب اختیار و امامی که واجب کرده است
اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد
و بنده و بر بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که او را یکتائی خدا اوار و پس او حکمش بر همه روانست
و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او کند مرحومست هر که تصدیق
او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع
مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر قرآن را مگر علی بن ابی طالب
ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند ثقل کوچکتر
است و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و حلال نیست
امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلام را
گرفت و بالا برد یکدرجه پایینتر از خود بازوی او مایل بدست راست خود پس دست او را
بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه گفتند خدا و رسول پس
گفت هر که من مولای اویم اینک علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی
کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن با هر که او را یاری کند و واگذار هر که او را
واگذارد بدرستی که کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل
نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا با او کرده است و شهادت نداده
است در سوره هل اتی بهشت را مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت
هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب علی است و دشمن نمیدارد علی را مگر
شقی و بدبختی و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر در شان علی نازل
شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان
آل محمد در زیانکاری اند مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کرده اند

بامانت

بامانت در رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد
علی است و وصیت کردند یکدیگر را بصبر کردن و بر فتنهها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای
گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و بنوری که خدا فرستاده و در قرآن یاد کرده است و آن
نور امامتست که در علی است و در امامان و فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد
گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من
پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستی که علی موصوفست بصبر و شکر و
بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان
منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت
بسوی آنرا پس بعد از من علی و بعد از او فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت کنند
مردم را بحق و راستی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من
حق را بشما میفهماند و من بعد ازین خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر
بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی
بیعت میکرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث
علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را
پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است
بر آن پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بکف
خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید
بامارت علی بن ابی طالب و امامان علیهم السلام که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل
او چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند حاضران غایبان را برسانند پس بگوئید
که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی ایم بآنچه رسانیدی بما از خدا بیعت میکنیم با تو در این
دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما برین عقیده زندگانی میکنیم و برین اعتقاد میمیریم و برین
در قیامت مبعوث می شویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم شک و ریبی نداریم بخدا و بتو و علی
و حسن و حسین و امامانی که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و زبانهای

خود و بدل این بیمان را اعتقاد ام دیگر طلب نمیکنم و انچه ز نبودن خواهم رنجه بود که به بینم
پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول
او را و ایمان اوردیم بان بدلهای خود پس هجوم اوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما و دست کشودند به بیعت کردن تا انکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یکوقت
بجا اورد و باقی روز مشغول بودند تا انکه نماز شام و خفتن را نیز در یکوقت ادا فرمودند بیعت
از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از انچه علمای امامیه و مخالفان از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام
و ان خطبه مشتمل است بر اکثر ایاتی که در شان انحضرت نازل شده است و در ان روایت
مذکور است که چون حضرت رسول ص جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت
در سال دهم هجرت جبرئیل نزد انحضرت امد و کفت خداوند عالم ترا سلام میرساند
و میکوید من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مکر بعد از انکه دین او را تمام کرده ام و حجت
او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه
حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکرده ام و هرگز
این خالی نخواهم کذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف بادیه
نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا کیرند و مقصود اصلی ان بود که از
برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه با انحضرت
متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی
که بیعت هرون را از ایشان کرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و
متابعت کوساله سامری کردند و همچنین حضرت رسول ص از مثل این عدد بیعت خلافت
امیر المؤمنین ع را کرفت و ایشان بیعت را بعد از انحضرت شکستند و متابعت ابوبکر کوساله
و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات
جبرئیل ع نازل شد کفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میکوید اجل تو نزدیک است
و عمرت باخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری چاره ازان نیست و البته

ضرور

ضرور است مقدم دارد وصیت خود را و انچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران
بعد از تو از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو پیش از تو
و سلاح و تابوت و جمیع انچه نزد تست و حجت کامله من است بر خلق من علی بن ابی طالب
پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت باشد تازه کن عهد و پیمان و بیعت
او را بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق کرفته بودم که
ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن
ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مکر بعد از کامل کردانیدن دین خود
و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یکانه پرستی
من است و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا
پس امروز کامل میکردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم
از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه را او علی است بنده
خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرون است
طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرون است طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت
کند علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است
او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است
و هر که او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک کرده اند مشرک است
و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت می شود و هر که با عداوت او مرا
ملاقات کند داخل جهنم می شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا
بر ایشان تازه کردان و ترا در ان زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ص ترسید
از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه های ایشان از نسبت
با امیر المؤمنین علیه السلام میدانست و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نکاه دارد
پس تاخیر کرد اظهار امامت انحضرت ع تا مسجد خیف باز جبرئیل ع امد و مبالغه کرد و از تاکید
از شر ایشان نیاورد پس چون در ما بین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل ع

ابدا مبالغه کرد حضرت فرمود ای میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی ع قبول
نکنند چون بارکرد و بغدیر خم رسید که یکفرسنخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در
هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن
شدن عصمت از شر منافقان اصحاب گفت یا محمد خدا ترا اسلام میرساند و میگوید یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر می شود که فی علی در ایه بوده است
و در ان وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانیدند
و عقب قافله را آگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه
طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا و علی بن ابی
طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر
بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این قضیه و خطبه را ذکر کرده اند
و متعصبان ایشان چون دیده اند انکار این قصیه بالکلیه نهایت بی حیائی دارد مجملی از این
واقعه را با چند کلمه از خطبه با اعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند
و هر عاقلی میداند که در قضیه با اینقدر ابهات و تاکید است در ان نازل شده باشد و مردم را
در چنان وقتی در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند باین
دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبره ایشان
در این باب مذکور شده ایراد مینمایم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع
الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی
رسول خدا ص در میان ما ایستاد و خطبه خواند و بر سر آبی که او را خم میگفتند در میان
مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها
الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا
بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز در میان شما میگذارم اول
انها کتاب خداست که در این هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا و متمسک شوید

بانی

55

بانی پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد
شما می آورم در حق اهل بیت من دو مرتبه ایراد فرمود پس حصین بن سمره از زید پرسید
که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او
از اهل خانه او هستند ولکن اهلبیت او در اینجا آنهایند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان
حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است
گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است اینرا که کتاب خدا در ان
هدایت و نور است و هر که چنگ زند در ان و عمل کند بان بر هدایت است و هر که از ان تجاوز کند گمراه است
و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و آن ریسمان
خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است گفتند اهلبیت
او کیستند زنان او گفت نه بخدا سوگند که زن چند گاهی با شوهر میباشد و طلاقش
میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود و اهلبیت او خویشان و عصبه اویند که تصدق بر ایشان
حرام است مؤلف گوید که معنی اهلبیت را سابقاً بیان کردیم که مخصوص آل عبااست و آنچه زید گفته
است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با آنکه منضمن مطلب ماست زیرا که خلفای ثلثه از ان
خارجند و خویشان آنحضرت کسی در آنزمان دعوی خلافت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت
داشتند و اگر کسی دعوی کرده باشد قایلان بان منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید
در میان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا
روایت کرده است از ابوسعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا ص گفت ایها الناس
من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بانها گمراه نشوید
بعد از من هرگز یکی از انها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده
از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهلبیت منند بدرستی که از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض
کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند
و در آخر بعضی ذکر کرده اند که نظر کنید که چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را
در صحیح ابوداود و سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبدالله بن احمد بن

جبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس در غدیر
خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از برای آنحضرت
رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از
جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را
گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند
و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب گردیدی مولای ی او
هر مؤمن و مؤمنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی
که او را خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درختی انداختند که آفتاب
اذیت با آنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند
بلی فرمود فَمَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اَللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وَعادِ مَن عاداهُ و ایضا در مسند ابن
حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده است از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را
جمع کردند در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را که هر که در غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد
که در حق من چه گفته است بگوید پس سی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت بر مضمون الحدیث تا عاد من
عاداه دادند و در مسند نسخه های بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را روایت
کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری
از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند
ایستاد و تکیه کرد بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس بکراهت من گردیدید تخلف از من کردید تا آنکه گمان
کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن علی را خدا گردانیده است نسبت
بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از و راضیست چنانچه من از و راضیم زیرا که او بر قرب
من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی
مولای اوست اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند
یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از
غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب

گفته است

گفته است که بریده و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول حدیث
غدیر خم را و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است
حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت
گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمنان و مؤمنات
و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه روایت کرده است
که نازل شد بر رسول خدا صلعم در شان علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه
و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در
مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا
علم را در روز خیبر بعلی بن ابی طالب علیه السلام داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر
او را بازداشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت تو از منی
و من از توام و با او گفت که بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانکه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم
و گفت با او که تو از من بمنزله هارونی از موسی و صلح من صلح با تو صلح است و جنگم با هر که با تو با هر که
جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت
توی عروة الوثقی و گفت با او توی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از
من و گفت با او توی آنکه در شان او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر
و تو این آیات را برای مردم خواندی و گفت با او که تو بسنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از
ملت من خواهی کرد و گفت با او که اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی
و گفت با او من نزد حوض کوثر خواهم بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت
میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام داخل خواهند شد و
گفت با او خدا وحی فرستاد بسوی من که من بایستم در میان مردم فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه
خدا در شان تو گفته بود که بیان کنم کردم و فرمود بترس و بپرهیز از کینها که در سینه جماعتی است
از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکند ایشان را لعنت کنندگان
پس گریه کرد رسول ص گریستن گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل ع که اصحاب

براو ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان ایشان
خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد از آن خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان
ایشان وقتی زایل می شود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند گردد و امت بر
محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم گردد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح
کننده ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر می شود که پیش از آن شهرها
متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج ناامید شده باشند پس در آن وقت
قایم ظاهر می شود در میان ایشان حضرت رسول صلعم فرمود نام او نام من است و از فرزندان
فاطمه دختر من است خدا حق را بایشان ظاهر خواهد گردانید و شمشیرهای ایشان آتش باطل خوا
موش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از
ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا
خلف نمی شود و قضای خدا رد نمی شود و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک
است پس گفت خدایا ایشان اهل بیت منند پس زایل گردان از ایشان رجس
و بدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت
کن و معاونت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من
باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک یعنی در فضل علی علیه السلم و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که آیه
چنین نازل شده است که بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون آیه نازل
شد دست علی عم را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت
کرده است که از سفیان بن عیینه از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سئل سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده
عذابی را که واقع است از برای کافران آن را دفع کننده نیست از جانب خداوند
صاحب معارج است این آیه در باب که نازل شده است گفت از حضرت

امام جعفر صادق

٥٧

امام جعفر صادق عم شنیدم که از پدران خویش علیهم السلم روایت کرد که چون حضرت رسول صلعم
بغدیر خم وارد شدند جمع کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلم را گرفت
و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث
بن نعمان فهری آمد نزد رسول صلعم در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود
آمد و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را
از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنرا از تو
و امر کردی ما را به پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان را بداریم قبول
کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را
گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب
تست یا از جانب خدا است حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که بجز او خداوندی
نیست که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس روانه شد حارث رو براحله خود و گفت
خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی
دردناک پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش
بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفانست
این حدیث را در کتاب خود از حذیفه بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ا
ابوالقاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از حج روز غدیر برگشته بودیم
که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی
امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم
از برای شما دین شما باشد و تمام کردن بر شما نعمت خود و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت
علی بن ابی طالب و در روایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و دیگر آیه نازل
شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشونی یعنی امروز ناامید شدند کافران
از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند
که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم

کردی

اسلام را که پس حضرت
رسول صلعم فرمود که حمد میکنم
خدا را بر کامل کردن
دین

روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین نازل می شد
الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و مید انستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید
خود قرار میدادیم سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عسکر روایت کرده است از ابو سعید
خدری که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی صلوات الله علیه را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از
برای او بولایت جبرئیل ع بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضاً روایت
کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم
شد که هجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا ص گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد
و روایت کرده است از ابن جریر بسند او و از ابن عباس در آیه بلّغ ما انزل الیک من ربک ان
علیاً یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا ص در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب و ان لم
تفعل فما بلّغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیه را و ایضاً روایت کرده است از ابن مردویه باسناد
او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا ص این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلّغ ما انزل
الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح
بخاری گفته است من کنت مولاه فعلی مولاه روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این
حدیث بسیار است و همه ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جدائی و بسیاری از سندهای
آن صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعیست که در
آن موضع نص کرد رسول خدا ص بر علی علیه السلم و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب
ولایت حدیث غدیر را بصد و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد
بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که با امر رسول خدا ص
در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب ع هر کس حق خود را بدو گواه میگیرد
و از برای علی علیه السلم ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص بر آنحضرت را شنیده
بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمانی روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد
پیری در روز غدیر نزد حضرت رسول صلوات الله علیه آمد و گفت بسیار کم است کسی که متابعت

نوکند

توکنند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و لقد صدّق علیهم ابلیس
ظنه فاتبعوه الا فریقاً من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس
متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت ع
شکستند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه
برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود
چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک
کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابوا پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب
چپ نشستند که چون حضرت باینجا رسد ناقه را رم دهند و چون شام شد و حضرت نماز کرد
بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه مندری سوار بود چون بعقبه بالا رفت
جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد اینجماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا هلاک
کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست آنکه در عقب منست حذیفه گفت منم یا رسول الله
فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی فرمود که پنهان کن چون نزدیک ایشان رسید ندا
کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر
رفتند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم
بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان و شناخت که شتران کدام جماعتند چون
حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد
بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهلبیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت
بمن میکنند چون اینرا شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند سوگندها کردند که اینرا اراده نکرده اند
پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا
بعد اسلامهم و همّوا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله فان
یتوبوا یک خیراً لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذاباً الیما فی الدنیا و الآخرة و ما
لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوگندها میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت
داده شده و البته گفتند کلمه کفر و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را

که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر
حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و چیزی نتوانستند کرد و دین اسلام را مگر آنکه غنی
کردند ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان
و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی دردآورنده در دنیا و آخرت
و نخواهد بود ایشان را دوستی در زمین و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن
عقبه مشهور بود به هرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را
امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده منافق دبه‌ها را
مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها را از زیر پای ناقه انداختند و نزدیک
بود که رم کنند حضرت صدا زد بآن که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بزبان
آورد بزبان عربی ظاهر کننده فصیح و گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیکنم دست را
از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را
بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم در روی ایشان رفتیم و شب تار بود پس ایشان نا امید شدند
از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش
بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و
معاویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس
بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف گوید که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانیست
و مناسب این رساله نیست و سایر احادیث این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست
و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده
بود دو جلد بزرگ بود و کتابی دیگر که در آن کتاب طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی
نقل کرده که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را
در آن ذکر نموده بودند بر پشتش نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
و بعد از آن جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید
مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیدیم که انکار

اصل حدیث

٥٦

اصل حدیث غدیر را کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون
الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینمائیم بدو وجه اول آنکه مولا بمعنی اولی و امر او لی بتصرف که
مطاع باشد در هر چه امر کند آمده است دویم آنکه درین مقام این معنی مراد است اما اول آنکه ما معانی الفاظ را
باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که
در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که مأویکم النار هی مولیکم گفته است که معنی مولیکم آنست که آتش
جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران درین آیه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران
در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد آنست که ایشان اولی و احقند بمیراث
و فرّا و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند که مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر شعرا و بلغا در اشعار بسیار
باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است
و از جمله آنها اولی بالشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن
اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر
عم و هم سوگند و کسی که تابع با او بسته باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعامی بر او کرده باشند
و هر که متولی امری شود و قیام باو نماید و مولی و ولی آن امر است و از جمله اینست حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بغیر رخصت مولای خود
نکاح او باطلست و بروایتی دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف
گفته است در آیه انت مولینا یعنی آقای مائی و ما بندگان توایم یا یاور مائی یا متولی امور مائی و اما
که مراد از مولی درین مقام صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر است مراد است بچند
وجه اثبات مینمائیم وجه اول آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که
این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی
نبوده که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که
نه نفع با طلست مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و دلبند سر و دوستی
و بعضی از معانی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه مفید فایده نیست مانند پسر عم
و هم قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند دوستی و محبت دینی و یاری

در دین و دنیای عتیق زیرا که بر هر کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن مجید
ناطق است بآن پس برای چنین امر واضح گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقت بآین اهتمام جمع کنند
و همچنین اگر مراد عتق باشد تعلق آن به پسر عم معلوم بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج بآین اهتمام
نداشتند و ایضاً گفتن عمر ابتهجت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه منافی این احتمال است پس باید
اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی امامت است و این وجهی است که سید
مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر فاتر میرسید اول آنکه اکثر مخالفان
مانند قوشچی و غیر ایشان احتمال کرده اند از روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقل
پوشیده نیست که بیان این موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی در میان راه و فرود آمدن و بسیاری
از احکام از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود و ایضاً این حکم را بر مردم کافی فرود
نبود بلکه بایست حضرت امیرالمؤمنین ع را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست
بدار هر که من او را دوست میداشتم و در جزء دادن مردم باین امر معتد بهی نبود مگر آنکه مراد بآن نوعی از
محبت و نصرت باشد که امرا بر رعایا میباشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب
بودن اطاعت و متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را
بجهت ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دوم آنکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقرائن خصوصیات
این واقعه هر عاقلی را یقین بهم میرساند که مقصود اصل ما امامت و خلافت است چنانکه فرض کنیم یکی
از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و نیکوترین
ترین خلق باشد باو و بگوید که هر که من یاورم او را یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از آن دعا
کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت به دیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای خود تعیین
نماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت
و محبت او ترغیب ایشان در اطاعت او سیم هرگاه پادشاهی نافذ الحکم در حق مرد ضعیفی بی معاونی
بگوید هر که من یاور اویم فلان یاور اوست قبح این حرف ظاهر است از پادشاه و یاری همه کس مر این
مرد ضعیف اگر اعانتی بیابد اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف
و عادت دلالت میکند بر آنکه باید آن شخص که حضرت رسول ص این سخن را در حق او بگوید مرتبه آنش

محب دین

محب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و الا فلا و در تحقیق و لغات دیگر دیده باشد و در محبت
نیز مثل این سخن بسوی تو آن گفت پس بعد از تقریر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دیگر
از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف و امام است آنست که در اکثر احادیث گذشته
قرینه است بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما از آن
فرمود پس هر که من اولایم بشما مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن
سؤال اول قرینه واضحه است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است و چون اولی در کلام
سابق مقید بجار و مجرور بود از احوال است عربیه افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند
حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص و تقدیر و حالی فردی نبوده باشد و الا الغاء
در کلام لازم می آید خصوصاً آنکه در بیان آیه النبی مذکور شده که اولی است که هر نفس منفی در نفس
خود بکند و متولی هر امر منفی دیگر که خواهد باشد پس هرگاه او اولی از نفس باشد بی رسد او را که امر
بخواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد
و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضاً معلوم است که آنچه حضرت اول
از ایشان سؤال نمود و طلب اقرار از ایشان فرمود آن معنی است در حق تعالی در قرآن مجید
برای آنحضرت اثبات فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده
بر آنکه مراد از آیه آنست که بیان کردیم چنانکه زمخشری در کشاف گفته است که پیغمبر اولی است
بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرمود و مقید بقیدی نکرد
پس واجب است بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او
نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان
و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان
خود را بذل کنند نزد او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او
گردانند در جنگها و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکند بسوی آن یا منع
میکند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را
از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات

ان اولویت است که حضرت رسول صلعم داشت از برای حضرت امیرالمؤمنین ع و آنچه بعضی از متعصبان
سنیان مثل ملا علی قوشچی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه اینست که مراد از مولا محب
و ناصر است باطل است بلکه قرینه مرتبه اولویت است بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت
اثبات ریاست عامه و امامت کبری نموده تمشیت آن محتاج بود بدعا کردن اعوان ناصح و خیر
خواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت
بود که مقتضی ترک و نصرت و اعانت حضوصاً با وجود آنچه میدانست از کینهای دیرینه که در
سینهای منافقان حاضر بود تاکید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن بر کسی که تقصیر
در شان او نماید و ایضاً معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب ولایات و مناصب
اعلا در عینست وجه دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت
از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند آنکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار
معادات او نماید پس چنین دعای از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آن شخص
هرگز بحالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد وجه سیم آنکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانکه
ما میگوئیم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و
محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت او کند با قول انسب خواهد از ثانی
چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد آیه الیوم اکملت
لکم دینکم در روز غدیر نازل شده و سیوطی که از اکابر متاخرین و مخالفین است در کتاب اتقان از ابوسعید
خدری و ابوهریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد
بمولی معنی است که بامامت کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین
باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و اهم آنها باشد و آن امامتست که بآن تمام میشود
نظام دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنکه در اخبار مستفیضه عامه و
خاصه وارد شده که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل
شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول آیه کریمه گفته است که این آیه
نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی

مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد گفت گوارا باد ترا ای
پسر ابوطالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول ابن
عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت
بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد و این صریحست در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است
زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت
از تبلیغ که مبادا موجب آثار فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان
نگاه دارد و اینها همه دلیلست بر آنکه امری که مامور بتبلیغ او گردیده بود بایست امری باشد
که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم [illegible]
حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ گردد از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع
مردم دشوار باشد و احتمال انکار ایشان در لفظ مولی که گفته اند هیچیک مناسب این قسم امور
نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول ص تبلیغ آن نموده
از احکام دین و دنیا و ایمان و بآن منتظم میگردید امور مسلمانان و از جهت کینها که از آنحضرت در سینها
داشتند مظنه شور آن فتنه بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت
را از شر ایشان وجه پنجم آنست که اخبار عامه و خاصه مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی
که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لااقل قرینه میتواند شد
بر آنکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت است خصوصاً هرگاه ضم شود بآنکه جاریست عادت
پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند در اکثر اخبار
مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قراین دیگر که سابقاً مذکور شد
وجه ششم آنست که از نظم و نثر آنجا عترت در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت
فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است که از آنحضرت
رسول ص مرخص شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای
صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان فهری که همین معنی را فهمیده بود و حضرت انکار بر او کرد
چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوی دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این بود

و عجب دارم از بی‌شرمی علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند
و بآن دلیلی یا اشاره کلام بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت رسیدند و قناع حیا
از سر میکشند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله وایاهم من العصبیة والعناد و هدانا الی سبیل الرشاد و قدح دوم
در حدیث منزلتست و آن از طرق خاصه و عامه متواتر است و مابه‌الاشتراک همه آنست که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله در مواطن بسیار بامیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که انت منی بمنزلة هارون من
موسی و در اکثر روایات این تتمه را وارد است الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هارونی از موسی
مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما درین مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است
چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص
که حضرت رسول صلعم در غزوه تبوک علی بن ابی طالب علیه السلام را گذاشت علی گفت یا رسول الله
مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول صلعم فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی
از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت
کرده است مجموع این عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث را
از سعد پسرش رسید خواستم مشافهه این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم این حدیث را از رسول خدا
شنیدی پس انگشتان خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود
و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا
از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معاویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او
گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابوتراب را سعد گفت تا در خاطر من هست
آن سه چیز که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من بود بهتر
میدانستم از آنکه شتران سرخ موی مال من باشد شنیدم از رسول خدا صلعم که با او میگفت در وقتی که او را
در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت که مرا با زنان گذاشتی و دیگر
کودکان همانا که در حدیث سابق مذکور شد اما درینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت
و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد
علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارد خدا و رسول او را همه گردن

کشیدیم

کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را طلبید چون حاضر شد علی دیده‌اش رمد داشت و درد میکرد
آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون
آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خدایا اینها اهلبیت
منند و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را در هیچ غزوه از غزوات حضرت رسول صلعم در آن حاضر بود تخلف ننمود
تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول صلعم او را از برای حراست مدینه و حفظ
عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است
که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آثار است
روایت کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقهای سعد بسیار است و روایت کرده است
حدیث را از ابن عباس و ابوسعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبدالله و
جماعت بسیاری که ذکر آنها بطول میانجامد و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء
بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا صلعم با علی علیه السلام میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لیس بعدی نبی و بروایت ابن عباس و بعد از آن گفت تو ولی هر مؤمنی و صاحب منی بعد از من و
ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگ تصنیف کرده است
از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث
را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن
اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن خطاب روایت کرده است که رسول خدا صلعم گفت یا علی
تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و فاضل
علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر و سعد بن ابی
وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابوهریره و ابوسعید خدری و جابر بن سمره
و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابورافع و عبدالله بن ابی اوفی و برادر
زید و ابوسریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابوبریده بن اسلمی و ابوایوب انصاری
و عقیل بن ابی طالب و حبشی بن جناده و معاویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت

علی و سعید بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلم و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلم
و غیر جبیر بن سعید روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول روایت کرده اند و ابن حجر
در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب
این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول این سخن را با حضرت امیر المؤمنین گفت حضرت
امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم
این زیادتی هست که حضرت رسول با علی گفت میباید یا من در مدینه باشم یا تو چون حضرت
امیر را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در
مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند
حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری
نیست پس ابن حجر گفته است که اصل این حدیث را غیر از سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس
و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن
سمره و حبشی بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند
و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید
رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم که رسول خدا با او گفت که تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می بینی آنچه
من می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید
که از مشاهیر علما و محدثان عامه است در شرح این بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل
کرده است گفته است و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب
و سنت آنست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلم نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت
آن کرده اند جمیع فرقه های اسلام که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست
پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هرون و منازل او را از موسی پس میباید
وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه

ان بود

آن بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم می بود و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته
است که حضرت امیر المؤمنین در روز شوری گفت بآن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود آنها را
آیا در میان شما کسی است غیر از من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هرونی از موسی
مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عناد که اعدا
عدو امیر المؤمنین و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش کرده و
کدام متواتر از این واضحتر و قطعی تر باشد که هر یک از محدثان ایشان از جماعت بسیار از صحابه
روایت کرده است که ایشان قول هر یک از ایشان را در همه امری از اصول و فروع دین حجت میدانند
چنانکه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین هر حدیث که از یکی از
صحابه ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره بامامت آنحضرت بچند وجه تقریر
می توان کرد اول آنکه ظاهر منزلت عموم است بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند
که در این صورت صریح می شود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید که فلان مرد بمنزله
من است مگر آنکه بخیل است هر کس چنین می فهمد که در غیر خود در صفات کمال دیگر مثل اوست
پس این کمال دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و هرون علیهما السلم بود باید که در آنحضرت
باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانکه گفت اخلفنی
فی قومی پس هرگاه موسی غایب می شد هرون خلیفه او می بود پس باید این خلافت نیز از برای
حضرت امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبری است که استثنا شده است اگر گویند که شاید
در حال حیات مراد باشد جواب گوییم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد
اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود یا آنکه خلاف ظاهر لفظ است دوم آنکه از جمله منازل
هرون آن بود که افضل بود از جمیع امت موسی پس باید حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نیز افضل
باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول صلوات این سخن را در مقامات متعدده فرمود اگر مطلب
منزلت مخصوص بود در وقایع متباینه نمی فرمود مثل آنکه در سد کردن درهای مسجد و مفتوح کردن
در خانه آنحضرت امیر را فرمود و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هرون که شبر و شبیر و مشبر نیز

فرمود در استخلاف مدینه اینرا فرمود و در نصب غدیر اینرا فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصاً
منزلت خلافت چهارم آنکه مشهور بلکه متواترست که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن
واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبنّ سنن من کان
قبلکم حذو النّعل بالنّعل والقذّة بالقذّة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند
دو تای کفش که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها
داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما نیز خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیمتر از قصّهٔ عجل و سامری
حادث نشد پس باید درین امت نیز مثل آن واقع شود و درین امت امری که شبیه آن باشد
بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفهٔ او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و متابع فلان و فلان
شدند و مؤیّد این آنست که عامّه و خاصّه روایت کرده‌اند که چون حضرت امیر ع را از برای بیعت ابوبکر
بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول ص کرد و آیه خواند که مشتمل بود بر تظلّم هرون نزد موسی و شکایت
از قوم خود و گفت یابن امّ انّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستی
که قوم من مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده‌اند
که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون ع پس از جملهٔ منازل هرون از موسی
آن بود که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین
علیهما السلام باتفاق خاصّه و عامّه مسمّی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفه‌های حضرت رسول ص
باشند پس پدر ایشان نیز باید که خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جمله
آنها که از علمای مخالفان اینرا ذکر کرده اند محمد شهرستانیست که در کتاب ملل و نحل در اثنای
بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهما
السلام چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون در حیات موسی
فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد
هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیّت و امامت گاهی مستقر میباشد و گاه مستودع
ششم آنکه در خصوص غزوهٔ تبوک حضرت امیر ع را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد
پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر ازین مراتب و منازل تنزل کنیم در یک

بن

مینت که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی
و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است
کسیرا که بهیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر از سبقت در کفر که عین نقص است و شایبهٔ شک
در آن نیست مقدم داشتن عین خطاست و نزد هیچ عاقل روا نیست والله الهادی الی
سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار اینمعنی در
مواطن متعدده شده است اوّل آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغی آوردند حضرت فرمود که اللهم
ائتنی باحبّ خلقک الیک یأکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را
بسوی تو تا بخورد با من ازین مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است
که رزین گفت که درین حدیث قصّه هست و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت
که طلب آمرزش از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده و در
مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که زنی
از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول ص بهدیه آورد
و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی من دوسترین خلق بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس
علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول ص پرسید که کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا
چون گشودم داخل شد و آن مرغ را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب
بسی طریق این حدیث را روایت کرده است از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت
کرده است که از برای حضرت رسول ص مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک آنحضرت گذاشتند
فرمود خداوندا بفرست بسوی من احبّ خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من ازین مرغ من در خاطر
خود گفتم خدایا بگردان او را مردی از انصار پس علی ع آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست
گفت علی ع گفتم حضرت رسول ص مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون نزد حضرت رسول ص رفتم
باز حضرت فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوبترین خلق را بسوی تو تا بخورد با من ازین
مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی ع آمد

ودر را کو بید کفتم من نه کفتم حضرت مشغول حاجت است بر کشت چون نزد حضرت رسول بر کشتم
بار النس را کفت پس حضرت علی علیه السلم آمد ودر را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود بسوی من بیا
پس نشست و آن مرغ را باهم تناول نمودند و بروایت دیکر ابن ازدار ابن حنبل و دیکران چون حضرت امیر ع داخل
شد حضرت رسول ص فرمود چرا دیر کردی فرسه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوبترین خلق را بسوی خود بیهی
من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اکر در مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد و
حضرت امیر علیه السلم کفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس بر کردانید حضرت با انس کفت
چرا چنین کردی کفت میخواستم که شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد
وبروایت دیکر فرموده که در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از و هست و عامه و خاصه بطرق متعدده
روایت کرده اند که از جمله مناقب که حضرت امیر علیه السلم بر اصحاب شوری احتجاج نمودند این منقبت
و همه اعتراف به حقیقت آن کردند حضرت امیر ع از انس کواهی طلبید کفت در خاطرم نمانده است
حضرت فرمود که اکر دروغ کویی مبتلا شوی بر برصی که پنهان نتوانی کرد آخر از مردم بعمامه پوستن
ولبد از انکه آن پیسی بهم رسید میکفت که این نفرین علی علیه السلم است و ابن مردویه در مناقب
از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت کذاشتند حضرت
فرمود کاشکی امیر مومنان و سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من میبود و با من
از این مرغ بخورد حضرت امیر ع آمد و از آن مرغ خورد و اخطب خوارزمی نیز این حدیث را بطریق
سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصاف داشته باشد و تتبع کتب مخالفان
بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم
در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل
الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل
در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است این را از محدثان حمد بن
اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله
بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مصعب بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم
رازی نوشته اند بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن لیط در ابانه بعد و طریق

ودر المناقب و در راکو دم ونظر حضرت بر و افتاد سه مرتبه فرمود

پس

روایت کرده

روایت کرده است و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی
در طرق این حدیث بعنوان تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت
کرده اند و ده نفر از رسول ص روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المومنین علیه السلم
داشتند و سعی در اخفای فضایل او می نمودند و چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است
بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول ص معنی ندارد و بغیر آنکه در استحقاق ثواب و دوفور طاعت
و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه
محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمیباشد و ایضاً معلوم است که ثواب
دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال
صالحه نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی
در بسیار جا از قرآن مجید بیان معنی فرموده است مثل قوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ
اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ یعنی بکو یا محمد اکر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت
و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ یعنی بدرستی
که کرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است
آنها را که جهاد میکنند بمالهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمی کنند درجه بزرک و
فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه
کرده اند و فرموده است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر
ثواب آن را می بیند و فرموده است وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای
شایسته کرده اند با بدکرداران بسیار کم متذکر می شوند حق تعالی را و معلوم است که کوری و بینایی دل مراد
است اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون و ایضاً معلوم است که محبت حضرت رسول ص از قبیل محبت
قرابت و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت
رسول ص از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه آنحضرت قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق
بودن بخلافت معلوم است چنانکه مذکور شد و متعصبان مخالفان اعتراض بر این دلیل کرده اند اول آنکه

اول

كاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن ان مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن
داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و مبنا در الفاظ است و میان اهل عربیت مقرر است
که حذف متعلقات و اطلاق از قید دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است
و قید احب مثبت و در بسیاری از روایات فیه اکل مطلقا مذکور نیست یا آنکه احب
در اکل مطلقا یا باعتبار فضیلت و کرامت باز مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار
فقر و استحقاق و این باطلست زیرا که معلومست که در میان صحابه بر ایشان فقر از آنحضرت
بسیار بود و شیخ مفید علیه الرحمه ازین اعتراض جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد
باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود و لیکن انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید
و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود
و حضرت رسول تقریر او بر آن نکرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه
گر در میان انصار بهتر از او هست و اگر او مراد بود بایست حضرت لفظ بابکه چه فضیلتی
درین سخن بود که تو میخواستی که از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال بود چگونه حضرت
امیر علیه السلام اینرا حجت بر افضلیت و حقیقت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا
قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب اثبات فضیلت
و خلافت باشد تمام شد کلام شیخ مفید قدس سره و ایضا گویم اگر این دلیلی بر فضیلت
نبود دیگر چرا از برای رعایت آنها فقال کتمان شهادات میکرد تا مستحق نفرین حضرت
شود و پس کرد اعتراض دوم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق بوده باشد و بعد از آن
بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق و عموم
لفظ آنست زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول
در جمیع احوال و از منه حتی بر سایر انبیا و اوصیا و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست
و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصا در میان قصه شوری و بعض
از فضلا جواب گفته است که این فرق اجماع مرکب است زیرا که جمیع امت مترددند در قول
تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات اول تفضیل دیگری بر او در جمیع

احوال و اوقات این احتمال که تو گفتی هیچیک از امت بآن قایل نیستند و بدانکه از بعض
از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه
بر آن آنست که حضرت بآن سعی و دعوت انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد
و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومان روا نیست خوردن
و بنا برین فضیلت آنحضرت درین واقعه مضایقه میکرد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد
دوم منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت
کرده است از ابو هریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست
دارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را
مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم باميد آنکه مرا از برای این امر طلبد پس چون حضرت
رسول علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و در او تعقیب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو
جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر تعقیب نکرد و باواز بلند با حضرت
رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که بایشان قتال کن تا گواهی بدهند
بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه اینرا گفتند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند و حساب
ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده
است از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ خیبر نرفت از برای
آنکه دیده مبارکش درد داشت و درد میکرد و چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند
حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون
آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول گفت
که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او
یا گفت دوست میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه
دیدیم که علی پیدا شد و امید نداشتیم در او بیاید پس همه گفتند علی آمد پس علم را بدست
او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو
روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا

علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را
خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در اندیشه بودند که آیا که خواهد داد علم را چون صبح
شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو دهد
پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او
درد میکند پس ع را طلبید و در دیدهای او رمدی بود پس آب دهان مبارک را در
دیدهای او انداخت و دعا کرد و در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز دردی نداشته است
و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول ص
فرمود بتأنی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشانرا بسوی اسلام
و خبرده ایشانرا بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند
که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که
که در میان عرب بسیار معتبر است و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل برین منقبت
بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت
کرده است که حضرت رسول ص اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی
شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد و چون مقابل آنها
شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را
بر جبن و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت ص را درد سر و درد
شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت
پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول ص
رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست می دارد خدا و رسول او را و او را
دوست میدارند خدا و رسول او و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلام در آنوقت در
میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردی چند
از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو دهند پس حضرت رسول سلمة بن
الاکوع را فرستاد و علی علیه السلام را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و نزدیک حضرت

رسول ص

رسول ص رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت درد بقطعه از برد سرخ یمنی بسته
بود سلمه گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا نزدیک حضرت رسول ص آوردم
حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد در دیدهها بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون
نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت
و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی
از ابو هریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام علم را بدست معجز نما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب
او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از
بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابیطالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت
بحق خدائی که تورات را بر موسی فرستاده است که او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران
حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و جبه ارغوانی پوشیده بود و چون بپای قلعه آمد
مرحب با آلات روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود معطری بر سر گذاشته بود و سنگی بزرگ را
سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلام شروع برجز کرد
و پیش رفت و دو ضرب در میان ایشان رد شد پس حضرت امیر ضربتی بر سر او فرود آورد
که سنگ و خود و سر آن مرد را به دو نیم کرد و شمشیر بدندانهای او نشست چون یهود آن حال را
مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش
سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ کرد و در را بنوعی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید
و در را کند مانند سپر او را بر دست گرفت و تا صد گام رفت پس او را از عقب انداخت
هم چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد
و آن در را عظمت و سنگینی بمرتبه بود که او را چهل نفر می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب
معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق
متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است
بر مقصود ما درین مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بآنحضرت و آنکه
جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و با این منقبت از دیگران

به شرفی باز آرزومندان این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع ارباب صحاح بخاری و مسلم
و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی به دوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی
بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلایل
النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و شهرستانی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده
روایت کرده اند از علی علیه السلم و عمرو و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید خدری
و جابر انصاری و غیر ایشان از اصحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقاً علم را با بوبکر و عمر
داده و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر
حضرت رسول ص در مدح آنحضرت گفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوهٔ خیبر متواتر است این خصوصیات
نیز متواتر است و اما استدلال این قصه بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه بیان میتواند
نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلوم است که اگر مراد اصل محبت اول
باشد که ایشان همه مسلمانان بودند و در آن شرکت میداشتند با آنحضرت هر آینه صحابه با آن
جهتی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیزتر داشتند القدر آرزو نمی‌کردند که علم باز
با ایشان داده شود و القدر حسد بران حضرت نمی‌بردند و شعرا در مدح و مدایح خود ذکر
نمی‌کردند حضرت امیر ع در مفاخرت خود ذکر نمی‌کرد پس معلوم شد که مراد محبت آنحضرت و خدا
و رسول ص محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اختیار نمی‌کرد و تمامیه و جان و مال خود را بطیب
خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد به محبت خدا و رسول آنست که در همه امور و در جمیع احوال
و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو طرف ملزوم و طرف عصمت است و عصمت
ملزوم امامت است چنانکه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوییم یا مراد محبت من جمیع الجهات است
یا محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان است و اختصاص موجه است و محبت
من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت
مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنست که از آن جهت او را دوست ندارد و دیگر
از این مراتب تنزل کنیم در آن شک نیست البته متضمن فضیلت و منقبت عظمی است برای آنحضرت
پس تقدیم غیر برآن حضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محال است دوم آنکه بعد از آنکه

تأملی

تاملی بر عاقل مخفی نماند که هرگاه اول علم را با بوبکر و بعد از او بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند
و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم به شخصی میدهم که صاحب
این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص بهمه آن صفات باشد
و آن صفات در آنها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای آن صفات میفرمود
که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد تا آنکه این دو صفت در آنها که
که پیشتر علم را گرفته بودند خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست
خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک نیست در آنکه
اینها منافی رتبهٔ خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد
و خدا و رسول او را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا اشد حباً لله
یعنی آنها که ایمان آورده‌اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضاً
فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و
و ایضاً لازم دارد که حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است
بدرستی که حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارد
توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را پس قبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه
ایشان از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد و بر این باب که ایشان نه از صابران باشند
و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی
در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان یکی از
این جماعت می‌بودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که
خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است مثل کافرین و خائنین و ظالمین و فرح
کنندگان بدنیا و متکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و فساد کنندگان در زمین و کفار
اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده
و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول ص و امامت امت دارد و هرگاه
آنها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت متحقق در آنحضرت باجماع مرکب چنانکه

میشود

مذکور شد و ممکن است این دو دلیل را یک دلیل تمام برگردانیم بآنکه گوییم اگر مراد محبت کامله است
در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر
مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر مطلق حط مرتبهٔ معارضات آنحضرت از جهات
شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه
فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای
گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد
خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان
و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل
خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطایا و داناست و از این احادیث که گذشت ظاهر میشود
که آن گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه ذکر نموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب
اویند که با طلحه و زبیر و معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که او چنانکه حضرت رسول صلعم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
را بآن اوصاف وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصا یحبهم و یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است که آن
اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبوده و هر یک از آنها بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار
نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شأن آنحضرت
نازل شده و مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جمعی از زرخریده های
مشرکان و گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمت گریخته اند پس رد کن آنها را
بسوی ما پس حضرت رسول صلعم غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا
خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است
دلهای ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود از
جمله ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهایی که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در
سفرهای حضرت امیر صلعم متوجه آنها میشد و در آن وقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام

علیه السلام پینه کند و حضرت مشغول آن کار بود و عبد الله بن احمد حنبل در مسند از طرق بسیار این حدیث را
روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک کنید این سخنان را و الا
میفرستم بسوی شما مردی از شما که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای
شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آنست
که در حجره نعل مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابوسعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول صلعم
فرمود که در میان شما کسی هست که بر تأویل قرآن قتال خواهد کرد چنانکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم
ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم یا رسول الله فرمود نه ولیکن آنست که نعل مرا پینه میکند و بسیار
احادیث متفرقه است که در کتب معتبرهٔ عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول
روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول صلعم دو لشکر فرستاد بسوی
یمن و بر یکی علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کارزار شود علی
بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت
خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول صلعم
آورم و چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه میبینی در باب مردی
که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او من گفتم پناه میبرم
بخدا از غضب خدا و من تقصیری ندارم غیر آنکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده است
و در آنجا این زیادتی هست که حصه او در خمس زیاده از آنست که برداشته است و ابن ابی
الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت برید
و مذمت علی بکنید پس هر نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه
بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه از غنیمت برای خود
برداشته است پس حضرت رسول صلعم چنان غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر
گفت که علی را برای من بگذارید بدرستی که علی از منست و من از علیم و او ولی
هر مؤمن است بعد از من و حصه او بعد از خمس زیاده از آنست که برداشته است
پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچند سند روایت

کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که علی از منست و من از علی ام و نمی رساند از جانب من
رسالت را مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب
معروف ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین ع
قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول ص فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شأن
عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که به هیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک کف پای ترا
بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و تا بها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی
و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست
بعد از من و تو بری میکنی ذمه مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق
خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد
خواهی شد و اول کسی که حله بهشت بپوشد با من تو خواهی بود و اول کسی خواهی بود که داخل
بهشت شود از امت من و تو و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور
من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو
جنگ کند با من جنگ کرده و هر که با تو صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار
منست و پنهان سینه تو پنهان سینه منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعده های
مرا بعمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان
مخلوط است با گوشت و خون تو چنانکه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر بر من وارد
نمیشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو تا با تو بر حوض کوثر وارد خواهند شد
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت
بر من با ایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور رسولان
گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول ص گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان
بعد از تو شناخته نمی شدند فصل چهارم در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است مطلب اول اخوت است

در جامع الاصول

در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول ص برادری
قرار داد میان صحابه حضرت امیر المؤمنین ع گریان نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله
برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول ص گفت تو
برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در کتاب استیعاب از ابن روایت کرده است
که رسول خدا ص با علی علیه السلام گفت تو از من بمنزله هرونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از
ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد میان
علی و عثمان و طلحه و عبد الرحمن و زبیر و سعد پس حضرت امیر المؤمنین ع با ایشان گفت شما را
بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول ص برادری میان خود
و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است
از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی ع میگفت منم بنده خدا و برادر رسول او و این
سخن را بغیر از من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوی و قصه مواخات از متواترات است و ابن
حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهفت سند روایت کرده
و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول ص
برادر گردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانچه ابو بکر را با عمر و
و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابو ذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را با کسی برادر نگردانید حضرت امیر ع گریان نزد حضرت رسول ص رفت و گفت مرا از برای
چه گذاشتی پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از او و او از من بمنزله هرون است
از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول ص نظیری و شبیهی ندا
شته است و شایسته او نباشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد حنبل
بسند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود دیدم که بر در بهشت نوشته بود بدو هزار سال
پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی برادر رسول خداست اول آنکه آنحضرت صاحب
اسرار رسول خدا بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا ص گفت
صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل

سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت رسول صم با علی صلوات الله علیهما
راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی
که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند راز خود را دراز کرد با پسر عم خود چون این سخن
بحضرت رسول صم رسید گفت من با او راز نگفتم خدا با او راز گفت و ابن اثیر در نهایه آن حدیث را روایت
کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب
خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول صم در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا
و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظر شریف بر او افتاد در را از او پوشانید و باز گفت دوست
مرا بطلبید عمر را طلبیدند رو گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عایشه گفت علی را بخوانید چون
علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلا ارتحال نمود
سیم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانها
بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا
کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید مگر در خانه علی پس درها را بستند مگر سخنان گفتند
چون این سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت حمد خدا میکنم که این درها را من نبستم و در خانه علی را
نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب
خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از زیاده از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن
ابی الحدید گفته است احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده است ابن حجر نیز از احمد
روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت خوخه روایت کرده است که در حدیث وارد شده است
که چون ندا کردند بیرون روید از مسجد همکس بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم و از مسجد رختهای
خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان نیز علامت در خانه امیرالمؤمنین ع که در مسجد مفتوح بوده
موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس
که حضرت رسول صم امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صم بحضرت امیرالمؤمنین ع گفت حلال نیست احدی را که جنب شود
در این مسجد بغیر من و تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست چهارم آنکه خاصه و عامه

بطرق

٧١

بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صم خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد
و بشکند حضرت امیر ع را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی
و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی و رازی در تفسیر و نطنزی در خصایص و جماعت
بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا صم داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت
بت بر پشت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول صم امر کرد که همه را بر رو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی
گذاشته بودند که او را هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول صم بر آن افتاد فرمود که یا علی بیا بر دوش
من بالا رو یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بزیر اندازم علی علیه السلام گفت بلکه تو بر دوش من بالا
رو و حضرت امیرالمؤمنین ع گفت چون حضرت رسول صم بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت
و جلالت نبوت نتوانستم آن حضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش
سوار کرد چون برخواستم بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر خواهم آسمان
را بدست آورم میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر افکندم و الحق
این نسبت و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد بر دوش او نمیتواند
گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول صم هرگاه اراده بر خواستن میکرد دست
علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آن حضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است
هرچون حضرت رسول صم خطبه میکرد حضرت امیرالمؤمنین ع میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا
ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول صم در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا
بر سر دشمنان بلند کرداند چون حضرت رسول صم غضبناک میشد بغیر علی ع کسی جرأت نمیکرد
که با آن حضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول صم علی را
در بر گرفت و بوسید و گفت ای مرتبه پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید و چون علی حاضر بود
میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر جزو اول این حدیث را از عایشه
روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت
کرده اند حضرت رسول صم فرمود که علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من مگر علی
و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه

سیدهٔ زنان اهل جنت است بغیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلم و با و گفت ترا تزویج کردم
بکسی که سیدهٔ و بزرگ خلقت در دنیا و آخرت و بدرستی که در اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از
همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم‌تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا آن دو برگزیده
خدا را بهم یکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با او شریک نکرد و از برای علی
دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه میکرد و ایضاً روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا
خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان شوید یا میفرستم
بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان
شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت که هرگز من آرزوی امارت نکردم
مگر در آنروز و سینهٔ خود را پیش میکردم که شاید بگوید که اینست پس رو بعلی کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه
گفت او اینست مؤلف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد دیگر داشته است از قسم دروغ پروا
نداشته است زیرا که این سخن را مؤکد بیمین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی از آنها دروغ
خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا از این نداشته است که مردم از فحوای حال او دانند
که او دروغ میگوید و او از همه کس حریصتر بود بخلافت و اگر گویند مرادش این بود که اهلیت
این امر را در خود میدیده این راستست اما بایست درین مواطن نیز آرزو نکند و در جامع
الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده است که ابوبکر و عمر فاطمه علیها السلم
را از حضرت رسول خواستگاری کردند و حضرت نداد و عذر فرمود که او کوچک است و علی
خواستگاری کرد و با و داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول صلوات الله
علیهما زیاده از آنست که درین رساله احصا توان کرد و هر عاقل که اندک بهره از انصاف داشته
باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت
خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه با و توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همه
احوال در جمیع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این
اولیست بامارت و نیابت او از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصاً هرگاه این
امور از کسی صادر شود که معلومست که محبت او تابع محبت خداست و مبتنی بر امور دینیه و روابط

لشرتیت

لشرتیت نیست پس اینها اول دلایلند بر امامت و خلافت آنحضرت پنجم در بیان آنست
که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بالقبول نموده اند ثابت شده که حق همیشه
با علی بن ابی طالب ع است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت
کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد ملازمت
علی بن ابی طالب علیه السلم که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که هرکه از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هرکه از من
مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است
که حضرت رسول بعمار گفت که اگر به بینی علی بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند
تو با علی برو و مردم را بگذار که او در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد
و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت علی با حق است
و حق با علیست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضاً از عایشه روایت
کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابتست که حضرت
رسول فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد هرجا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب
علامه گفته است که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت
با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسیرا در آن شک نیست که احتیاج باستدلال
داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم
از رسول خدا که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علیست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد
من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مؤلف
کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت
کرده است که گفت خدا رحم کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هرجا که او بگردد و کسی از مخالفان
قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه بمضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود
اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامتست دوم آنکه دلالت
بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلاً سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب

مشهوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فاطمه و عائشه روایت کرده اند معلوم است که حضرت امیر المؤمنین
نصیب این خلفای ثلثه هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد
و هرگاه ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و کافر و جابر خواهند بود
و شکایت آنحضرت از ایشان اگر چه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان
ایراد مینمایم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود
روایت کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث
رسول خدا ص آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت کردی و این طلب میراث زنش از پدرش
میکرد پس ابو بکر گفت که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما
میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند
که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابو بکرم
پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار
و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده آمدید و میگوئید میراث را بما بده
پس از این حدیث که در صحیح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود
که حضرت امیر ع این هر دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته است پس
چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و از اینجا شبهه که ایشان در باب خلافت
ابو بکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیر المؤمنین علیه السلام
و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانکه صاحب جامع الاصول
روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عائشه گفت فاطمه دختر رسول خدا ص و عباس
آمدند نزد ابو بکر طلب میراث خود از رسول خدا مینمودند و طلب میکردند فدک را و حصه
خود را از خیبر ابو بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت از ما میراث نمی ماند آنچه
میگذاریم صدقه است آل محمد ازین مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است من غیر آن
نمیکنم پس چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی متصرف شد
و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت دیگر

میکردند پس عمر با ایشان گفت چون حضرت رسول ص از دنیا رفت ابو بکر گفت ولی رسول خدا ام پس

وارد شده است

وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها از آزرده شد و هجرت کرد از ابو بکر و با او سخن
نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابو بکر را برای نماز او خبر نکرد و پس
عائشه گفت که علی را روی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت
نمود روی مردم از او گردید و رعایت نمیکردند و فاطمه علیها السلام بعد از حضرت رسول ص شش ماه زنده
بود و پس زهری از راوی پرسید که پس علی تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او
نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی علیه السلام
دید که روی مردم از او گردید از ضرورت میل کرد بصلح ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که
بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد و چون شدت عمر را دیده بود
پس عمر با ابو بکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابو بکر گفت که چه اراده کنند که تنها میروم با من چه
میتوانند کرد پس آمد بخانه علی ع و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین
برخواست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق را بیان کرد تا آنکه ابو بکر را
دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخواست و خطبه خواند و عذر نامه خود را در باب
فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل هر در این حدیث
تأمل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابو بکر نه طوعا و نه جبرا
منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب
و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت
اعادی بود و اجماع بیعت چنین در حق هر پادشاه جابر و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این
سخن ان شاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین عامه است در
تاریخ خود نقل کرده است که معاویه بعلی ع نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد حسد ده جزو است
و نه جزو آن در تست و یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت بر گشت هادی بعد از رسول خدا
مگر آنکه حسد بردی برایشان و تعدی کردی و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو
و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا تا ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش
کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر مضمونه او پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

نامه

در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامهٔ تو در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع
مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم ازین امور
بسوی تو نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول خدا صلعم از دنیا رفت و امت او اختلاف
کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد پس قریش گفتند
محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند
بسبب قرابت محمد صلعم پس ما که اهلبیت آنحضرتیم احقیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابو بکر بیعت
کردند پدر تو ابو سفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا
بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان به پسر ابو قحافه
قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی
روایت کرده است که چون علی علیه السلام که بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای
و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته
متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستم که صبر کردن
برین ظلم بهتر است از آنکه مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای ایشان را بریزیم و مردم نو مسلمان
بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشد
و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند و نهایت اهتمام در استحکام
امر خود کردند و بدار آخرت رفتند و ایضاً بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر علیه السلام
میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا
و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا
و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعهٔ من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان
و هرگاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست
نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان متاذی شده بود
و صاحب مشکوة از صحیح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمن
و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و در صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است

فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

که ما منافقان را نمی‌شناختیم مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلعم گفت
که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است
و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است
و حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد
و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست فصل ششم در بیان فضیلت آنحضرت
است بر سایر صحابه زیاده بر آنچه سابقاً مذکور شد با قرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم
علمای مخالفانست گفته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه
و تابعین قایل بآن بوده اند و از جملهٔ صحابه عمار و مقداد و ابو ذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی
بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمه
بن الثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی عباس و بنی الهاشم کافة و زبیر
نیز اول قایل بود بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند و از آنجمله خالد بن سعید بن
العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف
ابن مسعود که از صحابهٔ کبار است چنین بود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است
که اهلبیت رسول صلعم در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام که حق تعالی فرموده است
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ و فرموده که سلام علی آل یس و در صلوات بر ایشان
در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در تحریم صدقه و در محبت
که فرموده فاتبعونی یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی
الحدید گفته است و اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجایی رسیده که با وجود این متعرض
ذکر و بیان شدن حاجت نیست بعد از آن گفته چگویم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان
بفضیلتش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانسته اند کرد معلومست که بنی امیه
با آنکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و او را سب و لعن

فضیلتهای حضرت امیر ع

درمثالب ومعایب او واقارب او وضع کردند و برمنابر سب ولعن او کردند وبا وجود آن
وشیعیانش را حبس وقتل ونهب نمودند ومردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل ومنقبت
او کند منع بلیغ کردند تا بحدی که بر قوم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری گردانند وهرچند ایشان
درین امر اهتمام وسعی بیشتر کردند نام او بلندتر وقدرش رفیع‌تر مانند مشک اذفر که هرچند او را
پنهان کنند بویش مخفی نماند ومانند آفتاب که بکف دست پوشیده نشود وبرمثال روز
روشن که اگر یک چشم او را نبیند چندین چشم دیگر او را ببیند وچگویم در شأن کسی که همه فضایل
باو منسوب وسلسلهٔ جمیع کمالات باو منتهی میگردد وسرکردهٔ همه فضیلتها وسرچشمهٔ تمام مکرمتها
ومعدن جمیع فضایل او بود وگوی سبقت از میدان همه مکارم او در ربوده وهرکس نصیبی از
فضیلت داشته از و داشته وهرکه بهرهٔ از کمال یافته از و یافته پوشیده نیست که اشرف
علوم معرفت الهی وعلم خداشناسی است وهرکه خدا را شناخته از و شناخته ولوای معرفت
در ساحت هدایت از بیان او افراخته وراه خدا را شمع کلام او روشن کننده ودست تعلیم او نور
علم در دلهای علما گشته معتزله که اهل توحید وعدل وارباب نظر وعقل درین فن استاد مردم اند
شاگردان اواند واشاعره نیز غاشیه بر دوش این گروه وپیرو این گروهند زیرا که استاد ایشان
ابو الحسن اشعری واو شاگرد ابو علی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است واستاد معتزله واصل
بن عطاست واو شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است واو شاگرد پدرش امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است واما امامیه وزیدیه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است واز جملهٔ علوم علم
تفسیر قرآنست که تمامی از و مأخوذ است وابن عباس که استاد مفسرین است واکثر این علم
از و مأخوذ است شاگرد اوست واز و پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چونست گفت مثل
قطرهٔ باران بدریای محیط واز جملهٔ علوم علم طریقت وحقیقت واحوال تصوف ومعلوم است
که ارباب این فن در همه بلاد اسلام باو منسوب‌اند وشبلی وجنید وتستری وابو یزید بسطامی
ومعروف کرخی وغیر ایشان همه باین نسبت در دو عالم فخر میکنند وخرقه که شعار ایشانست نسبه
متصل باعتقاد خود تا بآنحضرت میرسانند واز جملهٔ علوم علم صرف ونحو است وهمه کس میدانند که
اختراع این علم او کرده وابو الاسود دؤلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است واصل

وقواعد آنرا

۷۵

وقواعد آنرا او بیان فرموده از آنجمله آنست که اقسام کلام اسم وفعل وحرفست وکلمه منقسم میشود
بمعرفه ونکره واعراب منحصر است در رفع ونصب وجر وجزم وفاعل مرفوعست ومفعول منصوبست
ومضاف الیه مجرورست وهمین قوانین نزدیکست که معجزه باشد واگر ملاحظهٔ فضایل نفسانیه
وخصایص انسانیه نمایی میدانی که رایت جلالش در رفعت بجائی رسیده ومشارق همتش از کدام
شرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگانرا از یاد مردم محو نموده ونام آیندگانرا بزبانها افسرده
مقاماتش در حروب مشهور وحروبش تا قیامت معروف ومذکورست او شجاعی است که هرگز
نگریخته واز لشکری نترسیده وهرگز خصمی برابرش نیامده که از و نجات یافته باشد وهرگز
ضربتی نزد که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی که او میکشت قومش افتخار میکردند بآنکه کشتهٔ
اوست چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبد ود را کشت خواهر عمرو در مرثیهٔ او شعری چند
گفت که مضمونش اینست که اگر کشندهٔ عمرو دیگری میبود تا زنده بودم بر و میگریستم
اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز دیگر امت سرافراز کشتن او را عاری نگشته
او را ننگ نیست وپدرش پادشاه مکه بود وشجاعی که لحظهٔ در برابرش ایستاده همیشه تا آن
افتخار مینمود روزی معاویه بدبخت بر تخت خوابیده بود دید که عبد الله بن زبیر
در زیر پایش ایستاده عبد الله از روی مزاح با او گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم ترا
کشت معاویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبد الله گفت منکر شجاعت من میتوانی کرد
من در صف قتال در برابر علی بن ابی طالب ایستاده ام معاویه گفت اگر راست میگفتی
ترا وپدرت را بدست چپ خود کشته بود ودست راستش بیکار مانده وطلب
دیگری مینمود وحاصل آنکه هر شجاعی که در مشرق ومغرب هستند او را استاد میدانند وبنام او جنگ
میزنند واما قوت وزورش ضرب المثل در همه آفاقست وهیچکس بقوت او نبوده است
باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند وچندین کس نتوانستند حرکتش را داد وسنگ عظیم
از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از حرکتش عاجز بودند واما سخاوت وجود وی از آن مشهور
تر است هر بار که گفت روزها روزه میگرفت وشبها گرسنگی میکشید وقوت خود را
بدیگران میداد وسورهٔ هل اتی باین سبب نازل شده وآیهٔ کریمهٔ الذین ینفقون

[illegible] حضرت امیر

أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً در شان او آمده است مرویست که برای
نخلستانی از جای یهود بدست خود آب میکشید آنقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را
تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم خود می‌بست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود
و در سخاوت وجود بجائی بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز بی نه گفته حتی آنکه منافقی
از خدمت آنحضرت رو گردان شده نزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرت
و نهایت سعی در تهمت و عیب و منقصت او مینمود و میگفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام
معاویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا داشته باشد طلا بیشتر بصدقه
میدهد تا هیچ از آن نماند اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا آنکه جاروب نموده بر جایش نماز
میکند اوست که بطلاهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام
که هرگز رجوعی ندارد و با آنکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت
و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با وی بدی مینمود و صحت این قول معلوم است
از آنچه کرد با اعدای عدوّ خود مروان بن الحکم و عبدالله بن زبیر و سعد بن العاص که در جنگ جمل بآن حضرت
مسلّط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد و تدارک نه
نمود و با آنکه عبدالله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد بلفظ لئیم و احمق نام میبرد و چون
که او را اسیر کرد و سر داد گفت برو تا ترا نبینم و بیش ازین نگفت و از آنچه عایشه با او کرد چون
بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او نمود و اهل بصره شمشیر برو و بر اولادش کشیدند
و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال
و اولاد ایشان را نگذاشت غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معاویه آب را
گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع میکردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را
بعد از آن راندند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع مینمای تا از تشنگی هلاک شوند و جای جنگ نباشد
فرمودند والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است ازین و فرمود طرفی از آب را گشودند
که آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم دوست و دشمن است که او شایسته همه نیست
بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را سوای او جهادی نیست و درین باب اطناب بیفایده است

زیراکه

زیراکه جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا
و استاد خطباست بلغا کلام او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام مخلوق است
کسی از خدمت آنحضرت پیش معاویه رفت و گفت از پیش عاجز ترین مردم در کلام آمده ام
گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او
نگشوده و قانون سخن وری را سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن و شگفته روئی او ضرب المثل است
تا حدی که اعدایش او را باین عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش
طبعی میکند و عمرو اینرا از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را بآنحضرت نداد
گفت بازی گر است و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفته اند در میان
ما که بود مثل یکی از ما بود بار جانب که میخواندیم می آمد و هرچه میگفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم می نشست و
با این حال از او چنین میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که از کسی که با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد
گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعید میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان
و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش
طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد مذمتش کردی والله که او
با آن شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت
نه مثل هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز از او در میان دوستان
و اولیای او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوی در میان متعلقان تو مانده است
و اما زهد او در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص باو دارند هرگز طعام سیر
نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر و نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان
نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان او از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بمالیند
و جامه را بنه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرمای و پیراهنش کرباس بسیار
درشتی بود و اگر آستینش دراز بود میبرید و نمیدوخت و رشته رشته بر سر دستش
میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد
سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود

دلایل حقیت امامت امیر ع

وازهمه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم
قسمت میکرد و امّا عبادت اَعْبد ناس بود نمازش از همه کس بیشتر بود و روزه اش از همه
فزونتر مردم از او نماز شب و ملازمت او را و اقامت نوافل را آموختند و شمع تهجّد
در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمّه از آن اینست در لیلة
الهریر در صفّین بین الصفّین نطعی برایش گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از چپ
و راست او را میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از اوراد خود
فارغ می شد و پیشانی نورانیش از طولانی سجده مانند پای شتر پینه بسته بود و
اگر مناجات و دعواتش را تأمّل کنی و این تعظیم و اجلال الهی که بر آنها فرموده و تواضع و
تذلّل و خشوع و خضوعی که نموده توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته که از کدام دل
بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده که از علی بن حسین علیه السلام عبادتش به نهایت رسیده
بود و پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدّت چو نسبت گفت چنانکه عبادت جدّم بعبادت
حضرت رسالت صلعم بود و امّا قرائت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند برانکه در زمان
حضرت رسول تمام قرآن را غیر او کسی نمی دانست و در حفظ نداشت و بعد از آن اول
کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قرائت کنی دانی همه استادان قرائت
همه شاگردان او بند و قرائت همه منتهی باوست و همه پناه باو جویند و امّا رای و تدبیر
رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا
رجوع باو می نمودند عمر را او از هلاکت نگاه داشته و عثمان را مخالفت امر او در بلیه
گذاشت و اگر طاعت رای او میکرد جان خود را از آن ورطه بدر می برد و آنکه دشمنانش
گفتند او صاحب رای نبود و سببش آن بود که موافقت شریعت می نمود و خلاف
حکم در آن نمی فرمود چنانکه خود گفته که اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه زیرک
بودمی و خلفای دیگر برای خود هرچه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق
شرع بود و خواه نه بود ظاهر است که کسی در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیایش
بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد و امّا سیاست و حکومت در حکم الهی

لما لحقنی [illegible]

سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمینمود و نا بدیگران چه رسد و این معلومست
از آنچه بتطویل خود در عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد
که در همه آنها او بر همه مقدّم و امام همه عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که کفّار
و دشمنان با تکذیب نبوّت و عناد ملّت او را دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را
در معبد خود مینگارند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمّن و تبرّک صورت آنحضرت را
بشمشیرها از جهت ظفر و نصرت نگاشته با خود میداشتند و چگویم در شأن مردی که همه کس
میخواهد که از او و منسوب باو باشد حتّی فردا کلّی و جوان مردی که سردار عالم او را سید
و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدّی که در روز احد از آسمان در شأن
او در حضور حضرت رسول صلعم شنیدند که ملائکه ملاء اعلی میگفتند لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی
الّا علی و چگویم در شأن کسی که پدرش ابوطالب سیّد البطحا و شیخ قریش و رئیس مکّه گفته اند
کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفّل
حفظ و تربیت حضرت رسول صلعم از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفّار
بی فطنت و حمایت مینمود و تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار
غربت نشد و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکّه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا
ناصری و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمّش خاتم النبیّین و سید الاوّلین
و الآخرین است و برادرش جعفر طیّار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیّدة النساء عالمیان
و پسرانش سیّد شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله مادرانش مادران او حضرت خلق الله
تا صلب عبد المطّلب و بعد از عبد المطّلب در صلب عبد الله و ابوطالب از هم جدا
شدند و دو سیّد عالم بهم رسیدند اوّل منذر و ثانی هادی و چگویم در شأن کسی که بر تمام قوم
در هدایت سبقت نموده و کذا ایمان آورده وقتی که هیچکس مشغول عبادت احجار بودند
و هیچکس را در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت در عالم افراشته
اکثر اهل حدیث برانند که او پیشتر متابعت پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف
این نگفته اند مگر اندکی و شکی درین باب نمیماند مگر اینکه آنحضرت خود فرموده

اَنَا الصِّدِّیقُ الْاَکْبَرُ وَاَنَا الْفَارُوقُ الْاَوَّلُ اَسْلَمْتُ قَبْلَ اِسْلَامِ النَّاسِ
وَصَلَّیْتُ قَبْلَ صَلٰوتِهِمْ و هرکس تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین داند و آنچه ما درین مقام
ذکر نمودیم اندکیست از فضایل و اگر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج شویم بکتاب بزرگ غیر
کتاب تا اینجا ترجمه بعضی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده
اند ما از کلام او ایراد نمودیم که برمخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنست
که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن
ولی خدا نموده باز آنها را جابجا صرف بر در خلافت مقدم دارد عدا ولی ازین بالا تر
نمیباشد و از همه غریب تر آنست که باآنکه خود اقرار میکند که او حق داد علی بود خلافت
و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد باآنکه خود نقل کرده است
شکایتهارا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق من
کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من نمودند اگر خود بایشان گذاشته بود و خلافت ایشان
بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر ائمه خود میشد و این افتراها در حق ایشان میگفت
و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست مگر منصب و حکومت یا حطام دنیای
فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد گذارد و بس بر
هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب
و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهره ازین جهات نداشته باشد خلافت را
متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلافت را
بچنین کسی تفویض نمایند و مرد با آن کمالات را رعیت او گردانند که باید اطاعت او بکند
و اگر مردم کردند معلوم است که بنای کار را بر بدعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب
و عناد دست از خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود را در اخذ حق خود نکرده اند تا
مخالفان و منافقان بر او غالب شدند چنانچه قوم موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت
عجل و سامری نمودند وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ فصل ششم در بیان
قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نقل و صحت در امامت

و ایشان تعامی و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار
باندک اکتفا مینمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابن الحمرا
خادم حضرت رسول صلعم که حضرت فرمود که در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود
که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ اَیَّدْتُهُ بِعَلِیٍّ وَنَصَرْتُهُ بِهِ و ایضا از جابر روایت
کرده است که حضرت رسول بعلی صلوات الله علیهما گفت که مردم از درختهای مختلفند و من و تو
از یکدرختیم و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول بعلی صلوات
الله علیهما گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی علیه السلم هست یهود او را دشمن داشتند تا بحدی
که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات
کردند که او را لایق آن نبود باآنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر علیه السلم
فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من
بهتان میزند و ایضا از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هرکه علی را
دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم در مقام مفاخرت در آید و خواهد که فضایل و مناقب خود را بشمارد با آن
مرتبه فصاحت که خدا او را عطا کرده و او را بآن مخصوص گردانیده و جمیع فصحای عرب او را
مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشر از آنچه رسول صادق القول در شان
او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که اماميه بر امامت او استدلال میکنند مانند
خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر راز گفتن و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در ابتدای
که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هرکه اول من ایمان بیاورد وصی و خلیفه منست
و اول علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه
چندیست که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند و اندکیست
بسیار قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم
که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند
و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان کنند نقض

بآن مطلعین میگردد و مشتمل بر روایت دیگران نیست پس شش حدیث روایت کرده تا در این رساله بعضی از ایشان بیان نمائیم **اول** آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلم گفت یا علی بدرستی که خدا ترا آراسته است بزینتی که زینت نکرده است بندگانرا بزینتی که محبوبتر باشد بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و آن زهد در دنیا گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها را خشنود که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاده کرده است پس خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب کند **دوم** از مسند احمد حدیث ثقیف که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول الله صلعم بگروه ثقیف گفت که مسلمان شوید یا میفرستم مردی را که از منست یا گفت عدیل نفس منست و آرزوی عمر را نقل کرده است چنانکه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست ابوذر گفت در این حالت من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که برود گفت او را با خبر دار من پرسید که گمان داری که اراده کرد گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که نعلین او را پینه میکند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلم **سیوم** حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستی که علی علامت راه هدایتست و امام اولیای منست و نوریست که اطاعت من کنند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است بآیه کریمه وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که اطاعت او کند بتحقیق که مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان منست و هیچ ظلم نکرده است

برمن

برمن ولکن تمام کند آنچه مرا با آن وعده داده است پس او سزاوار است با اینکه بکند پس حضرت رسول صلعم گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بگردان خدا قبول کرد تا او را مخصوص گردانیده ام ببلیّه و امتحانی که احدی از اصحاب خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر من و مصاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را بوی امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابو نعیم بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت و هدایتست و منار ایمان است و امام و پیشوای دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست علی امین منست در قیامت علمدار منست و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من **چهارم** روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا صلعم که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در بزرگی و بسوی عیسی در زهد پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلم **مؤلف گوید** که فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است که هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبرانست در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از ابوبکر و عمر اند و [illegible] مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد **پنجم** ابو نعیم در حلیه و ابن احمد حنبل در مسند از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند بر شاخی از یاقوت سرخ و خدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است با آنکه گفت باش آن بهم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی بن ابیطالب **ششم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در بیابان روز عرفه بمردان آمد و فرمود بدرستی

که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموماً و گناهان همه شما آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص
و گناهان او را آمرزید من سخن میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم براستی که سعادتمند و کمال سعادتمند
و حق سعادت کسیست که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم احمد حنبل
در کتاب فضائل و مسند روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت که روز قیامت که او را در قیامت
می‌طلبند منم پس می‌ایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حلّه بمن می‌پوشانند
پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حله بایشان
میپوشانند پس علی بن ابی طالب ع را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد
من دارد میدهند بدست او علم مرا آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از وست همه
در زیر آن علمند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو با علم می‌آیی تا می‌ایستی میان من
و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو
پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند
هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند
هرگاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت
رسول ص روزی بمن گفت آب برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت
و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت که اوّل کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان
و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و
کشنده روسفیدان و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت انس گفت من گفتم
خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد
حضرت رسول ص گفت که آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او شاد و خندان و دست
در گردن او کرد و عرق روی او را پاک میکرد علی علیه السلام گفت یا رسول الله امروز میبینم
که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب
من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان
خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ ابونعیم

روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول ص گفت بطلبید از برای من سید عرب ع
که او علیست من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علی سید
عربست چون علی علیه السلام آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت
کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علیست
پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامی من بدرستی که جبرئیل مرا
امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم دهم ایضا حافظ ابونعیم در حلیه روایت کرده است که روزی
علی علیه السلام آمد و رسول خدا ص گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان گفتند بعلی
چگونه است شکر تو برین نعمت گفت حمد میکنم خدا را برآنچه بمن داده است و سؤال میکنم
از او که توفیق دهد مرا که بجا آورم شکر او را برآنچه بمن عطا کرده است و زیاده کند برآنچه
بمن انعام کرده است یازدهم در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول ص گفت هر که
خواهد زندگانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنت
عدن که پروردگار من آنرا کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی
کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت منند و
از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها
که تکذیب آنها کنند بعد از من از امت من و قطع کنند حق ایشان صله مرا خدا شفاعت
مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضائل و صاحب فردوس
الاخبار روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که بودم من و علی نوری
نزد خدا پیش از آنکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق
کرد قسمت کرد آن نور را به دو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در
دیگر روایت کرده است که پس ما منتقل شدیم از صلبها تا بصلب عبدالمطلب رسیدیم
پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت
کرده است که حضرت رسول ص خطاب کرد با علی علیه السلام که نظر کردن بر روی تو عبادتست
تو سید و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و

من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی
که ترا دشمن دارد و چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضائل روایت کرده است که در شب
بدر رسول خدا ص گفت کیست که آب از برای ما بیاورد و مردم همه امتناع کردند علی ع
مشکی را برداشت و شب بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیق و فرو رفت
بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوند برای
نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدای که
هر که میشنید متحیر میشد چون بنزدیک چاه رسیدند همه ملائکه بر حضرت امیر علیه السلام سلام کردند
برای اکرام و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس
در آخرش زیاده کرده است که حضرت رسول ص گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای
بهشت را برای تو خواهند آورد و بر او سوار خواهی شد و زانوی تو بر زانوی من و ران
تو بر ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضائل روایت کرده است
که رسول خدا ص خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت
خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب دوست نمیدارد او را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته
و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا
او را بآتش شانزدهم باز از کتاب فضائل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت
رسول ص فرمود که خدا در حق علی پنج چیز عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا
و هر چه در دنیاست اما اول آنکه او متکای منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود
از حساب خلایق دوم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود سیم آنکه در کنار حوض کوثر
من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان ماست آب خواهد داد از دست من
چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او نمی ترسم
که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است
که حضرت رسول ص گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست

و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش
با تو در آنها منازعه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان آوردی بخدا و بیش از همه وفا
کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت
و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مرتبه
و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه ع
گفت با رسول خدا ص که مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد و حضرت فرمود تزویج کردم بکسی
که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است
مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از همه شوهرت را برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از
تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء
نصر الله و الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت
رسول ص بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده
بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس از تو سزاوارتر
نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد
منی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب
و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق
او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده است گفته است
من این اخبار را در این مواضع از برای آن نقل کردم که بسیاری از جماعت منحرفند
از آن حضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از برای تحدث بر نعمتهای
خدا بر خود در خطبهای فضائل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و
فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز بهمین تهمت ایذا میکردند چنانکه عمر گفت که امارت لشکر
و جنگ را بعلی بگذار گفت او متکبرتر از آنست که این را قبول کند و زبیر
میگفت ما متکبرتر از علی علیه السلام و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد
کردیم تا بدانند که کسی این منزلت نزد حضرت رسالت ص داشته باشد و آنحضرت

میان

در شان او اینها را گفته باشد اگر باسمان بالا رود و با ملائکه و انبیا مفاخره کند
سزاوار است و ملامتش نباید کرد و با انکه انحضرت هرگز در گفتار و کردار خویش
اظهار تکبر مینمود لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا انکه دشمنانش
او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از انحضرت صادر میشد
از باب جوشی بود که سینه پرنورش از تلاطم امواج هموم میزد و بضرورت اظهار
می نمود و اه سردی بود که از دل پردرد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار
می نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که با و عطا نموده بود و چنانچه بود خدا فرموده که اقرار بفضل
او داشته و از باب امر بمعروف و نهی منکر بر و واجب بود که قدری از فضایل خود را ظاهر
گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگرانرا در فضیلت برو تقدیم ننهند
و حق خدا نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن
لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمهٔ کلام ابن ابی الحدید بود مولف گوید
در حق ... چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا
حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریبست که اینمرد با این فضیلت این احادیث را
نقل میکند و تصدیق صحت انها را میکند و قبول میکند که صد یک این فضایل در حق دیگران
وارد نشده است و اقرار با فضلیت انحضرت از همه جهات میکند و اعتراف
به مظلومیت انحضرت میکند و برای انحضرت واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل
خود و نقص انها بکند و استشهاد میکند باین ایه که صریحست در انکه با وجود اعلم امامت
غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک انها را خلیفه میدانند و در بیست و پنج سال انحضرت را
رعیت انها میدانند و انها را البته با و امام واجب الاطاعه میدانند ان هذا لشیء
عجاب و بدانکه احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار
صحت انهارا کرد زیرا که انچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره علمای ایشانست
نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف ان از ائمه اربعهٔ ایشانست که یکی
از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابونعیم است که همه توثیق

از بسیش صحیح ایشان نقل کرده ام
متفق علیه است و انکار صحت
انها نمیتوانند کرد و انچه

اوکرده اند

اوکرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از معتبرترین مشهور ایشانست
و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتب که از انها نقل کرده ایم از کتب مشهوره
ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح سته ایشانست
و چون ان شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگرانست انها را معتبر شمرده اند و احادیثی
را ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است و علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و انچه
انها در برابر او زده حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از ان اثری نیست
و اثار وضع در انها ظاهر است و کسی که استشمام رایحهٔ از انصاف کرده باشد میداند
که اکثر احادیث که درین مقام نقل شد و اکابر علمای ایشان حکم بصحت انها کرده اند صریح
است در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قران صریحست در خلافت
و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول صلوات الله علیه و اله باشد رعیت غیر نمیباشد
و حدیث ابتلا صریح است در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف
بصفات مشهورهٔ انبیا باشد و همه در تحت لوای او و درجه اش میان رسول خدا و ابراهیم
باشد رعیت هر شقی و لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند نمیباشد و حدیث وضو نزد
منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات ان دلالت بر امامت میکند خصوصا
امام المتقین و سید المرسلین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد
از وصایت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت
انبیای دیگر این معنی داشته و الا انحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی
نداشته که در ان وصیت کند خصوصا بر طریق عامه که میگویند که انحضرت میراث
نمی دارد و احادیث وصایت انحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه
اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا هر حدیث صریح است در امامت
زیرا که ادا کردن رسالات از جانب حضرت رسول صلعم و صوت انحضرت با ایشان
شنوانیدن باین معنی که انچه از او شنوند باعتبار عصمت بمنزلهٔ ان باشد که از و شنیده اند که فرموده
انحضرت است گویا صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزلهٔ نفس و جان او است

مطاعن خلفای جور

پس صدای او بمنزله صوت اوست والفاظ بیان خود را باختلاف امت همه کار
امام و ثمرهٔ امامتست و در حدیث ثقلین سید و سرور عرب بودن و محبت او باعث
هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبهٔ امامت نیست و دو هم صریح است در امامت بجهاتی
که مذکور شد و یازدهم صریح است در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم
باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و سیزدهم هم دلالت
میکند که افضل است از سایر بغیر از حضرت رسول صلعم محبت کامله است بر امامت بتقریری
که مکرر مذکور شد و حدیث اخیر صریح است بر آنکه حضرت رسول صلعم خلافت را برای او تعیین کرده
بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترک خواهش رسولش نمیکرد و تا
آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریح است
در جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضول است و عقلاً قبیح است
و اگر متعنتی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه باهم مورث
علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیدهٔ
بصیرت او را کور کرده باشد هدایت نیافته بهیچ حقی در دنیا و از عیان نخواهد کرد
و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور **فصل ششم** در بیان مطاعن آن جماعتی که غصب
حق آنحضرت کردند آنکه آنها قابل امامت نبوده اند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر
بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنحضرت آنها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است بتفصیل در این رساله اکتفا
بنمایم **طعن اول** آنکه حضرت رسول صلعم امور عظیمه که رو میداد به بعضی صحابه تفویض مینمود و هیچ امری را با بوبکر
تفویض ننمود مگر خواندن آیات سورهٔ برائت بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق
تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر ع رفت و آیات
را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت
رسول صلعم امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که با بوبکر بده و بعد از آن
از و بگیر حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر از آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه

طعن ابوبکر لعنه الله

بعض از متعصبان

بعض از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول شد همراه
بود و در اکثر روایات معتبرهٔ ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست
اگرچه فایده از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ
ایشان عهدی که میکرد و یا سبب آن عهد را بزرگان قبیلهٔ او بشکنند و فلیت بی حاصل
و در کتابی از کتب قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این
از عادات عرب معروف نیست و این تاویلیست که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر
عادت معروف مقرر بود بایست بر حضرت رسول صلعم مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد
و اگر بر آن حضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را بهتر دانستند
مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند و فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضاً
اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید
و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات
مذکور است این است که فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسی
از تو باشد و از همه غریب تر است که نیابت نشمارند زیرا که ثابت نیست که بگفتهٔ رسول باشد
بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت نماز میتواند کرد و دلیل خلافت
ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیرالمؤمنین علیه السلام بامر خدا استثنا و فضیلت
او نمیدانند **طعن دوم** آنکه حضرت رسول صلعم اسامه بن زید سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در
تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله ماموران بودند
و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای
غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ
جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان آن بود که مدینه خالی از منافقان گردد
و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین را بطرق متعدده در تواریخ و سیر
و کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانکه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبدالعزیز
جوهری روایت کرده است از عبدالله بن عبدالرحمن که رسول خدا صلعم در مرض موت

طعن اول

خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در ان اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جملهٔ
انها ابو بکر بود و عمر و ابو عبیدهٔ جرّاح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را
که غارت برد بر موته که بهمان موضع پدرش در انجا شهید شده است و جنگ کند
در وادی فلسطین و تا قل نمود اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید میشد و گاه
سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا انکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای
تو باد رخصت میدهی در چند روز بمانم تا خدا ترا شفا دهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا
گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد شد فرمود
برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از انکه بروم و احوال ترا از مردم دیگر
بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد
و اسامه برخواست که متوجه بیرون رفتن شود و چون حضرت بهوش امد خبر اسامه و لشکر او را
پرسید گفتند تهیهٔ رفتن میکنند باز مکرّر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسیرا
که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرّر این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و در ان
شد و صحابه در پیش او میرفتند تا انکه در جرف که بیرون مدینه است فرود امد و با او بود ابو بکر
و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای انصار تا انکه ام ایمن کسی فرستاد نزد اسامه که بیا
بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست
و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را بر در خانهٔ حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت
بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابو بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی
و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و بلال و ابن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابو بکر
و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابو بکر خبر خلافت خود را برای اسامه
فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با منند ترا والی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر
کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر بر حقیقت من برگشته و امری بر حضرت
رسول مخفی بود و مرا و شما را میشناخت و مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابو بکر خواست
خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد

عجب دارم

در عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرده و مرا عزل کرده و دعوی امارت
بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافهائی که در میان صحابه شد در مرض
آنحضرت دوم آن بود که حضرت رسول فرمود که کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند
کسیرا که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجبست بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم
و اسامه با امر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض حضرت صعب شده و دل ما تاب
نمی آورد که آنحضرت را در اینحال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در این
از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه
از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت ان سه غاصب خلافت اوّل حضرت رسالت اسامه را
بر ایشان امیر کرده بود و معزول نکرده بود و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از
دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیّت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه
واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت
خلیفه دیگر کنند دوم انکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت
ملعون است و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود سیم انکه ایشان تولّی و اعراض از امر حضرت
کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست [illegible] وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا
ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند ایمان
آورده ایم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند
و انجماعت مؤمن نیستند طعن چهارم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت
عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول محضری از روایات شیعه را که از اهل بیت
رسالت و ثقات و متدیّنین صحابه منقول است نقل مینمائیم و بعد از ان در هر جزو از
اجزای ان روایاتی که در کتب معتبرهٔ مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق ان ایراد مینمائیم تا
معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بان متمسک شده اند در خلافت ان منافقین دلیل
کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج باسانید صحیحه روایت
کرده است موافق روایت متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض رسول الله

طعن اول

شده بود انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بستونی
از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا
نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب
خدا و اهل بیت من و هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت
نمود که رعایت ایشان بکنید پس بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون کردن
لشکر چنانکه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در جرف
مدینه نزول کرد و اول کسی که مسارعت کرد در بیرون رفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن الجراح و در همه
و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت
روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر
گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بلشکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم آمد پس ابوبکر
بر ناقه سوار بر در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد
مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی
که گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود دست شما از دین بر خواهید گشت
و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده
و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را
خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان بود با خود
برداشتند در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان ازار
خوابیده بود و منازعه بسیار در میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را
میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده
با ابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو صاحب
غار بوده تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم که غالب شود برین امر کسی را
نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیر میکنیم و شما از برای خود امیر قرار دهید
ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما

وز

جرئت بر

وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگه دارید مهاجران
در خانه شما و زیر سایه شمایند و کسی مخالفت نمیکند اگر اینها با امارت شما راضی نباشند از ما امیری
باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نخواهد بود و نمیتواند بود
و عرب راضی نمیشوند و شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند با آنکه خلافت
با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است و که میتواند منازعه کند با ما و حال آنکه ما دوستان
و عشیره اوییم مگر کسی خواهد که خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب از این
قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها اطاعت کرده اند و هر که رد قول من میکند
شمشیر بر بینی او میزنم پس ابوعبیده برخواست و سخنان بسیار گفت و بشیر بن سعد
و از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند
و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را
براضی شوند و بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و مهاجران
قوی شدند پس ابوبکر گفت اینکه ابوعبیده و عمر دو شیخ قریش اند با هر یک که میخواهید
بیعت کنید عمر و ابوعبیده باعتبار مواطئه که باهم کرده بودند گفتند با وجود تو
اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم
با شما شریکیم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن ابوبکر
و هجوم آوردند بسعد نزدیک بود که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر
گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بر ریش عمر چسبید
و گفت ای پسر ضحاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو
از پدرم کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر رفق
و مدارا انفع و بهتر است سعد گفت ای پسر ضحاک والله اگر قوت بر خواستن
میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را
از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران
بودید الحال بر من جرئت بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید

طعن اول

اورا بر او اشتند و بر خانه بردند پس ابوبکر رسانید که مردم بیعت کردند تو هم بیا بیعت کن گفت والله بیعت نکنم
تا هر تیر که در کنانه دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر را کار برم تا دستم
قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت و عشیره من و بخدا
سوگند اگر انس و جن جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب
بایشان گفتند عمر گفت البته از او بیعت خواهد گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت
و بلجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته نشود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته شوند او را
بگذارید و بیعت نکردن او شما را ضرری ندارد پس قبول کرد قول او را و دست از سر برداشتند و او بنماز
ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قائل نبود و اگر یاوری مییافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته
در نجات بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا با
هیچ یک بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیر باو زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند
که جن او را کشت و بعضی گفته اند که جماعه محمد بن انصاری قرار کردند و او سعد را کشت در حضرت امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و
حضرت امیر المومنین علیه السلام در این احوال مشغول بتجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بود
و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان فارسی رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجت
علی علیه السلام است که بگویید ایشان گفتند حجت ایشان این بود در کرده انصار قریش احق اند بامر خلافت
از شما زیرا که در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت امیر المومنین علیه السلام
دیدم مشغول غسل دادن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او
مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر
عضوی را که حضرت میخواست بشوید حضرت جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون
از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت

برای

بادفن ...

که او نماز را اندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور آنحضرت می ایستادند
و علی علیه السلام آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند
و بیرون میرفتند تا آنکه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز
بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبردار میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت
که من خبر دادم امیر المومنین علیه السلام را با آنچه منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر
نشسته است و مردم راضی نمیشوند که یک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست او بیعت میکنند حضرت
فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود و پس ابوعبیده پس عمر پس
سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او
بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش
علامت سجده بود و بسیار متعبد می نمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت
الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت نمود پس
گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان
دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آنحضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و بزرگان
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را
که من اولی ام بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که غایبان برسانند پس اتباع آن لعین و
متمردان اصحاب او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود
ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان و محزون برگشت حضرت امیر علیه السلام
فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند
کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر
متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان
او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و بزرگ ما توئی که آدم علیه السلام را از بهشت بدر کردی پس
او در جواب خواهد گفت کدام امتند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما میگفتید که من بر ایشان

حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در وقت رسیدن منبر نشسته بود و بیکن
بالا رفت که بود که عصا بدست داشت و بیعت کرد
در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد

راهی ندارم دیدید چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر داشتم این است که حق تعالی فرموده است ولقد صدق
علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان
خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلم
فاطمه ع را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین علیهم السلم را گرفت و بخانه هر یک از اهل
بدر از انصار و مهاجران رفت و حق امامت و خلافت خود را بیان کرد و بیاد ایشان آورد و طلب
یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود
که اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد بیائید بنزد
من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر
چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب
چنین کرد و در هر روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر و مکرند
و یاری نمیکنند رفت در خانه نشست و مشغول جمع کردن قران شد و از خانه بیرون نیامد تا همه
جمع کرد و قران متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا بیعت
کن حضرت فرمود که من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قران را جمع کنم
پس چند روز صبر کردند و حضرت مجموع قرانرا جمع و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر
کرد پس آنرا بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر و صحابه در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که
ایها الناس چون حضرت رسول ص از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از ان مجموع
قرانرا درین جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر حضرت رسول ص بر من خوانده است و تاویلش
را بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما از او غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم
و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قران با ماست
ما را بس است و احتیاج بقران تو نداریم حضرت فرمود که دیگر این قرانرا نخواهید دید تا مهدی از
فرزندان من اینرا ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت که علی را طلب
کند و تا او بیعت نکند من ایمن نیستم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت
فرمود سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول الله ص بستید ابوبکر و جمعی دیگر که دور او

امیرالمؤمنین ... خوارج

همه میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اطاعت کن امیرالمؤمنین
ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است
او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم الجماعتی بود که حضرت رسول ص
ایشانرا امر اسلام کنند و مرا امیرالمؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند که خدا امر کرده است
حضرت فرمود بلی بحق در راستی از جانب خدا و رسولست و او امیرمؤمنانست و سید مسلمین است و صاحب
علم غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را ببهشت فرستد
و دشمنان خود را بسوی جهنم و چون این خبر را بردند امروز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت
امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول ص
بردو از ایشان یاری طلبید و بغیر ان چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت که چرا نمیفرستی
به علی و ان چند نفر را از برای بیعت بیاورند همه بیعت کنند و گروند بغیر اینها ابوبکر گفت کرا
بفرستم عمر گفت قنفذ را میفرستم او مرد غلیظ درشت بی شرمی است و از قبیله بنی عدیست
پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر ع رخصت نداد که داخل
شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند که رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل
شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشانرا که بی رخصت داخل خانه من نشوید قنفذ
آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفته زنان چه کار است
و امر کرد جمعی را که بر دور او بودند که هیزم بردارند و خود نیز هیزم برداشت و برد و در خانه اهل بیت
گذاشتند و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم با سایر اهل بیت
علیهم السلم در آنخانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا و الله آتش
در خانه ات می افکنم پس حضرت فاطمه ع برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای عمر گفت در را
بگشا و الله خانه را با شما میسوزانم فاطمه ع گفت ای عمر از خدا نمیترسی و بخانه من میخواهی در آئی آن
بیحیا برگشت و آتش طلبید و بر در خانه انداخت حضرت فاطمه ع وا ابتاه یا رسول الله بلند کرد
عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آن حضرت زد و تازیانه بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب
بپدر بزرگوارش کرد یا رسول الله چه بدخلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت امیرالمؤمنین

پا بتاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینی اش را شکست و گردنش
پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطرش آمد وصیت حضرت رسول الله صلعم را او را رها کرد و صبر
از معاونه ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آنکه خدا محمد صلعم را گرامی داشته به پیغمبری ای
پسر صهاک اگر نه تقدیری بود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی از حضرت رسول صلعم در باب با من کرده
هر اینه میدانستی که هرگز داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید
و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر علیه السلام شمشیر خود را برداشت چون
قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید یکی را زنده نگذارد
دوید بنزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن نماید بخانه اش بریزید
و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت
هجوم آوردند و شمشیر را از دست علی گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی
انداختند و کشیدند او را از خانه بیرون آوردند و بروایت عیاشی خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت
کرد همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست بر او بزند او حضرت را قسم داد و حضرت شمشیر را
انداخت عمر ملعون فرستاد بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه ع مانع از بیرون آوردن علی شود پردا
کمی داو را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک در آمد و
مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و در بر پهلوی فاطمه زد و یک دنده از دنده های پهلوی مبارکش
شکست و فرزندی از حضرت رسول صلعم او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز ممانعت میفرمود
تازیانه بر بازویش زد و استخوان شکست و بهمین ضربتها شهید شد و چون از دنیا رفت در بازویش گره
بزرگی از آن ضرب مانده بود پس حضرت امیر را با کمال برودت کشیدند تا بنزد ابوبکر لعین آوردند و عمر
با شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیرة بن
شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر ایستاده بودند سلیم بن
قیس گفت من سلمان گفتم آیا بی اجازت بی رخصت داخل خانه شدند گفت آری والله مقنعه
نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیر زود از میان ما رفته و ابوبکر و عمر با اهل
بیت تو چنین میکنند و من دیدم ابوبکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند

بنزد و خالد

بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست با زنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی علیه السلام را
بنزدیک ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند که اگر شمشیر من بر دست من بود شما بر من دست نمی یافتید
والله من ملامت خود نمی کنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر با من بیعت کرده بودند بیعت
نمی شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را
شکستند و چون نظر ابوبکر بر حضرت افتاد فریاد زد دست از او بردارید حضرت گفت ای ابوبکر
زود برجستید بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی بکلمه
تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت کردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو برنداریم تا
بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشته
خواهید بود بنده خاص خدا را و برادر رسول او را ابوبکر گفت و بروایت عیاشی عمر گفت ما بنده خدا را
قبول داریم اما برادر رسول صلعم قبول نداریم حضرت فرمود انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود
نکرده بگفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم
که نشنیده اید از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت
رسول صلعم علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر
ترسید که مردم او را یاوری کنند مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیدیم بگوش
خود و بخاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا صلعم بعد از اینها گفت ما اهل بیتی را خدا برگزیده است
و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری هر دو در ما جمع
نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی دهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله
من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم مولی حذیفه و معاذ بن جبل نیز بشهادت زور گواهی دادند
حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بان صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشته بودید که اگر محمد کشته شود یا
بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در امروز وضع کردید ابوبکر گفت تو
چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از
شما بحق خدا و بحق اسلام که شما نشنیدید از رسول خدا که این پنج نفر را نام برد و گفت نامه
نوشتند و چنین پیمانی با یکدیگر بستند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت فرمود که ایشان چنین

طعن دابر

نامه نوشتند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو
باد یا رسول الله اگر چنین کنند مرا چه حکم فرمود که اگر یاوری یابی با ایشان جهاد کن و قتال نما و اگر نیابی
خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر ع گفت که اگر آن چهل نفر با من بیعت کرده بودند
وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب
کردند با هیچ یک از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در
اقرار که بر حضرت رسول ص بستید این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا حسد میبرند بر مردم در آنچه خدا
خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا
کردیم با ایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم
خلافت است و ما ئیم آل ابراهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی ع چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا
امر کنی بهای شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدارم باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار
و عهد حضرت رسالت ص و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخواستم و گفتم
بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم
کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا ص و وصی و خلیفه او در
امتش و پدر فرزندانش را بآن مذلت میکشید و میراث او را بردید پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید
باشید از نعمت خدا پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان
خود مخذول کرده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین
ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم آل محمد اخلاف نوحند وآل ابراهیم اند و برگزیده سلاله
اسمعیلند و عترت پیغمبر آخر الزمانند و اهل بیت نبوتند و موضع رسالتند و محل آمد و شد ملائکه اند
و ایشان مانند آسمان بلند گردیده رحمت الهیند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمینند و مانند
کعبه بخیر قبله عالمیانند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حقند و مانند ستارههای درخشنده هدایت
کنندهٔ خلقند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان منور کرده است محمد خاتم انبیا و سید
ولد آدم است و علی ع وصی اوصیا و امام متقیان و قائد الغر المحجلین است و او صدیق اکبر و فاروق

اعظم و وصی

اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی بناس بمومنین از نفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله یعنی پیغمبر اولیست بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند و خویشان
بعضی اولی اند بعضی ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته
است و مؤخر دارید هر که را خدا مؤخر داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا
داده است پس در این وقت عمر برخواست و گفت چه عبث در بالای این منبر نشسته علی ع با تو در مقام
محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمیخیزد و با تو بیعت نمیکند یا از منبر بزیر آی یا بفرمای که گردنش را
بزنیم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف
کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله و حضرت امیر ع ایشان را بسینه
خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان بر قتل پدر شما قادر نیستند و از آن ذلیل تر
و بی مقدار ترند که این جرئت توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا ص آمد و گفت ای ابوبکر چه زود
ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را با زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون
کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا صلوات الله علیه وآله و پدر فرزندانش چنین سلوک
میکنی و تو را در میان قریش میشناسیم با آن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو و
ابوبکر که بروید بسوی علی ع و سلام کنید بر او با امارت مؤمنان شما پرسیدید که بامر خدا و رسول گفت
بلی ابوبکر گفت که چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود
بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا ص نگفته است والله که در شهری که تو امیر در آن باشی
من نمی مانم عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و
بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را
گفت و این جواب را شنید تا حجت بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد بی آنکه حضرت
دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت عیاشی چون
عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم مرد
ضعیف تری از آنکه این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت

بکنم بیکسی ترا حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد و بر پشت افتاد
و شمشیر از دستش بیفتاد و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش بود بکشیدند
رو بجانب قبر رسول صلعم کرد و گفت یا بن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای
برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند و این خطابیست که هرون
بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد و عمر و
خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد
و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت
کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر
بیعت کردند و شدت و امتناع زبیر از ما بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند
اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمی توانستی که مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست
من باشد من جبن و نامردی ترا خوب میدانم ولیکن طاغی چند ترا اعانت کردند که القوت ایشان
بکنی پس عمر در غضب شد گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت که صهاک کیست که من نام او را نتوانم
برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبد المطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس
خطاب پدر تو از آن بهم رسید و بعد از آن که آن ولد الزنا بهم رسید عبد المطلب صهاک را
بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ماست پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر بر
داشتند سلیم گفت من سلمان را گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت
گفتم هلاک و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود را
اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید
تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت تو و امامت بیعت کردید هرچه خواهید بگو شد من
گفتم شنیدم از رسول خدا صلعم میگفت بر تو و بر مصاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان
جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت
کرد و دیده است روزش نشد با آنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابها خوانده‌ام
که یکدر از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و وصف تست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را

از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم از حضرت
رسول صلعم شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ لا یعذّب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد که این
آیه در شان تست یعنی عذاب و بند او از همه شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا
دهنت بو بکرد ای غلام فرزند زن گنده پس حضرت امیر ع گفت قسم میدهم ترا ای
سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت ترا امر بسکوت نمیکرد هر آیه
که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول صلعم در حق او و ابوبکر شنیده بودم
میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تحدید که تو مطیع و منقاد اوی پس چون
ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخن نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نشدی چنانچه
دو مصاحب بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده
از ایشان نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت
کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان
بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت
آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر
مردم یکی اند ابوذر گفت پس چرا حجت کردید بر انصار بقرابت رسول صلعم
ای پسر صهاک پس یار او در آن حق نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر در آنکه پسر زن
خورنده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست ازین سخنان بردار و عامه مردم بمصاحب
من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت را نبود ولیکن خدا و رسول صلعم راضی نمیشوند
بگر من پس بشارت باد ترا و مصاحب ترا و آنها را که معاونت و متابعت شما کردند بغضب
خدا و عذاب او و خواری او و آیا تو ای پسر خطاب نمیدانی که چه کرده و چه عذاب از
برای خود و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه
او ایمن شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا بیاد شما آورم ای
چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر آیا شنیده اید از رسول خدا صلعم که گفت در جهنم تابوتی
از آتش است که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت

طعن آخر

وان تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر آنجاه سنگی هست که هرگاه خدای تعالی خواهد جهنم را
از شدت حرارت آن چاه مشتعل میکرد پس علی علیه السلم فرمود من در حضور شما ها از حضرت رسول
سؤال کردم که اینها کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر آدم است که برادر خود را کشت و فرعون
و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشانست
و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن ان صحیفه ملعونه کردند که با یکدیگر
عهد و اتفاق کنند بعداوت تو ای برادر مؤمن و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه
ان پنج نفر را نام برد و یکیک ایشانرا شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در آن واقعه حاضر بودیم
و همه شنیدیم در انوقت عثمان گفت که ایا نزد تو و اصحاب تو حدیثی هست که در حق من
شنیده باشید علی علیه السلم گفت بلی شنیدم از رسول خدا ص که ترا لعنت کرد و نشنیدیم که استغفار
کرده باشد عثمان در غضب شد گفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری نه در
حیات رسول ص و نه بعد از وفات رسول ص زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان گفت
بخدا سوگند که من از رسول خدا ص شنیدم که گفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت
که در اینوقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آهسته بمن فرمود که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من
بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت
مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا ص بمنزله اتباع هرون شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن
پس علی علیه السلم بمنزله هرون بود و ابو بکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از حضرت رسول ص
که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از انها که در نظر از نزد من قرب داشته باشند و بر صراط بگذرند
من چون ایشانرا به بینم و ایشان مرا به بینند و من ایشانرا بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشانرا
از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند بمن که نمیدانی
که اینها بعد از تو چه کرده اند و چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند
پس من گویم دور بادید ایشانرا و شنیدم از رسول خدا ص که امت من خواهد شد سنت و
طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر
بشبر و ذراع بذراع و باع باع زیراکه توریت و قرآن بنوشتهٔ یک دست و یک قلم و

بقدم

یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این امت مساوی اند و از حضرت صادق علیه السلم
منقولست که چون حضرت علی علیه السلم را از خانه بیرون اوردند از برای بیعت فاطمه علیها السلم
بیرون امد و جمیع زنان بنی هاشم با ان حضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه ع نزدیک قبر پدر بزرگوار
حضرت رسول ص رسید گفت دست از پسر عم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او
بر ندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر بگذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح
نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچه ان گرامی تر از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت
بودم بخدا سوگند که دیدم که دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش
میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون من خدا پدرت را
رحمت عالمیان کرده است تو سبب نزول عذاب بر این امت مباش پس حضرت از مسجد بیرون رفت
و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر انها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر
حضرت فاطمه علیها السلم دست حسنین علیهما السلم را گرفت و متوجه مرقد حضرت رسول ص شد که نفرین کند
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم سلمان گفت برو دختر محمد ص را دریاب که من می بینم پهلوهای مدینه را
بحرکت آمده اند و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه
خدا براورد امانی و مهلت نمیدهند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه ع
رسانید و گفت حضرت امیر ع میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه علیها السلم
فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند
که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را گرفته میکشیدند و بنزد ابو بکر آوردند چون بنزدیک مرقد
مطهر حضرت رسالت ص رسید این ایه را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی و دستی
پس دستی از قبر بیرون امد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت رسولست و صدائی ظاهر شد که شناختند
صدای انحضرتست اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی ایا کافر شدی
بان خدائی که ترا افریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از
حضرت صادق علیه السلم و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر
و انصار انکار کردند بر ابو بکر خلافت او را و حجتها شافی بر او تمام کردند و از مهاجران خالد بن

طعن اول

سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریدهٔ اسلمی و از انصار ابو الهیثم
ابن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب
انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم او را از منبر بزیر می‌آوریم و
بعضی دیگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است حق را که با دست خود بمهلکه میندازید
پس رای ایشان باین قرار گرفت که بخدمت امیر ع روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند
یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت
رسول ص که میفرمود علی با حق است و حق با علی است بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم
او را از منبر بزیر می‌آوریم و آمده‌ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر
چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت بایشان از نمکید در میان طعام و از سرمه
که در چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد
که بیعت کن والا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف
فرمودهٔ رسول خدا است زیرا که آن حضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر
و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و امت بعد از
من بمنزلهٔ هرون و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود که اگر یاوران
بیابی بایشان مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد
من آئی و چون حضرت رسول ص بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد
کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را
گرفتم و گردیدم بخانه‌های اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت
حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکرد از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای آنکه میدانید از کینه‌ها که در سینه‌های این
جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و آل او همه با هم بروید بنزد
این مرد و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت رسول ص شنیده‌اید در حق من و ایشان تا حجت بر او تمامتر
شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت ص در وقتی که او را ملاقات کنید

۱۲۰

بدتر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی بالا رفت همه بر دور منبر جمع شدند و اول کسی
که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون از اعتنا و رعایت امیه داشت گفت از خدا بترسید
ای ابوبکر میدانی که رسول خدا ص در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم
حفظ نمائید بدرستی که علی بن ابیطالب ع امیر شما است بعد از من و خلیفه است در میان شما باین وصیت کرده است
مرا پروردگار من و اگر حفظ در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او نمائید و تخلف خواهید شد در احکام نکنید
خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی خواهد شد بدرستی که اهل بیت من وارثان
امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت من
و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمرهٔ من و از برای ایشان
بهرهٔ کامل از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند فوز و رستگاری آخرت را خداوندا هر که مخالفت
من کند در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین
است پس عمر با او معارض شد و خالد در نسب و حسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت
و در آخر گفت مثل تو در این باب و امر بمنزلهٔ شیطانست که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او
مانند مثل شیطانست در وقتی که بانسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو
پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و این است جزای ستمکاران پس
سلمان برخواست و اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت
ای ابوبکر هرگاه مشکلی رو دهد که تو ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه امر مشکلی از تو سؤال کنند
بکه پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدیم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش
برسول خدا ص بیشتر است و بتاویل کتاب و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا ص او را
مقدم داشت در حیوة خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید
و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعدهٔ او را خلف کردید و عهد او را شکستید
و عقد امارت اسامه را که رسول خدا ص او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد
که این فتنه نکنید و بر امت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید و دین او برهم زدید
و در این زودی عقوبت آخر خواهد رسید و باین وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا از دست

توبه کن واین وبال عظیم را با خرت مبر بتحقیق که انچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی وانچه
ما دیدیم تو نیز دیدی وانها مانع نشد تر ا از انکه چنین امر عظیمی را بکردن کرفتی پس ابو ذر
برخواست وکفت ای کروه قریش عجب قباحتی کردید ودست از قرابت رسول ص برداشتید
وجماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد ودر دین شک خواهند کرد واکر امر را با اهل
بیت پیغمبر خود میکذاشتید اختلاف درمیان شما بهم نمیرسید اکنون چنین کردید هرکه
زورش بیشتر است خلافت را تصرف خواهد کرد وخونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد
ومیدانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول ص فرمود که خلافت بعد از من با علی است
پس از برای دو پسرم حسن وحسین پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید گفته
پیغمبر خود را واخرت باقی را بدنیای فانی فروختید وسنت امتهای کذشته را متابعت کردید
که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال وبال کار خود را خواهید چشید وجزای
اعمال خود را خواهید دید وخدا ستم کننده نیست بر بندکان خود پس مقداد برخواست واو را نصیحت
بسیار کرد وکفت میدانی که بیعت علی علیه السلم در کردن تست وحضرت رسول ص ترا وعمر را در زیر علم اسامه
که ازاد کردهٔ رسول ص وامیر المؤمنین علیه السلم بود داخل کرد واو را بر شما امیر کرد تا این خیال بخاطر شما
نرسد وبار دیکر شماها را در زیر علم شقاق ونفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوهٔ ذات
السلاسل وان منافق بود که در شان او ان شانئک هو الابتر نازل شد وچنین منافقی را
بر شماها امیر کرد وبر سایر منافقان و عمرو شما را چاه وشش ان لشکر کرد از چاه وششی یکباره ترقی
کردی بخلافت ومیدانی که خلافت بعد از رسول صلوات الله علیه واله حق علی بن ابی
طالب علیها السلم است حق را باو تسلیم کن پس بریدهٔ اسلمی برخواست وکفت انا لله و
انا الیه راجعون چه محنت کشید حق از باطل ای ابو بکر ایا از خاطرت رفته است انکه محمد رسول
خدا ص امر کرد ما ها را که علی را امیر المؤمنین بکوییم وسلام کنیم برو بر امارت مؤمنان ودر بسیاری
از مواطن کفت این امیر مؤمنان وکشندهٔ فاسقان است از خدا بترس وحق را بکسی که
احق است باو بکردان پس عمار برخواست وکفت ای کروه قریش ای کروه مسلمانان بدانید که
که اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت واحقند بمیراث او وقیام بامور دین پیش از همه

مرتد نشو

مرتد اشند نمود وحفظ ملت رسول بهتر میتوانند کرد وخیرخواه ترند نسبت بامت از همه پس کوشید
بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از انکه امر شما سست شود وفتنه عظیم شود ودشمنان
در شما طمع کنند ومیدانید که علی ولی شماست بعهد خدا ورسول ومیدانید که فرق کذاشت حضرت رسول
میان شما واو در مواطن بسیار درها را از مسجد مسدود کرد بغیر در او وکریمه خود را که فاطمه است
باو داد ودلها بر طلبکاران نداد وکفت من شهرستان حکمتم وعلی درکاه انست هرکه خواهد از در
درکاهش بیاید وهمه شما در امور دین باو محتاج هستید واو در هیچ امر بشما محتاج نیست باان سوابق
عظیمه که او دارد واکس از شما نزد او پس چرا از و بیعت نکیری میکنید وحق او را بغارت میبرید بئس
للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخواست وکفت ای ابو بکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیکری قرار
داده است وحق را باهلش رد کن ونصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخواست وکفت ایها الناس
ایا نمیدانید که رسول خدا ص شهادت مرا تنها بی قبول کرد کفتند بلی کفت من شهادت میدهم
که شنیدم از رسول خدا ص که میکفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل وایشانند امامانی
که پیروی ایشان باید کرد وکفتم انچه میدانستم وما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم
برخاست وکفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی ص را بلند داشت در روز غدیر پس انصار
کفتند او را بلند نداشت مکر از برای خلافت وبعضی کفتند او را برای ان بلند داشت که مردم بدانند
که او مولای هر کس است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از انحضرت سوال کردند
حضرت فرمود که بکویید که علی ولی مؤمنانست بعد از من وخیرخواه ترین مردم است برای امت
من شهادت دادم بانچه میدانستم پس هرکه خواهد ایمان بیاورد وهرکه خواهد کافر شود در روز
قیامت وعدکاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست بعد از حمد وصلوات کفت ای کروه
قریش کواه باشید بر من که من کواهی میدهم بر رسول خدا ص که دیدم او را در این مکان یعنی
در پهلوی قبر ومنبر واو دست علی بن ابی طالب علیه السلم را بلند کرده بود ومیکفت ایها الناس این
علی امام شماست بعد از من ووصی منست در حیات من وبعد از وفات من وقضا کنندهٔ
دین منست ووفا کنندهٔ بوعدهٔ منست واول کسیست که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض

من پس خوشحال کسی که در متابعت او و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید
از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان با او داد و گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که اهلبیت
من ستارهای زمینند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید که ایشان والیان
بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اهلبیت تو گفت علی و طاهران از فرزندان
او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منمائید امانتهای خود را و واگذارید
آنکه را با اهلبیت حق است پس ابو ایوب برخواست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهلبیت
پیغمبر خود و رد نمائید بایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما
شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهلبیت
من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت که این امیر بررهٔ و نیکوکاران است
و کشندهٔ کافرانست هر که او را واگذارد خدا او را وامیگذارد و هر که او را یاری کند
خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا تواب رحیم است حضرت
صادق علیه السلام فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت
من والی شما شدم و بهتر شما نیستم اقاله کنید بیعت مرا دست از من بردارید عمر گفت بزیر
بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمیتوانستی گفت چرا خود را درین
مقام بازداشتی والله که میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم
پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند
و چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید که والله که
بنی هاشم طمع افتاده است که خلافت را متصرف شوند سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد
و پیاپی لشکر می آمدند تا چهار هزار منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر
در پیش ایشان می آمدند تا داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی
اگر یکی از شما سخنی بگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتند سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد
بن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانید یا بجمعیت

خود میخواهید

خود میخواهید ما را بترسانید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و باوجود
قلت عدد از شما ما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام
ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر
خود را اظهار میکنیم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین
و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند که میگفت روزی خواهد بود که برادر من
و پسر عم من در مسجد نشسته باشد با چند نفری از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان جهنم او
را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما
آنهائید پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برجست و گریبان او را گرفت
و او را بر زمین زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی
از حضرت رسول الله پیشتر شده هر آینه بتو می نمودم که یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است
پس با اصحاب خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از من
داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب
موسی باو گفتند که برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم با شما بجنگ نمی آئیم والله که
داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا صلوات الله علیه و آله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه
شود و حکم بحق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب
کرده باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه این مجملی قلیلی است از آنچه از طرق معتبره شیعه
درین قضیه هائله وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین
متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از آن
جمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمعی
کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت
تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر نیز امتناع از بیعت نمود و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی
و همچنین ابوسفیان و خالد بن سعید و عباس و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمیع

طعن

بنی هاشم وگفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد وگروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر
زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند بنزد ابوبکر تا
بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند و بعضی
گفته اند بیرون آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است
وگفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما
با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل اینرا ذکر کرده است علی بن عبدالکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخش
و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلعم میگفت که اگر چهل نفر
از صاحبان عزم مییافتم جهاد میکردم و این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب
سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان معتبرین ایشان میگویند اینست که حضرت امیر المؤمنین ع
امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه
علیها السلام از دار فنا و عنا بدار راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در
صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه ع در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود و چون حضرت
فاطمه علیها الف تحیة و ثنا وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفته پس بیعت
کرد و مدت حیات فاطمه علیها التحیة والثنا بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید از جمله غرایب اینست
که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه علیها السلام
طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت بیعت نکرد و چون
روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبدالعزیز
جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح میکند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد
با جمعی از اصحاب نزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه ع بود و مشورت می نمودند در
امور خود با یکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد داخل خانه فاطمه ع شد گفت ای دختر رسول الله
احدی از خلق محبوبتر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو بخدا
قسم که این مانع من نیست از آنکه اگر اینجماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه را برا
ایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت و ایشان آمدند فاطمه ع گفت عمر چنین گفت و می دانم

و ممکن بود او را امتناع
قبل

این کار که

که این کار را خواهد کرد شما با خانه های خود بروید آنگاه ایشان رفتند با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته
است که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زن خود را بر دراز
گوش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در روزی که با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی
احدی از اهل بدر و اهل سابقه را مگر آنکه با زن و پسرانت بخانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را
جمع کنی از برای خود با مصاحب رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر
محق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم
گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفر مییافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم
با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که سلمان و زبیر و انصار میخواستند بعد از
حضرت رسول صلعم با ابوبکر بیعت کنند سلمان گفت اختیار را درست کردید اما خطا کردید که معدنش
که علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهلبیت پیغمبر ندادید و اگر بایشان میدادید
هرگز میان شما اختلاف نمیکرد و برفاهیت زندگانی میکردید و ایضا از جوهری روایت کرده است
از ابوالاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و بغضب آمدند
علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر
بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فاطمه فریاد زد و ایشانرا بخدا سوگند داد فایده نکرد
هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را
بعنف بیرون آورده کشیدند تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست
از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و بی تأمل و خدا از شر آن نگاه داشت
و ترسیدم که فتنه شود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امر برا بر گردن
من انداختند که من طاقت آن را ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قویترین
مردم بجای من میبود و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت
دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود و که با عمر داخل خانه فاطمه شدند
و بروایت دیگر عبدالرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود
و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده است

که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست اوست بیرون میآئید برای بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و مردی از انصار او را در برگرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بگیرید بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید خدا اجر اذیت ایشان را و جوهری گفته است که در روایت دیگر است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی علیه السلام بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبدالله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبدالله بن حسن گفت در وقتی که از حال این دو سوال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند و ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضاً جوهری از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابن عباس گفت که من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولی ناس بود بخلافت بعد از رسول صلعم مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز گفتم کدام است آنها گفت ترسیدیم بر کمی سال او و محبت او بر اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است امتناع علی علیه السلام از بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بردند و بیرون آوردند تا بجائی که مذکور شد محدثان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی جوهری الخ در این باب از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقات اند یا موثقند و غیر ایشان آنقدر ذکر کرده اند که احصا نمیتوان کرد و ایضاً روایت کرده است از جوهری که ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت برو هر دو بر و علی و زبیر را بیاور بیرون تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیاری بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزاند و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعتی بسیاری بودند که ابوبکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد بحضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت برخیز

و بیعت کن حضرت امتناع کرد و دست حضرت را گرفت و آورد و بدست خالد داد و با او جماعتی هجوم آوردند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان از هاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ع ندا کرد بعمر و ابوبکر و گفت چقدر زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا ص بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم چون علی ع و زبیر بیعت کردند این فتنه فرو نشست ابوبکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از او راضی شد ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه ع غضبناک از دنیا رفت بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود که از ایشان صادر شده و اولی آن بود که اکرام او نمایند و رعایت حرمت او بکنند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول صلعم کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه ع را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت بنقیب گفتم که من این سخن را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط کرد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را هیچ یک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقاً ذکر کردیم از محمد ابن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشان است روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی علیه السلام و گفت بیرون آئید والله خانه را بر شما میسوزانم و ابن خیرانه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بخانه فاطمه ع بردیم در وقتی که علی ع و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که در این خانه است والله میسوزانم خانه را

با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام و جماعتی از صحابه در آن خانه
بودند فاطمه گفت ای پسر خطاب آیا خانه را بر من و فرزندانم می‌سوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند
و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشان است گفته است که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشسته بودند
و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را
بسوزاند فاطمه ع گفت ای پسر خطاب آمده که خانه ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن
ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط‌تر از آنچه سابقاً مذکور شد بهمان نحو روایت
کرده است تا آنجا که گفته است بنو هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که
خود را از بنی هاشم می‌شمرد و حضرت امیر ع فرمود که زبیر همیشه با اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش
بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام با اسید
و سلمه گفت بیائید و بیعت کنید و ایشان ابا و امتناع کردند و زبیر شمشیر کشیده بیرون آمد عمر گفت
سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی بیعت
ابوبکر بردند گفتند همراه بودند و علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون
بنزد ابوبکر بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمی‌کنم و شما
اولائید باینکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان
حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا می‌ترسید و بحق ما اعتراف کنید
چنانکه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من
ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمی‌داریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر
ساخته اید امروز از برای او میگیری که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمی‌کنم سخن
ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نمیکنی من ترا اکراه نمی‌کنم ابوعبیده گفت
ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوت باین
بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس با و راضی شو و اگر زنده بمانی
عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق
که جهادها تو کرده علی علیه السلام گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد صلی الله علیه و آله را

از خانه او

از خانه بیرون مبرید بسوی خانه‌های خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای — او بیرون
گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را
خوانده و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا ص و امر رعیت را
براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از
حق دور می‌شوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی انصار اگر از تو پیش از بیعت ابوبکر این سخنان را شنیده
بودند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند ولکن ایشان با ابوبکر بیعت کردند پس علی علیه السلام بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود
شد تا حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است
از محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را سوار کرد و شب بخانه‌های انصار میرفت و از ایشان
طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ص ما با این مرد بیعت کرده‌ایم اگر پسر عم تو پیشتر
این سخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمی‌کردیم علی علیه السلام گفت من رسول خدا را مرده در خانه
می‌گذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت می‌آمدم فاطمه ع گفت علی آنچه کرد خوب کرد و اینها کردند
کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است
قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط‌تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است که چون
خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده‌اند و در خانه علی علیه السلام جمع شده‌اند عمر را بسوی ایشان
فرستاد چون از آمدن ابا کردند هیزم طلبید گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می‌آئید
یا خانه را با هر که در آن هست می‌سوزانم مردم گفتند فاطمه ع در آن خانه است گفت هر چند او باشد می‌سوزانم
پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه السلام که گفت سوگند یاد کرده‌ام تا قرآن را جمع نکنم بیرون
نیایم پس حضرت فاطمه ع بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بی‌حیاتر از شما ندیده‌ام جنازه رسول الله را
در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر بنزد ابوبکر آمد و گفت علی را
که تخلف از بیعت کرده است چرا نمی‌گذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت
و گفت خلیفه رسول الله ترا می‌طلبد چون این را گفت حضرت گفت چه زود دروغ بر حضرت رسول الله
بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست و گفت برو بگو که امیرالمؤمنین ترا می‌طلبد چون این را
گفت حضرت فرمود سبحان الله امری را دعوی میکند ابوبکر که از او نیست چون قنفذ این را گفت

طعن رابع

آورد باز ابوبکر گریست عمر بر خلافت و جمعی را با خود برداشت و بدر خانهٔ فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله چه کشیدم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریهٔ آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته شود و جگرهای ایشان پاره پاره گردد و عمر با جمعی ماندند تا علی علیه السلم را بدر آوردند و نزد ابوبکر بردند پس با او گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت بندهٔ خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بندهٔ خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت یا ابوبکر که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلم نزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که یَا ابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی پس عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم بخانهٔ فاطمه که او را بغضب آوردیم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر ع آمدند و استدعا کردند که او رخصت طلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت رو از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبهٔ رسول الله من صلهٔ قرابت رسول الله را دوستتر میدارم از صلهٔ قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از و نمیماندم آیا گمان داری که من ترا شناسم و حق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول تو ندهم من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما گروه انبیا میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است گفت اگر من حدیثی از حضرت رسول نقل کنم آیا اقرار بآن میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را که نشنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه از رضای منست و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد بتحقیق که مرا دوست داشته است و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورد فاطمه را مرا بخشم آورده گفتند بلی

این سخن

این سخن را شنیدیم از رسول خدا پس گفت من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود که هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر و با مردم گفت شماها هر یک میروید و با حلیلهٔ خود خوشحال میخوابید و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفهٔ رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود که میترسم عروهٔ اسلام سست شود هر آینه یکشب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی علیه السلم بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج روز زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی علیه السلم را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانهٔ مرا بر من میسوزانی گفت آری و این قوی تر است از آنچه پدر تو آورده است پس علی علیه السلم آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع با ابوبکر بیعت نکرد تا دید دود از خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلم امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور او را با نهایت عنف و شدت پس چون آوردند او را گذشت میان ایشان سخنی پس علی علیه السلم بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلم مگر بعد از شش ماه و جرئت بهم نرسانیدند بر وی مگر بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلم و ایضا ابراهیم روایت کرده است که چون

گفت

طعن دوم

اسلم اباکردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول صلعم
با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایشان
مرا مخیر گردانیدند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ
منتهی شود و مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین
برنگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچکس آنقدر رحم نکردم که بر علی
کردم در وقتی که گریبان او را کشیدند و نزد ابوبکر آوردند ابوبکر با او گفت بیعت کن علی گفت
اگر نکنم گفت سرت را برمیدارم پس علی علیه السلام سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا تو گواه
باش پس دست را نگشود و بلند کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ای طالب
حق و یقین بدانکه دلیل عمدهٔ مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند
بر خلافت و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده‌اند اجماع را
که آنست اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یکوقت و درین اجماع
سخن بسیار است بحث اول اول آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف درین مسئله کرده‌اند
اول آنکه تحقق چنین امری ممکن است یا محال دویم بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است
در امری یا نه سیم آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حجیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجیت
بودن آیا شرط است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک ازینها اختلاف و منازعه بسیار
کرده‌اند پس اثبات امامت ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب خواهد
بود و آنها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند
کرد و باز خلاف در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق برین رای کرده‌اند کرده‌اند
برین رای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده‌اند در آنکه اجماع تنها حجت است
یا مستندی میباید داشته باشد و این مستند حجت است و مستندی که ذکر کرده‌اند قیاس
فقهی است که قیاس کرده‌اند ریاست دین و دنیا را بنماز و آن بوجوه شتی باطل است
اول آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده‌اند که نماز ابوبکر بامر
حضرت رسول صلعم نبود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه کرده بر علی

امیر و فضل بن

امیر و فضل بن عباس یا عباس بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان
نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در خود خفتی
یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز
میکردند بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او دویم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای امامیه
ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن
اقامه نموده‌اند سیم آنکه بر تقدیر حجت در جای حجت است که علتی در اصل که باشد در فرع
مساوی اصل باشد در آن علت و درینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که
ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکاری و بدکاری جایز میدانند و در خلافت
عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت
یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت در آن
معتبر نیست و چون خلافت و سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست
در آن علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود
و در هر امری مانند طفل در کل محتاج بودند و استعانت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی از ملاعین گفته‌اند که حضرت رسول صلعم او را برای دین ما اختیار
کرد چرا ما او را برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان
مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده‌اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا ایضا
اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست بقرابت زدند
چهارم آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه در مسایل اصول و بر تقدیر
و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم و خلیفه گردانیدن حضرت رسول صلعم در غزوه تبوک
امیر المؤمنین را در مدینه عزل نکرد و هرگاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد شد زیرا که
کسی که قایل بفصل نیست این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه خلافت دین
و دنیا بود و خلافت نماز بحث دویم آنکه از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه
اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت کردند

طعون ابو بکر

داهل رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و در نهایتی که فاطمه علیها السلام بیعت کردند تا آتش در خانه
اهل بیت نیاوردند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس هرگاه ظالمی تسلط یابد و جمعی از فسقه
بطمع جاه و مال با او موافقت کنند باید خلیفهٔ خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل عالم از
علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم است بخت النصر و نمرود و شداد و مسیلمهٔ کذاب و این
رسوا شده باشد اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه و امیر المؤمنین علیه السلام بیعت
کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم اولاً این ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولاد او
در بیعت داخل نشد چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت
بخلافت کردند در روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و در روز دیگر
که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف نمود از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج
و فرقه از قریش و ایضاً ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند
که سعد با هیچ یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت چنانچه دیگران را
جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنهٔ او و چون
خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو
و سعد گفت بودن من در شهری حرام است که تو در آن امیر باشی پس از مدینه بجانب شام رفت
و قبایل بسیاری در نواحی دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی می بود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت
از پای ذر باغستانها تیری باو انداختند کشتند و صاحب روضه گفته که سعد بیعت نکرد با ابوبکر
بیرون رفت از شهر بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او
کیست و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمهٔ
انصاری هر یک تیری بر او انداختند و او کشته شد پس بتوهم مردم انداختند که جن او را کشته
و شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان تا آخر ایام حیاتش
متواتر است و آنچه آنحضرت در جواب معاویه نوشته صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد
بحث سیم آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پیش از تحقق آن چرا در این مدت
مدید بدون حجت تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها.

هرگز

باطراف و نواحی

باطراف و نواحی میفرستادند و ایضاً دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند
که اتفاق بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت
متاخر از آن برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده میکند و از جمله غرایب است که اکثر متاخرین
ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف سید شریف و دیگران چون دیده اند
که تمسک باجماع چنین شان موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند گفته اند هرگاه
ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع همه اهل حل و عقد زیرا که
دلیلی بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یک و دو تا از اهل حل و عقد کافی است در
ثبوت امامت و وجوب متابعت امامت بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که
در دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن
از برای عثمان و شرط نکردند در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع امت از
علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اعصار بعد از آن
تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر نیز خبر است
اول اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقف بود چنانچه روایت کرده اند که
انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت که ای فرزندان عبد مناف آیا
راضی شده اید که تیمی والی شما باشد بر شما مملو کنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری
و غیر آن از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی علیه السلام بعد از توقف بسیار بود
ابوبکر و عمر و ابوعبیده ... رسالت لطیفی هست که ثقات سنیه های صحیح
روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری از جانبین و اندک غلظتی از عمر روایت
کرده اند که چون علی علیه السلام آمد و بیعت کرد چون برخاست گفت برکت دهد شما را
در این امری که مرا آزرده کرد دشمنان شاد گردانید و آنچه روایت میکنند که با ابوبکر
بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر
با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت متفق سخن
صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایت العقول گفته است که اجماع منعقد

طعن الرسر

لشد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن
عباده فرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین نظر کن که سنیان چگونه فضلای اینها را
مسخره کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند تا آن مثابه
که کسی از بالوعه بگریزد و خود را بکنیف بیندازد هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن
این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شده که بنابر تعصب و معانده چگونه اوس و خزرج بود
و تواطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را او خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را
خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم اجتماع اجماع متحقق نشد عدم انکار
چون معلوم میشود و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانسته در تحقق امامت چرا معارضه
با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر در عدم
اکتفای بیعت امامت محقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم
بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار
حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح و صاحب
کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه روح
دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان او امینان
پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در ایشان
نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود و عجب است از اکثر جمعی از
فضلا با دعوی علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا
و وجوب امامت و عامه خلق باینکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح
در طرف دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد بر درهمی از عمرو طلب دارد شهادتش
را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند اگر میخواهی در قیامت یوم ندعو
کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی در روز رو و بال او شریک باشی اختیار داری
بحث چهارم آنکه هرگاه احادیث و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدتی متمادی که اقلش
شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیرالمؤمنین ع و ابوبکر و عمر در خلافت آنحضرت.

قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس یا باید
قایل شوند باینکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند باینکه حضرت
در این مدت و باطل بود و عاق امام خود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد
پس یکی از ایشان باید که قابلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح
بصحت این حدیث کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او
میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیاء علوم گفته است که هرگز صاحب
بصیرتی علی ع را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت
کرده اند که علی ع بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت چنانکه زمخشری
گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت
من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله قرضی از مردی
از اهل کوفه طلب داشت او نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از
او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم نزد قبر امیرالمؤمنین ع که شاید طلب خود را
~~از او گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم نزد قبر امیرالمؤمنین ع که شاید~~
~~طلب خود را~~ از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه علانیه
که خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند و آنکه ایشان را
برانگیزد و جرأت نداد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آنمرد گفت صاحب
قبر کیست گفت علی بن ابی طالب آنمرد از روی استبعاد گفت او ایشان را
جرأت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آنمرد گفت اگر علی محق بود در این
امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام
دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت
خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد
بحث پنجم آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلیل ایشانست بر خلافت خلفا
خود با بطلان احادیث که مستند اجماع ایشانست اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت

طعن ابوبکر

آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ایشان که عمر قصد سوختن خانه
اهلبیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و آن خانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین
بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند و استخفاف و تهدید
و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و غضب آورد بلکه از روایات مستفیضه محفوفه بالقراین
جلیله معلوم شد که حضرت فاطمه را نترسانیدند بلکه تازیانه و درّه و سر شمشیر بر او زدند تا مجروح کردند
و او را فرزندی سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول ص فرمود بس است ترا از زنان عالمیان
مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن
عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام نزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان
که محبوبتر بود بسوی رسول خدا ص گفت فاطمه گفت از مردان که محبوبتر بود بسوی حضرت گفت
شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که فاطمه پاره تن منست هر چه او را آزرده میکند
مرا آزرده میکند و هر چه او را بغضب می اندازد مرا بغضب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است
که فرمود که فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مؤمنانست یا زنان
این امت و ایضا بروایت ترمذی که از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر
باشد برسول خدا ص از فاطمه در رفتار و نشستن و برخاستن و چون نزد آنحضرت می آمد
بر میخاست و او را میبوسید و بجای خود مینشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم
روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت که من صلحم
با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه
که گفت بمادرم گفتم که مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول ص و نماز مغرب را با آنحضرت
بکنم و از او سؤال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم
و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم
چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت را

بیامرزد

بیامرزد و ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود و از پروردگار خود رخصت
طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است
و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود
که حدیثی که حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود
سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از
جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول ص حسن و حسین را دید گفت خداوندا
من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس پرسیدند
از رسول خدا که کدام یک از اهلبیت تو نزد تو محبوبترند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه
که طلب کن از برای من دو پسر مرا پس ایشان را میبوئید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی
از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول ص دست در گردن امام حسن علیه السلام کرد
و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار هر که او را دوست دارد
و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت
کرده است که حضرت رسول ص حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت
اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار
و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود حسین از منست و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را
که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از ابو سعید
خدری روایت کرده است از حضرت رسول ص که حسن و حسین دو سید و بهترین جوانان
اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود حسن و حسین
دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که درین رساله
جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر المؤمنین

ایذای حضرت رسول است و ایذای حضرت رسول ایذای خداست و خدا فرموده است
که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا
کرده است از برای ایشان عذابی را خوار کننده پس معلوم شد که اینها که این اذیتها بان حضرت
رسانیده اند ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند
پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند طعن چهارم مصیبت عظمی و داهیهٔ کبری است که در غصب
فدک از ابوبکر و عمر بر اهلبیت رسالت واقع شد اول از طرق شیعه مجملی آن را یاد
میکنم و بعد از آن از کتب معتبرهٔ مخالفان مؤید آن را ایراد مینمایم تا معلوم شود که فضایح
این قضیهٔ متفق علیه هر دو فرقه است مجمل این قضیه آنست که چون ابوبکر غصب خلافت
امیر المؤمنین ع نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در فدک
که از اهلبیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه
قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان
از ایشان بجانب آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی شود تا اینکه دنیا
پرستان از ناحیهٔ ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم
بسوی ایشان مایل گردند و خلافت بالکل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در دفع فتنه
که صحیفهٔ ملعونه را مینوشتند این حدیث منکر خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث
نمیگذاریم و آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیر المؤمنین علیه السلم جاری شد
اهل فدک و سایر نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند
آنها بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت
رسول است بعد از آن این آیه نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ یعنی بده بخویشان خود
حق او را حضرت رسول ص از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست گفت ذا القربی
فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول خدا فدک را بامر خدا بفاطمه داد که از او
و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص منست

وبامر خدا

و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از تو و از فرزندان تست تا روز قیامت پس ابوبکر چون خلافت
غصب بر او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و
شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که چون ابوبکر
کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه ع را
از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم
رسول الله و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا ص بامر حق تعالی آنرا
بمن داده بود ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن آورد ام ایمن گفت
ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا ص در حق من گفته است ترا بخدا قسم
میدهم که میدانی که حضرت رسول ص گفت ام ایمن زنیست از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم
ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد بر رسول خود که بده بذی القربی حق او را
پس حضرت رسول ص فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
نیز آمده بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلم نیز شهادت دادند
پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلم داد عمر حاضر شد و گفت
این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوی فدک کرد و ام ایمن و علی علیه السلم برای او گواهی
دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد
و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیر المؤمنین ع بنزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار
بر او مجتمع بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا
باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت رسول ص آنرا مالک و متصرف شده بود ابوبکر
گفت آن فیء همه مسلمانانست اگر اقامت شهود بکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص
او گردانیده باو میدهم و الا او را در آن حقی نیست حضرت امیر ع گفت ای ابوبکر آیا
در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود پس بگو اگر در دست
مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست
از که گواهی خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی

طعن ابوبکر

برآنکه در دست او بود و در حیات رسول خدا ص و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان
گواه طلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرعی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را
بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می‌آوری میدهیم و الا ترا فی طه سلا
در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول
حق تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
در حق ما نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت
پس اگر گواهان نزد تو گواهی بدهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر لعین گفت
بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران
بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت
مردم را همچنانکه رد کردی حکم خدا و رسول ص را فدک را بفاطمه داده بود و در تصرف او بود قبول کردی
شهادت اعرابی را که بر پاشنه‌های خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث نمی‌باشد و فدک را
از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول خدا ص فرموده که گواه بر مدعی است و قسم از برای
مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و
صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیرالمؤمنین ع کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه
علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای
منافقان غدار که در و دیوار را بگریه آورد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت
دیدی علی امروز با ما چه کرد اگر در یک مجلس دیگر چنین معارضه با ما میکند کار ما را بر هم میزند درین
باب چه تدبیر بخاطر میرسد عمر گفت رای آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از که می‌آید
عمر گفت خالد ابن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بر امر عظیم بداریم گفت بر هر چه میخواهید
بدارید اگر چه بر قتل علی بن ابی طالب باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را
بکشم ابوبکر گفت چون در وقت نماز در مسجد حاضر شود در پهلوی او بایست و چون من سلام
نماز را بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسما بنت عمیس که در آنوقت زن ابوبکر
بود و سابقا زن جعفر طیار و از شیعیان حیدر کرار بود و این سخنان را شنید و نتوانست

علانیه این خبر را

علانیه این خبر را بحضرت برساند به جاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه علیهما السلام مرا با
یشان برسان و درگذار این آیه را بخوان که مؤمن آل فرعون بموسی علیه السلام پیغام کرد اِنَّ ا
لْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی اشراف
قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیر
خواهانم و اسما گفت اگر متفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این
آیه را خواند حضرت امیر ع فرمود که خاتونت را سلام رسان و بگو خدا نمیگذارد که اراده
ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود اگر ایشان مرا بکشند که با ناکثان و قاسطان و مارقان
جنگ خواهند کرد پس حضرت امیر ع برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر
ایستاد و از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلویش ایستاده
و چون ابوبکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت
و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواندند و از ترس
سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب
خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی این سخن را سه مرتبه گفت
و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا
امر کرده بود که گردنت را آنحضرت فرمود که خواسته کرد گفت آری به خدا سوگند که اگر پیش از سلام
مرا نهی نکرده بود هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخدای
کعبه میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست
از آن لعین برداشت و بگریبان عمر بد گهر چسبید و گفت ای پسر ضحاک اگر نه وصیت رسول
خدا و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی کدام یک از ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم و داخل خانه شد
و بروایت دیگر در نماز صبح بود و آنقدر تشهد را طول داد و فکر میکرد که نزدیک بود که
آفتاب طالع شود و بروایت ابوذر خالد را بانگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری داد
داد و نعره زد که نزدیک بود جانش بدر آید و جامه اش نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت
بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شوم تست میدانستم

طعن الکبر

انحالت سلام و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هرکه نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت
نگاهی باو میکرد که او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس
نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بصاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله
علیهم حضرت دست برداشت پس عباس میان دو چشم آنحضرت را بوسید و در کتب مشهوره
و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر المؤمنین ع با ابوبکر نامه نوشت در نهایت
شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست
خود را از خلافت بر در کند عمر گفت من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کردم که
بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بودی و گردن نهار گردن کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام
و قدر آنرا نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان قریش را کشته است و سلسلها را برانداخته
است و من تدبیر او را رام میکنم تو از تهدیدات او پروا مکن ابوبکر گفت ای عمر بخدا ترا سوگند
میدهم که دست ازین افسانها بر داری بخدا سوگند که علی اراده کشتن من و تو بکند هر دو را
بدست چپ میکشد پیش آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او نجات نداده است مگر سه خصلت
اول آنکه تنهاست و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا ص میکند که او را امر کرده است
که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اگر اینها نبود الحال خلافت را
باو برگردانیده بودند آیا فراموش کردی روز احد را که ما همه گریختیم و بتنهائی شمشیر کشید و علمداران
و شجاعان ایشانرا بر خاک هلاک افکند تو فریب خالد را نخور تا او متعرض ما نشود متعرض او نشو
مؤلف گوید که اگرچه اکثر سنیان خواسته اند که اراده ابوبکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین علیه السلام اخفا کنند و صریحا
در اکثر کتب خود روایت نکرده است اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را
نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل
کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را
بقتل علی ع ابو جعفر گفت گروهی از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند
که مردی آمد نزد زفر ابن هذیل شاگرد ابو حنیفه و از او سوال کرد از آنچه ابو حنیفه میگوید که جایز است
بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است

چنانکه ابو

چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت بر تو
نیست که این را سوال کنی او مکرر پرسید زفر گفت او را بیرون کنید این مرد را که از اصحاب
ابو الخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید
میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که
مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمعی دیگر
از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در
آنچه ابوبکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند قصوری ندارد اگر از برای
اصلاح امت که متفرق نشوند مردی را بکشد چون علی مردم را از بیعت ابوبکر منع می نمود او هم امر
بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علما این عمل را روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابوبکر را
با خالد که چون سلام دهم فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن با خالد مکن آنچه را
گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از
بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد و شاگرد ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر
بخالد گفته بود ابو یوسف جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چکار است والله که اگر علی راضی
به بیعت ابوبکر بود و مطیع او بود او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا ص فرموده که علی از اهل
جنت است پس علی جوری در روی زمین ازین بیشتر نمیباشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر به بیعت او علی
راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی تقدم کرد تا باینجا کلام قاضی بود و از وجوه
باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از خفایای سایر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی هم
میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام
مسلمان تجویز آن میتواند کرد که کسی اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت
دارد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیث از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده است از آن
جمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه ع است که اصل خطبه ایشان شهادت بر حقیت آن میدهد و این قسم سخن از غیر
ائمه انام و منبع وحی و الهام از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است
گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بعثمان بن حنیف نوشته

طعن ابوبکر

فصل ششم در انچه وارد شده است از اخبار و سیر که از زبانهای اهل حدیث و کتب ایشان
نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع انچه ایراد میکنیم درین فصل از کتب سقیفهٔ ابوبکر
احمد ابن عبد العزیز جوهریست و ابن ابوبکر جوهری نزد عالم محدث کثیر الادب و ثقه و صاحب
ورعست که ثناکردهاند برو محدثان و روایت کرده اند ازو و غیر تصانیف او را پس باسناد این خطبه را
روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر علیهما السلم و از عبد الله ابن حسن
و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج
الذهب که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه در شافی
بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس رحمه الله از طرق عامه
روایت کرده است و سید احمد ابن ابی طاهر در کتاب بلاغات النسا به چندین سند روایت
کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت کسی انکار
نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانیست و قریب به دو جزو است و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد
و قدری از ان که متعلق باحتجاج فدکست ایراد مینمایم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم
کرد بر انکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر به حضرت فاطمه رسید مقنعهٔ مطهره را بر سر بست
و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان و خویشان خود و چادر
درش بر پاهای مبارکش میپیچید از جامه و رفتارش از رفتار حضرت رسول صلعم هیچکس فرق نمیتوانست
تا در مسجد به نزد ابوبکر لعین امد و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس
پردهٔ سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و نالهٔ جانسوزی
کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظهٔ صبر فرمود که
صدا فرونشست و شروع کرد به خطبهٔ غرا و حمد و ثنای الهی بنحوی که همگی حیران شدند پس
درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا انکه
گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض از روی رافت و رحمت و رغبت که وار راحت
و آخرت را برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه
ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر

او دا بن

او دا بن اوست بر وحی او و برگزیده اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد
پس خطاب نمود با اهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل اوامر و نواهی خدایید
و حاملان دین و وحی او یید که بر شما خوانده شده و شما را خدا امین گردانیده است که خود
بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را چنین میدانید و خدا عهدی در میان
شما است که قران مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته [illegible] بیت او بند
پس فضایل قرانرا بابلغ وجوه ذکر کرد و علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان نمود پس گفت
از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در انچه شما را بان امر کرده است یا نهی از ان فرموده است
بدرستی که نمی ترسد از خدا مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است
انچه میگویم غلط نمیگویم و انچه میکنم در ان تجاوز از حد و عدول از حق نمینمایم پس این ایه
خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسول مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار
بود برو غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بر مؤمنان و مهربان و رحیم بود اگر نسب
او را یاد اورید پدر من است نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر او پسر عم
من است نه مردان شما و چه نیکو بزرگواریست که این نسبتها را باو دادم پس رسالت خدا را
بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر کردانید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر
در میان قبایل ایشان گذاشت و پشتهای ایشانرا درهم شکست و سرهای گردنهای ایشانرا بتیغ
بیدریغ شکافت و راه حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظهٔ نیکو و جمعیتهای ایشانرا
پریشان و شجاعان ایشانرا گریزان گردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع
گردید و چهرهٔ زیبای حق از پردهٔ خجالت رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان
شیاطین و رهزنان دین لال گشتند و اراذل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و نفاق
گشوده شد و کلمهٔ اخلاص و دین رام گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید و خوار
و ذلیل اهل عالم بودید و هرکس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میگذاشت و هلاک
و استیصال شما را اسانتر از اب خوردن و اتش ربودن میدانست اب متعفن و ممزوج
ببول و سرگین شتر را میخوردید و پوست بز و یا برگ درخت را قوت خود میکردید و با نهایت

مذلت و خواری بسر می‌بردید و می‌ترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند پس حق تعالی شما را از این
مهالک و مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد بعد از آنکه زارها کشیدید و بلاهای بزرگ
و کوچک مبتلا گردید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان عرب و سرکشان اهل کتاب شدید
و هر بار که آتش حرب افروختند حق تعالی آتش ایشان را به آب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخی
از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت
و از جنگ رو نگردانید تا فرق جرئت ایشان را پامال قدم شجاعت خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر
پای خود دید و آتش فتنهٔ ایشان را به آب تیغ بیدریغ خود فرو نشانید خود را متعب می‌افکند در اعلای
دین حق تعالی اهتمام می‌نمود در امر خدای تعالی و نزدیک بود برسول خدا و از او جدا نمی‌شد در همه حال و سید
اولیای خدا بود دامن بر زده بود در طاعت خدا و خیرخواه خلق بود خود را بمشقت می‌افکند بر
کشیدن رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید
و از برای ما منتظر بلاها و فتنه‌ها بودید و توقع اخبار مصیبت می‌نمودید و چون جنگی روی داد و پهلو تهی
می‌کردید و در هنگام قتال پشت به دشمن داده می‌گریختید پس چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانهٔ پیغمبران خود
در آخرت اختیار کرد و او را به ملاء برگزیدگان برد ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و شقاق
هویدا گردید در شما آثار عصبیت و نفاق کهنه شد جامهٔ دین و بسخن در آمدند گمراهان که از ترس
شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شدند کم‌نامی چند که از همه کس ذلیلتر بودند و شتر اهل باطل بصدا در آمد
و بجولان در آمد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد
که همه استجابت او کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و گفت برخیزید سبکبار برخاستید و شما را
بغضب آورد بر اهل حق دید که غضبناک گشتید پس بر شتر دیگری داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت را
که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری بسوی خانهٔ خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر قدری نرفته بود و
جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودید و بهانه کردید
که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما
تدبیر امت و چگونه بشما درست می‌شود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب می‌برد و حال آنکه
کتاب خدا در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام آن راسخ است و نشانهای آن

شما

پیدا

١٠٦

پیدا است و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا است انداختید آنرا در پشت سر خود آیا رغبت بر آن
ندارید یا حاکمی بغیر آن می‌خواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی می‌فرماید
که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمی‌شود و او در آخرت از زیان
کاران است پس آنقدر صبر کردید که خلافت بالکل بزور محکم گردید آنگاه شروع کردید در
افروختن آتش فتنها و پیدا کردن بدعتها و هر صدایی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند
شد اجابت کردید و انوار دین جلی را فرو نشانیدید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید
و در پرده بمکر و حیله می‌خواهید که آثار دین را محو کنید آهسته می‌خواهید و در لباس دینداری
انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینهای رسول را
در اهل‌بیت او تدارک کنید و ما صبر می‌کنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره
پاره کنند و چاره نداشته باشد از جملهٔ آنها آنست که گمان می‌کنید که من از پدر خود میراث نمی‌برم
پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کنید و بر شما ظاهر است
حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود
و شما معاونت کنید ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خدا است آنکه تو از پدر خود میراث ببری
و من از پدرم میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترای بر خدا بستهٔ آیا عمداً
ترک می‌کنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود می‌اندازید زیرا که می‌فرماید که و
ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصهٔ یحیی بن زکریا گفته
رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا
ولی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله یعنی خویشان رحم بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا از بیگانها
پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند
پس فرمود می‌گویند مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحمی و خویشی
نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است
یا می‌گویند که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از میراث پیغمبرم با شما

داناتر بودید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه دید که از منافقان
صدایی بر نیامد خطاب کرد با بوبکر که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز
حشر ترا ملاقات کند و در مقام جواب از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده
حق محمد است و وعدگاه قیامت است در روز قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فایده
نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی هست و بعد از آن خواهید دانست که کیست آنکه می آید
بسوی او عذابی خوار کننده و حلول میکند برو عذاب ابدی پس خطاب با انصار نمود
و فرمود که ای گروه شجاعان که حصن ملت و یاوران ملت بودید این چه سستی است که در گرفتن
حق من میکنید و این چه تغافل است که از ستمی که بر من میرود میکنید آیا رسول خدا که پدر من است
نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند چه زود و راحی مبدعتها شدید
و دست از حمایت ملت و پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم
دارید و قوت بر یاری من در شما هست و اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن
در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحراها ظاهر شد و ستارها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد
و ازین عظیمتر مصیبتی نمیباشد تا این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید
و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر آن بمیرد یا کشته شود شما از دین
بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرری نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد
شکرکنندگان را ای فرزندان قیله آیا بستم میراث پدرم را از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید
و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت حق دعوت
کنم و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت
و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکها تعبها
کشیدید هر امر که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی
ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست
و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از
ایمان پس آیه را خواند که مضمونش اینست آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند

و از دین برگشتند

و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدای
قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است با آنکه از او بترسید
اگر ایمان دارید پس چون دید که این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که میبینم که
بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت شما دور کرده اید و از شدت
برفاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید
پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که عذر
دیگر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد ولیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود اظهار کردم
و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق
مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا میبیند و میداند آنچه میکنید و بزودی
خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنم که
انذار مینمود شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما
منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول
خدا پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم
و عقاب عظیم بود و او را که نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست
نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری نمود در هر امر عظیم و دوست نمیدارد
شما را مگر هر سعادتمندی و دشمنی نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزهٔ رسولید و نیکان
و برگزیدگانید راهنمایان مائید بسوی خیر و سعادت جنت و توی برگزیدهٔ زنان و دختر
بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود
و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند بخدا سوگند که من از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام
و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم از رسول خدا
که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه از طلا و نه نقره و نه خانه و عقاری
میراث ما مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمهٔ ماست والی امر خلافت بعد از
ما در آن حکم میکند بحکم خود من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان

طعن

دا سلط شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این سلاح باتفاق مسلمانان گرفته ام و درین امر منفرد
و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود سلاح از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بکن تو سیده امت
پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است
در اموال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله
علیها فرمود سبحان الله هرگز پدرم مخالفت احکام خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سور
قرآن مینمود آیا با مکری که میکنید افترا بر پدرم می بندید و این حیله بعد از وفات او
شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات و اینک کتاب خدا حاکم
عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان
ذکور و اناث در کتاب الهی صریح هست بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما
امری را پس صبر نیکو و از خدا یاری می طلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست
گفته و رسول خدا راست گفته و تو ای دختر او راست میگوئی و تو معدن حکمت و موطن هدایت
و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این
مسلمانان در میان من و تو حاکمند ایشان بگردن من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم
آنچه گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که
ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم می پوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن
یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است
و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بدترین امور را اختیار نموده اید و ضلالت را
بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بارش را گران و عاقبتش را پر خسران خواهید یافت
در وقتی که پرده از پیش دیده ها گشوده شود و عذابها که در مکمن غیب است نزد شما هویدا گردد
و ظاهر شود از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آنوقت زیانکار می شوند اهل
بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت پناه صلعم رو گردانید و شعری چند از روی
درد خواند مضمون آنها اینست بعد از رحلت تو فتنه ها و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو می بودی
آنها نمی بود ما بی تو گلستانیم بی باران سرو برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه

حال ما باش و دل ما را بگذار تغافل مکن اکنون و اهل پیغمبر را نزد است قربی و منزلتی بود بغیر از ما
ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و روی ترش کردند بر ما
گروهی و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و زمین ما بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان
که با او روشنی مییافتیم و بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل بآیات قرآن مونس
ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ در می یافت چون رفتی
و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلاهای چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده
بودند نه از عرب و نه از عجم پس حضرت فاطمه علیها السلام بجانب خانه برگردید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انتظار
با سعادت میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی شکایت خطابهای درشت باسید اوصیا کرد که مانند
جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک
افکندی مغلوب نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم را و معیشت فرزندانم را
از من میگیرد و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران خود را
بکنار کشیده اند و سایر مردم دیده ها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و شافعی خشمناک
بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان
میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم ای
بر من در هر صبح و شامی محنتی اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت من بسوی پدرم است و مخاصمه
من بسوی پروردگار منست خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه
شدیدتر است پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود وای و عذاب بر تو نیست بر دشمنان
تست صبر کن و آتش حزن خود فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقیمانده ذریت
پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور
بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد ترا خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تست
مامور است و آنچه حق تعالی در آخرت از برای تو مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع
کردند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه علیها السلام فرمود خدا بس است مرا و نیکو وکیلی است
از برای من و ساکت شد مولف گوید که درین مقام تحقیق بعضی از امور ضرورست اول دفع شبهه چند که

طعن [illegible]

ممکن است در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها بر حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که این معارضه محمول بر مصلحت است
از برای انکه مردم بدانند که حضرت امیر المؤمنین ع ترک طلب خلافت برضای خود نکرده و بغصب فدک راضی
نبود و در قران بسیاری از معاتبات با حضرت رسول ص شده و غرض تهدید و تادیب دیگران است و ازین
قبیل است انچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شده در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله
کرده بودند از انداختن الواح و سر و ریش هارون را گرفتن و بسوی خود کشیدن با انکه میدانست که هارون
تقصیر نکرده تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان مانند عتابها که حق تعالی با حضرت عیسی علیه السلام کرده که آیا
تو گفتی با مردم که مرا و مادر مرا خدا بگیرید با انکه میدانست که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند
که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوی فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس
و تنزه و زهد دنیا و کمال معرفت انحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت اول انکه این حق
مخصوص انحضرت نبود که از سر ان بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت
تا روز قیامت دران شریک بودند و مساهله دراین امر موجب تضییع حقوق انها میشد
و برانحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم انکه
غرض انحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق و شقاوت ان
اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند و بر
حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه
حضرت در اخر خطبه اشعاری بان فرموده که با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم
انچه گفتم برای انکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه با ان اشقیا و منقلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار
شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم
و ارتداد ان جماعت بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دوم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخباری
که درین واقعه مایله وارد شده است بچندین وجه اول انکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد
که حضرت فاطمه و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما ان دو منافق را ظالم و غاصب میدانسته اند

دران واقعه

دران واقعه و انها نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته اند
و یکی از این دو فرقه باید مبطل باشند با انکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق
بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون برود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت
مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از اطاعت سلطان بدر رود بمرگ
جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است
و معلومست که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و او را بباطل و ضلالت میدانست
تا از دنیا رفت پس هرکه بامامت ابوبکر قایل باشد باید که نسبت دهد ان عالیه را که کسی
که خدا او را از رجس پاک کرده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است
و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نبوده اند و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابوداود
روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها سوال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای
او میراثش را از انچه از رسول خدا ص مانده است و از انچه خدا بر او برگردانیده است
از انفال پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است
پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از
رسول خدا ص شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از انچه
خدا بحضرت رسول ص داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد
و عمر نیز چنین کرد تا عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت
و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت و او را بجانب
حضرت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله
هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت
بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت
کرد که ابوبکر بر او نماز نکند در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات
او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحیح ایشان مذکور است که حضرت

امیرالمؤمنین و احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس یا بایست خلافت
ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایات حدیث از حضرت رسول صلعم کاذب باشد
یا امیرالمؤمنین ع با وجود عصمت و طهارت و جدا بودن از حق عاصی و ظالم و عاق لا هم
خود باشد و ایضاً عداوت امیرالمؤمنین علامت کفر و نفاقست و کدام عداوت شدیدتر
میباشد از آنچه درین واقعه و غیر آن نسبت بآنجناب کردند حتی آنکه ابن ابی الحدید از سقیفه
جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه سلام در باب فدک شنید بر منبر
رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد
رسول خدا نبود این قصه از جانب روباهیست که گواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنهاست
میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید از زنان مانند ام طحال که از همه بیشتر
اهل او میل بسوی او داشت زن زناکار بود و اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال
خود بگذارند ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست
و زبان نمیکشم مگر کسی که مستحق آن شود و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه
برگشت ابن ابی الحدید گفت که من بنقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایه را که داشت نقیب گفت
کنایه نیست صریحست و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان را با او داشت
گفت پادشاه بود و هرچه میخواست میگفت و میکرد و چون دید که انصار از جا برآمدند ترسید که ایشان امیر
امیرالمؤمنین بکنند به تهدید ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن زناکاری بود و در
جاهلیت بزناکاری او مثل میزدند مولف گوید که ای طالب حق درین خبر تامل کن و انصاف بده که کسی نسبت بسید
اوصیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب این مناقب و فضایلی که دوست و دشمن روایت کرده است
و نسبت بدختر رسول خدا و سیدة نساء عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام
بهره میدارد دوم آنکه تکذیب حضرت نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسولست
چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضاً از طرق خاصه و عامه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که فاطمه ع پاره تن منست پس هرکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و مرا آزار
داده است هرچه او را آزار دهد بمن آزار داده چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرتست

زیراکه

صادر

زیرا که اگر معصیت از او تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر لازم خواهد آمد و رضای او
در آن معصیت بغیر رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار کردن از روی
ستم و ظلم ایذای حضرت رسولست جواب گوئیم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است
و ایضاً اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و باتفاق این کلام در
مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضاً تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بی فایده
خواهد بود زیرا که دیگران نیز درین با او شریکند و ایضاً احادیثی که در صحاح ایشان وارد
شده است که در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید از هر دو
گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود که
مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هرکه در آن سوار شد نجات یافت و هرکه تخلف از آن نمود
هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی ع و فاطمه و حسن و حسین از اهل
بیت آنحضرتند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک بوده
باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده
باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشند سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد
که پیغمبران میراث نمی باشد محض کذب و افترا بود بچند وجه اول آنکه مخالف آیات کریمه است
در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم پیغمبری است جواب گوئیم که این
باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف
میشود بمیراث مال خصوصاً آنکه در آیه قراین هست که مراد مال است زیرا که شرط کرده است
که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین می باشد پس این شرط بی فایده
است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد
و مضایقه داشته باشد از آنکه از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکن است که داند
که مقوی فسق و فساد ایشان است و از جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث
بردن سلیمان ع است از داود علیه السلم بوجوهی که مذکور شد و ایضاً از مخالف آیات
میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از میراث و در

میراث

کتب مشهوره‌شان در کتاب فرائد ابن‌شیرویه ذکر کرده‌اند دوم آنکه ابوبکر شهادت که بر روایت
داده است متضمن جلب نفع است و متهم است در این باب بچند جهت یکی آنکه میخواست که این
اموال در تصرف او باشد بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند حاکم در جامع الاصول روایت
کرده است از ابی الطفیل که فاطمه ع آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت
شنیدم از حضرت رسول خدا ص که میگفت هرگاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد آن از کسیست که قیام
بامر خلافت نماید بعد از او دوم آنکه از قرائن مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل‌بیت را
ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند
نمود و همین از برای تهمت کافیست و این اقوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیرالمؤمنین
ع بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک درین
صدقه بودند و بعداوت اهل‌بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر
بود سیم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین ع این خبر را موضوع
و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر
بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا گفت ما میراث نداریم آنچه از ما می‌ماند
صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین میدانستید و خدا میداند
که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم که ولی رسول خدا
و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو
و نیکوکار و تابع حق‌ام و در صحیح بخاری نیز مثل اینرا روایت کرده است و ابن ابی الحدید
نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه
گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که درین
زودی گذشت و همچنین انکار فاطمه ع حقیت این حدیث را حجت قاطع است ببطلان آن
چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول ص این حکم را بحضرت فاطمه ع تعلیم نماید
تا دعوی ناحق نکنند و حضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهمانند تا
نگذارد او دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند از سیده نساء عالمیان این

حکمها از پدر خود شنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم درین باب بکند و
بمجمع مهاجر و انصار بیاید و این عتابها با امام مسلمانان برغم فاسد شما بکند و نسبت
ظلم و جور با و بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود
که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند تا روز قیامت او را و اعوان او را
لعنت کنند و اگر امیرالمؤمنین ع میدانست که فاطمه ع حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز
این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع
اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل‌بیت اما هیچ مسلمان نسبت بحضرت
رسول ص تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصاً نسبت باهل
بیت خود و برادر خود و پاره تن خود نمیتواند پس این برهان قاطع است بر آنکه این
حدیث محض کذب و افتراست پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس
جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد روایت کنند و این
نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است
و در هر عصری جمعی از انبیا بوده‌اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند
بضبط احوال انبیا علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصاً امری چند که مخصوص
ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از
کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر تنهای یا با دو
منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار درین امر در عصری از اعصار سابقه
نزاعی نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده
که عصای موسی یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند
یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده است پس کسی که اندک شعوری دارد
میداند که این حدیث را وضع کرده‌اند و بی‌تدبیرانه افترا کرده‌اند و فکر در عاقبتش
نکرده‌اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است
با آن اینست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرد و بعضی گفته‌اند که مالک بن

او پس نیز تصدیق او کرد و این قول را رد نموده اند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه
بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر به تنهایی باین حدیث عمل کرده اند
اما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی ع و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت
طلبید از زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق شهادت
دادند ششم از جمله اموری که ابوبکر برخلاف حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت فاطمه ع و اهل
بیت آن بود که منع کردند حق ذوالقربی را از ایشان بنص قرآن بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است
که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه ع با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث
وارد شده است که در امر ثالث نیز با او نزاع کرد ابوبکر باو نداد و آن سهم ذوالقربی بود
چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه ع نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا
حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذوالقربی را قرار داده است
در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست فاطمه علیها السلام
گفت آیا ملک تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان
صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول ص در این باب
بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و باهل تو میگذارم فاطمه ع گفت در این باب بخصوص
چیزی نگفته است اما شنیده ام از آن حضرت در وقتی که این آیه نازل شد و گفت بشارت باد
شما را ای آل محمد ص که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من این آیه را نمیفهمم که همه را بشما بدهم
و لیکن آن قدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق کرد و احادیث دیگر را
باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچند سند از ابن عباس و دیگران روایت
کرده است که رسول خدا ص سهم ذوالقربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر کم کردند
و همه را بایشان نمیدادند و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس
از برای آل محمد ص فرض کرد و ابا کرد ابوبکر از آنکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت
و حق تعالی جل جلاله فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا عظیم شأنه فاسقانند
و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار وارد است و ظاهر آیه کریمه آنست

که همه اضعاف

که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای خاصه و عامه میگویند در باب
اقارب و غیرها و حق تعالی در ذوالقربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس آنچه ابوبکر
تعیین کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق
و کافر و ظالم است هفتم از جمله طعنها که بابوبکر کرده اند در این واقعه آنست که زوجات
رسول ص همگی ساکت اند از تصرف کردن در حجرهای خود باتفاق و نگفت که آنها صدقه
است و این نقیض آن حکمیست که در باب فدک و میراث رسول خدا در حق فاطمه
ع کرد زیرا که انتقال حجرها به آنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول
منافی حدیث موضوعیست که او روایت کرد و ثانی ثبوت بود و از ایشان
گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرض
بغیر اضرار اهل بیت ع نداشت و سخن ظریف ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده
است از علی فارقی مدرس مدرسه غربیه بغداد بود که از او پرسیدم که آیا
فاطمه در دعوی خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو
نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوی او میداد فردا میامد و
دعای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و
مدافعه کردن چون پیش از این خودش بی بینه و شهود حکم بصدق او کرده
بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام را بر سبیل مسخره و خوش طبعی
گفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش
زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن هشتم آنکه در جمیع
کتب کلام و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر
در ایام خلافت خود در منبر گفت كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللهُ الْمُسْلِمِينَ
شَرَّهَا وَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ یعنی بیعت ابوبکر امری بود که بی تدبیر و مشوره و رو
یت واقع شده خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل
آن پس او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند

طعن ششم

برخلاف

که کلامی واضح‌تر ازین نمی‌توان گفت در مذمّت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته
است پس ابوبکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شرّ مسلمین است تا حدّی که موجب
قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر ابوبکر
بود چون تواند بود که قدح کند در آن بآن حیله و مکری که او داشت جواب گوییم که چون امر
خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود می‌دانست
که باین سخنان خلافت او بر هم نمی‌خورد و کسی جرئت اعتراض بر او ندارد و می‌ترسید که بعد از او
خلافت بامیرالمؤمنین ع برسد این سخن را گفت که این راه را به بندد و بعد بر شورای شوم او جاری
شود چنانکه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنیده که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد
من بعلی ع بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر علیه ما علیه
در خطبه اش گفت که شنیده‌ام که قایلی از شما میگفته است که اگر امیرالمؤمنین یعنی خودش
بمیرد که من بیعت خواهم کرد بفلانی پس مغرور نشوید باینکه بیعت ابوبکر فلتةً و بی‌خبر شد
و تمام شد آن چنین بود ولیکن خدا شرّ او را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت امیرالمؤمنین ع
او را بی‌تاب کرده و این بر زبانش جاری شد و مطلبش تهیّه قتل آنحضرت بود چنانکه در شورای
نیز کرد طعن ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید
پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوات اموال ایشان را بگیرد و سبب آنکه حضرت رسول ص
مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوات ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست
از گرفتن زکوات کشید و گفت دست نگه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بکه قرار خواهد
گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول ص سوال کرد
از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول الدین فرمود که این وصیّ من است و اشاره
کرد بعلی ع چون حضرت رسول از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را
در منبر رسول خدا ص دید پیش آمد و گفت که ترا برین منبر بالا برده و حال آنکه حضرت
رسول ص علی ع را وصیّ خود کرد و امر کرد مردم را بموالات او و ابوبکر امر کرد که
او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند خالد را فرستاد و گفت

دانستی چه گفت

دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه پندارند که اصلاح نتوان کرد
او را بکش پس خالد رفت و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامّه مثل
ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز
کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده
اسلحه بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید گفتند شما اسلحه را بیندازید
تا ما بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند
و بنزد خالد آوردند ابوقتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که اینجماعت اظهار اسلام کردند و شما ایشان را
امان داده اید خالد التفاتی بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل
مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد پس ابوقتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر
باشد نرود هرگز و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصّه را باو نقل کرد چون عمر این را
شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد
برگشت و داخل مسجد شد با هیأت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و تیرها را
از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمنک خود مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده و الله ترا سنگسار
خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریک است
چون خالد نزد ابوبکر رفت و عذرهای ناموجّه گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال
بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامّه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند
که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد
شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت ما صاحب خود را برای اعرابی نمیکشیم
و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خدا است من در غلاف نمیکنم
شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بیابم خالد را بقصاص مالک
بکشم و حصّه را که از غنایم برای خود جدا کرده بود تصرف نکرد و ضبط نمود تا وقتی که خود خلیفه شد پس
حصّه خود را و هرچه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را
گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند

طعن هفتم

وچون خالد از وعده کشتن او ترسان و همیشه ازاو گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن
مالک میروم سعد بن عباده را میکشم ورفت و سعد را کشت چنانکه گذشت پس عمر ازو راضی شد
و پیش خود طلبید و پیشانی اش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن
و خالد را بکش پس گفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد
شده است که چون اسیرانرا بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد حنفیه در میان آنها بود و چون چشمش بر
ضریح منور حضرت رسول الله صلعم افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله
صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را اسیر کردند مانند کافران
توبه و دیلم بخدا سوگند که گناه نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت تو را در سینه خود کاشتیم
و اقرار بفضیلت ایشان نمودیم پس بجانب [illegible] نشسته تو انتقام ما
از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار دادیم بوحدانیت
خدا و رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة ندادید گفت اگر راست گویید مردان ما ندادند
گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را حصه خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک
نمی تواند شد و کسی نمیتواند شوهر من شد مگر کسی که خبر دهد در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در این وقت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم حاضر شد و فرمود من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت
خدایا وضع حمل را بر من آسان کن بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی
همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا بهلاک من راضی بودی
زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را شنید
فرمود آنها را بر پاره مسی نقش کرده در آن زمین دفن نمودند در وقتی که ترا اسیر میکردند
اهتمام تمام توانی بعمل که آن نوشته را ضبط نمایی تا آنکه او را برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن
بمبالغه عثمان و دیگران آن لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس
حضرت او را گرفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و او را با آنحضرت تزویج نمود
و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن
او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند بکشند

سیاست

ابن

زنش ام تمیم

زنش ام تمیم دختر منهال بود و مقبول‌ترین اهل زمان خود بود آنگاه خود را بر روی
او انداخت مالک گفت او را کشته تو شدم یعنی بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه
و ابن اثیر در نهایه در لغت اقفله این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی از اخبار
مخالف و موافق را درین واقعه شنیدی و آنکه ابوبکر درین واقعه بچندین جهت خطا کرده و در آن
بعضی عمر نیز با او شریک است اول آنکه بی گناه و تقصیر شرعی لشکر بر قبیله از مسلمین فرستاد و قتل
و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند آنست
که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان
اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول فرمود که هر کس
شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة با بوبکر نمیدهیم بلکه بتو
بمعتبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم
خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشانرا متفرق کرد و نصیحت کرد ایشانرا که با ولات
اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد آنها و ایشانرا گرفت و بغدر و مکری که مذکور شد
با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قایل باشند کافر
نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و زنان
ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان
نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام اهل ناحیه را بفرستد که از ایشان سوال کنند
علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن
از ایشان بکنند و اگر شبهه داشته باشند دفع شبهه ایشان بکنند و اگر هیچیک از اینها نباشد
ایشانرا موعظه و نصیحت بکنند و اگر اصرار کنند اعلام کنند ایشانرا که با شما قتال
خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را در باب ایشان
بعمل آورده باشد و از اجتماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر
محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران که با [illegible] نقض عهود خدا و مخالفت
نصوص سید انبیا و غصب حق امیر المؤمنین و سیده زنان و رد شهادت الهی و گواهی

حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهلبیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند
و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر محاربه و مقاتله نمودند و آنقدر از اهلبیت
طاهرین و ذریهٔ طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی و حربک
حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نبوده‌اند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمهٔ مسلمین اند و
اطاعت ایشان فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره بمجرد آنکه گفته که ابوبکر خلیفه
نیست یا چون رسول الله نگفته که زکوة باو بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال
قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه ایشان او را مدح کنند و سیف الله گویند و بعضی از ایشان
که دیده‌اند که آن عذر با صورتست عذر دیگر برای او پیدا کرده‌اند و گفته‌اند در اثنای
گفتگو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برد و مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد
گفت حضرت صاحب ما است صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را کشت
و بطلان این وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی مذکور نیست و ایضا اگر این واقع بود
بایست این را بگویند یا آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای
دفع حد و شبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند
و زنان و فرزندان و اطفال ایشان هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان
کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار
اسیر کردند و به بندگی بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران مباشرت
کردند و اولاد از ایشان بهم رسیدند دوم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا اینجماعت
در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت بودند پس ابوبکر که اینجماعت
کثیر از مسلمین بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار
شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق
بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر اینجماعت و همه مرتد و مستحق این انواع عقوبت
بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بندهٔ مسلمین شده
بودند و اولاد مسلمین که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت

دبی داد

و پسر داد و بر مسلمین ظلم محض و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده و فاسق
و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی ازین دو امام البته لازم آید و خلافتش
باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب سیم
آنکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص
نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت نه نمود دیگر آنکه سایر مقتولین را
خونشان را باطل کرد و قصاص و دیهٔ ایشان را معطل نمود و درین کارها عمر هم
با او شریکست و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالبست از دو جهت یکی آنکه قسم خورده
بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد
و قتل او را بعوض دیت قتل مالک قبول کرد و ازین معلوم میشود که انکاری که عمر درین باب
نمود از راه دینداری نبود بلکه برای آن بود که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود
و الا بایست عذر این ندهند را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهلبیت علیهم السلام بکار
برد و از جملهٔ غرایب آنست که متعصبان در دفع تشنیع زنای خالد گفته‌اند
که زن مالک مطلقه بود و عدهٔ آنش منقضی شده بود و این هرزه و افترا را احدی
بغیر ایشان نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتی که عمر
او را تهدید سنگسار میکرد این عذر را بگوید طعن چهارم آنست که در اخبار مستفیضه
بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت
میکرد چنانکه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر
ایشان روایت کرده‌اند که ابوبکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی اقیلونی
فلستُ بخیرکم و علیٌ فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت من بردارید من بهترین
شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در خطبهٔ شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده‌اند فرمود که چه بسیار عجب بود از آنکه
ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود در وقت
مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت دیگر میگفت کن و الی شما شدم

وبهتر بر شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود و در هنگام غضب من در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موهای شما در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از خود افضل میدانسته و امامت مفضول قبیحست و ایضا اتفاقیست که عقل و عدالت هر دو در امامت شرطست اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و صرع میشد پس شرط اول که عقلست مفقود بود و اگر بدلا نمیبرده و ضبط خود میتوانسته است کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضا اقاله امام یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بدفع فلان اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از همه اینها بدتر بود پس قدح در یکی ازین دو خلیفه الله لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال این مطارحات در منفش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطاه با یکدیگر بود تا مردم را درین باطل محکم تر کنند چنانچه فقره خطبه شقشقیه شاهد حق است برین طعن ششم آنست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر و الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانسته و در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما درین رساله چندین موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد است و آنم انه که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهلبیت علیهم السلام است چنانچه از آیات سوره نسا نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ند انست و چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که از و پرسیدند ندانست بغیر از آن چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا از آن بریست کلاله ماسوای والد و ولد است

وبسیار روایت

وبسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن نیست که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر بعد از اعتراف بجهالت تفسیر قرآن برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی که پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بهم زدند هر گاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم رسد چه را بهم مختلف است و کلام خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است هر چه را میدانید بگویید و هر چه را نمیدانید نمیگویید که میدانید و اگذارید و وای نداننده پرسید این همه روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ماسوای والد و ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر بکنم مولف گوید عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت بدهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و کلام قول اول باشد نسبته بهذیان بود که بایستی تغییر کلام خدا بکند و اگر بستندی داشته وای بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و ایضا روایت کرده که در وقت مردن میگفت که شتر جزاست که اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کلاله بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در دنیاست کلاله و خلافت و ریاست پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود و بخواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر هوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستنده بدلیلی و حجتی نبوده و دلیل جهل ابوبکر همین بس نیست که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایات نکرده است با آنکه بسیاری

طعن نهم

از آنها معلوم است که موضوع شدن حدیث میراث انبیا و اشباه آن و ابو هریره در مدت
قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است دوم آنکه اب بمعنی گیاه و مرعای حیوانات
و هر چیزی میوه اندازه ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را
از و پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و که ام آسمان بر سر من سایه می افکند
اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سیم آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست او دست
چپ او را برید ند فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اوّل خلاف
اجماع مسلمانان است چهارم آنکه زن میراث شوهر را از فرزند زاده خود خواست گفت
در کلام خدا و رسول او برای جدّه نصیبی و میراثی نمییابم نمیدانم پس مغیره و محمد بن مسلمه
شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد او بس حکم کرد پنجم آنکه فجاءة السلمی
که اطاعت او نکرد با آتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند که در میان آتش
شهادتین با آواز بلند میگفت تا سوخت و بقول توبه نکردن تا آتش عذاب کردن هرگز
بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام
کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست
بیهوده است زیرا که در روایت از و بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از
مسلمانان را و این باعث زندقه نمی شود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایات
صحیحه است که در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید
نیز روایت کرده است طعن ششم آنکه آثار موت خود دید و بعد کرد و وهنها که در ایام خلافت
تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع در رشت ناقص و الست و خواست و هم شنایع
اعمال عمر را نیز تا آن ختم کنند و در ایضا خواست و نا کنند تا آن عهد که با عمر کرده بود و با امیدی است
که بغیر عمر کسی مانع عود حق با میر المؤمنین علیه السلم نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را
برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن
ابو بکر عثمان را طلبید و گفت وصیّت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبد الله
ابن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق

که خلیفه کردم

۱۰۶

که خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابو بکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابو بکر
تعین گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در بین غشی بمیرم اختلاف کنند در باب خلافت
عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا از جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهدنامه را
تمام کرد امر کرد که او را بر مردم بخوانند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت
از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابو بکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا
بپرسد خواهم گفت بهترین امت را برای ایشان خلیفه کردم و در بین تعیین خلیفه
چندین خطا کرد اول او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه نمی گفت
رسول خدا اگر دکه باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و نهی بحضرت رسول الله بنص قرآن
واجبست دوم آنکه گفت عمر بهترین امت است با آنکه علی علیه السلم در میان
امت بود و باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانکه گذشت و خود گفت الست بخیرکم و علی
فیکم سیم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناصح چنین امر عظیم برای جانی فظ غلیظ
جاهل قتال بی باک بکند بایست او را منع و زجر بکند که چرا خدام گروه چه جای آنکه او را الحاح کند
و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار
روحی الهی میکشید و برای کارهای خود سخن نمی گفت این جاهلان بی باک آیا از آن حضرت افضل و اکمل
بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم آید که شفقت این
دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول الله باشد که رحمت للعالمین است و او تعیین خلیفه
نکرد و ایشان کردند و هر عاقلی از این اطوار متناقضه و اقوال متباینه میداند که در همه اغراض
ایشان صحیفه ملعونه و محروم کردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعالی که عامه
و خاصه نقل کرده اند که در هیچ از زمان هر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار
است و این رساله گنجایش ذکر همه را ندارد مطلب سیم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال
و شنایع احوال عمر است که خلیفه بر افعال دوم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع
فتنه و معدن ابن زیاده از آن است که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف
این رساله و او در جمیع مطاعن ابو بکر شریک بود بلکه خلافت ابو بکر یک شعبه از شعبهای

در مطاعن عمر

طعن عمر

او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اند که درین رساله ایراد مینمایم طعن اول در بیان حدیث دوات
و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چند طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیر
ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام بهم رسید و باعث
عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفت که در عالم شد مخالفت شیطان
از امر الهی در سجود آدم ع بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این
قضیه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است
و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق
بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه
و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده اش سنگ ریزهای مسجد را تر کرد و بروایت
دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای رویش جاری بود گفتند کدام است روز
پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا صلعم پس گفت کتفی بیاورید و بروایت
دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز
بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر و الیغنو و این مرد هذیان میگوید
و بروایت دیگر گفت رسول خدا صلعم هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا
هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری برو غالب شده است
و نزد ما کتاب خدا است بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع
کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند
گفته گفته رسول خداست و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است
دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود از نزد من برخیزید و بیرون روید
سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت تمام مصیبت در وقتی
بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا صلعم و نوشتن آن نامه که میخواست که بنویسد
برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز احادیث را بهمین نحو
در نهایه از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور

ایشان است در کتاب شفا ازین صریحتر و شنیع تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر
مخفی نیست که امری که حضرت خواهد درین مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع
شرایع دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا
روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم
باشد بجمیع مصالح امت و عموم سایر دین و خطا برو روا نباشد و همه امت را بر یک طریقه مدارا
و فرا از آنچه نازل شده لفظاً و معناً برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت
بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانکه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را
در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه
نمود و چون حضرت میدانست که آنها با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت
خواست تاکید حجت در وقت بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار
نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافی آن تمهیدی بود که با منافقان دیگر درین
باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده هذیان
میگوید حضرت دید که آن بی حیا در حیات آنحضرت انکار قول او میکند و منافقان با او
موافقت میکنند دانست که اگر درین اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن ملعون
خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان
کرده بود نمود و ایشانرا از معجزه ظاهره روان گردد الغا چون مشاجره آن منافقانرا
در حضور خود دید ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکار
زار منتهی شود و منافقانرا هیچ پابند اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت
امیر المؤمنین ع را باین سبب نهی از مقاتله و امر بمماشاة با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم
است که وصیت و عهدی که مناسب الوقت و الحالت است تعیین وصی و وصیت
باحوال بازماندگان است و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون تواند
بود که احوال ایشانرا مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه
امت را امر بوصیت کرده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابو داود از رسول خدا صلوات الله

علیه وآله روایت کرده اند که گاه است زنی و یا مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ
تقصیری در وصیت میکنند آتش برای ایشان واجب می‌شود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند
که آدمی نباید یکشب یا دو شب برو بگذرد و مگر آنکه وصیت او زیر سرش باشد و مؤیّد آنچه مذکور
شد آنست ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم
روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت
میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلم سوال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد همیشه او را با خود
غضبناک می‌یابم تو چه گمان داری غضب و خشم او از چه جهت است گفتم تو هم میدانی سبب
آنرا گفت گمانم غضب او برای فوت خلافتست از او گفتم سببش همین است او چنین میداند
که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواست که باو برسد خواست پیغمبر
چه فایده کرد رسول خدا امری میخواست و خدا غیر او را خواست که هرچه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا
که عمّ او ابوطالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد ابن ابی الحدید گفته است که در روایت
دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او را ذکر
کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام پراکنده شود پس رسول خدا
دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن
که گفت که من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او یکصاع خرما بر روی حصیر ریخته بودند
و میخورد و مرا تکلیف کرد یکدانه برداشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بودند
و برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می‌آیی ای عبدالله
گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله بن جعفر را میگوید گفتم با همبازیان
خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب
کشیدن بود و تلاوت قرآن می‌نمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو
لازم باشد اگر کتمان کنی آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا
گمان میکند که رسول صلعم نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده از این هم بگویم از پدرم
پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی

سخن چند

میکنم

گمان

سخن چند صادر می‌شد که اثبات حجتی نمی‌کرد و قطع عذری نمی‌نمود یعنی صریح نبود و گاهی
از جهت محبت که با او داشت میخواست که میل از حق بسوی باطل در باب او بکند و در مرض الموت
خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت
اسلام بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر وفاق نخواهند کرد و اگر او بخلافت میرسید قریش
برو در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا صلعم دانست که من یافتم آنچه در خاطر
دارد ساکت شد و تصریح باسم نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایت ابن ابی
الحدید بود و از این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا صلعم تعیین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
میخواست و میفرمود و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بود و معلوم شد که او خود را از خدا و
رسول اعلم دانسته است بمصالح امت و آنچه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مرتدان
او این را از کرامات او حساب کرده اند شومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت پناه
نگذاشت که حق با امیرالمؤمنین علیه السلم برگردد که موافق طریق رسول خدا صلعم در میان ایشان
سلوک کند و عادت داده مردم را در عرض سه سال آنکه رؤسا و سرکردها را اموال بسیار
بدهد و ضعفا و زیردستان را ذلیل گردانند و هرچه مصلحت دنیای در آن دانند بکنند و دست
از حکم خدا بردارند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت
رسول خدا صلعم عمل کند و خواست قسمت بالسویه کند و با شریف و وضیع یک نحو سلوک کند
مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معاویه را دانسته در شام تعیین
کرد و با او تمهید کرد که اگر حق با امیرالمؤمنین علیه السلم برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق
و دشمن اهل بیت بود و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت بر هم مترتب شد که از غلط
تدبیر خدا و رسول نه بود خون شهدا تمام در گردن اوست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی
و اخبار متفق علیه بین الفریقین الکنون بیان کنیم و از این مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچند جهت
لازم می‌آید اول آنکه نسبت هذیان و هجر بحضرت رسول صلعم داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه
آنحضرت معصوم است از آنکه در کلامش مخالفت و اضطراب و خلاف واقع صادر شود
نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه

در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در کتاب شرح صحیح بخاری و نووی
در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول صلعم سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست
سخن او مگر وحی که باو از جانب خدا رسیده است دوم آنکه سخن سوء بانی نحو ادا کردن
متضمن نهایت بی ادبی و بیحیائی است که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید
یا واگذارید او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را هذیان میگوید هر کس اندک حیا
و ادب داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی
در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی
و ایضاً فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را
در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلندتر
از صدای او مکنید و ایضاً بر همه عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی
و عدم محبت و نسبت بآنحضرت میکند و در چنین حالی محزون و متأثر نباشند و از برای اغراض
باطله خود چنین نزاع و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است
برپا کنند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در چنین فرصت بدست او افتاده
و آنچه خواهد میکند سیم آنکه رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده و ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید او را و قبول کنید و آنچه
نهی کند شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی
الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه
خدا و رسول او حکم کنند در امری آنچه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرق
میان صحت و بیماری آنحضرت نیست یا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض
اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی حکم نکند بآنچه خدا فرموده
است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید گذشت

عمر خود اعتراف کرد که حضرت رسول صلعم در این وقت خواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم
و این عین مشاقه و معارضه با آن حضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول
من بعد ما تبین له الهدی تا آخر آیه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا صلعم بعد از
آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که طاعت رسول است او را
بگردانیم و واگذاریم و داخل جهنم فرستیم و بد جائیست جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را
آزار کرده و بغضب آورده بحدی که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف
کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید و اعراض فرمود ایشان را آزار آنحضرت
و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار
خداست و حق تعالی فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها
که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی دردناک و باز فرموده است ان الذین
یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذاباً مهیناً یعنی بدرستی
که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت
و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده ششم آنکه در قول حسبنا کتاب الله
چندین خطا کرده اول آنکه اظهار جهل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا خطای او کرده
زیرا که آن حضرت نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده
اگر میدانست و باز خواست وصیت کند که خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط
احکام از آنها کرده اند پانصد آیه است تقریباً و معلوم است که اکثر احکام از قرآن
مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و تشابه است و
اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده بعضی گفته اند که محکم ترین آیات کریمه
آیه وضوست و قریب بصد اشتباه در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه
و ظاهر و مأول و خاص و عام و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب
خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضاً اگر کافی بود چرا خود در مسائل حیران
میشد و رجوع به دیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد

طعن عمر

ومیگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در پس پردها ششم آنکه اگر کتاب خدا
کافی بود حضرت رسول ص کتاب را مقرون با اهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و نمی
فرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد میشوند پس کتاب با امامی که مفسر
کتاب است کافیست نه کتاب تنها چنانچه امیر المؤمنین ع فرمود منم کلام الله ناطق قطب
محیی شیرازی که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود
که راه را بی رهنما نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در
میان هست بمرشد چه حاجتست بان ماند که مریض گوید که چون کتب طب هست
که اطبا نوشته اند ما را با طبا مراجعت نباید کرد چه این سخن خطاست برای آنکه نه هر
کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از ان میتوان کرد مراجعت باهل استنباط
باید کرد و لو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب
حقیقی صدور اهل علم است بل هو آیات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر
چنانچه امیر المؤمنین ع علیه السلم فرمود انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت تا
اینجا کلام قطب بود حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اتبع ردی بر جاهلی باطل کرده است

امام

چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چندین موضع اول در روز سقیفه پیش
از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول ص فارغ شوند او و برادرش
و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مریدان ایشان
ایشان عذری میگویند برای ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب
خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد و چون است که وقتی که حضرت
رسول ص میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه
ناحق میکنند صلاح امتست و ضروریست و ایضا وقتی که ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را
طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام شوم او را ببرد غش کرد و بیهوش
و بی شعور شد عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد
چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه هذیان از جهات شتی با او اقرب بود و چرا صحابا

کتاب الله را

کتاب الله را در اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل
خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم رساند که غرض او از اول تا آخر این اقوال
متناقضه مطلبی بغیر از محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این فاروقه نبود
که در اسلام شکست و ان شقی پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و در اقضی گفته
و کردهٔ آنحضرت بود بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت
کرده اند که چون در نامهٔ صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس
ندهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیایند بایشان پس دهند عمر در غضب شد و بنزد
آنحضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و انها کافرند گفت
بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود که آنچه خدا مرا بان
امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی
که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم
امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد و ملتفت نشد غضبناک برخواست و گفت اگر
یاوری میداشتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت
کرد و ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت
حضرت فرمود عمر را طلبیده چون آمد حضرت فرمود این است آنچه خدا مرا وعده
داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت که از روزی که
مسلمان شدم شک در پیغمبر او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است در آنکه
عمر بگفتهٔ حضرت رسول الله راضی نشد و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید
که فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
و یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگار تو قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم
کنند در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسها خود هیچ حرج و تنگی در
آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند و انقیاد کردن کامل پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با
آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا وعدهٔ تو بعمل نیامد و ظاهر

طعن

می شود که حضرت از او دلتنگ شده و او را بنگ کنند میدانست و القدر خاطر خطیر
آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت و در صدد اثبات صدق خود بران منافق
بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود آنچه را من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن
دادی و از جمله آنهاست که در مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج
البلاغه ایراد نموده است که ابو هریره گفت روزی نبی بی حجرت رسول را رفتم
تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و
فرمود که این دو نعل ببر هر که او را بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد به لا اله الا
الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابو هریره گفت
اول کسی را ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابو هریره گفتم نعلهای
حضرت رسولست مرا با اینها فرستاده که هر که را ببینم آن بشارت را باو دهم پس
دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم گفت برگرد ای ابو هریره پس برگشتم بخدمت
حضرت و بگریه و بگریستم و عمر از پی من در آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای
ابو هریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو
باد ایا تو نعلهای خود را با بو هریره داده که آن بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن
این کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار که مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس
بگذار که اعمال خیر بکنند اگرچه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانچه بر
عاقل مخفی نیست و لیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بی حیایی
و بی ادبی عمر میکند و رد حضرت رسول کرد و آن عین شرکست و ابو هریره را بیکناه آزار
و خفت رسانید و اگر این حدیث راست باشد حضرت از برای مصلحت در منع و ترک قول
اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بی حیایی آن ملعون باشد و ایضاً
بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی منافق مرد پسر
او آمد بنزد رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را
در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد و باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند

قول

حضرت برخواست

حضرت برخواست که بر او نماز کند عمر برخواست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت
نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا
گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرمود استغفر
لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که زیاده از هفتاد مرتبه استغفار
کنم خدا او را بیامرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز
کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوات نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر
حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا
و در روایات شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول از برای تالیف قلب
پسر عبد الله بر جنازه او حاضر شد عمر گفت مگر خدا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی
حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی
که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان
بآتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت حضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد امری
که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله را بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی حیایی و بی ادبی
در این مقدمه از او بظهور آمده و نسبت بادنی کسی چنین حرکت روا نیست که جامه اش
را بگیر و با آنکس را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت
و استخفاف بآن حضرتست که احترامش بر عالمیان واجب است و جزو اسلام است و ایضاً
انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بخطا و غلط داد و ایضاً در صحیح بخاری در دو
جا نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمکیان
نوشت و جبرئیل خبر داد که آن نامه را بزنی داده در فلان باغ است و حضرت رسول
حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله
این خیانت با خدا و رسول و مومنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب
خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال
در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم و حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات

از آتش او

طعن عشر

کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود که راست میگوید مگوئید نسبت با دیگر خیر بار عمر
گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است
و شاید خدا خطاب کرده باشد با اهل بدر که هرچه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب
گردانیدم و این حدیث اگر مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان می توان کرد که
بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که
مگوئید از برای او مگر خیر بار دیگر نسبت خیانت با او دادن و اراده کردن او زدن کردن
رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آن حضرت است و ایضاً ابن ابی الحدید در شرح نهج
و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از
ابو سعید خدری که گفت ابوبکر آمد نزد رسول خدا ص و گفت یا رسول الله فی بفلان وادی گذشتم
مرد خوش هیأت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو او را بکش ابوبکر رفت
چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش
او هم رفت و چون او را در نماز دید نکشت و برگشت پس علی علیه السلم را گفت تو برو و او را
بکش حضرت رفت او رفته بود پس حضرت فرمود که اینمرد و اصحابش قرآن میخوانند
و از چنبره گردن بالا نمیرود و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیری از نشانه بدر
رود و بعد از آن هرگز بدین بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاید حقیقت این حدیث
است حدیث جابر و رجال آن همه ثقه اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن
حضرت رسول ص فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی فتنه نمیشد
پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از
نشانه بجهد و این مضمون را باز حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در
عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را به
بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را بابوبکر داد و امر کرد او را بقتل او و همان روش روایت
کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم
نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا ص

دیگر

و نماز کردن

و نماز کردن او عذر نبود زیراکه بعد از آنکه صحابه او را بکثرت عبادت وصف کرده بودند
حضرت امر بقتل او کرده و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع
کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیراکه بعد از آنکه ابوبکر عذر
نماز را گفت و حضرت نپسندید و باز عمر را بقتل او امر کرد او مخالفت نمود و همان عذر ناخوش را
گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنه ها شد تا روز قیامت
همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار
مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از او صادر
میشده و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر
نمیباشد چنانکه گفته اند یک خطا یا دو خطا یا سه خطا ای مادر بخطا این قدر خطا طعن [illegible]
انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نمی تواند بود چنانکه عامه و خاصه بطریق
متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد ابوبکر
حاضر نبود و عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت
و دستها و پاهای مردانی را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد
و گفت آیا نشنیده این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه را که و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی
مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از آن رسولان گذشته اند آیا پس
اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون این آیه را
شنید گفت گویا هرگز این آیه را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر
در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه
نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه القدر جاهل بآیات قرآنی و آثار نبوی
ه در چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر فرموده که بعد از من چنین خواهد
شد و فرموده که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرموده که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با
ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده

ودر میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین و منعه
وایضاً از کجا بر وی معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه زیاده
از آن است که بیان باید کرد یا غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابوبکر یا حضرت
امیر علیه السلم بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن در میان انداخت تا ابوبکر حاضر
شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بتفصیل
در بحار ایراد نموده ام طعن سیم حرام کردن حج تمتع و متعهٔ زنان را با آنکه حضرت رسول ص
آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه
در زمان حضرت رسول ص مقرر شد و خلافی که کرده اند آنست که آیا نسخ شد یا حکمش
باقیست و اهل بیت علیهم السلم اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده است
و در حکم متعه نازل شد این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنابر آنکه
اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح
بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول ص که چون حضرت در عمره
بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب از طول عزوبت حضرت فرمود متعه
کنید ازین زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر
و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول ص رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده
از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر کرد مردم را بمتعه و عبدالله زبیر نهی کرد از آن
من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول الله
چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بهرچه
و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانکه خدا شما را
امر کرده است و نکاح زنان را دایم قرار دهید که اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی
نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر
اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است وایضاً در تفسیر از عمران بن حصین

روایت کرده

روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل و بعد از آن آیه نازل نشد که آن را نسخ کند
و امر کرد ما را بآن رسول خدا و متعه کردیم و مرد او ما را نهی از آن نکرد و بعد از آن گفت مردی برای
خود آنچه خواست گرد و حج تمتع اجماع مسلمانانست که مشروعست و حکمش باقیست و فقهای
عامه خلافی که کرده اند درین است که یا بهترین انواع حج است یا نه و آیه فمن تمتع بالعمرة الی الحج
دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر ایشان احادیث بسیار روایت
کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده اند که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدیها با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا
و طلحه و دیگری کسی با خود هدی نیاورده بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون در یمن بود حضرت
باو نوشت که از آنجا راه حج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول
خدا و حضرت رسول ص صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و این
یکی از مناقب مخصوصهٔ آنحضرت است که در مقامات متعدد بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف
و سعی نمود و از سعی فارغ شدند و حضرت بر مروه ایستاده و فرمود که اگر پیش میدانستم که حق تعالی امر بعدول
بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود بر نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند
و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است یا همیشه خواهد
بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر خود داخل کرد و فرمود داخل
شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت
رسول ص کرده بود فرمود تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول ص شصت و سه شتر را بدست
مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و احمد و مروان ابن حکم
روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج
تمتع چون امیر علیه السلام این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره و تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت
من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو بحج تمتع تلبیه میکنی فرمود من از سنت حضرت رسول ص علیه
دست بر نمیدارم از برای گفتهٔ احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین
بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول

طعن ۴

خدا صلی الله علیه و آله امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی حجه و آیه نازل شد که این حکم را نسخ کند و نهی ازین نکرد ما از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و برین مضامین روایت بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر با آواز بلند میگفت مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ یعنی دو متعه بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت این آیه وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان اند کافران و بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از وی پرسیدند که حلال دانستن متعه را از کی دانستی و از کجا فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند من این روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم رای را که از پیش خود اختیار کرده **طعن چهارم** آنست که چون مغیره بن شعبه از جمله رؤسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که اصحاب بغدادی ما گفته اند که کسی که اسلامش چنان باشد که در کتب مذکوره است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته در منبرها لعن علی علیه السلام میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمر تهمت زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد و چنین کسی را ما چراغ است داریم و چرا

فسقش را بر

فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منابر میکرد و مردم را امر بآن می نمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس باید دانست که عمر چنین مردی را اعلام و از برای چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد مجملی از آن را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنان است که چون عمر مغیره را با آن فضایل والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره بر آن مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکن ایشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنه داشت که بسوی یکدیگر مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود و با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود و ابوبکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد آن را نیز مفتوح نموده و او در میان پاهای زنی نشسته است پس ابوبکره با آن جماعت گفت که برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما رانهای چند را دیدیم اما روها را ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده حرکات می نمودند تا فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیل است در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با نفاق آن منافق نماز جماعت بگذارد ابوبکره آمد مانع نماز او شد و واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغ چند درین باب بعمر نوشت و چون نوشتها بعمر رسید ابوموسی اشعری را که دشمن امیر المؤمنین علیه السلام بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفان است روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا میبینم آثار آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف دقیق کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا

بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیده که داخل میکرد
و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم رنگ عمر متغیر شد و حضرت
امیرالمؤمنین ع فرمود ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند عمر این سخن گفت پس نافع
طلبید و از دور رسید گفت گواهی میدهم شد گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی که مانند
میل در سرمه دان دیده فایده ندارد و نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که تا پر سوفار
نشست پس تا اثر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام گفت یا عمر نصف مغیره رفت پس شبل
بن معبد را طلبید که گواه سیوم او هم شهادت داد پس علی علیه السلام گفت یا عمر که سه
ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و
زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و نزد مهاجران
میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت
رسول ص میرفت و میگریست پس عمر علم کرد که شهود منع کنند که با احدی از اهالی
مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤسای مهاجران
و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم که هرگز خدا
خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را و باین عبارت تعلیم او کرد که نباید شهادت را
تمام گفت و چون نزدیک رسید دید جوان مغرور است دستها حرکت میدهد و می
آید و بخاطر خبیثش رسید که او هم تهدید باید کرد و مهابت عمر با وجه نامردی میان عرب
و عجم معروف است بصدای بلند و درشتی گفت چه گواهی نزد تو هست ای کرکوله عقاب
و گویا مدح و ذم هر دو درین عبارت هست و عبد الکریم راوی حدیث گفت که چون ابو
عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای عمر بکند چنان نعره ناهموار
زد که نزدیک شد که من غش کنم پس از فحاوی این اخبار معلوم شد که باعتبار جلی نسبتی
همیان عمر و آن فاسق و منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه
نفر بیگناه را حد فحش زند و تعطیل حدود الهی و سعی در رجم کردن مطلقا بد است و اگر
متضمن حد زدن چند بیگناه باشند قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است

ایشان پیشتر

ایشان پیشتر شهادت خود را بیک نحو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تمهید
عمر بهم رسید و ابو الفرج گفته است که بسیاری از روایات روایت کرده اند که زیاد
گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه های او را دیدم که تردد میکند
در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی میشنیدم و ابو الفرج گفته است که عمر را
گفتهٔ زیاد و تغییر شهادت دادن و رفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از
آنکه ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که بار دیگر او را
حد زند حضرت امیرالمؤمنین ع عمر را نهی ازین کرد و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را
سنگسار میکنم و ازینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی
تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را ابو الفرج گفته
است که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول
کنی من عهد کردم که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی با آنکه در دنیا باشم و گفته
است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله خدا شما را خوار کرد عمر گفت
ساکت شو خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر نقل کرده شو خدا خوار کند آن مکانی را
که اینها ترا در آن مکان دیدند ابو الفرج گفته است که عمر بعد از آنکه رفت ام جمیل
و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی بر من بخدا سوگند
که گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه میترسم
که از آسمان مرا سنگباران کنند بسبب تو و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که اگر
بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که تامل کند درین اخبار او را
شکی نمیماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیرالمؤمنین ع و نزد عمر نیز ثابت بود
و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بجور و ظلم
بر بیگناهان چند کرد طعن پنجم آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه
روایت کرده اند که روزی عمر در خطبهٔ خود گفت اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از
مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم

کذشت پس زنی بر خواست و گفت خدا این را رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری یکی از زنان خود داده باشد از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم دانا تر و فقیه تر اند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمی کنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و برو غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی بما عطا فرموده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرده همه مردم داناترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر می‌شود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از و افقه باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصاً و قتیکه عالم بجمیع علوم در میان امت [طعن ششم] که از اعاظم طعنهاست و صریحست در معانده خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده است و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند و او انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است همه از شقیق روایت کرده اند و گفت من نشسته بودم با عبد الله ابن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت که اگر مردی جنب شود و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد و نماز نکند پس چه میکنید با یه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهد کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه می غلطند چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و رو مسح کرد عبد الله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت

دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضاً بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد عبد الله بن مسعود و ابن موسی بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز کند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میگوئی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میگوئی عبد الله نتوانست جواب گفت این عذر ناموجه سابق را گفت و ایضاً بخاری از سعید بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت که بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من بخاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول این واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود که ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و دمید و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را با احدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر داری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفته خودت میگذاریم [مولف گوید] که این حدیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمی توانند نمود پس میگوئیم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتیکه امر کرد سائل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و ادعای آن قول عمار نکردم باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کردانیده و متذکر آیه بود و حق تعالی برو رد او در دو آیه تصریح بآن نموده در خاطر داشت امر حضرت رسول صلعم به تیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بود و نمیدانست

فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را
رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول به گمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت
جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری ازین قبیح تر و ظاهر تر نمی باشد و اگر چه ازو
غریب نبود و مدار او برین بود چنانکه حق ع خیر البشر را ازاندان انداخت و
منع دوات و قلم نمود و سایر اموری را از او متواتر است بعضی گذشت و بعضی
خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده
باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او که در مدت
زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البلوی را که متعلق است
باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بان بسیار واقع
شود او نداند پس چگونه چنین کسی صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان
داشته باشد و از غرایب آن است که در وقت مرگش گفتند چرا عبد الله پسر خود را
خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر المومنین ع نمی تواند و امامت
زود بحضرت امیر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت آن بود که کسی نداند چه
گونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جاهل اند چنانچه حکم را
که میان او و طلاق از جهت شتی فرق هست مانع امامت او نکرده بوده اند با آنکه
پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد بعد از قول
عمار رجوع بسایر صحابه بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند از اینجا معلوم
می شود که آنچه عامه در اکثر مواضع بان متمسک میشوند که چون کسی انکار
نکرد فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین واضح مبیّن را
که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد نقل نکرده اند که احدی از صحابه
با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگوی
من حدیث را دیگر روایت نکنم هر گاه در این امور جزئیه که چندان غرض دنیوی ابن
بان متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت

کی می توانستند

کی می توانستند انکار کردن **طعن هفتم** آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و بسیار
صحابه او را تنبیه میکردند و برمیگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ
گفت ترا بر زن حکم است بر فرزندی که در شکم اوست حکم نیست او از حکم خود برگشت
و در مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر ازو
سوال کرد او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر المومنین
علیه السلام ایشان را ملاقات کرد از واقعه سوال نمود چون مطلع شد فرمود برگردانید او را
و آمد نزد عمر و فرمود که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت
فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری پس حضرت فرمود که شاید
او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده باشی چنین اقرار کرده گفت بلی چنین بود حضرت
گفت مگر نشنیدی که رسول خدا ص فرمود که حدی نباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس
کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجزند زنان
از آنکه مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضاً
از مناقب خوارزمی و مسند احمد حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی
عمر که زنا کرده بود عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت فرمود مگر نشنیدی که رسول
خدا ص فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود
و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس دست از او
برداشت و این قصه را قاضی القضات و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند
و ازین باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
طعن هشتم بدعتهاست که او در دین خدا کرد برای خود بی مستندی باراده و در اینجا
اکتفا مینمائیم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجماعت
بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بان کرده چنانچه
صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که بمسجد آمد در شب ماه رمضان
دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعم البدعه خوب بدعتی بود

که ماکرده‌ایم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده‌اند که ابوسلمه از عایشه سؤال
کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده
بر یازده رکعت نمی‌کرد اول چهار رکعت میکرد و مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد
پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکویی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله
پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیده‌های من بخواب میروند و دلم
بخواب نمیرود و به روایت دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت
در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که دو رکعت سنت صبح داخل آنها بود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از
حصیر در ماه رمضان ساخته بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند
که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان
گمان بردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگریزه بر در
میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امر مبالغه میکنید تا آنکه میترسم
بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستی که بهترین
نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است
و ایضا از السنن روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میکرد در ماه
رمضان من آمدم در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت
یافت که ما در عقب او ایستاده‌ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز
شد و بعد از آن فرمود که چون شما آمدید اگر دیدم من ترک نماز در مسجد کردم و از این
باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده لهذا از این اخبار ظاهر میشود
که یا حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه نمیکردند یا اگر میکرده لهذا راضی نبوده
که بجماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب
گردانیدن و سنت مؤکده قرار دادن معلوم است که بدعتست و در احادیث متواتره
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راهش

بسوی جهنم

بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود
میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین
امور آنهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده‌اند
که حضرت فرمود که هر که سنت مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی
کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت
من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابوداود روایت
کرده است که زینهار که احتراز کنید از اموری که تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعتست
و هر بدعتی ضلالتست و آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته‌اند که بدعت
به پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و از نصوص ظاهر که استفاده
میشود که هر امری را در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده
باشد بدعتست و حرامست و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل
شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعتست و تشریعست خواه فعل مستقلی
باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع منتقل شده باشد مثل آنکه واجبی را
بقصد سنت کنند یا سنت را بقصد واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی
اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادتی را در وقتی
مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت دیگرست از بدعتهای عمر همچنین
است و اگر کسی بدعت را اصطلاح کند و به پنج قسم منقسم گرداند شکی نیست که بدعتهای
عمر داخل بدعتهای حرام است دوم آنکه عمر را بدعت که دیگر شبها گردش میکرد و تجسس
احوال مردم کند با آنکه حق تعالی فرموده و لا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت
کرده‌اند که عمر شبی از برای تجسس میگشت از خانه صدای شنید از دیوار بالا رفت
مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته‌اند گفت ای دشمن خدا گمان
میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او هستی آن مرد گفت تعجیل
مکن اگر من یک خطا کردم تو سه خطا کرده‌ای خدا فرموده است تجسس مکنید و تجسس

طعن نهم

کردی و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانها از درهای آنها بشوید
و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانها شوید
پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت از تو عفو کنم اختیار امر چیزی خواهی کرد گفت
بلی والله دیگر این کار نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سیم آنکه سه طلاق متوالی را
بدون رجوع یک طلاق حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابو بکر و بعد از آنکه سه سال
از خلافت او گذشت به طلاق واجب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود
و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است
آنست که مردم جرأت بر اطلاق طلاق نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد
بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی
الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که حکم الهی را بعقل شوم خود
تغییر دهد چهارم آنست که از ائمه اهلبیت علیهم السلام بطرق معتبره منقول است که مقام ا
براهیم علیه السلام در زمان ابراهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار
قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند
چون حضرت رسول مکه را فتح کرد مقام را برگردانید بجائی که در زمان حضرت
ابراهیم در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کیست
که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت که من اندازه
آنرا بریسمانی برداشته و نگاه داشته ام عمر آنرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد
و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن موضع است
و حضرت صاحب الامر بمکان اول بر خواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات است
بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا بود کو(؟)
گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده
و گفته است که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت
کجا بوده گفت بلی و نشان او داد و همان موضع او را ابن اثیر گفته است که عمر از جاهان

کفته اند

خواهد بود

کفته اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها
نوشت که چنین کنند و خانه رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ میفروخت و
اول کسی بود که عسس و شب گردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه
برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر
حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را گرفت
و مسجد حضرت رسول الله صلعم را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود
و مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجاست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود با
معانده با حضرت رسالت از بس واضح و صریح میباشد هر سنت آنحضرت را دانسته
برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را اختیار کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما شنیده بود که موالی و انصار را از عجم نمیخواهد عجم
عداوت و احکام مسلمانان بر ایشان جاری نکرد و مقرر کرد که قریش دختر از
عرب و عجم بخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر با عرب ندهند و عرب دختر بعجم
ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد
و حال آنکه رسول خدا صلعم مسلمانان را کفو یکدیگر کرده و در جامع الاصول از موطای
مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم ندهند مگر عجمی که
در میان عرب متولد شده و این مخالفت صریحست با احکام میراث که حق تعالی در
قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن
مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد و مناسب این رساله نیست
هفتم آنکه الصلوات خیر من النوم را در نماز صبح زیاد کرد چنانچه در جامع الاصول
از موطای ابن مالک روایت کرده است طعن دهم آنست که بیت المال و غنایم و
فیء را در زمان حضرت رسول و زمان ابوبکر بالسویه قسمت میکردند و عمر آنرا
برهم زد و زوجات حضرت رسول صلعم را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده
هزار درهم قرار داد و همچنین سایر زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را

طعن عمر

از مهاجران پنجهزار و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت
میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول ص بانصار گفت
در مقام شکایت ایشان که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در
نزد حوض کوثر بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول
کسی که این بدعتها را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است
که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنهای زمان خلافت حضرت
امیر المؤمنین ع متفرع برین بدعت شد زیرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم خواست که سنت
حضرت رسول ص را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت بان راضی نشدند
مانند طلحه و زبیر و فتنهٔ بصره بر پا شد و فتنهای دیگر بر ان متفرع گردید و اگر جایز
بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین ع نایرهٔ آن فتنهای عظیم را بان
منطفی میساخت که القدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت
معویه و دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی
ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلم میکرد و کسی بر او انکار نکرد
چنانچه انکار بر امیر المؤمنین ع کردند جواب گوییم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان
حضرت رسول ص و بسیرت او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر
خلیفه شد بنای کار را بتفضیل گذاشت و مردم بان الفت گرفتند و قسمت
اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا
قرار گرفت و انها که مظلوم شدند عادت بان کردند و قناعت نمودند و چون عثمان
خلیفه شد او هم بطریق عمر سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه محکمتر شد و چون
خلافت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم رسید خواست برگرداند مردم را بعادت زمان
حضرت رسول ص بعد از انکه مدت بسیار بامر دیگر عادت کرده بودند و ان
سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول این بر ایشان گران بود بگذرت بیعت
لازمه را شکستند و بر ان حضرت خروج کردند و جمهور دیگر را که عمر ایشان را تفضیل

میداد گمراه

میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را
مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها را از ان حضرت منحرف گردانیدند مولف گوید اگر
نیک تامل کنی میدانی که فتنها که در اسلام بهم رسیده و ظلمها که بر اهل بیت رسالت
واقع شده همه از بدعتهای و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجرهٔ فتنه را در روز
سقیفه غرس نمود و به تفضیل در عطا او را تربیت کرد و بتدبیر شوری او را ببار آورد
و تا ظهور قایم آل محمد ص هر ظلمی و جوری که بر اهل بیت و شیعیان او واقع میشود از ثمرات
ان شجرهٔ ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها و سقاها و اثمرها و ربّاها طعن دهم
قصهٔ شوری که از اعظم قبایح و اشنع قضایا است و مجمل ان قصه باطلاعها چنانچه
ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند انست چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد
و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد باینکه در حرمان اهل بیت علیهم السلم از خلافت
و نقص مرتبهٔ ایشان که در حال حیات خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که مثمر ان باشند
که بعد از او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی که ان
حیله بان نبرد و او را بی غرض شناسند اول مشوره کرد با اصحاب درین باب کسی برای خویش آمد
او گفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای انکه او را صاحب غرض نمیدانند و ایضا میدانست
که اگر او شود براه نمی تواند برد و حق را زود بصاحبش بر میگرداند قبول نکرد و گفت نه والله
از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیشود بس است عمر را آنچه کرد خلافت را برای
اولاد خود ذخیره نمیکنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از ان گفت بتحقیق
که چون رسول خدا ص از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی ع و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن
ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را میان ایشان بمشورا
قرار دهم تا برای خود هریک را میخواهند اختیار کنند بعد از ان ایشان را طلبید
چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هریک از شما بامید خلافت آمده اند
و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه
اعادهٔ این سخن کرد زبیر گفت که چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی

باب

طعن ع

با در میان قریش کمتر از تو نیستم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت ع بعد از ان گفت میخواهید
بگویم بشما چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگوئیم مگر دست از ما برنخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر
بدخو و مفسدی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطانی
کاش هست که اگر خلافت بتو رسد همان روز برای یک چهاریک جو خود را بر دریا زنی
نمیدانم اگر خلیفه شوی روزی که شیطان باشی امام مردم که خواهد شد و با انکه تو با این
صفت باشی بکار این امت نمی آئی اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا از تو آزرده
از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه حجاب گفتی و ابن ابی الحدید گفته که
شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد
طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند
بزودی خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از ان برای تو نازل شد و ما کان
لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز
نیست که رسول خدا را برنجانید و نه انکه زنان او را بعد از او هرگز نکاح کنید و اما تو
ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی آئی اگر ریاست دهی با تو باشد از عهده
ان بر نمی آئی چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف
و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را باین کار نسبتی نیست و اما تو
ای عثمان و الله که سرگینی بهتر است از تو و اگر خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط
گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی پس بنی امیه قریش ترا امام کنند و تو
قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بغیر مسلمانان اختصاص دهی بعد از ان گرگان
عرب بر تو بشورند و ترا بکشند و بعد از ان رو بعلی ع کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخی
نمیداشتی برای این کار خوب بودی و اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر
همه زیادتی کند بعد از ان آنحضرت برخاست و بیرون رفت عمر گفت و الله
که قدر این مرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را باو گذارید شما را بر
حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت انکه از میان شما برخاست

و میرود و اگر

و میرود و اگر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که باو
نمیدهی گفت نمیخواهم که بار این کار را در زندگی و مرگ بر دوش من باشد و بروایت
دیگر در غیر روز شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت
دیگر گفت که کم سن است بعد از ان عمر گفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای
ابی حذیفه زنده بودند مرا هیچ تشویشی و تردّدی نبود و ایشان برای این کار مناسب
مناسب و بی عیب بودند بعد از ان عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از
انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرها بر در خانه بایستید
و تعجیل کن و پیش از سه روز مهلت مده تا ایشان با هم مشوره کنند و یکی از جمله
خود را برای این کار اختیار نمایند اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن
او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند گردن هر دو را بزن
و اگر سه کس اتفاق کنند عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر ان سه کس
دیگر بمخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند
گردن همه را بزن و مسلمانان را بگذار که تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را
دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المؤمنین ع بروایات
مستفیضه مخالف و موالف قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود بر ایشان
شمرد و همه تصدیق نمودند و با یکدیگر مشوره کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود
هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت
او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان
بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم و چون
زبیر عمه زاده امیر المؤمنین علیه السلام بود برای حمیت قرابت گفت من حصه خود را بعلی ع بخشیدم
بعد از ان سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو هم نمیرسد گفت من نیز
حصه خود را بابن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد
الرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم و میان ع و عثمان گذشتم د بعلی ع گفت

طعن ۸

با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلعم و طریقه شیخین ابوبکر و عمر حضرت
فرمود قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و رایم بآن تعلق گیرد بعد
ازان بهمان نحو بعثمان گفت عثمان گفت باین شرط قبول کردم و بار دیگر بعلی ع و بعثمان
بهمان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی علیه السلام در هر مرتبه
قبول نمیکرد و چون دید که علی ع شرط طریقه شیخین را قبول نمی کند دست بدست
عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی علیه السلام فرمود که والله تو
با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابوبکر کرد خدا میان شما جدایی اندازد چنانکه
اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد بمرتبه بهم رسید
که هیچ یک با دیگری سخن نمی گفتند تا آنکه مرگ میان ایشان جدایی افکند این بود کیفیت
این قصه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم
داشته اند و بر عاقلی مخفی نمی تواند بود اشتمال این قصه از جهات شتی بر طعن و کفر
و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه گفت پس آن
عمر را آنچه کرد و در حیات و ممات متحمل این کار نمی شوم اگر این کار حق و موافق امر الهی
و حضرت رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا ازان احتراز و استنکاف
میکرد و از تحمل آن میگریخت و بار دیگر از دوش خود میریخت و اگر خطا و باطل و خلاف
رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل آن شد و بکدام حجت خدا و رسول را
متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابوبکر و بعد برای خود دوم آنکه اول
گفت که رسول خدا ازین شش نفر راضی بود و ازین جهت همه لایق خلافتند و بعد
ازان برای هر کسی عیبی گفت که باعتقاد او منافی آنست و اکثر آنها اگر کفر
نباشد بی شک معصیت هستند پس با آن عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد
و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است که
اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا ازین شش نفر راضی بود پس چون
حالا بطلحه میگویی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما جرئت که

میکرد که

میکرد که کمتر ازین سخن را با او بگوید چه جای این سیم آنکه عیب کرد امیر المؤمنین ع را بمزاح
که آن از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی رسولش را بآن مدح
کرده و خلافش را مذمت کرده و فرموده است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ
فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و اگر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد که منافی
تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بضد این
اوصاف موصوف بود و هیبتش در دلهای مخالفان و منافقان و کافران بمقتضای اَذِلَّةٍ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ بمرتبه متمکن بود که نامش را می شنیدند و بدنشان
میلرزید و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت بفخر و تکبر میداد
از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا
بسخن کنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت
اگر صاحب شما علی متولی خلافت شود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد و بار دیگر
از ابن الانباری روایت کرده است که علی ع آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی
بودند چون برخواست یکی از حاضران او را نسبت بعجب و تکبر داد عمر گفت سزاوارست مثل
او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمی شد و او در قضا از همه اعلم است و دارد
سوابق و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما
از خلافت او کراهت داریم از جهت آنکه کم سن است و فرزندان عبد المطلب را دوست
میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهلبیت رسول خدا ای پسر
عم او دیده چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر
نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما پیغمبری
و خلافت جمع شود پس شما بآسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گویید که اول
کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود و مطلبش این نبود و لیکن امری رو داد که علاجی
بغیر ازین نداشت و اگر نه رای ابوبکر بود در حق من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار
میداد و اگر میکرد بشما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظر

طعن

که کار میکند بقضا یا که او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است
که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را
بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند
قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پامال کنید پس قریش
از برای خود نظر کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و راه درستی اختیار کردند ابن
عباس گفت آیا خلیفه غضب خود را از من بر میگیرد که جواب این سخن را بشنود عمر گفت
بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی
میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی پروردگار تو خلق
میکند هر چه را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو میدانی
که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آنرا که اختیار کرد اگر قریش اختیار کرده اند آنرا که خدا
اختیار کرده اند حق است و الا باطلست و آنچه گفتی که نخواستند برای ما جمع کردند پیغمبری و خلافت
پس حق تعالی حال ایشان را ذکر کرده است و گفته است ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ
اللّٰهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است
پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین
میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نیز
میتوانستیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق است از رسول که خدا در حق او گفته است که بدرستی که تو
بر خلق عظیمی و ایضا با و خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال رحمت خود را برای
آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت دور باش ای پسر عباس دلهای شما
پر از غش و مکر است در امر قریش و غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود
ابن عباس گفت تامل کن راه رو ای پادشاه مؤمنان دلهای بنی هاشم را نسبت بغش دروغ
مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا پاک و پاکیزه گردانیده است
آنرا از همه عیبها و بدیها و ایشان خانه آباد اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان
فرستاده است و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ماست چگونه کینه نداشته باشد

کسی

۱۳۲

کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت اما تو ای
عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن
عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر گردانم و اگر حق باشد
نباید از حق برنجی عمر گفت که میشنوم مکرر میگویی که این خلافت را از روی ظلم و حسد از ما
گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون
کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست
پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم که رسول خدا از ماست و ما بهترین از شما
و قریش دعوی فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ماست پس ما نیز بر سایر
قریش این حجت را داریم عمر گفت ای ال برخیز و بخانه خود برو چون برخواست و روانه
شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که من با هر چه از تو صادر شود
دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب گردانید و گفت مرا
بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند
بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آن را بهره خودش را باطل کرده است
این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس را هرگز ندیده ام او را
که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه برو غالب می آید مولف گوید که ازین اخبار ظاهر
بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که آنچه ما فی ضمیر آنها است که خلافت حق امیر المؤمنین ع است
و با این دسایس و حیلها سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از این گفتها دلیل
واضح است بر کفر و نفاق او مثل آنکه گفت نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این
امر شوم هر گاه میدانی که امیر المؤمنین ع صاحب این حق است و اگر خلیفه شود مردم را براه
خدا می برد و همیشه میگفت لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ پس چرا بعد از موت با و نمیدهی
شاید کفاره بعضی از گناهان تو بشود و اگر نمیخواستی و راضی متحمل شوی چرا با پنج وجه
متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف تو احق و اولی است منتقل
گردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو و بحسب واقع سرگین از او بهتر است و از عا

طعن ششم

فضیحت کشته خواهد شد و آنکه کفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن
عباس جواب شافی درین باب کفت و حق تعالی میفرماید اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ یعنی بد
رستی که امر همه از خداست و فرموده است لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ
و آیات و اخبار بسیار درین باب کذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل
امامت و خلافت نباشند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت و اعلام
هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدایند و چون در سایر انبیا مانند نوح و ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهلبیت
ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت
هر دو با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هر گاه
خدا ایشان را برای خلافت پسندیده شما را قابل آن ندانسته باشند کبر از تقصیری
نخواهد بود و اما عذر کم سالی هر گاه کمی سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف
و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت
و خاتم الانبیا بودن هر گاه چهل سالگی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد
و چرا پس آنحضرت برای حمل سورهٔ برائت و در غزوهٔ تبوک برای تربیت کار دین و خلافت
که چند سال پیش ازین بود کم نبود و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن
بود کم بود و عذر دیگر که بخویشان محبت دارد هر گاه محبت خویشان از برای خدا باشد
و مزد رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است بر خطاهای
بسیار چهارم آنکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند
و در اخبار بسیار روایت مطیع و منقاد شده اند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای
ابو حذیفه میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال آنکه بیشک او از قریش نبود و این
مناقضه صریحست با نص نقلی و اتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شده
و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند با و گفتند
اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم

واگر خدا

واگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم که میگفت او امین این امت است
و اگر زنده بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم
میگفت سالم محبتش نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی رحمه الله از بلاذری روایت
کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریصی بر خلافت
نمی بینم و من با این شش نفر میگذارم که رسول خدا که از دنیا رفت از ایشان راضی بود
بعد از آن گفت اگر یکی ازین دو نفر را مییافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو
میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعن
در آن نکرده است و اما مقدمهٔ دوم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده
است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریشند در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان
ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا از هر دو از ابن عمر روایت کرده است
از حضرت رسول صلعم فرمود که پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند
و بخاری از معویه روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که این امر در قریش است و دشمنی
نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برو در جهنم میافکند مادام که دین را برپا دارند و ترمذی
از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت که قریش والیان مردمند در خیر و شر تا روز
قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه
که این روایت را کسی رد نکرد و همه شهادت بر حقیقت این دادند و بحد استفاضه رسید پس معلوم شد
که درین تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفتهٔ خود کرده و هم مخالفت نصوص
قاطعه نموده و ایضا عذری را از برای خلافت سالم کرده بود با آنکه محبوبست معلول همت است پیدا
زیرا که شدت حب امری مخفیست و مستلزم استجماع جمیع شرائط امامت و قدرت بر تحمل
بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث درباب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف
امیر المؤمنین علیه السلم در حدیث طیر متواتره با آنکه او احب الخلق است بسوی خدا حجت تامه
امامت نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت
مستلزم فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت

طعن عمر

۹

نمرد وقطع نظر از ایات متکاثره ونصوص متواتره دیگر وبعضی از اکابر گفته اند که این
قرینه واضحه است برانکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابوبکر وعمر وابوعبیده و
سالم برانکه امامت نگذارند که به بنی هاشم برسد واگر این نبود چه معنی داشت ارزوی
وجود این دو نفر کردن که بهیچ فضیلتی موصوف ومعروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بفنون
فضایل وسوابق ممتاز ومعروف بودند پنجم انکه اول قسم خورد که من بعد از فوت تحمل
نمیشوم وبعد از ان متحمل شد ورجوع بشوری کرد وچه دلیل بود بر حجیت شوری که مبادی خلافت تواند شد
نهایتش اینست که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بتقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر
بعضی از چه راه بود وایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد مجتهدیه و توعید
شود واگر باجتهاد او امر خود اکتفا مینمود چنانکه ابوبکر در خلافت او کرد البته از فتنه و
اشوب اسلم بود وفی الحقیقه منشاء مقاتله جمل وصفین ونهروان وهیچ امری بغیر شوری
نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است که امر مسلمانانرا هیچ چیز پراکنده
نکرد وخواهشهای ایشانرا متفرق نگردانید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا
که ان باعث این شد که هریک از انها داعیه خلافت بهم رسانیدند وقوم ایشان نیز این خواهش
بهم رسانیدند واگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید وتمام
کرد برانگیختن این فتنه را بانکه بطمع انداخت معاویه وعمرو بن عاص را در خلافت زیراکه
او معاویه را عامل شام وعمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای انکه عداوت ایشان را
نسبت بامیرالمؤمنین میدانست پس ایشان داد برای انکه اگر روزی خلافت بانحضرت برگردد
شاید اینها اطاعت نکنند وچون مجروح شد واز حیات مایوس گردید گفت ای اصحاب
محمد خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو ومعویه وچون
این سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند ودر زمان حضرت امیرالمؤمنین سر
براوردند وایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان
حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود وتتبع علوم فلسفه نیز کرده بود وتعصب مذهب
بخصوصی نمیکشید ازو سوال کردم از احوال علی علیه السلم وعثمان گفت این عداوت

نکرد که یکی را تعیین کند ورجوع باجتهاد دیگران کرده محتاج بامر بقتل وان همه تقسیم

قدیم بو

۱۱۲

قدیم بود میان بنی هاشم وبنی عبدالشمس وبعد از سخن بسیار درین باب گفت سبب تام
در اختلاف در امر امامت ان بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد ونص بر یک شخص
نکرد پس در نفس هریک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت وپادشاهی دارند و
پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود وچشم بران دوخته بودند وانتظار این امر میکشیدند
تا انکه نزاع میان علی علیه السلم وعثمان قوی شد وکار منتهی شد بقتل او واعظم اسباب قتل
او طلحه بود وشک نیست که خلافت بعد از عثمان با وخواهد رسید باعتبار سابقه او وانکه
پسر عم ابوبکر بود وابوبکر در نفوس اهل ان عصر منزلت عظیم داشت وسماحت وجوه
هم داشت وبا عمر در حیات ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرد وپیوسته باین سبب سعی میکرد
در تضییع عثمان وشورانیدن مردم بر او ودلهای اهل مدینه واعراب واهل شهرها را
ازو منحرف کرد وزبیر نیز درین باب معاونت او میکرد وخلافت را از برای خود میخواست
وامید این دو نفر بخلافت کمتر از امید علی علیه السلم نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیراکه
علی علیه السلم را ضایع کرده بودند ابوبکر وعمر او را در نظر مردم بیقدر کرده بودند بلکه او را فراموش
کرده بودند از خاطرها وانچه عنده از خصایص وفضایل وبزرگیهای او را در زمان حضرت رسول
دیده وشنیده بودند اکثر انها مرده بودند وجماعت دیگر بهم رسیده بودند که او را مثل سایر صحابه
واو را مانند مسلمانان میدانستند واز فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر انکه پسرعم
رسول وزوج بتول وپدر سبطین است وسایر مناقب وفضایل را فراموش کرده بودند
واز برای انحضرت اتفاق افتاده بود از بعضی قریش وانحراف ایشان از ان حضرت
القدر که از برای هیچ از دیگران اتفاق نیفتاده بود وقریش طلحه وزبیر را دوست
میداشتند زیراکه اسباب بغض علی در ایشان نبود ودر اواخر ایام عثمان تالیف قلب
قریش میکردند وایشان را وعده عطا وافضال میدادند وهر دو خود را در میان مردم خلیفه
بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیراکه عمر نص بر ایشان کرده بود از برای خلافت پسندیده
بود وعمر در حال حیات وبعد از وفات نافذ الحکم بود ومردم اقوال وافعال او را
میپسندیدند وچون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد وبسیار حریص

سایر

بغض

مرداوند

طعن

بود بران واکر اشتر و شجاعان عرب که با او بودند خلافت او در ع قرار نمیدادند بانحضرت نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت ان رخنهٔ عظیم در خلافت انحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنهٔ جنک جمل برپا شد و جنک جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنک صفین زیراکه اکر جنک بصره نبود معویه علیه اللعنه جرئت بر مخالفت نمیکرد و بو هم باهل شام انداخت که علی علیه السلم فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و انکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع ان بود و از فساد صفین و کمراه شدن معاویه ناشی شد هر فسادی و قبیحه جاری شد در ایام بنی امیه فتنهٔ عبد الله بن زبیر نیز فرعی از فروع عثمان بود زیراکه عبد الله دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهمرسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان ابن حکم و جمعی دیکر برین کواهند پس نمی بینی که سلسلهٔ این امور چکونه بیکدیکر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعلهٔ از اتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجره خبیثهٔ شورای عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و کفت عجب تر ازین ان بود که بعمر کفتند که سعید پسر عاص و معویه و اکثر منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای جنک و فرزندان ایشان که بجبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایتی و حکومتی ندادی در جواب کفت که اما علی تکبر ترش زیاده ازان است و از جانب من قبول حکومت بکند اما این جماعت دیکر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار کنند پس کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکنند چکونه میرسید در دفتر شش نفر را در مرتبهٔ خلافت مساوی قرار دهد از انکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتها ابو بکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة الله ولعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم انکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق و اخبار ثابته صحیحه متفق علیها از جملهٔ اهل بهشت و راستکوترین اهل زمین

و ملازم حق

و ملازم حق و یا بر الهی محبوب حضرت رسالت پناه و شیعیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بودند و عباس عم حضرت رسالت را در شوره داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بعیبهٔ ان عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق صاحب ضیا ردر جمیع این کار کرد هفتم انکه در قضیهٔ فدک که امر جزئی بود متعلق به یک دعوی و شهادت چهار معصوم را و جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تام است در جمیع امور و احکام دین و دنیا و اخرت رجوع بجمعی نمود که همه شریک در ان امر کرده بود و تهمت جر نفع اصلا مانع نشد هشتم انکه اکرچه بحسب ظاهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داخل شوری کرد اما تقسیم ان بر وجهی نمود و حیلهٔ کرده البته خلافت از جانب انحضرت بکردد و بغض او ظاهر کردد که دلیل واضح است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود ان بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف و عداوت با امیر المؤمنین باعتبار ربط او با ابو بکر و معارضهٔ حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جانب عثمان را نمیکذاشت و ایشان با وجود بخلافت انحضرت راضی نمیشدند و زبیر را با قرار عمر کاه انسان و کاهی شیطان بود اکر با ایشان میبود انحضرت تنها میماند و اکر در خدمت انحضرت اقامت مینمود دو کس میبودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان باشد و موافقت میکرد سه نفر میشدند عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچ یک ازین سه صورت خلافت بان حضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید کفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که کفت چون حضرت امیر المؤمنین و عباس از مجلس عمر برخواستند در روزی که بنای شوری میکذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که انحضرت بعباس کفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس کفت چکونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی میکفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در انجانب است و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیراکه عبد الرحمن پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان

طعن عمر

وداما داوست و هرگاه اینها دریک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند
فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من بهره و امید بلکه هیچ از زنها نیز ندارم و با این
مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند
که اول ایشان ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبدالرحمن و بخدا سوگند
اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطرنشان او خواهم کرد بدی عاقبت آنچه را از اول
تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما
بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبت بپادشاهی
ندارم و دنیا را نمیخواهم ولیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و
قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا و اگر کسی گوید که هرگاه حضرت
میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جوابش آنست که چون
ابوبکر و عمر در روز اول این حدیث را وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع
نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت
داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت به بنی هاشم نمیدادند و حق بر نمیگشت
حضرت داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع و آن حرف بی اصل
بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون
عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلام را در آخر
همه نوشت عباس بحضرت گفت که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند
کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت
کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن
من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت
نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند
و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت
داریم پس عباس ساکت شد و ایضاً در امور و افعال ایشان از مصالح البیان

هست که عقول

هست که عقول ناقصه با آنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل در شوری نمیشد
خبر میکردند او را بر بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت
ترک خلافت کرده و با آنها بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و داد طلب
حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف شود چنانچه طبری در این
قصه روایت کرده است که عبدالرحمن با آنحضرت گفت که یا علی بر جان خود راهی
مگشا که کشته میشوی من نظر کردم و با مردم مشوره کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند
پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که آنچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت
طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی علیه السلام مضایقه کرد در بیعت
عثمان عثمان این آیه را خواند که در شأن جمعی از امثال او که بیعت رسول را شکستند
نازل شده ومن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون حضرت این مهملات را شنید
برگشت و بیعت کرد و میفرمود که مکر کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی رضی الله
عنه از بلاذری که از معتبرین مورخان عامه است روایت کرده است که چون عبدالرحمن
با عثمان بیعت کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بود نشست عبدالرحمن
گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر او شمشیر نداشت
پس علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از عقب او در رفتند و گفتند بیعت
کن والله جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس از این احوال
و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد
و هیچ نه شایبه اختیار میباشد با تهدید و تقتل و جهاد و سید مرتضی ره گفته است
که اول مکری که عبدالرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم
او را بی غرض بدانند و هر چه بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام عرض کرد خلافت اما بشرطی که علم داشت که آنحضرت با آن شرط قبول
نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت
سیرت ایشان را بدعت و باطل میدانند و قبول آن شرط نخواهد کرد و میتوانست

حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در و
میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود
و باین مکر واضح چنین امر باطلی را ازپیش بردند دهم آنکه در چهار صورت امر بقتل آن جماعت
نمود مخالفت عمر یا عبد الرحمن یا سایر اولیای عثمان یا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان
و اینها چه نحو معصیتی کبیره بودند که بآنها مستحق قتل شوند و امر او و رای عبد الرحمن و دیگران
بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود
که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتلشان حرام و از کبایر
است شود دوم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بلکه امر بقتل
نمود که برای آنحضرت و اتباع او چاره از حیله تقیه ظاهر شد با آنکه باسانید صحیحه از طرق
مخالف و موالف ثابت شد که محبت او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب
رسول خدا و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای آن جماعت
و بسبب مخالفت ایشان قتل مسلمین سیما خصوصا آن معصوم بزرگوار را کدام دلیل
دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم
آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با آنهمه مناقب و مفاخر که بروایات
صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم
و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر
کرد که اطاعت عبد الرحمن بکنند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان را
که عم زاده و داماد او بود نمیگذارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب قوم
خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و
اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند از این
عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه
نجات و اعلم امت است و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت

که حق مخصوص

که حق مخصوص او بود گذشت ازین واضحتر دلیلی نمیباشد بر ضلالت ایشان و بطلان
طریقه ایشان زیرا که طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت
آنرا قبول کرد و اینرا قبول نکرد و چرا با آنکه او را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول
نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف آن بود مخالفت خدا و رسول
عین کفر است چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت
او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی علیه السلام و عثمان اگر مجتهد
نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان
اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شورای خلافت و عبد الرحمن تکلیف
بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد
عمر و ابو بکر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فایده
شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول که واجب
است متابعت او و نصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای
ابو بکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت این دو جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر
از خطا درین قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد
برای عاقل متدبر کافیست پانزدهم آنکه ابو بکر را در خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دفن کرد و وصیت کرد که او را نیز در آن خانه مقدسه دفن کردند و آن جایز نبود
بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست دوم آنکه منع کرد
حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت بغیر اذن سیم آنکه کلنگها در نزدیک
قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند
کنند و حرمت مؤمن خصوصا آنحضرت در حیات و موت یکیست و در هر دو حال
رعایت آن واجبست و تفصیل سخن در آن باب آنست که موضع قبر شریف
حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی از آن نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت
آنحضرت باقی بود و یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانکه

بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که میراث بدیگران رسید
یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از
طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و جزوی نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند
یا بخریدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان
خریده باشند یا رضای تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیات بود بایست در این
باب حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند چنانکه از حضرت فاطمه علیها السلام طلبیده اند و از برای
آنکه در نظر عوام تسویلی کنند فرستادند نزد عایشه و از وی رخصت طلبیدند و بر عاقلی چنین ظاهر است
که رخصت عایشه فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت
عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود و از صرف در آن بیش از قسمت بدون رخصت
سایر ورثه حرام بود و از زن عایشه تنهای نفع نداشت روایت کرده اند که فضال بن
حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول
افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را ملزم نکنم ازین موضع نروم پس نزدیک
رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم
بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت
ابوبکر است و بعد از او عمر است برای من دلیلی بگو که بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر
در پیش انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت و فخر ایشان
آنکه ایشان همخوابه آنحضرت اند در قبر کدام حجت ازین واضح تر میباشد فضال
گفت من گفتم این را با برادرم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود پس
ایشان ظلم کرده اند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان
بود و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد خود
شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان بازای مهر دختران خود در آنجا مدفون
شدند گفت من گفتم برادرم گفت تا حضرت مهر زنان را تمیمه ادا کرده بود بر او حلال نمیشدند
چنانچه حق تعالی فرموده است إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ

ابوحنیفه گفت

ابوحنیفه گفت بگو بمیراث دختران خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم
گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع زنها از آن خانه میرسید
پس بهر زنی یک حصه از نه حصه از هشتیک میرسید و آن بقدر شبری نمیشد چگونه جنازه
آن بزرگ را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه علیها السلام را میراث ندادند و گفتند که حضرت میراث
نمی باشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت
دور کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد و آنچه در کتب مبسوطه در رد ثبت نسب
و حسب عمر و ولد الزنا بودن آن مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب سیم**
در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است قبایح و اعمال او مشهورتر از آن است که احتیاج بذکر
داشته باشد و اند که از آنها درین رساله بیان مینمایم **طعن اول** آنست که اقارب کافر و منافق
و فاسق چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال
ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسوق و مناهی
از او صادر میشد و مدارش با شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان
و مورخان روایت کرده اند روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد
پس در اثنای نماز با ایشان گفت اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز میکنیم و صاحب استیعاب
بعد از آن گفته است که این قصه از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث
و اهل اخبار گفته است و خلاف نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه إِنْ جَاءَكُمْ
فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب
مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را
سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند حضرت امیر المومنین علیه السلام او را حد شرب
خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر جور و
عدوان او میخواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد چون مصریان از او شکوه
کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرد و فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون
این جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان را بتراش و حبس کن و بعضی را

پس

طعن عثمان

بردار بکشی و اهل مصر که نامه را در راه گرفتند و برگشتند بمدینه و باین اسباب کشته شد طعن دوم آنکه حکم بن ابی العاص عموی عثمان را حضرت رسول صلعم او را از مدینه بیرون کرد باعتبار کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان بنزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد و ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت امیر المؤمنین ع و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه درین باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول ص بود و هم مخالفت سنت شیخین و شرط کرده بود که بطریق ایشان عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده‌اند طعن سیم آنکه ابوذر رضی الله عنه که احدی از خاصه و عامه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده‌اند چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها او میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ستمها میدید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام را روایت میکرد معویه هر چند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشورانند معویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاج بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من فرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز برانند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد پیر ضعیف را بآن عنف آورد تا رسیدن بمدینه ران‌هایش مجروح شد و گوشتهایش ریخت و چون او را بنزد عثمان آوردند دست از نهی

مکرر بوده است

مکرر بوده است و احادیثی که در لعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل کرد و عثمان تکذیب او کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از حضرت رسالت ص شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود بر نداشته سخن گوی را که راستگوتر باشد از ابوذر پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که این حدیث را از حضرت رسول ص در شأن ابوذر شنیدیم عثمان گفت بآن صحابه که بگوئید من چکنم باین شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم او را یا بیرون کنم از بلاد میخواهد جماعت مسلمانان را پراکنده کند حضرت فرمود که من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی علیه السلام گفت پس آن آیه را خواند که مضمونش این است اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او است و اگر راست گوید خواهد رسید بشما بعضی از آنها که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود که بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده‌اند که باعجاز آن حضرت چون آن ملعون را کشتند دهانش را پر از خاک یافتند پس تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت بعراق فرست گفت میخواهی بنزد جماعتی بروی که اهل شبهه‌اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر فرست باینهم راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که دشمن‌ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول ص او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر گفت من چگونه تنها با مرده تو قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا ص مرا خبر داده است

عثمان لعین

طعن عثمان

که جمعی از حاج عراق تجهیز تو خواهند نمود چون زن فوت شوم جامه بر سر راه بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان بده چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسیدند و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان داد و همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که برو ظلم کرد و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانکه بعد ازین مذکور خواهد گردید و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع واقع شد که بمشایعت او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و در روی زمین از او راستگوتر نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده است چنین ستمها روا دارد و نسبت بزبده اهل بیت رسالت ص ان انواع ستمها و بلاها بعمل آورد او را از اهل اسلام نمی توان شمرد او چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبد الله بن مسعود را از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرد و چهل تازیانه برو زد و دیگری برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات و کم و زیاد کرده بود موافق گرداند و او نداد و او را آن القدر زد که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا را گفت طبیب از برایت مقرر کنم بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است گفت وظیفه ات را که قطع کرده ام باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بمن نماز نکند و اصل زدن ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب

روضة الاحباب

در روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث عامه و خاصه مشحون است به ذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه خواهم در حق او سخنی می توانم گفت مگر عمار یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیگر پر است از کف پاهای او تا نرمه گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را از آن حضرت شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود مشتاقست بهشت بسوی ع و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود بهشت مشتاق است بسوی سه نفر ع و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی شد من سخن درشت بر روی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول ص رفت و از من شکایت کرد من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی نمودم حضرت ساکت بود عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول ص را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر می داشتیم و عمار دو خشت دو خشت بر می داشت حضرت رسول او را بران حال مشاهده میکرد بدست مبارک خود خاک را از و میرفت و میفرمود که بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی

طعن عثمان

بسوی جهنم و عمار گفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنهها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسالت پناه صلعم اتفاق نموده فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این اعمال نکند بر و شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد یک سطر را خوانده انداخت عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب رسول خداست میندازو بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و القدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش در شکم و اسافل اعضایش زد و القدر که بیهوش شد و علت فتق بهم رسانید تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن ازاو فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته نمازها را قضا کرد و ایضاً اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا اورا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوئیم عثمان گفت ترا گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان ازین سخن آزرده شد و گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و بر خواست و بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم رفتند و گفتند عثمان لعین عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم و اکنون امر باخراج او نمود اگر این کار کند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشانرا تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان لعین رفت و فرمود بعضی از کارها پیتابی میکنی و سخن خیرخواهانرا نمیشنوی پیش ازین ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه

اخراج بربذه

اخراج بربذه نمودی تا در غربت مرد و مسلمانان او را نه پسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان ازین سخن در غضب آمد و گفت اول ترا بیرون باید کرد که تو همه را ضایع میکنی حضرت فرمود که ترا حد آن نیست که با من این سخن گوئی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد و عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی و تاب نمیاورند و بزبان میآرند و ترا خوش نمیآید پس برخواست و بیرون رفت و کسی که درین روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و ستم و ضرب واقع ساز و نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او انها را گفته باشد و دشمن او را دشمن خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است این سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبره عامه و خاصه ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیر المؤمنین بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من بمن چکار دارد و از من چه میخواهد گفتم که اینکه گوئی عم زاده من و خالو زاده تو بسیارند گفت علی را میگویم گفتم والله که من از و بغیر خیر و خوبی چیزی نمیدانم گفت والله از تو پنهان میدارد آنچه را بدیگران میگوید و درین اثنا عمار رسید هرچه میگفتید بعضی را شنیدم گفتم همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بنادانی میگذارد عثمان گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی امور نباشد ترا ادب میکنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی من از آن عذری نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حجتی نداری من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان گفت که تو والله از اعوان و انصار شری و ما نمیدانیم چیزی عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسول شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو آمدی و دیگری بنزد من سینه دگردن و رو مبارک او را بوسیدم

طعن عثمان

فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم و بدرستی که تو از اعوان
خیر و ما لعان شرّی عثمان گفت چنین بود امّا بعد از ان تغیر کردی عمّار دست بدعا
برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو سه مرتبه گفت خدایا تغیر ده هرکرا تغیر داد
و این حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان و ایذای عمّار چند بار و نفرین
عمّار بر او سه بار و نسبت شرّ با فعال حضرت امیر المؤمنین ع دادن و اهل شرّ گفتن کفرست
و بغض و عداوت آنحضرت را خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست
گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت نمیورزد
و بغض با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است علامت نفاق و کفر است طعن ششم آنکه خمس
که مخصوص اهل بیت ع است و اموال و بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب
خود زیاده از حد و اندازه داد از انجمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داده بود چهار
صد هزار دینار داد که تقریباً بحساب این زمان شصت هزار تومان است و از مال
افریقیه بمروان چهار صد هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی و پانصد هزار دینار
که سی هزار تومان است باو داد و بروایت واقدی همه آن مالرا باو داد و گفته که
عثمان میگفت که ابوبکر و عمر ازین مال بخویشان خود نمیدادند من هم بخویشان خود می
دهم و ایضاً او روایت کرده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بکاسه میان
اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را
بحارث بن الحکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار دینار رسید
همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و
روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت
من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود باین سلوک که عطیه رسول الله سیصد هزار
دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبد الله بن ارقم
خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار و بهریک از جمعی
که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد آن نوشته را رد کرد و آن مبلغها را نداد عثمان

گفت تو خازن

گفت تو خازن مایی هرچه میگویم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم
خازن تو غلام تست کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش
او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه کار نشود و عثمان کلیدها را بنابل غلام خود
داد و واقدی روایت کرده است که بعد ازین واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم
از بیت المال برای عبد الله بن ارقم برد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی
عبد الله گفت مرا باین مال حاجتی نیست و من برای آنکه عثمان مزد بمن بدهد خدمت بیت نکردم و
بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانانست کار من باینقدر نیست که مزدش سیصد هزار درهم
باشد و اگر از مال عثمانست نمیخواهم که نقصان باو رسانم که او بیت المال را بهر که
خواهد بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از خزانه پادشاه عجم
نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن میتابید مانند مشعل آتش شعاعش بلند میشد
بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن و گمان دارم که بر سر این بلا و فتنه
عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه مسلمانان قسمت نمی
توان کرد و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش بر آید که این را بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتح
مسلمانانرا روزی کند و کسی را اینقدر قدرت بهم رسد که تواند این را خرید گفت پس
در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان او را بدختران خود داد و ایضاً
ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد که زر عثمان برای او
چیزی بگیرد فرمود که او جمال خطایاست نه والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب
استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند بعضی چهار زن گفته اند
که از ثمن ترکه او بهریک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه او دویست و چهل
هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان
باشد و درین باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی
که در اموال مسلمانان خصوصاً ذوی القربی اینقدر از برای خود و اقارب خود تقلب نماید
صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و حسرت

این

پنج حق

طعن ۱۱

بوده باشند کی اهلیت خلافت عامّهٔ مسلمانان دارد با آنکه خلاف آن شرطیست که در اول
بر وا اقرار کرده که بطریقهٔ ابابکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل در عطا را او بدعت کرد اما بنحوی
میکرد که در نظر عوام مشتبه می‌شد و جهات واقعیه فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف
می‌نمود و عثمان رسوایی بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد
تا آنکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم** آنکه جمع کرد مردم را بر قراءت زید بن ثابت و بس
برای آنکه عثمان دشمن امیر المؤمنین و چون خواست مناقب اهلبیت و مثالب اعدای ایشان را از
قرآن بیندازد او را از برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی را که حضرت امیر المؤمنین
بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنّت قبول نکردند
و چون عمر خلیفه شد آن قرآن را از حضرت امیر المؤمنین طلبید که آنچه خواهد از آن
بردارد و آنچه را خواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که پس نمی‌کنند آن مصحف را مگر
مطهّران از فرزندان من و ظاهر نمی‌شود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن
و عمل نمودن بآن بدارد چون عثمان خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن
و مصحفهای دیگر را عبد الله بن مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته‌اند
جوشانیده در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک سبب زدن
ابن مسعود و اهانت او این بود که راضی نمی‌شد که مصحف خود را بایشان بدهد با آن خفّت
و اهانت از او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان است و بمشهور بمصحف عثمان آن
نسخه ایست که از آن برداشته‌اند و چون این خبر بعایشه رسید اقتلوا الحراق المصاحف
یعنی بکشید سوزانندهٔ مصحفها را و این عمل از چند جهت متضمّن طعن و استحقاق لعن او است
اول آنکه ردّ کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ
إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان می‌آورند و به بعضی کافر می‌شوند پس
نیست جزای کسی از شما را این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردانند
بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال این ملعون است که در دنیا بخواری کشته شد و

بعذاب الیم

بود

بسیار

بعذاب الیم عقبا رسید و ایضاً کراهت داشت از نزول بعضی از آیات که محو کرد این موجب
حبط اعمالست چنانچه حق تعالی فرموده ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ
یعنی این سبب آن است که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را
دوم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصاحف
عین کفر است و استحقاق عظیمتر از جوشانیدن و سوزانیدن علیحده **سیّم** آنکه ترجیح
قراءت قرآن زید بن ثابت از جملهٔ قرّاء قرآن ترجیح مرجوح است و متضمّن ردّ قول
حضرت رسولست امّا آنکه متضمّن ردّ قول حضرت رسولست زیرا که احادیث بسیار
در صحاح خود روایت کرده‌اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول
منع نمی‌کرد مردم را از قرائت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده
است که رسول خدا فرمود که جبرئیل قرآن را برمن بر یک حرف خواند و من پیوسته
از او طلب زیادتی میکردم و او زیاده میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی بسند ایشان از عمر بن الخطاب روایت
کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا او سورهٔ فرقان را
میخواند پس گوش دادم قرائت او را و حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول
نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت
پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرائت را که خواندی از که شنیدی
گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من از رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را
کشیدم و بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سورهٔ فرقان را ازین شنیدم و میخواند
بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس با هشام گفت
بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است
پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که می‌دانستم فرمود که چنین نازل
شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید
آنچه میسّر باشد از آن و ترمذی گفته است که این حدیث صحیح است و ایضاً در جامع

کرد

الاصول از مجموع صحاح سته مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده است
واحادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل
کلام است پس جمع کردن همه بر یک قران و یک قرائت و منع از قرائت دیگر مخالف
حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرائت سبعه مشهوره
است آن باطل است زیرا که باتفاق قُرّا این اختلافات در خواندن مصحف عثمان
در هفت مصحف شده و یکی در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد
فرستاد و چون برسم الخط نوشته بود و کلمات مشتمل بر الف بود الف را انداخته
بود باین جهت اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی در روایات
ایشان وارد شده تنزیل بر هفت نمی توان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قراء
و قدوه ایشان است تصریح نموده است باینکه این سبعه آن سبعه احرف نیست
که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم
کرده اند مدارکه این سخن بر ایشان الزام میتوانیم باعتبار احادیث که در صحاح
ایشان وارد شده است و رد نمی توانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلم
ظاهر میشود که قران حرف واحد است و از نزد خداوند احد نازل شده است
و آن مصحف است که حضرت امیر المومنین علیه السلم آورد و ایشان قبول نکردند
واحادیث ایشان یا موضوع است و از آنها که وضع کرده اند از برای آنکه بنا
قران آنحضرت قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند و یا آنکه مراد
از آنها آنست که چون قران جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که
آنچه میدانند از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح بر مرجوح
زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قرائت
او ارجح است از زید بلکه دلالت میکنند بر آنکه متابعت قرائت او
واجب است و ترک قرائت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت
کرده است که حضرت رسول صلعم فرموده قران را از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و دیگران

معاذ بن جبل

معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه و فرمود که هر که میخواهد قران را
نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقرائت ام عبد بخواند یعنی ابن
مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من
داناترین امتم بکتاب خدا و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست
مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم
کسی این سخن را بر او انکار کند و ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن عباس از من
پرسید که بکدام یک از دو قرائت قران را میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن
مسعود است گفت بلکه آن قرائت آخر است جبرئیل هر سال یکمرتبه بر رسول خدا عرض
میکرد و در سالی که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود
حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قران و ایضاً روایت کرده است
که از علی علیه السلم سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود قران را خواند و سنت را دانست
و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان
در مصاحف با آنچه امر کرد عبد الله بن مسعود بر غلات و خطبه خواند و گفت امر میکنند
مرا که قران را بر قرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست اوست من
از دهان حضرت رسول صلعم هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با
کودکان بازی میکرد بخدا سوگند که از قران نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز
نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را
که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا با و تواند رسانید البته بنزد میرفتم او
پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقه ها
که اصحاب رسول صلعم در میان آنها داخل بودند شدم و نشنیدم کسی رد این قول بر او بکند
و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس
مصحف را که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قران از او وارد شده است
ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم را بر قرائت زید که عشر این فضایل را

طعن عثمان

در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول و مخالف
قول رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای
حضرت امیر المؤمنین ع با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او
عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت ع و مثالب اعدای ایشان را تواند
بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ
بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده
چنانکه بعضی گذشت طعن هفتم که اعظم طعنهاست آنکه کبار صحابه که باجماع و
اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند
و تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق بسیار
روایت کرده اند که مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من
چهارم آنهایم و آیات آنها اینند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده
است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم
که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت
که عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا آنکه معویه والی شد و اعثم در فتوح
روایت کرده است که عمرو بن عاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت
و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت
خدا او را کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم
با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد
او را کشتیم و مثل اخراج ابوذر و کشتن ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت
بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم این است که آیا قاتل او کافری بود که کافری را
کشت یا مؤمنی بود ایمانش افضل از همه مؤمنان که بنیت خالص مرتکب قتل او
گشت و ایضاً حذیفه میگفت که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شده در

روز قیامت

در روز قیامت گناهش بیشتر از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا
عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب زینت دولت اغنیا کرد و مهاجران
اصحاب رسول خدا ص مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن
حضرت رسالت ص بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت ص کهنه کردی
و ایضاً جمیع صحابه که در مدینه یا سکینه بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه
آمده بودند اجماع کرد بر قتل او که بعضی مرتکب شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند
و انکار ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند
پس سنیان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قائل شوند بوجوب قتل عثمان
که کاشف است از کفر یا فسق و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق
خلافتند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند به بطلان اجماع خلافت ابوبکر
زیرا که اکثر الجماعت در آن اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی اختلاف الاقوال ده
هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنجهزار کس بودند که بر هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام
اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک
اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه چنانچه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان
با اینکه
مسطور است که بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خون عثمان را
بهانه کردند و عالم را برهم زدند و وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده
حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را ازین کار باز دار قبول نکرد
و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت
بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا پیر کفتار با تشبیه میکردند او را بمرد یهودی و صاحب نهایه
و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلاً
قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد
و ابن ابی الحدید از استاد خود ابویعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین
مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معویه را

طعن عثمان

نمود و طلبید گفت تا او طاعت خدا میکرد خدا رعایت او هم میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد در حرمت دین خدا را انگاه نگذاشت خدا هم او را و او را گذاشت و کسی را که حق تعالی رها نکند من اعانت نکنم و اینجا مورد همان مثل است که وَ قُلْ لِمَن كَفَرَهُ نُمْنُوهُ و مثل ابوذر و عمار و بسیار صحابه کبار درین اجماع بجا نرکه اینها مخالفت نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی که ابتدا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آنهم بجبر و اکراه و بنا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی باین بود قَتَلَهُ اللهُ وَأَنَا مَعَهُ یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و اینجا جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کردند با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین اجماع خلیفه واجب الاطاعه میدانند چرا اجماع ایشان درینجا معتبر است و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چندین طعن و برای اختصار با یکدیگر ضم کردیم طعن هفتم شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و اینجا شهادت آنحضرت باباحت قتلش و [illegible] نداشتن از کشتن برای کفر و نفاق و فسقش کافیست و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم هم نیامد و ایضا پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمودند گفتند آزرده شدی فرمودند و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری ازین اخبار گفته است که ازین ها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک نمود و پس خونش در پیش او مثل [illegible] و مباح بود و همچنین نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا طعن و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی بودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه ازین جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل

چندین هزار مسلمان

چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از برهان قاطع است بر آنکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب برابری مینمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود فَلَقَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَلَمَعَ لَامِعٌ وَلَاحَ لَائِحٌ وَاعْتَدَلَ مَائِلٌ وَاسْتَبْدَلَ اللهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَبِيَوْمٍ يَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک هدایت درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی بدل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل آورد و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل رسالت قیام نمایندگانند از جانب خدا بامور خلق او و شناسندگانند متوکل بر بندگان او داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت است بآنحضرت و از فقره چهارم اعوجاج اموری که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود این قدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی و سرور از جهت امامت بود دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن گفته است که آیا جایز است بمذهب معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این معنی

طعن عثمان

مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغیر گفت نه انتظار قتل عثمان پس تواند بود که منتظر
عزل و خلعش باشد بسبب اختراعاتی که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست
پس ازین کلمات شریفه حضرت امیرالمؤمنین ع موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده
ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال بوده اند از قتل او و همین بس است از برای شقاوت
او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری
نوشتند که بر همه کس واجبست که بغض علی بن ابی طالب اگرچه بعد رجوع باشد بسبب
آنکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر را برین داشتند که باین حکم کند و در ممالک خود رواج
دهد امیر فرمود تا محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او درین باب معلوم شود
و شیخ بر پشت آن محضر نوشت که وای بر عثمان ای علی مرتضی بقتل او فتوی دهد امیر را آن نوشته
او خوش آمد و محضر را باطل و ابتر کرد طعن دهم آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده
بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر و نکردند چنانکه مداینی در مقتل
عثمان و واقدی و طبرانی و اعثم کوفی و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود
ذکر کرده اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و
مردم را از نماز برو و غسل و دفن او منع می نمودند حتی آنکه مروان و یک کس دیگر از ملازمانش
میبردند او را که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز
حضرت امیرالمؤمنین ع مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را در شب برداشتند و در
مقبره یهودان دفن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر ع
و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه
معویه والی شد فرمود که دیواری که در آن مقبره و مقبره مسلمانان بود برداشتند و با مر
او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در
تاریخ اعثم که درین زمان موجود است مذکور است که حضرت امیر ع فرمود که عثمان را دفن
کردند و حال آنکه سه روز بود که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یک پای او را برده بودند
پس او را برداشته بر روی تخته دری کوچک گذاشتند و پایش از آن گذشته بود و سرش

۱۱۰ و اوراق

بر روی آن میجنبید و بروایت دیگر بر آن تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام با جبیر
بن مطعم برو نماز گذارد و معلوم است که اگر حضرت امیرالمؤمنین ع و سایر صحابه او را داخل
مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب
در مزبله نمیگذاشتند که سگ دگر پای او را بخورد هر که اندک انصافی دارد میداند که
که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیرالمؤمنین و خلافت عثمان و این
واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان است و خلافت و جلالت امیرالمؤمنین
علیه السلم متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان
متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست و چرا امیرالمؤمنین در ایذای
عمار و اخراج ابوذر القدر معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل و ترک
نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان حضرت رعیت او بود مداهنه و مسامحه میفرمود
و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است
روزی بر منبر تقلید حضرت امیرالمؤمنین ع گفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید
از من از هرچه میخواهید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخواست و سوال
کرد که میگویند سلمان در مداین فوت شد و ع علیه السلم از مدینه بیکماه راه آمد
در یک شب آمد و او را تجهیز فرمود و بازگشت گفت چنین روایت کرده اند گفت
عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و ع ع در مدینه حاضر بود و برو نماز
نکرد گفت راست است زن گفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر
بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو و اگر باذن او بیرون آمده لعنت
برو زن گفت عایشه باذن حضرت رسول ص بجنگ ع ع از خانه بیرون رفت یا
بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال و اقوال عثمان
زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکورند و اکثر
آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شد از برای مصنف کافی است
و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن او را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است

آمده

بدانکه

طعن عثمان

که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان برو انکار کردند
ولیکن ما ادعا میکنیم که آنها بمرتبهٔ فسق نرسید و باعث حبط ثواب او نشد و از
جمله گناهان صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت
است بسه وجه اول آنکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل بدر
پس گفت هرچه خواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود
اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا صلعم در مدینه ماند و حضرت رسول صلعم حصه غنیمت
او را جدا کرد شد دویم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که
فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگرچه در آن بیعت حاضر
نبود ولیکن حضرت رسول صلعم او را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای
آن بود که از جوفه مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت
بر مرگ گرفت پس فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را
بر روی دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان
سیم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل
بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و
او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و کبیره مبنت اینها
سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم بعون الله تعالی از همهٔ این وجوه اجمالاً
و تفصیلاً اما اجمالاً پس آنکه بنای این وجوه همه بر اخبار ریست که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت
آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند
و هر دو روایت کرده باشند چنانکه کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول
نداشته باشیم و عمدهٔ روایت ایشان که بخاری روایت کرده است تا صحیح چند از عبدالله
بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر لعنت بر امیرالمؤمنین ع بیعت نکرد و یاری او ننمود
و دشمن آنحضرت بود با یاری حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را
حضرت امیر در روز جمل رد و تکذیب کرد چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج

حضرت

روایت کرده است

روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل
زبیر و طلحه را طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با
جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جمل لعن کرد رسول خدا
و خایب و ناامید است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم
حضرت فرمود که اگر شما از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده
حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا صلعم که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت
فرمود که از و شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل میکرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری
که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول صلعم بست حضرت فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی این ده نفر
کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و ابوعبیده بن الجراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود تا شمردی نه کس گفتی دهم کیست گفت تویی
حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من به بهشت و آنچه از برای خود و یاوران خود دعوی میکنی من
منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول صلعم بسته است حضرت فرمود که گمان
ندارم والله یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی
اند در چاهی در اسفل درک دوزخ و بر آنجاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را
برافروزد مشتعل کرداند آن سنگ را از سر آنچاه برمیدارند شنیدم این را از رسول
خدا صلعم و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا
مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود
و میگریست و ایضاً ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو
داخل عشره اند و درین روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند
که جایز نیست عقلاً در حق غیر معصوم خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای
اوست بر قبیح و خلافی نیست در آنکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر
صادر شد و ایضاً اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمرد
و همچنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در روز قتل او را محصور کردند و اراده قتل او

طعن عثمان

داشتند ومناقب خود را بمردم میشمرد چرا تمسک باین خبر نشد واین اگر اصل میداشت
از برای او انفع بود از خبرهای دیگر مذکور ساخت وایضاً اگر این خبر واقع بود چه احتمال
داشت که اکابر مهاجرین جرئت بر قتل او کنند وچون ایشان خصوصاً حضرت سیّد اوصیا
راضی میشد که مردیرا که یقین دانند که از اهل بهشت باین مذلّت در مزبله بیندازند
وبرو نماز نکنند وچرا اعوان وانصار او این را بر ایشان حجّت نمیکردند وایضاً اگر چنین
باشد لازم می آید کفر طلحه باتفاق حلال میدانست قتل او را وایضاً لازم می آید که اکثر
عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیراکه بعضی از عشره درین طرف بودند وبعضی در
انطرف وهر یک قتل دیگری را حلال میدانستند وایضاً اگر این خبر ثابت بود می بایست
عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که ایا رسول خدا مرا از منافقان شمرده
یا نه وایضاً میگوئیم که روایت اهل بدر یا محمولست بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است
که رخصت عام بایشان داده اند ومغفرت شامل گناهان گذشته وآینده همه است
یا تجویز وتخصیص دران میرود وبنا بر اوّل لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط
باشد ورخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع محرّمات از صغیره وکبیره هر
چند ان فعل مؤدّی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید واین مخالف اجماع
وضرورت دین است وکسی دعوی عصمت بر اهل بدر نکرده است مگر امیر المؤمنین ع وشک نیست
که غیر انحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی را اغرای
بر قبیح است وصدورش از حق تعالی محالست وبنا بر ثانی که تجویز وتخصیص درین ره و باتخصیص
میکند رخصت را بصغایر وتعمیم میکند مغفرت را در گناهان گذشته واینده واین با انکه
مخالف اجماع است فایده بایشان نمیبخشد ودلالت نمیکند بر انکه انچه از ایشان صادر
شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص میناید مغفرت را بگناهان گذشته
ومراد با عملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشانست در بدر واظهار رضا از ایشان
بسبب ان عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند واینها همه بر تقدیریست که
تسلیم کنیم که عثمان دراین امر با اهل بدر شرکت ودان مبتنی بر روایت ضعیف

این عبار

این عبارت که حالش سابقاً مذکور شد واما تمسک به بیعت رضوان بتقدیر تسلیم صحّت روایت
بیعت حضرت رسول ص از جانب او استدلال بان مدخولست از چند وجه اوّل انکه حق تعالی معلق
کردانیده رضا را در ایه بر ایمان وبیعت هر دو نه بر بیعت تنها وایمان عثمان واحزاب او ممنوعست
واحادیث بسیار از ائمه اهل بیت علیهم السلم دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکنند دوم انکه قبول نداریم
که الف لام المؤمنین برای استغراق است خصوصاً انکه در این ایه بعد ازین وصف چند مذکور شده است
که دلالت بر اختصاص بر جماعت خاص میکنند زیراکه مذکور است بعد ازین پس خدا دانست انچه در دلهای
ایشانست پس سکینه واطمینان بر ایشان نازل کردانید وثواب داد ایشان را فتحی نزدیک
وفتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر ورسول خدا وابوبکر وعمر را بران جنگ
فرستاد وگریختند وبغضب امد رسول خدا وحضرت امیر المؤمنین علیه السلم را فرستاد وفتح نمود چنانچه
گذشت پس ان حضرت مخصوص است بحکم ایه وانها که با او بودند وبودن عثمان با ان حضرت
معلوم نیست پس دخولش در حکم ایه معلوم نیست این جواب را بعضی از محققان متکلمان
شیعه گفته اند سیم انکه بر تقدیر تسلیم عموم ایه وشمول ان عثمان واحزاب او را مفاد شریف
انست که بتحقیق که راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت
یا بسبب انکه بیعت کردند با تو در زیر درخت واین دلالت میکند بر انکه رضای او از ایشان
مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان واز ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر
نخواهد شد ومرتکب کبیره نخواهد شد وایشان موافق مشهور هزار وپانصد یا هزار وسیصد نفر
بودند ومعلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرّمات وکبایر شدند واگر اقای غلامی داشته
باشد ودیگری روز کار خوبی بکند واقا با او بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان
کار کردی یا بسبب انکه فلان کار کردی ودر روز دیگر نا فرمانی عظیمی بکند واز او در غضب
شود واو را تادیب وتعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند واو را نسبت بتناقض
نمید هد خصوص انکه ایه بیعت مشروط بموافاتست وممکن است که این بیعت را بهم زنند
زیراکه مذکور است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ
فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستی که

طعن عثمان

انها بیعت می کنند با تو بیعت نمی کنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشان است پس هرکه
بشکند این بیعت را پس شکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرران بخودش عاید می شود و هرکه
وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا برای پس بزودی خدا اعطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ
پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان
می شود که امری مخالفت ان باشد از ایشان بجا در نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند
و بعد از ان معادات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل نمودند و شرایع او را
برهم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال
قبیحه حکم ان بیعت و خوشنودی خدا کی بایشان مانده و ما این مطلب را اندک بسطی
دادیم برانکه بعضی از مخالفان این ایه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه
هست که ایشان از جواب عاجز می شوند و اما مطاعن عثمان پس از انها زیاده
از ان است که درین رساله اختصار نمود لهذا درین رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم
و هرکه خواهد بر جمیع انها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن
معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب
بدع را ما در ان کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم مقصد هشتم در بیان امامت
سایر ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه را بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلیفه دانند و امامیه و اثنا
عشریه بر کسی اطلاق میکنند که همه امام دوازده علیهم السلم تا حضرت مهدی را امام و خلیفه
خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول ع علی بن
ابی طالب ع را و بعد از و امام حسن ع و بعد از و امام حسین ع و بعد از و علی بن الحسین زین العابدین
علیهم السلم را و بعد از و محمد بن علی باقر ع را و بعد از و جعفر بن محمد صادق ع را و بعد از و
موسی بن جعفر کاظم ع را و بعد از و علی بن موسی الرضا ع را و بعد از و محمد بن علی التقی
علیه السلم را و بعد از و علی بن محمد النقی را و بعد از و حسن بن علی عسکری را و بعد از و حجة بن
الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت مهدی را زنده

اثبات امامت سایر ائمه ع بعد از حضرت امیر ع

و غایب از نظر

و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد
و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه این است
پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل شیعه
امامیه و اثنا عشریه نیستند و شیعه باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب
مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه از هشتاد متجاوز زند مثل کیسانیه که بعد از
حضرت امام حسین علیه السلم محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المومنین ع را خلیفه میدانستند و
بعضی گفته اند که او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از
امام نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت باولاد او رسید و مذاهب ظلمه در میان ایشان بسیار
بوده است و الحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین
علیهما السلم قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین ع شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر ع را
بی فاصله خلیفه می دانند و بعضی بان سه خلیفه باطل نیز قایلند مانند اسمعیلیه که پسر امام جعفر
صادق علیه السلم را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فوت شد و
علانیه جنازه او را برداشتند و برو نماز کرد و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل
فوت نشد و حضرت صادق ع از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و
اظهار فوت او کرد و بعد از حضرت امام قلیل زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی
گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد و بعد از حضرت باولاد
اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف
کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی درین ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه
که میگفتند اند حضرت صادق ع نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد
و او مهدی است و مثل فطحیه که بعد از حضرت امام جعفر صادق ع عبد الله افطح پسر بزرگ ان
حضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد
امام میدانسته اند و بعد از و امام موسی علیه السلم را امام میدانسته اند و عبد الله چند روزی
بعد از حضرت صادق علیه السلم زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت

اسمعیل

بعد از حضرت اثبات ائمه

امام موسی علیه السلام زنده است و پنهان شده است داد مهدویت و با مامانی بعد از و قایل بوده اند
و چند فرقه‌ها در غیر نقل کرده اند و از جمله فرقه‌ها تا حال که سال هزار و صد و نه است از هجرت
بیش از سه فرقه نمانده است امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل
شده اند و از ایشان بغیر نامی نمانده مانند قایلان بامامت محمد بن حنفیه ع و قایلان بامامت
موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان و اما باطل بودن مذاهب انها که منقرض شده اند
احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است
که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون انکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از
برای ایشان بکند و مکلف بمعلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لایطاق است و ان
عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر انکه مذهب در میان امت بپایه باشد تا
روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفقند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما
اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض
باشند به پنج طریق می توان کرد طریق اول طریق نص است و این دو گونه است یا مجمل و دیگری مفصل
اما مجمل بچند قسم است اول انکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره
روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند
پس کلمهٔ گفت نشنیدم انرا از پدرم پرسیدم که چه گفت پدرم گفت فرمود که همه از قریش باشند
و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاریست مادام که دوازده مرد والی
ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت از جابر کرده که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول
پس شنیدم که میگفت این دین پیوسته عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده
خلیفه و پدرم گفت که فرمود از قریش باشند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است
و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی
روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپاست
تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص
روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بخبری که شنیده از رسول

خدا صلی الله علیه و آله

کرده است

همه

151

خدا صلعم پس بمن نوشت که شنیدم از رسول صلعم در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار
کرد که گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود
از قریش و در روایت دیگر تتمهٔ این حدیث اینست که پس بیرون می آیند دروغگویان چند
نزدیک قیامت و در کتب معتبرهٔ ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند
که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس جوانی برخاست و پرسید که آیا از
رسول خدا پرسیده اند که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام
کسی این سوال از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود
عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند
که رسول خدا صلعم فرمود که پیوسته امر امت من شایسته تا بگذرند دوازده خلیفه و همه از
قریش باشند و از انس روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده
خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد امد با اهلش و ایضا از عبد الله بن
عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده
که ابن عمر گفت با ابو الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از ان هرج و مرج و قتل و قتال خواهد
بود و ایضا مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول صلعم خواهد بود
گفت خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته
هست باملاء رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و در این مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت
کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول خدا صلعم فرمود
که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق بن سلیمان
عباسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که
حضرت رسول صلعم فرمود که ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه
و شدت عظیمه رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد امد و خدا امر او را در
یکشب باصلاح خواهد اورد پس زمین را از عدالت پر خواهد کرد بعد از انکه پر از جور شده باشد
و در زمین خواهد ماند انقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد امد و وجه دلالت این

حضرت مرا

احادیث برخلاف همه ائمه اثنا عشر است که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل
بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصاً که همه از قریش باشند و بوجوب
استمرار خلافت تا غلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس
بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرّر و آلو شده است مذهب ما ثابت شده
و همه مذاهب دیگر باطل گردید و از غرایب تعصّبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان
خواسته اند این احادیث را موافق مذهب خود گردانند گفته است خلفای اثنا عشر
سه خلیفه اوّل امیر المؤمنین ع و امام حسن و امام حسین و هفت دیگر از بنی امیّه اند و دیگری
گفته است مراد صلحای خلفااند و ایشان بعد از امام حسن ع عبد الله بن زبیر و عمر بن
عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این توجه در غایت سخافت است
زیرا که همه خلفای بنی امیّه و بنی عباس که در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر اند
مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب
کردن و بعضی را رد کردن بی وجه است و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار
خلافت ایشان است و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهد بود و در بعضی
مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین
با اهلش بموج در آید و نظام عالم برطرف شود و بعضی صریح است که خلافت
قریش تا روز قیامت باقی است پس معلوم شد که تا ویلها فایده برای ایشان نمی کند
و این احادیث در اثبات مدّعای ما وافی و کافی است دوم احادیث ثقلین و غیر
آنها است که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول ص امر بمتابعت قرآن و اهل بیت
فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان
منقرض شده اند و بخلاف احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمّه
اسمعلیه اگر باشند فاسق ملحد چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند
و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان
نمی کند و زیدیه نیز که در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد

ایشان هر فاطمی

ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که حالا ایشان دعوی
امامت آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی
و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشند مقاربت ایشان بکتاب خدا و حال آنکه اکثر
ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر وجوب
امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصّی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است
بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند
و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق علیهما السلام سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع
امت بغض ایشان و خوارج از روی بغض و ضلالت و عداوت ایشان دارند و از این جهت ایشان
مانند خوارجند لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدترند از مخالفان
و مخالفان با شیعیان عداوت دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند سیم
ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص
نطنزی مذکور است که حضرت رسول ص فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن
او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا غرس نموده و منزل من است
ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی بن ابی طالب ع را اختیار کند و پیروی کند امامان
و اوصیا از فرزندان او را بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند
و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان
کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا
با ایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که فاطمه بهجت
و سرور دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و امامان
از اولادش امینان پروردگار منند ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلقان
او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا
شود باسفل درک واصل گردد و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون
در صحاح ایشان نبود ایراد ننمود و اما نص مفصّل چون خلاف حضرت امیر المؤمنین ع ثابت شد

اثبات امامت ۱۲ ائمه

نص آنحضرت بر حضرت امام حسن ع و نص حضرت امام حسن ع بر حضرت امام حسین ع و همچنین نص هر یک
بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصری
چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب
خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این نقل دیانت و حقانیت نبوده زیرا که
همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان غالب و قاهر بوده اند و با نهایت خوف
از ایشان ضبط این اخبار و آثار مینموده اند اگر غرض ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور مخالفان
متوسل شوند و از خوف و بیم نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از
اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب می نموده اند هر که باین قراین و جهات
ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق معتبره شیعه
احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول ص و از هر یک از حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات
و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و
احوال او و خفای میلاد او کتبی مشتمل است بر این احادیث از زمان امام زین العابدین
تا زمان قائم آل محمد علیهم السلام میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط بوده پس
در این احادیث راه شک و شبهه نیست طریق دیگر افضلیت است و شک نیست در آنکه
هر یک از ائمه علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفای که غصب حق
ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف
همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسایل و دقایق و وقایع همه علما و فقها با ایشان
رجوع می نموده و سخن ایشان را حجت و منبع می دانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا
بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی العباس ایشان را بمقام خلافت میدانسته اند و
وزرای ایشان در حساب بوده اند و کتب احادیث و تواریخ عامه و خاصه مشحون است
بابی مراتب و مناقب و فضایل خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آن است که احصا
توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت

کرده اند که

کرده است که گفت دیدم رسول خدا ص حضرت امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت
خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضاً همه از براء روایت
کرده اند که حضرت روزی حسن و حسین ع را دید پس گفت خداوندا من ایشان را دوست میدارم
پس تو ایشان را دوست دار و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت
کرده است که رسول خدا ص امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود پس مردی با امام حسن گفت
بر نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سواره است و ایضاً از صحیح
ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول ص پرسیدند که کدام یک از
اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من
پسرانم را و چون می آمدند ایشان را می بوئید و در بر میگرفت و بر خود می چسبانید و ایضاً
از صحیح مذکور از ابو هریره روایت کرده است که با رسول ص بودم بسیاری از روز و با من سخن
نگفت و من با آن حضرت نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل
فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک من اینجاست یعنی امام حسن ع پس دیدم که بزودی
آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر در آوردند پس حضرت رسول ص
فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس تو دوست دار او را و دوست دار
هر که او را دوست دارد و در صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را از ابو هریره روایت
کرده است که حضرت رسول ص آمد بخانه فاطمه ع و سه مرتبه حسن ع را طلبید پس آمد
و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستها را گشود
و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست
دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این
سخن را از آن حضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی ع
و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی
بخدمت حضرت رسول ص رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی ران های خود گذاشته
و جامه بر روی او پوشیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم

امامت ائمه ۱۲ علیهم السلام

که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را بر داشت دیدم حسن و حسین علیهما السلم
بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا
من اینها را دوست میدارم پس دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح
ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول الله ص فرمود که حسین از من است
و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد حسین سبطی از اسباط است
و ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباط است
که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی که یکی از پیغمبران است و در نهایه لغت باز همین حدیث را
نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی از امتها در خیر و خوبیها گفته است
که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین ع دو سبط رسول الله اند پس گفته است
یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از آن حضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است
از ابو سعید خدری که رسول خدا ص گفت که حسن ع و حسین ع بهترین جوانان اهل
بهشتند و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبدالله
بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی
گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت که نظر کنید باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه
و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول ص که گفت در حق او و برادر او که ایشان
دو گل بوستان منند در دنیا و گفت با ایشان سید و بهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند و
و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا ص
بیرون آمد از برای نماز شام و یا خفتن و حسن علیه السلم را بر دوش داشت پیش ایستاد و
او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من
سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار بوده است و حضرت در سجود است پس
باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را
بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود
که اینها نه بود و لیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت

قد راسه

خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری
روایت کرده است که ابو بکره گفت من دیدم حضرت رسول ص را بر منبر و حضرت امام حسن ع در پهلوی او
بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است
و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از
انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا ص از حسن و حسین ع و احادیث
در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و آنچه گذشت از نزول آیه تطهیر و مباهله
و غیر آنها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر اینها صریحست در امامت ایشان خصوصاً
احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست
و محبت آنحضرت از راه قرابت بشریه نبوده چنانچه گمان کرده اند هر گاه ایشان محبوب خدا و احب
اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از
همه امت زیاده باشند مگر امیرالمؤمنین ع که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شده و
در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است و ابوهما خیر منهما یعنی و پدر
ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصاً
از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول ص ایشان را
در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضاً کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد
باید محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نکرده باشد و الا عمدا او
و از جهت ارتکاب آن معصیت واجب خواهد بود و ایضاً کسی که آن اقتضای آنحضرت
رسول ص داشته باشد که فرماید او از من است و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط
بنی اسرائیل که پیغمبران و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین
جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر فضیلت ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل
زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمیباشد و اگر مراد جمعی باشند
که جوان از دنیا رفته باشند و آن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت
شهید شده اند با آنکه باز مدعای ما ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند

اثبات امامت
بادلهٔ ائمه ۴

یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا
و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند و مع ذلک ایشان
بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز هیچ است زیرا که هرگاه
در انوقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابتست
زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز
افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر
این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر ثابت کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید وعمر
پیران اهل بهشتند غافل از این که در بهشت پیر نمیباشد و این احتمالات دیگر باطل
است چنانچه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف که خود متفرد اند بنقل آن و از پسر
عمر نقل کرده اند و متهم است در این باب بجرّ نفع و بعداوت امیرالمؤمنین ع
معروف است منافات دارد با حدیث سید اشباب اهل الجنة که عامه و
بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره
روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و مهتران
و بزرگواران اهل بهشتند من و علی و جعفر و دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن ع
و حسین ع و مهدی علیهم السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان بهترند از جماعتی
از اهل بهشت که در انوقت در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی
بایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در انوقت در سن
شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین ع و مثل این است الحدیث
که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق نموده اند و عمر سقفها
غافل از این که شهر سقف نمیدارد و ایضاً حدیث طول دادن سجود بر آن بزرگوار
دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب
و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا
خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی باشد تحقیق ثبت

الا در حق ابنا

که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه از فضیلت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر
ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت
زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلاً قبیح است طریق سیم عصمت است
و بیانش این است که ببراهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم و
هیچ فرقه سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود
دعوی میکنند نیستند پس همه آن مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است طریق
چهارم معجزه است و از هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم معجزات بحد و احصا صادر شده
و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب
السؤال و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوة و دیگران از علمای
عامه در کتب خود ایراد نموده اند و از آنها کرامات نام کرده اند حتی بر دست نواب و سفرای
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه جاری میشد که بآن سفارت و نیابت
ایشان ظاهر میشد طریق پنجم اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند بر آنکه
مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل
عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت و بالاتفاق زیرا که اکثر این طوایف
قایل باین امور مذکوره در همه ائمه که دعوی امامت ایشان میکنند نیستند و طوایفی که
قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند
پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوی وقف و غیبت و حیات و مخصوص
ایشان است بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی عشر و در خصوص ایشان و بثبوت
موت ایشان باطل است و طرق دیگر برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک
انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد در آنها تأمل کند
البته هدایت می یابد اول علومی که از ایشان بجمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی
که هر یک از مشاهیر علما بیک علم از آنها ممتاز اند جمیع آنها در ائمه ما علیهم السلام
جمع شده است چنانکه سابقاً مذکور شد جمیع علما همه رعیت حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه اند و همه از آن حضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میکردانند در جمیع علوم از
اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیّه و طب و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق
و معاشرت و سیاست و نجوم و غیرها و همه از آن حضرت نقل کرده اند و کلام او را متبع دانسته اند و راه
اعتراض بآنها نکشوده اند و با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با و داشتند و همچنین جمیع این
علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده
است و در زمان حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند
و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را نمیگذاشتند که بخدمت او بروند اگر سایر علوم کمتر از آن حضرت منقول
گردیده ادعیه که از آن حضرت منقول شده مانند صحیفه کامله بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام
الهی بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب است که آنرا انجیل اهل بیت و زبور آل محمد لقب ساخته اند
و سایر ادعیه که این شکسته قدر بی برابر صحیفه از ادعیه آن حضرت جمع کرده ام و حق که اگر اینها نمیبود در آدم
طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و از آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده
آن حضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت
و کمال سرمشقی که بآن اکتفا میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از مسایل
حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آن از غرایب علوم
منتشر گردیده که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه از اطراف عالم منتشر گردیده و پیوسته در مناظرات و مباحثات
بر علمای جمیع فرق غالب بودند چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بوده اند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید
که اصحاب حضرت باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده اند و ایشان را در هیچ علم
احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو حنیفه و سایر علما و فقهای
ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد ابن مسلم و امثال او از اصحاب آن حضرت
مینمودند و محمد بن علی ابن نعمان که یکی از اصحاب آن حضرت بود در طاق المحامل کوفه دکانی
داشت آنقدر علمای ایشان را در مباحثات و مناظرات عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان

الطاق میکفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام ابن الحکم و هشام بن سالم و محمد
ابن مسلم و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده
بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند
و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز در نشر علوم در همین مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت
امام رضا صلوات الله علیه در مدت قلیلی که در خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آن حضرت منتشر
شد که کتابهای منفرد درین باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آن حضرت
مناظره کنند تا بر همه معجزات آن حضرت ظاهر شد و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آن حضرت
کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در سن نه سالگی امام شد
و در سال اوّل امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آن حضرت برسند
و اکثر ایشان از فضلای مشهور بودند و در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آنها بر نهج
حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان
مناظره کرد و همه ملزم شدند و در مجلسها و اقرار بفضل و امامت آن حضرت نمودند و حضرت
امام علی النقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر
من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت
شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را میفرمودند
نشنیده بلکه بر خلفا مشتبه بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود
ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفان یا از راویان
ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز احدی ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده
باشند و ایضاً علوم ایشان متباین علوم دیگران و مخصوص ایشان است و همه عالم محتاج بایشان
بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است که از جانب
خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده که مفزع و پناه
امت باشند و این از معجزات ایشان گردانیده چنانکه معجز جد ایشان حضرت رسالت هم این بود
که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را اداء کرد بی آنکه در کتاب خوانده یا از احدی شنیده بود

اورد دوم انکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس قدرت
نکرده که قدح در احدی از ایشان بکند و یا فسق و یا عیبی بایشان نسبت دهد با انکه دشمنان
ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان سعی می نموده اند و هر که اظهار
عداوت ایشان میکرد مقرب میگردانیدند و کسی را که اظهار ولایت و محبت ایشان مینمود در بدر
میکردند و محروم می نمودند بلکه در مقام قتل و استیصال او بر می آمدند زیرا که می دیدند که اکثر خلق
اعتقاد بامامت ایشان تا رتبه نبوت است نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف
منتشر گردیده اند بدعوی صدور معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای ایشان می کنند حتی
انکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات
که از ایشان می دیدند بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کرده اند و باین مراتب با وفور اعدا
و احساد نتوانسته افترائی در حق ایشان بکنند و بالنسبت و با خطائی بایشان دهند با انکه مرتبه
عادت چنین جاری شده است که کسی اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهمرسانید در علم
یا مطلع از زبان دشمنان سالم نمی مانند والبته عیبی چند از او اثبات میکنند و امری چند در
حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و اورا از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات
ایشان است که حق تعالی زبان دشمنان را مسلوب است و رتبه ایشان را درمیان دوست و دشمن
بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمت و افترائی در حق ایشان ندارد سیم انکه جمیع فرق
اسلام خواه انها که ایشان را امام میدانند و خواه انها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت
و طهارت و عدالت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام
خارجند و همه قول ایشان را حجت میدانند و روایت از ایشان نقل میکنند و در کتب خود
ایشان را با نهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در ان نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای
اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند از اهل عراق و خراسان و حجاز
و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامین و حمران و
بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعتی بسیار که احصا نمی توان نمود
و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای شیعه بوده اند در فقه

معصیت

وحدیث وکلام

وحدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده و مسائل ایشان جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان
بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلام می آمدند و احادیث می شنیده اند بعراق و سایر
ولایات بر می گشتند و در کتب خود ثبت میکردند و از ایشان روایت می نموده اند و معجزات
از ایشان منتشر میگردانیده اند و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف
و سایر شاگردان ابو حنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک
نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال و افعال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا انچه
انچه نسبت بانحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و محق اند یا دروغ میگویند و مرد
طلبند اگر صادقند در انچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوی امامت و نص بر ایشان و صدور
معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است
و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبرا از ایشان نه نمودند
و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکرده اند همچنانکه تبرا از مذاهب باطله ابو الخطاب
و مغیرة بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نمودند و اگر دانسته اغماض کردند و تصویب
اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس والعیاذ بالله ایشان نیز از اهل ضلال
خواهند بود که راضی بانها بوده اند و زکوات و اخماس ایشان را قبول می نمودند و هیچ
مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهند و ایشان را چنان نمیدانند چهارم انکه حق تعالی
دوست و دشمن را مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان را
نهایت عداوت بایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان می نمودند و انکار فضل و جلالت
ایشان نمی نمودند چنانچه خلفای ثلثه را غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام نموده بودند در ایام
امامت ان حضرت ظاهرا در اعزاز و اکرام انحضرت و حسنین علیهما السلام نهایت مبالغه می نمودند
و همچنین انها که نکث بیعت کردند با انکه در مقام مقاتله و مجادله در امدند باز
انکار فضیلت و مناقب انحضرت نمی نمودند و بغیر شرکت در قتل عثمان فسقی بانحضرت
نسبت نمیدادند و بهمین قانع بوده که حضرت امارت او را برای او بگذارد و اقرار
کند بخلافت انحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل انحضرت را در حضور او

اثبات امامت ائمه ۲

حرمت آن

مذکور پیدا شد که انکار می‌کرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال انکار فضل حضرت سید
الشهدا ع نمیکرد و حضرت امام زین العابدین ع را تعظیم می‌نمود و در واقعهٔ حرّه مسلم
مسلم بن عقبه لعین را سفارش کرد که آن حضرت و اهل بیت او را متعرض نگردد و بنی مروان
نیز آن حضرت را نهایت اکرام و اعظام می‌نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس
هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی
متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت
تعظیم می‌نمود و با آنکه ائمه محبوس ایشان و زیر دستان ایشان بودند و نهایت عداوت
داشتند حق تعالی چنان تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات تعظیم و تجلیل می
نمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید این است آنکه حق تعالی تسخیر
کرده است دلهای طوایف مختلفهٔ خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد
مشرّفهٔ ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان
می‌شوند و حوایج عظیمه نزد ضرایح مطهرهٔ ایشان طلب مینمایند و امید اجابت میدارند
برآورده می‌شود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسهٔ ایشان میبرند و امان
می‌یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی‌آورند
و پناه باین ضرایح می‌آورند و ایضاً خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان
بیم داشتند و پادشاهان مغرب و مشرق مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان
ائمهٔ ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا
مدفونند و نادری معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمی‌کند و بعضی از سادات
که نسبت ایشان بحضرت رسول ص در مرتبهٔ ایشان یا نزدیکترند و ظاهراً نیز علم و زهد و
ورع و عبادت بسیار داشته‌اند در حیات و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم
ایشان و قبور ایشان از برای اینها نمیکرده‌اند و اگر قبور بعضی از ایشان را فی الجمله رعایت
کنند باعتبار انتساب بایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله
معجزات ایشانست و حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات

و بعد از وفات

و بعد از وفات نموده که با آنکه دواعی و جهات دنیویه مردم از خلفای جور بسیار بسیار
کردند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصاً زیارت حضرت امام حسین علیه السلام و
متوکل خواست که جای قبور آن حضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کنند که اثر موضع
قبر مقدس منطمس شود نتوانست و گاوها که بشخم بسته بودند چون بجا بر میرسیدند داخل
نمی‌شدند و گاو بسیار را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که به بیل و کلنگ
اثر قبر را خراب کنند چون از نزدیک قبر ظاهر شدند نمی‌شناختند ایشان را و مانع
شدند سرکردهٔ ایشان گفت که ایشان را تیرباران کنند هر که تیر بآنجانب انداخت بر
گشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحراها کنند چون آب بحایر رسید
از چهار طرف بلند شد و داخل حایر نشد و جمعی گفته‌اند سبب تسمیهٔ حایر این است پس
جمعی را مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت او رود او را بکشند و یا
خانه‌اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت می
رفتند و این بغیر از آن نیست که حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت
درجهٔ ایشان را ظاهر گرداند و قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد
و در اکثر سنوات خصوصاً نزد ضریح سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاها نجات یافتن
شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و غیر در بحار الانوار و حیوة القلوب
و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده‌ام و بطرق معتبرهٔ بسیار منقولست که قتادهٔ بصری
که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه آمد حضرت
فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است
که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمینند و خازنان
علم الهیند برگزید ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب
راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند و یارای سخن گفتن نداشت پس گفت
بخدا سوگند که در پیش خلفا و فقها و پادشاهان و ابن عباس نشسته‌ام و دل من نزد
ایشان مضطرب نشده است حضرت فرمود در کجای در پیش خانه اباده نشسته

اثبات امامت باقر ع

که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا
اخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور او را بان مثل زده در خانه چند افروخته شده
که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده است که پیوسته رفیع و بلند آوازه شوند و مذکور شود در
انها نام خدا التسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها در بامداد و پسین مردانی چند که
غافل نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختی از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و دادن
زکوة پس حضرت فرمود تو اکنون نزد آن خانها نشسته و ما ئیم آن خانها آباده
قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن خانها
خانهٔ سنگ و گل نیست بلکه خانه ابادهٔ نبوت و ولایت و علم و حکمت است و اینجا در
روایات معتبرهٔ دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در
مسجد الحرام دید که مردم نزد امام محمد باقر ع هجوم آورده اند و از امور دین خود سؤال
میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست این که نور علم از جبین او ساطع
است گفت میروم که او را خجل کنم چون بنزدیک حضرت آمد ایستاد و لرزه بر اندام او
افتاده مضطرب شد و گفت یا بن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران
نشسته ام و اینحالت مرا عارض نشد حضرت همان جواب را فرمود پس معلوم شد که از
معجزات امام و شواهد امامت است که حق تعالی محبت ایشان ع در دل دوستان و مهابت
ایشان ع در دلهای دشمنان می افکند که طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعظیم ایشان
مینمایند و در حوائج دین و دنیا پناه بایشان می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم مقصد ششم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آن حضرت
است صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه بطریق متواتر
روایت کرده اند چنانچه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو
هریره روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت
اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپاهای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول

نکنند و چندان

اثبات وجود امام ثانی عشر ع

نکنند و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت
که رسول خدا ص فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم
و امام شما از شما باشد یعنی مهدی ع و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود که پیوسته طایفهٔ از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت
پس فرود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد
گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه حق تعالی این امت را گرامی داشته است و از سنن ابو داود
و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد
مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه بر انگیزد در آن روز مردی از امت
من یا از اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از
ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از
اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده اند که اگر باقی
نماند از دنیا مگر یک روز خدا آن روز را طول دهد تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من
که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی علیه السلم
که حضرت رسول ص گفت که اگر از دهر روزگار باقی نماند مگر یکروز البته برانگیزد مردی را از اهل
بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابی داود
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است
و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول ص
فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کشیده بینی و زمین را مملو کند از قسط
و عدالت چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و ایضا روایت
کرده اند که ابو سعید گفت که ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد پس سؤال از آنحضرت
کردیم حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت
سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد آمد و خواهد گفت ای
مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و از

اثبات وجود امام ثانی عشر

وازسنن ترمذی از ابواسحق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
روزی نظر کرد به پسر خود حسین پس گفت این پسر سید و مهتر قوم است چنانکه
حضرت رسول ص او را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر
شما را دارد و شبیه است باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدا
لت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثان مشهور عامه است که چهل حدیث از صحاح
ایشان روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و لقب
آنحضرت و از جمله آنها از علی ابن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت
رفتم به خدمت حضرت رسول ص در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد حضرت
فاطمه علیها السلم نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت
بلند شد حضرت رسول ص سر به جانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه
چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند
و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود که ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد
بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از ان پدر ترا پس او را مبعوث کرد به رسالت
خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا با او نکاح کنم
ای فاطمه ما اهل بیتیم که خدا بما عطا کرده است هفت خصلت را که با احدی پیش از ما نداده است و با احدی بعد از
ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و منم پدر
تو ام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تست و شهید
ما بهترین شهیدان است و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تست
و از ماست آنکه خدا او را دو بال داده است که پرواز میکند در بهشت با ملئکه هر جا که
خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر
تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا
بحق فرستاده است بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی به پیغمبری
فرستاده است که از حسن و حسین علیهما السلم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد

در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر شود و راهها بسته شود و غارت آورند مردم
بعضی نه پیری رحم کند بر کودک و نه کودک تعظیم کند پیر را پس خدا برانگیزد از فرزندان ایشان
کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهای را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین
خدا در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر از جور شده باشد
ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربانتر است بتو از من بسبب
منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش
از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامیتر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت
و عادلترین مردم است در قسمت بالسویه و بینا ترین مردم است باحکام الهی و من از خدا
سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شود و علی علیه السلم فرمود که
فاطمه نماند بعد از حضرت رسول خدا الا هفتاد و پنج روز که بپدر خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول
حضرت مهدی ع بحسن و حسین علیهما السلم هر دو نسبت داده برای آنکه از جهت مادر در نسل امام حسن
علیه السلم است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر ع دختر حضرت امام حسن ع بود و چند حدیث
دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین ع است و دار قطنی که از محدثین مشهور عامه
است همین حدیث طولانی را از ابوسعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت
فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر
دوش حسین ع و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابونعیم از ابومنذر
و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب امامیه
راست روی مبارکش خال سیاهی است و بروایت عبدالرحمن بن عوف دندانهایش
گشاده است و بروایت عبدالله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی
ندا خواهد کرد که این مهدیست و خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید و بروایت
جابر بن عبدالله و ابوسعید عیسی علیه السلم در پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة
الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور صاحب
و صفات و علامات او مشتمل است بر بیست و پنج باب او گفته است که من همه

اثبات امامت دوازدهم
حضرت مهدی ع

از غیر طریق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنة حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهورۀ
معتبرۀ عامه است نسخهٔ قدیمی از ان نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بران نوشته است
و در پنج حدیث ان در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فرا
در مصابیح که الحال در میان عامه متداولست پنج حدیث در خروج مهدی ع نقل کرده است و بعضی
از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث درین باب نقل کرده است و در کتب معتبرۀ
شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی ع و غیبت
او و انکه امام دوازدهم است و بنسل حضرت امام حسن عسکریست و اکثر ان احادیث مقرون
با عجاز است زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه علیهم السلم تا امام دوازدهم و خفای ولادت
انحضرت را و غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و انکه انحضرت مخفی متولد خواهد شد با
سایر خصوصیات و جمیع اینمراتب واقع شد و کتبی که مشتملند برین اخبار معلوم است سالها
پیش از ظهور اینمراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت
دیگر افادۀ علم مینمایند و ایضاً ولادت انحضرت و اطلاع جمع کثیر بران ولادت با سعادت
و دیدن جماعت بسیار از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از ان
نیز معلوم و در کتب معتبرۀ خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله
و صاحب فصول مهمه و مطالب السؤال و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان
در کتب خود ولادت انحضرترا با اکثر خصوصیات که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت
آبای اطهار انحضرت معلومست و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول
عمر شریف انحضرت فایده نمیکند در اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی
انها نمیتوان نمود چنانکه کفار انکار معاد می نمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و
خاک شده و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که انچه در امم سابقه واقع شده مثل
ان در این امت واقع میشود از انجمله حضرت ابراهیم علیه السلم چون منجمان نمرود را خبر
داده بودند و شنیده و زیان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر
کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم ع پنهان با مادر او مقاربت

ترسیس

کرد ولادت

کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی ع نیز چون منجمان
خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون
حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی علیه السلم مخفی واقع شد
چنانکه مشهور است و بعد از انکه موسی گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با ان
سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلم نه روز
فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم
کند سالها بر وجوب فرزند خود و احوال مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای
جور شنیده بودند که حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم راخبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر
خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد
کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و
لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس کردانیده بودند
و پیوسته از حمل و ولادت انسرور خبر میگرفتند و در مقام تضییع ان گوهر بودند حق تعالی اظهار
قدرت کاملهٔ خود نموده حمل مادر انحضرت را مستور گردانید و ولادت با سعادت او را از
ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده و او را بحفظ حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد
چنانچه ولادت ان بزرگواران را مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان
با ثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان
تمام شود و جمعی کثیر که اسامی ایشان معروف است بر ولادت با سعادت انحضرت مطلع
شدند مانند حکیمه خاتون و قابلهٔ که در سر من رای همسایهٔ ایشان بود و بعد از
ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری ع جماعت بسیار بخدمت انحضرت رسیده اند
و معجزات که در وقت ولادت انحضرت و در نرجس خاتون مادر ان حضرت ظاهر
شد زیاده از حد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر
ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت ان حضرت انست که در سال دویست و پنجاه و پنجم
هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت

احوال امامت و حجت
حضرت حجت ع

نیز گفته اند و بنا بر مشهور میان خاصه و عامه وفات حضرت امام حسن عسکری ع در سال دویست
و شصت بوده پس سن شریف آن حضرت در وقت امامت بنا بر قول اول تقریبا پنج
سال بود و بنا بر قول دویم چهار سال و بنا بر قول سیم دو سال و مع ذلک آن معجزات
و غرایب حالات که از آن حضرت بظهور می آمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگر
کبری و در غیبت صغری آن حضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض با ایشان
میدادند و مسایل می پرسیدند و جواب بخط شریف آن بیرون می آمد و خمس و نذرها می بردند
ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان
برسانند و جمع کثیر هر ساله موظف بودند و بدرست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد
که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مالها را
می گفتند و نام کسی را که مالها را فرستاده بود میبردند و آنچه بر ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت
و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات
از ایشان بظهور می آمد و در زمن غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آن حضرت میرسیدند
و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف
که همیشه شیعیان ایشان را میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان
عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما نص
بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب
ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا واصل شد ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید
بنص امام حسن عسکری ع و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب علیه السلام و حضرت صاحب ع بعد از
وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را
و راضی شده ایم بقضای او پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا
رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده
بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه
هدی حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بپوشاند مزد و حق تعالی ثواب ترا

عظیم گرداند

عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت
او ترا و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او
بآخرت و از جمله کمال و سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو کرامت کرده است
که جانشین او باشد و بعد از او قایم مقام او باشد با امر او و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله
که نفوس راضی اند بمکان تو و با آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری
کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین
توقیع رفیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سعادات و برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه
بر عدالت و نیابت او منعقد شده و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات
از او ظاهر میشد و کتابها در تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و صاحب
الامر علیهما السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت
بخدا سوگند که صاحب الامر ع هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را
می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را
دیدهٔ گفت بلی و آخر نزدیکی دیده ام که پرده های کعبه چسبیده بود در مستجار میگفت خداوندا
بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمت الله علیهم
روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم
که بر او سلام کنم دیدم که تختهٔ در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی
بر آن نقش میکند و اسمای ائمه علیهم السلام بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سیدی
این تخته چیست گفت این برای قبر خود میسازم که بر روی او مرا دفن کنند یا در
پشت من در قبر مرا بآن تکیه بدهند و قبر خود در افکنده ام و هر روز داخل قبر خود میشوم
و یک جزو قرآن در آن میخوانم و بیرون می آیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال
بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از نزد
او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز
از آن ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون گردید و این خبر را

اثبات امامت و وجود حضرت مهدی ع

بربا

ام کلثوم دختر او و دیگران بهمین نحو روایت کرده اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر ع او را امر کرد که ابوالقسم حسین بن روح را قایم مقام خود گرداند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای حضرت را با و میفرمود و اکثر مردم را گمان این بود که او ع نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سوالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من برخواستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین می بود و بخدمات او قیام می نمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ در یابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است و از جانب حضرت صاحب الامر ع مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من امور خود را باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر صاحب ع شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت باو بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود و اکثر علما و محدثین شیعه درین سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهراً منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما درین سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم

بکلمهٔ ثانی

بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا کرد و گفت خدا رحم کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که درین ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ ما از روز را نوشتند بهفده یا هجده روز خبر رسید که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتّب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب الامر ع بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمیشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگوی و افترا کننده است و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو که خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی است که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم اعلی ارتحال نمود مولف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده است که در غیبت کبری آنحضرت ع را دیده اند و در آنوقت نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که درین حدیث مراد آن باشد که اگر دعوی کنند که در آنوقت دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند و اگر با مشاهده دعوی نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند اما معجزاتی که بر دست و زبان شیعیان جاری شده زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ

[illegible]

ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر
ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش گم
شد و من یک شمش بوزن او خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون آ
آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشی که خریده بودم گفت بردار آن شمشی را
که بعوض گم شده خریده زیرا که گم شده بما رسیده است و از کور شمش گم شده
بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید وکیل حضرت
صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد بنزد
حسین و گفت بگو بمن چه چیز آورده‌ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز
در میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله
انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور
چون خادم حقه را آورد حسین گفت که این حقه ایست که آورده بودی و در دجله
انداختی و در این حقه یک جفت دست برنجن طلاست و حلقهٔ بزرگی که در آن منصوب
است و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری
فیروزه پس حقه را گشودند و آنچه گفته بود در آن حقه بودند چون زن حالت را مشاهده
کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر و بعضی از شیعیان
با ایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمهٔ حضرت و سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر
اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده
بود و هفت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب علیه السلام بینا شد و حضرت
خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد در آذربایجان و جمع دیگر بودند
که بعضی خود نادرا بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند
و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمهم الله روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت
صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و باین سعادت نرسیدم تا آنکه بخدمت
محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی

التماس کردم

التماس کردم که مرا بخدمت آن حضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول
روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او می‌آید و جوانی خوشروی خوشبوی با او همراه است
بهیأت تجار و متاعی در آستین دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آن جوان که اوست خود
آنکه میخواهی پس بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسید
که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتم خواست داخل آن خانه شود عمروی گفت اگر
سؤال داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و گفت
ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه برطرف شود یعنی از برای طلب
فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت
با رفیقی بحج میرفتیم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک
ما نشسته بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را بصد و پنجاه دینار و ازار زرد
و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سایلی از ما سؤال کرد او را رد کردیم
نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد و سایل
او را دعای بسیار کرد و جوان برخاست و از ما غایب شد نزدیک سایل رفتیم و از او پرسیدیم
که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی بما نمود سنگ ریزه طلائی که مانند ریگ
دندانه داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم که امام و مولای ما نزد ما
بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم
و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد که بود گفتند
جوانیست علوی که هر سال پیاده بحج میآید و قطب راوندی در خرائج از حسن مسترق
روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله
بودم و در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب الامر علیه السلام و غیبت آنحضرت مذکور شد
و من استهزا میکردم باین سخنان در این حال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز
همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا آنکه حکومت
قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را

میگشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه
طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم
تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد
در این حال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر
چشمهایش در زیر آن نمی نمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا
امیر نگفت و بکنیت نیز نام نبرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت
چرا عیب میکنی و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب
ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او لرزیدم
و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بان موضعی که متوجه آن
گردیده باسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب
کنی خمس آنرا بمستحقش برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت
برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب شد
و ندانستم که بکجا رفت و از جانب راست و چپ او بسیار طلب کردم و نیافتم
ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و
فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه
خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب
ما بسوی ما می آمد ما با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما آمدهٔ میان ما و
تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو خواهی بکن مدتی در قم ماندم
و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من حسد بردند
و مذمت من بنزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه
خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می آمدند در این حال
محمد بن عثمان عمروی آمد و از همهٔ مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی
تکیه داد و من از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و میرفتند

و کثرت اموالم

داد و نشسته بو

و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی
شد بنزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب
و نهر میگوید که ما وفا بوعدهٔ خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم
و اطاعت میکنم و بجان منت دارم پس برخواستم و دستش را گرفتم و باندرون بردم و در
خزینهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را که فراموش
کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم
پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا قصه این حدیث را از عم خود شنیدم شک از دل من
زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی ره و دیگران روایت کرده اند که
علی بن بابویه عریضه بخدمت صاحب الامر علیه السلم نوشت و بحسین بن روح داد سوال کرده
بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت
در جواب او نوشت که دعا کردیم از برای تو و حق تعالی ترا در این زودی دو فرزند نیکو کار
روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند خواهد داد یکی محمد و دیگری حسین
و از محمد تصانیف بسیار مانده و از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل
بسیار از محدثان و فضلا بهم رسیده اند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قائم علیه السلم
بهم رسیده ام و استادان او سعی تحسین و مدح میکردند و میگفتند سزاوار است کسی
که بدعای حضرت صاحب الامر بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند
صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
و میخواستم که از آن حضرت سوال کنم که امام بعد از او که خواهد بود حضرت پیش از آنکه
سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم علیه السلم را خلق کرده است تا حال
زمین را خالی از حجت نکرده است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که
حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت او دفع کند بلاها را از زمین و بسبب او باران
از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا بن رسول الله پس که خواهد بود
امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر

امامت حضرت مهدی ١٤

ورویش بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله بی مثل گفت ای احمد این است امام بعد از من واگر نه
این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او هرآینه این پسر را بر تو ظاهر نمی نمودم این فرزند
که نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد
بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است
بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن
و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قبول امامت او و توفیق دهد خدا
او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی هست که خاطرم
مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد بلغت عربی فصیح گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام
کشنده از دشمنان او بعد از دیدن دیگر طلب اثر مکن ای احمد گفت شاد و خوشحال از خدمت
آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم یابن رسول الله عظیم شد سرور من
بآنچه انعام کردی بر من بیان کن سنتی که از خضر و ذوالقرنین در آن حجت خواهد بود
حضرت فرمود آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یابن رسول الله غیبت او بطول خواهد
انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من القدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها
که قایل بامامت او شده باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز
میثاق از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح
ایمان کرده باشد ای احمد این امریست از امور غریبه خدا است و رازیست از رازهای
پنهان او و غیبی است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله
شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضاً از یعقوب بن
منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت حضرت امام حسن عسکری رفتم بر روی تختگاهی
نشسته بودند و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای
سید من کیست صاحب این امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم
کودکی بیرون آمد و قامتش پنج شبر بود و تقریباً چنان است هشت ساله باشد یا ده
ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و موهای مجعده

برخد راست

کرامت

برخد راست رویش خالی بود و کاکل بر سر داشت آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست
حضرت فرمود این است امام شما پس آن کودک برخواست حضرت فرمود ای فرزند برو
تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقدر شده است پس با او نظر میکردم تا داخل حجره شد
پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را
در حجره ندیدم و ایضاً بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی
روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن عسکری ع پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را
بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت این است امام شما بعد از من
و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود
و بعد از امروز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک
روزی حضرت امام حسن عسکری از دنیا مفارقت نمود و ایضاً روایت کرده است از محمد بن صالح
قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن علیه السلام از کنار
خانه ظاهر شد گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من می شوی جعفر متحیر و ساکت شد
پس حضرت غایب شد بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده
مادر حضرت امام حسن ع برحمت ایزدی واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آن خانه دفن
کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه من است در اینجا دفن مکنید
شیخ
حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه من است و غایب شد و دیگر او را ندیدند و طوسی علیه الرحمه
از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت در سامره واقع شد در سال
دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول ص که اسم او اسم
من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و او است حجت خدا و منتظر و صاحب
الزمان اسمعیل گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع در مرضی که در آن مرض بعالم
قدس ارتحال فرمود و نزد او نشستم در آن حال عقید خادم خود را طلبید گفت که
آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب ع قدح را آورد و بدست
آنحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بر دندانهایش خورد

احادیث اما[illegible]
حضرت مهدی ع

پس قدری از دست گذشت و عقیقه سو گفت داخل این خانه شو کودکی در سجده است
بنزد من بیاور عقیقه گفت چون داخل خانه شدم و دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای
سبابه سو بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت
و از نماز فارغ شد گفتم سیدمن شمارا امر میکند که بنزد او بیائید پس مادر حضرت آمد
و دستش را گرفت و بسوی حضرت اورد و چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل
بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود و چون
نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آبرا بمن ده که من
بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود سو بدعا
حرکت داد و آب را بپدر بزرگوار خود داد چون آب را آشامید فرمود که مرا
برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامن آنحضرت انداختند و حضرت صاحب علیه السلم
آن حضرت سو وضو داد یکمرتبه یکرتبه سر و پاهای آنحضرت سو مسح کرد پس حضرت صاحب
الزمان علیه السلم گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا
در زمین و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزه رسول خدا ص بشارت
داد بتو امت سو و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدر و پدران من که بمن
رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت
کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب ع متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلم پدرم را
طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق
کند بر بنی هاشم و غیر ایشان گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان
امام حسن عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلم متولد شد بدو زانو نشست
و انگشتهای شهادت سو بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب
العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف
خواهد شد از ما و اگر ما را رخصت گفتن بدهد خدا اشک نخواهد ماند و ابوالفاکه نسیم
روایت کرده که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت آن در رفتم و عطسه کردم فرمود

برحمک الله

١٢٧

برحمک الله فرمود بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه
گفتم بلی فرمود امان است از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری ع
روایت کرده است که چون حضرت قائم علیه السلم متولد شد نوری دیدم از آن حضرت ساطع
گردید و اطراف آسمانرا نور روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر می آمدند و
بالهای خود سو بر سر و روی و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان
چون این واقعه را بحضرت عسکری ع نقل کردیم حضرت خندید و فرمود اینها ملائکه آسمانند
فرود آمده اند که تبرک بجویند بآن حضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که
خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمهما الله در کتاب های
غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلمان برده فروش که از فرزندان ابو
ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم
و همسایه ایشان بوده در شهر سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام
علی النقی علیه السلم بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم
فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده از
از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من
ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در
ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه
نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند
که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در
چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از
کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکلای امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان
عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن
یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان
صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا

اثبات وجود
امام ثانی عشر

وامتناع خواهد نمود ان کنیز از نظر کردن مشتریان ودست کذاشتن ایشان بر او وخواهی شنید
واز پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میکوید که وای از پرده
عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد کفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این
کنیز وعفت او مرا در خریدنش راغب کردانید پس ان کنیز بلغت عربی بان شخص خواهد کفت
که اکر بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی وپادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد
مال خود را ضایع مکن در قیمت من پس ان برده فروش کوید که من برای تو چه چاره کنم که هیچ
مشتری را راضی نمیشوی واخر از فروختن تو چاره نیست پس ان کنیز میکوید که چه تعجیل میکنی
والبته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند واعتماد بر وفا ودیانت او داشته باشم پس
در اینوقت تو برو بنزد صاحب کنیز وبکو که نامه با من هست که یکی از اشراف وبزرکان
از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنکی وخط فرنکی ودر ان نامه کرم وسخاوت ووفا
داری وبزرکواری خود را وصف کرده است این نامه را باین کنیز بده تا بخواند اکر بصاحب
این نامه راضی شود من وکیلم از جانب ان بزرک که این کنیز را از برای او خریداری
نمایم بشر بن سلیمان کفت انچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد وانچه فرموده بود همه را
بعمل اوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار کریست وکفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب
این نامه بفروش وسوکندهای عظیم یاد کرد که اکر ابا ونفروشی خود را هلاک میکنم پس
با او در باب قیمت کفتکوی بسیار کردم تا انکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام
علی نقی ع بمن داده بودند پس زر را دادم وکنیز را کرفتم وکنیز خندان وشاد شد وبا من
امد بحجره که در بغداد کرفته بودم تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون اورد ومی بوسید
وبر دیدهای خود میچسبانید وبر رو میکذاشت وبر بدن می مالید پس من از روی تعجب کفتم
امی بوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیز کفت ای عاجز کم معرفت ببزرکی
فرزندان اوصیای پیغمبران کوش خود بمن بسپار ودل را برای شنیدن سخن من فارغ
بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم
ومادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است

۱۰ جزو

ترا خبر دهم بامر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در اورد در
هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام
از علمای نصاری وعباد ایشان سیصد نفر واز صاحبان قدر ومنزلت هفتصد کس واز امرا
ولشکر وسرداران عسکر وبزرکان سپاه وسرکردهای قبایل چهار هزار نفر وتختی نمود که
حاضر ساخته بود در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کردانیده بود وان تخت را
بر روی چهل پایه تعبیه کردند وبتها وچلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند وپسر برادر
خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست کرفتند که بخوانند بتها
وچلیپاها همکی سرنکون بر زمین افتادند وپایهای تخت خراب شد وتخت بر زمین افتاد
وپسر برادر ملک از تخت در افتاده بیهوش شد پس در انحال رنکهای کشیشان متغیر شد
واعضای ایشان بلرزید پس بزرک ایشان بجدم کفت ای پادشاه ما را معاف دار از چنین
امری که بسبب ان نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل کردد پس
جدم این امر را بفال بد دانست وکفت بعلما وکشیشان که این تخت را بار دیکر برپا کنید وچلیپاها را
بجای خود قرار دهید وحاضر کردانید برادر این برکشته روزکار بدبخت را که این دختر را باو
تزویج نمایم تا سعادت ان برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند
وان برادر دیکر را بالای تخت بردند وشروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول
روی نمود ونحوست این برادر ونحوست ان برادر یکی بود وسر این کار را ندانستند که این از
سعادت سروریست نه از نحوست ان دو برادر پس مردم متفرق شدند وجدم غمناک بحرم
سرا بازکشت وپردهای خجالت در اویخت پس چون شب شد وبخواب رفتم در خواب
دیدم که حضرت مسیح وشمعون وجمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند ومنبری از نور
نصب کردند که از رفعت سر بلندی بر اسمان مینمود ودر همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را
کذاشته بود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله با وصی ودامادش علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه وجمعی از امامان فرزندان ان بزرکوار تشریف اوردند وان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس
حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم واجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت

ودست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت ص فرمود یا روح الله آمده ام
که ملیکه فرزند وصی تو شمعون ع برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود
بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن دادی
پس حضرت عیسی ع نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف دو جهانی بتو روی آورده
پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر
برآمدند حضرت رسول ص خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا بامام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و
فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم
از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان
داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد
سرمایه قرار و صبر مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شده و هر روز
چهره ام کاهی میشد و بدنم میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای
روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ
سودی نمیداد پس چون از علاج درد من مأیوس شد روزی بمن گفت ای نور چشم آیا هیچ در خاطرت
هست آرزوئی که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بروی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار را
از اسیران مسلمانان که در زندانند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی
و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیت بخشند پس چون
چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال شد
و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب
دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم ع با هزار کنیز
از حوریان در خدمت آنحضرت اند پس مریم ع بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر
شوهر تست امام حسن عسکری ع پس بدامن مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن عسکری ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند
من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک

خواهرم مریم

خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت
مسیح و مریم علیهما السلام از تو راضی و خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری ع بدیدن تو بیاید
پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم گفت
حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری نمود و فرمود اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من
او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات
آن حضرت را میبردم و چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت
طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت جمال
خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی
اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بیکدیگر در ظاهر
برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا امشب یک شب نگذشته است
که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان
اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری ع در شبی از شبها که در فلان روز جدت
لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان
کنیزان و خدمتکاران بینداز در هیاتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو
و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر
کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم مرد
پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این
نام کنیزان است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفتم بلی که از بسیاری
محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بریاد کردن آداب حسنه بدارد زنی مترجمی
در زبان فرنگی و عربی هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی
بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که من او را بسر من رای بردم
و بخدمت حضرت امام علی النقی ع رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق تعالی بتو
نمود عزت اسلام را و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگی محمد و اهل بیت علیهم السلام

احوال امام ثانی عشر

او گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت
فرمود که میخواهی ترا اکرامی میدارم که کدام یک بهتر نزد تو است اینکه ده هزار اشرفی بتو دهم
یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال نمی خواهم حضرت فرمود که بشارت
باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب شود و زمین را پر از عدل و داد کرده بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از که بهم خواهد رسید فرمود از آنکس که حضرت
رسالت پناه ترا برای او خواستگاری نمود پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا
بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو حضرت امام حسن عسکری ع حضرت فرمود که آیا او را میشناسی
گفت مگر از آن شبی که بر دست بهترین زنان عالمیان مسلمان شدم شبی گذشته
است پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را
طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون
او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا
ببر او را بسوی خانه خود و تعلیم کن او را سنتها و واجبات را که او زن حضرت امام حسن
عسکری ع و مادر حضرت صاحب الامر ع است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب
کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین
عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام
حسن عسکری ع بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بر نرجس خاتون کردند پس عرض
کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه من از روی
تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی فرزند بزرگوار از او بیرون آورد که عالم را
پر از عدل کند گفتم پس بفرستم او را بسوی شما فرمود از پدر بزرگوارم رخصت
بطلب در این باب حکیمه خاتون گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی النقی
علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود
و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت
تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا

مینحواست

میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا
واسطه چنین امری گرداند حکیمه گفت بزودی که بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را
در خانه خود واقع ساختم و بعد از چندروز آن سعد اکبر را بآن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی امام الطاهر او
بردند و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت
امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان
پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من
پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توی خاتون و صاحب من هرگز نگذارم که تو کفش از پای
من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیدهای خود می نهم چون حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای خیر دهد ای عمه پس در خدمت
آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامههای مرا بروم حضرت
فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده
میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد
ای سید من آن فرزند و من در نرجس خاتون هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرساند از دیگری نیست
جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم
فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد مثل او مثل مادر موسی علیه السلام است که تا هنگام
ولادت هیچ تغیری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت
برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر
اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد و در پهلو می باشد و از رحم بیرون
نمی آییم بلکه از ران مادران فرود می آییم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست
از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون
هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزد نرجس خوابیدم و
در هر ساعت از و خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد
و در این شب بیشتر از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم و چون بنماز

[illegible]

در رسید پس از خواب جستم و دو صباحت نماز شب بجا آوردم و چون نظر کردم صبح کاذب
طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت
امام حسن علیه السلام از حجرهٔ خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال و در نرجس
اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که سورهٔ
انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم
فرموده بود پس چون من شروع کردم بخواندن سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن
طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا
داد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت
خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام علیه السلام تمام شد نرجس از دیدهٔ من غایب
شد گویا پرده در میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی امام حسن علیه السلام فریادکنان حضرت
فرمود که برگرد ای عمه او را در جای خود خواهی یافت و چون پرده گشوده شد و در نرجس نوری
مشاهده کردم که دیده‌ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که رو بقبله سجده
افتاده بر زانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده میگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَ اَنَّ جَدّی رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّ اَبی اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ پس یک یک امامان را
شمرده رسید پس فرمود که اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لی وَعْدی وَ اَتْمِمْ لی اَمْری وَ ثَبِّتْ
وَطْأَتی وَ امْلَأِ الْاَرْضَ بی عَدْلاً وَ قِسْطاً یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرموده
وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان مرا ثابت کن
و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز داد
که ای عمه فرزند مرا بیاور بگیر و بسوی من بیاور و چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ
الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید براستی که باطل مضمحل شد
نی است و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر
بزرگوار خود بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر گرفت و زبان

[illegible]

مبارکش بر هر دو دیده‌اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان برگردانید و بر کف دست چپ
و دوراستش نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی
پس حضرت صاحب الامر علیه السلام استعاذه فرمود و گفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ
وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ
الْوارِثینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ
ما کانُوا یَحْذَرُونَ و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آبای
بزرگوار او نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را
ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را
وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر
و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم بر ترجمهٔ حدیث
پس حضرت صاحب الامر علیه السلام صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر
المؤمنین و جمیع امامان صلوات الله علیهم فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در آن حال مرغان
بسیاری نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل
را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور پس مرغ آنحضرت را برگرفت و بسوی
آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو حرام است خورد و بزودی او را
بسوی تو برمیگردانند چنانچه حضرت موسی علیه السلام که با مادرش برگردانیدند چنانچه حق سبحانه و تعالی
فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیدهٔ مادرش باو روشن
باشد حکیمه از آنحضرت پرسید که این مرغ چه بود که حضرت صاحب را باو سپردی فرمود
که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام و ایشان را موفق میگرداند
از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون
چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان

امامت وجود امام ثانی عشر ع

خانه براه میرود گفتم ای سیدهٔ من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد
پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه
ایشان مانند یکساله دیگر است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قران میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را میبرند و هر صبح و شام بر ایشان
نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم و در زمان حضرت
امام حسن عسکری علیه السلم تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت
مردی کامل دیدم او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او
بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان
شما میروم باید که سخن او را قبول کنید و امر او را اطاعت نمائید پس بعد از چند روز
حضرت امام حسن عسکری ع بعالم قدس ارتحال فرمود و اکنون من حضرت صاحب الامر ع را
هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هرچه سوال میکنم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم
سوال بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری روایت کرده است
که بعد از وفات امام حسن عسکری ع رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت و امام
زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون
نشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی یا ناطق است و علانیه دعوی
امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلم
امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین علیهما السلم را بر سایر ائمه
داده است و خدا فرزندان حسین علیه السلم را زیادتی داد بر فرزندان حسن ع و ایشان را مخصوص
گردانید بامامت چنانچه فرزندان هرون را زیادتی داد بر فرزندان موسی علیه السلم و مخصوص
گردانید ایشان را به پیغمبری و صاحبت هر چند موسی ع بهتر بود از هرون و حجت بود بر او
و فرزندان هرون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان موسی ع تا روز قیامت و ناچار است
این امت را از حیرتی و شکی افتند اهل باطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه
مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت امام

حسن عسکری ع

حسن عسکری ع البته خواهد بود گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری ع فرزندی مانده تبسم کرد
و فرمود هرگاه فرزند نمانده باشد پس که حجت خدا خواهد بود بعد از او و من گفتم بتو که بعد از حسنین
علیهما السلم امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیدهٔ من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت
و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد
بیان نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه خاتون گفت بعد از سه روز از
ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلم مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن
عسکری ع و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکسی که از ما و تو باو احق
و اولی بود چون روز هفتم شد بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره
دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس
حضرت آواز داد ای عمه فرزندم را بیاور چون بخدمت آن حضرت بردم زبان در دهانش
گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب ع شهادتین را ادا فرمود و صلوات بر حضرت
رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلم فرستاد و بسم الله گفت و آیه گذشت تلاوت نمود پس حضرت
امام حسن عسکری ع فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد
و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب
صالح و صحف ابراهیم و توریت موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قران جدم محمد مصطفی
صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصهای پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد او را برداشتند و به سراپردهای
عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من ترا خلق کرده‌ام
برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافتهٔ بندگان من قسم بذات
مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت
و هدایت تو بندگان را می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید
او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام رسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ حمایت
من است او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم

اثبات وجود امام عصر

وحق خود را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص شود بسیاری
از شیعیان در حال حیات حضرت امام حسن عسکری ع و بعد از وفات آنحضرت آنحضرترا دیده اند
و معجزات از آن حضرت مشاهده نموده اند از آن جمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی ره روایت
کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری ع میکردم و نامهای آنحضرترا
بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمود مرا طلبیدند
و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی
شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان
گفت ای سید هرگاه این واقعه هایله رو دهد امر امامت با کیست فرمود هر که جواب
نامهای مرا از تو طلب کند او امامست بعد از من دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من
نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است
او امام شماست مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم
و نامها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفتم و برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم
داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود
چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر
آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر
خود گفتم که اگر این امامست پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت
دارد زیرا که پیشتر او را می شناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور می نواخت
پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این وقت عقید خادم بیرون آمد
و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و برو نماز کن جعفر برخواست
و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم حضرت امام حسن عسکری ع را
کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند
چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه
ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود

گفتم

از تو

پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز
کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی النقی ع دفن کرد و متوجه من شد و فرمود
که ای بصری بده جواب نامها را که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان
از آنها که حضرت امام حسن عسکری ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون
آمدم و حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که آن طفل که بود آن
طفل جعفر گفت والله من هرگز او را ندیده ام و نمی شناختم پس در آنحال جماعتی از
اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت عسکری ع چون دانستند که وفات
یافته پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک او رفتند
تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست که نامها از چه جماعت است
و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب
میخواهند در آنحال خادم بیرون آمد از جانب صاحب الامر صلوات الله علیه و گفت
با شما نامه فلان شخص هست و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار
اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی است که طلا را روکش کرده اند آن جماعت
نامها و همیانها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و
مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن عسکری ع همین همیان بود پس
جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه عباسی آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد
خدمتکاران خود فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری ع را گرفتند که آن طفل را بما
نشان ده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حمل دارم من از آنحضرت
پس او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند
ناگاه عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد ایشان
بحال خود درماندند و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود برگشت و شیخ طوسی ره بروایت
دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب
نمود و امر کرد که هر یک یک اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و یکی دیگر را جنیبت

اثبات وجود
امام ثانی عشر

بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری ع را بما نشان داد و
گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر ان در نشسته است پس داخل خانه شوید
و هرکه را در انخانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم
در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم
که که در این خانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروای
نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه را بسیار پاکیزه دیدیم در مقابل پرده دیدیم آویخته
کردیم که هرگز از ان بهتر ندیده بودیم و گویا الحال از دست کارگر بیرون امده است
و در خانه هیچکس نبود و چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد و گویا دریای
آبی در میان ان حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی اب گسترده
است و بر بالای ان حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیأت و مشغول
نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت
که داخل شود در میان اب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم
و او را بیرون اوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق
دیگر اراده کرد که داخل شود حال او نیز بر همان منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی
گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا و الله که ندانستم که نزد
که می ایم و از حقیقت حال مطلع نبودم اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ
ملتفت گفتار من نشد و مشغول نماز بود و ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید برگشتیم و معتضد
انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بنزد او
ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید
که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرف زدید گفتیم نه پس سوگندهای
عظیم یاد کرد که یک کلمه از این واقعه را بدیگری نقل کرده اید هر اینه همه را گردن میزنم
و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب رحمه الله
روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم با سیماء

غلام خلیفه

مبارک

غلام خلیفه که در سر من رای امد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت
انحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تبرزینی در
دست داشت و بسیماء گفت که چه میکنی در خانه من سیماء بر خود لرزید و گفت جعفر
کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه تست ما برمیگردیم پس از خانه
بیرون امدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون امد من
از او پرسیدم از حکایتی که ان شخص نقل کرد که آیا راست گفت گفت که ترا خبر داد گفتم یکی
از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمی ماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند
که احمد بن اسحق از وکلای حضرت امام حسن عسکری ع بود و سعد بن عبد الله را که از ثقات
اصحاب است با خود برد بخدمت انحضرت که از مسئله چند میخواست سوال کند سعد بن عبد الله گفت
چون بدر دولتسرای انحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل
شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در ان همیان صد و
شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را شیعیان مهر زده بخدمت انحضرت فرستاده
بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن انحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری
در کمال حسن و کمال و در سرش کاکلی بود و در نزد انحضرت گوی از طلا بود بشکل
انار که به نگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره برای

هدیه

انحضرت فرستاده بود و بر دست انحضرت نامه بود و کتابت میفرمودند و چون ان طفل
مانع میشد ان گوی را میانداخت که طفل از پی او میرفت و خود کتابت میفرمود
و چون احمد همیان را گشود و نزد انحضرت گذاشت حضرت بان طفل فرمود که اینها
هدایای و تحفهای شیعیان تست بگشا و تصرف نما ان طفل یعنی صاحب الامر صلوات الله علیه
گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس
حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که ای پسر اسحق بیرون اور انچه در همیان است تا حضرت صاحب
الامر ع حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون اورد حضرت فرمود
که این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی درین کیسه است

اثبات وجود امام ثانی عشر علیه السلام

چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر باو بمیراث رسیده بود و فروخته است و چهارده
اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان صد دینار است حضرت
امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است
تا بیرون کنند فرمود که در میان یک اشرفی است بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند
و تاریخش بران نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقص
است و یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همان دو دینار است و وجه حرمتش
این است که صاحب این کیسه در فلان سال و در فلان ماه او را نزد جولاهی که از
همسایگانش بود بمقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی برین بگذشت و دزدان آنرا ربودند و آنمرد
چون گفت که آنرا دزد برده تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه
دزد برده بود بهمان وزن داد که او را بافتند و فروختند و این دو دینار از قیمت آن
جامه است و حرام است و چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت
صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم کرد پس صره دیگر
بیرون آورد و حضرت صاحب ع فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد و
پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید چرا فرمود که این اشرفیها
قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد
و گرفت و مال آنها در این مانده است حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس
باحمد گفت که این کیسه ها را بردار و وصیت کن تا بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم
و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست
که مسایل خود را بپرسد حضرت امام حسن عسکری ع فرمود از نور چشم من بپرس آنچه میخواهی
و از مسایل فرمود که حضرت صاحب الامر ع پس جمیع مسایل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید
و بعضی از سوالها را از خاطر محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب
فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران
رحمه الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب

خود با

راست پادشاه آن

خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند چهل نفر بودیم و در دست ملک بر کرسیها می نشستیم
و همه توریت و انجیل و زبور و صحف ابراهیم ع را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم
و ایشانرا دانا میکردانیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشانرا در حلال و حرام ایشان و همه
مردم رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او روزی نام صاحب الامر ع را مذکور ساختیم و گفتیم آن
پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص
کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه باین قرار گرفت که من بیرون آیم و از
برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم
پس دوازده ماه گردیدیم تا نزدیک بکابل رسیدیم و جماعتی از ترکان بر خوردند و زخم
بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد
در آنوقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق
از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام
مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتم من گفتم از شهر خود
بیرون آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ام
گفتند نام او چیست گفتم محمد صلی الله علیه و آله گفتند او پیغمبر ماست که تو او را طلب مینمایی
من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم من میدانم که محمد پیغمبر حقست
اما نمیدانم آنکه شما میگوئید همانست که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید او در کجاست و میباشد
تا بروم بنزد او و سوال کنم از علامتها و دلالتها که نزد من است و در کتب خود خوانده ام اگر آن
باشد که من میطلبم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رحلت کرده است گفتم وصی و خلیفه او
کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله پسر
عثمانست و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتم این آن
پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و
پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست
بر روی زمین بغیر فرزندان این مرد که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخنان را

زرود

امات وجهولام
عشر۴

ازمن شنیدند برجستند و گفتند ای امیر این مرد از ترک بدر امده است و داخل کفر شده است
و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسّکم و از دین خود مفارقت
نمیکنم تا دینی قوی تر از انکه دارم بیابم من صفات این پیغمبر را خوانده‌ام در کتابهای خدا
بر پیغمبرانش فرستاده است و من از بلاد هند بیرون امده‌ام و دست برداشته‌ام از عزّتی که در
انجا داشتم از برای طلب او و چون تفحّص کردم امر پیغمبر شما را انچه بیان کردید موافق نبود با
انچه من در کتب الهی خوانده‌ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن
اشکیب را طلبید که از صحابه حضرت عسکری علیه السلام بود و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین
گفت اصلحک الله نزد تو فقیها و علما هستند و ایشان ابصر و اعلمند بمناظره او والی
گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر
نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد بعد از انکه احوال خود را با او گفتم و گفتم پیغمبری که مطلع
گردید گفت ان پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفته‌اند اما خلیفه او را غلط گفته‌اند
ان پیغمبر محمد است پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابو طالب است و پسر
عبد المطلب است و او شوهر فاطمه علیها السلام دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر
زاده محمدند غانم گفت من گفتم همانست انکه میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود
والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم انچه طلب میکردم و گفتم انا اشهد ان لا اله الا الله و انّ
محمّدا رسول الله پس والی بلخ احسان بسیار بمن کرد و با حسین گفت تفقّد احوال
او بکن و از او با خبر باش پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسایلی را بان محتاج
بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم من بحسین گفتم
ما در کتب خود خوانده‌ایم که محمّد خاتم پیغمبرانست و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت
بعد از او با وصی و وارث و خلیفه او است و بعد از او وصی و خلیفه او است و همیشه
امر خلافت خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس
کیست وصی وصی محمّد صلوات الله علیه و آله گفت امام حسن و بعد از او امام حسین و از پسر
محمّد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم و بیان کرد انچه حادث شد

ازین

از غایب شدن انحضرت پس همت من مقصور شد بر انکه طلب ناحیه مقدسه انحضرت بکنم
شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس غانم امد بقم و با اصحاب ما صحبت
داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او
رفیقی بود از اهل سند و با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم
نیامد بعضی اخلاق ان رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون تا داخل سامره شدم و
رفتم بمسجد بنی عباس تا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در ان امری
که در طلب ان سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من امد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که
در هند داشتم و کسی بران اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که
ترا می طلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و
بوستانی شدم دیدم مولای من نشسته است بلغت هندی گفت خوش امدی ای فلان
و چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا انکه مجموع ان چهل نفر را که رفیقان
من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و انچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع
این سخنان را به کلام هندی میفرمود و گفت میخواهی حج بروی با اهل قم گفتم بلی ای
سیدّ من فرمود با ایشان بحج مرو و در این سال برگرد و در سال اینده برو پس بسوی من انداخت
صرّه زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرج خود کن در بغداد و بخانه فلان شخص مرو
و او را بهیچ امری مطلع مگردان راوی گفت بعد از ان غانم برگشت و بحج نرفت و بعد از ان
قاصدها امدند و خبر اوردند که حاجیان در ان سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت
او را برای این منع فرموده بود از رفتن بسوی حج و در این سال پس بجانب خراسان رفت
و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در
خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمّد قولویه استاد
شیخ مفید رحمهم الله روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسمعیلیه ملاحده کعبه را
خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه اورده در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و
هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود

ابواب [illegible]
ثانی عشر

نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام دران سال اراده حج کردم زیرا که
در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر از معصوم و امام زمان نصب
نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت
رسالت او را نصب کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب
کرد چون خواستند نصب کنند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت
امام زین العابدین علیه السلام آن را بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در این سال
متوجه حج شدم و چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود
ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن
هشام میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عریضه
سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد بود و ازین مرض عافیت خواهم یافت
یا نه ابن هشام را گفتم مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را
بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا ازبرای همین کار میفرستم ابن هشام
گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن
حجر مرا جا بدهند که درست توانم دید که حجر را بجای خود میگذارد و از ازدحام
مردم مانع دیدن من نشود و چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه
مرا در میان گرفتند و حمایت من می نمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت
حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشروی گندمگونی پیدا شد
و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت درست ایستاد و حرکت نکرد پس
خروشی از مردم برآمد و صدا بلند کردند و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت و من
از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ
دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند من دیوانه شده ام و چشم را از او برنمی
داشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت او در نهایت
آهستگی و اطمینان میرفت و من هرچند میدویدم باو نمیرسیدم چون بجائی رسید

بغیر از من و او

بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه با خود
داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو که بر تو خوفی نیست درین علت
و عافیت مییابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالات را مشاهده کردم
و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بجدی که حرکت نتوانستم کرد چون
این خبر با بن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت
و هفت از هجرت در آن سال اندک آزاری بهم رسانید وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط
و سایر ضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام درین امور میکرد مردم باو گفتند آزار
بسیاری نداری اینقدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان سال است که مولای
من خبر وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال نمود الحقه
الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس ره نقل کرده است که من در سامره
بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و سی و هشت صدای حضرت
صاحب علیه السلام را شنیدم که از برای شیعیان مرده و زنده دعا میکرد و از الجمله میفرمود
زنده گردان و باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما
و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت وارد شهر همدان شدم
و همه را سنی یافتم بغیر یک محله که بنی راشد بایشان میگفتند و همه شیعه امامی بودند
از سبب تشیع ایشان سوال کردم مردی پیر از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او
ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که همه باو منسوبیم بحج رفته بود گفت
در وقت مراجعت پیاده می آمدم و چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله
خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی
آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود متوکلا روانه شدم اندکی
راهی رفتم رسیدم بصحرای سبز و خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون
داخل آن بوستان شدم قصر عالی بنظر من درآمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم
دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکو گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر

عظیمی نسبت بتو خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمان
داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل
شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در
خانهٔ او آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که
در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است و نزدیک
است سر شمشیر مماس سر او شود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان
باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و فرمود میدانی
من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج
خواهم کرد اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم نمود بعد از آنکه پر
از جور و ظلم شده باشد پس بر رو در افتادم و رو بر زمین میمالیدم فرمود چنین مکن و سر
بردار تو مردی از مدینه از بلاد جبل که آن را همدان میگویند گفتم بلی راست فرمودی ای
آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم
بسوی اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره
کرد بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسهٔ زری بمن داد و مرا از بوستان بیرون آورد
و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختان و منارها و مسجدی پیدا شد
گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری است که آن را اسدآباد میگویند
گفت همان است برو بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد و داخل اسدآباد شدم
و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع
کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرد و ما همیشه در خیر
و عیش و تنعیم تا آن اشرفیها در میان ما هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران
بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت
کرده اند که گفت بحج رفتم بقصد آنکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر ع برسم و میسر نشد
شبی در میان رخت خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار

امسال بحج بیا که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک
و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم از برای
طلب رفیق بیرون آمدم رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل کعبه شدم
تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آن حضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل
مدینهٔ طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکهٔ معظمه شدم و جستجوی
بسیار کردم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از
شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که در کعبهٔ معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم
و بتضرع و ابتهال از بخشندهٔ بی زوال سوال کنم که مرا بکعبهٔ مقصود خویش راهنمائی کند
چون خلوت و مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشروی و خوشبوئی را در طواف دیدم
که دو برد یمانی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش
دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری
گفتم از اهواز گفت ابن الخضیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا
او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قران
بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم من
آنم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن و گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت
امام حسن عسکری ع بود گفتم با من است گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون آوردم انگشتر
نیکوئی را که بر آن نام محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا علی نقش آن یا محمد
بود چون نظرش بر آن افتاد آن قدر گریست که جامهایش تر شد و گفت خدا رحمت
کند ترا ای ابومحمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی و حق
ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری
گفتم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیدهٔ او مرا بسوی تو
فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا
بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود برسی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در تمام

اثبات وجود امام ثانی عشر ۴

اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت پس چون بپایین عقبهٔ طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیهٔ نماز بکن پس با او نافلهٔ شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از سجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی را می‌بینی نظر کردم بقعهٔ سبز و خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ گفت چیزی می‌بینی چون نظر کردم خیمهٔ از مو دیدم که نور آن تمام آن وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می‌شود چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و او را سر رها کن گفتم ناقه را بکه بگذارم گفت این حرمیست که داخل آن نمی‌شود مگر ولی خدا و بیرون نمی‌رود از آن مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتیم تا نزدیک خیمهٔ منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطعی سرخ بر روی نمد افکنده اند و بر بالش از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود روی مبارکش را مشاهده کردم مانند پارهٔ ماه بی‌عیب و نقص و قامتش نه بسیار بلند و نه کوتاه و اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه‌های رو هموار و برآمده نبود در نهایت حسن و جمال که بر گونهٔ راستش خالی بود مانند قطرهٔ مشک که بر صفحهٔ نقره افتاده باشد و موی سیاه بر سرش بود نزدیک نرمهٔ گوشش آویخته از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستارهٔ درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن و لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی عباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان

باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود که پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جاهای پنهان‌تر و دورترین جاها تا آنکه پنهان باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت ظهور دهد و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی‌گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باشد بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی توئی که خدا مهیا گردانیده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعدای دین و اطفای نائرهٔ مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهایی زیرا که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیز اند و اهل قناعتند و چنگ در دامن متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است بانکه صبر نمایند بر مذلتها از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار القرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند و علمهای زرد و سفید در ما بین حطیم و زمزم بر سر تو بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع فتنهای مضلین در آن وقت اشجار ملت و دین ببار آید و صبح حق درخشان گردد و حق سبحانه و تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین برانداز و بسبب تو امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیدهٔ شرایع دین بسوی آشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر لباس ملت را سبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود که باید که آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمایی مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکلهٔ خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرا رخصت فرمود که باهل خود معاودت

ورایات

اثبات وجود امام ثانی عشر

تا یم دو روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم والتماس
بسیار کردم او قبول فرمایند تبسم فرمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی وطن خود
که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار درین باب
بسیار است و این رساله مختصره گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت
کرده است که او احصا نموده است عدد آن جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت
برایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان اینها اند عثمان بن سعید عمری و پسرش
محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق
و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسطامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از اهل آذربایجان
قاسم بن علا و از نشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم
بن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن رئیس
و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کردهٔ امام علی نقی علیه السلام و احمد بن حسن و برادرش
محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صرهٔ سر بمهر و از همدان محمد
کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر
برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد
بن محمد و علی بن محمد و محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او
و ابو محمد بن هرون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوکر و از قزوین مرداس و علی
بن احمد و از قابس دو مرد و از شهر زور پسر خال و از فارس مجروح و از مرو صاحب
هزار دینار و صاحب مال و رقعهٔ سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از
یمن فضل بن یزید و حسن پسر و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین
و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از نصیبین محمد بن رجا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب معجزات
مذکور است زیاده از هشتاد نفر می شوند و چون این عدد از جماعت مختلف نقل کنند
البته متواتر بالمعنی می شود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که مدت آن بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا بن رسول الله

فرمود

فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران که بود در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد تا جاری
در حضرت استیفا کند که جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق
یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله
بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد
بود که هر باطل ایمانی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را
بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آن حضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران
سابق و اوصیای ایشان بوده است آن حکمت معلوم نمی شود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه
حضرت خضر علیه السلام بیان کرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را
بموسی در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبهٔ خدا و سریست
از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید
که تصدیق کنیم بآنکه افعال او همه منوط بحکمت است هر چند جهتش بر ما معلوم نباشد
و کلینی ره روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضهٔ نوشته بخدمت صاحب الامر
علیه السلام و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت
و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند
اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن
اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سؤال مکنید از چیزی
چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبود احدی از پدران من مگر آنکه
در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفهٔ ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی
بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و آنچه
سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من مانند انتفاع بآفتابست
در وقتی که غایب کرده باشد آن را ابر از دیدها بدرستی که من امانم اهل زمین را از
عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای سؤال را از چیزی
که نفعی بشما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند

و دعا کنید که حق تعالی ما را بزودی فرج کرامت فرماید که فرج شما در آن است و سلام خدا
بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت
کرده است که او سؤال کرد از رسول ص که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم علیه السلم
در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است منتفع میشوند باو
و روشنی میابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند
ابر آنرا پوشانیده باشد مؤلف گوید که تشبیه بآفتاب زیر ابر اشاره است بچند
چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم هدایت و سایر فیوض کمالات
و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان
حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان دفع میشود چنانچه
حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه روایت
کرده اند از رسول خدا ص که اهل بیت من امان اهل زمینند چنانچه ستارها امان اهل
آسمانند و هر که دیده دلش بنور ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب
فرج بر کسی بسته شود و چاره کارهای خود در اندازد یا مطلب دقیقی و مسئله مشکل
برو مشتبه گردد و بایشان متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته
ابواب رحمت و هدایت برو مفتوح میگردد دوم آنکه همچنانکه آفتاب که با ابر محجوب
با وجود انتفاع خلق بضوء آن آنا فآنا منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند
همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند
و ثوابهای عظیم میبرند سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور
آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتابست هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه چنانکه
مستور بودن آفتاب بسحاب گاه است که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد
غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح
باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر
بقرص آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر

کننده

کننده شود و همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت ع بسا باشد که باعث کوری بصیرت
ایشان چنانچه از بسیاری مردم پیش از بعثت بسبب اغراض باطله انکار میکردند
مانند یهود مدینه و در حدیث است که اکثر شیعیان در زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه
در روز ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجها می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در
ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه
حضرت صادق علیه السلم فرمود که قایم ما علیه السلم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و دیگری
دراز و در غیبت اول نخواهند دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دوم
نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان و موالی او و در روایت دیگر وارد
شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند
بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهد بود هفتم آنکه آنحضرت و آبای اطهار
آنحضرت علیهم السلم مانند آفتابند در عموم انتفاع و کسی که کور است بهره از نفع
ایشان نیست چنانکه حق تعالی در حق این کور باطنان فرموده است من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره در وجود حضرت
قایم ع قایم شده است انکار کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بی صورت است
با آنکه مخالفان را همه عامه در وجود حضرت خضر علیه السلم قایل شده اند و در عمر حضرت
نوح بزیاده از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال گفته اند
و عمر لقمان بن عاد را البته هزار سال قایل شده اند و عمر دجال بن صاید را
از زمان حضرت رسول ص تا نزول حضرت عیسی ع از آسمان قایل شده اند و
حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی
حضرت مهدی را بر مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او دانسته
او را امر بخروج فرماید و آنکه میگویند که در وجود امام غایب چه فایده هست
این سوال بی وجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات

اثبات وجود امام ثانی عشر

مسلم بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت انها بود در وجود و غیبت آنحضرت می تواند بود و اگر فایده بغیر ان نباشد شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور ان حضرت بردن ثوابها و غیر ظنّها حاصل میشود کافیست چنانکه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله که پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است نزد خدا فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که فرمود غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت القدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عزّ و جلّ ایشان را در ان زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بند براستی و دعوت کنند کانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و اشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست ایضاً از ان حضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق سبحانه و تعالی باو ثواب هزار شهید از شهدای بدر و احد و لبندها بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که انتظار ظهور حضرت قایم علیه السلام کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم ع با آنحضرت باشد بلکه مثل کسیست که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول ص شهید شده و از حضرت صادق ع منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال انها که ثابت قدم بمانند بر امر ما در ان زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود انست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان اوردید بسرّ من و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب

فی زمانی

من بدرستی که شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بس و از شما عفو میکنم گناه را نه از غیر شما و شما را می آمرزم و بس ببرکت شما باران میفرستم از برای بندگان خود و دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمی بودید عذاب خود برای ایشان میفرستادم راوی گفت یابن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در ان زمان کنند فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث درین باب زیاده از حد و احصا است یا آنکه از کجا معلوم است که منافع ان حضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بر وجهی که او مستور باشد چنانکه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج می آید و مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را می دیدیم و نمی شناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف این سنیان اشباه خوک چرا انکار میکنند این را برادران یوسف ع عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند نزد ان حضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان در میان ایشان تردد کند در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدای او رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف ع را رخصت داد که خود را برادران بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجبست که حجت خود را زیرا که لطف بر او واجب است اگر مردم او را خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیر نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گرد خصوصاً در وقتی که از برکت ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع ایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان ضرری برای شیعیان ایشان نخواهد بود

رجعت ائمه ع

چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان
احادیث اهل بیت علیهم السلم مقرّر کردانیده است که نفی میکنند از دین تحریف
کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل
کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله علیه بشیعیان
رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید بروایات احادیث ما که ایشان حجّت
منند بر شما و ما حجّت خداییم بر همه و با بر ایشان واین دلایل و نصوص که ما بر امامت
آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم مقصد نهم در اثبات رجعتست بدانکه از جمله اجما
عیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیّت رجعت است
یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلم جمعی از نیکان بسیار نیک
و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمّه خود
دیدهای ایشان روشن کردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد
و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمی
خواستند باهل بیت علیهم السلم برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر
مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد
شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض
کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع
بر حقیّت رجعت کرده اند مانند محمّد بن بابویه در رسالهٔ اعتقادات و شیخ مفید
و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه
رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین درین
مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسایل منفرده درین مسئله
تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه در
کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که از ما نیست

کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب
بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای
امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد
بان کتاب رجوع کند و آیاتی در تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی
فرموده است وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا یعنی و در روزی
که مبعوث کردانیم از هر امّتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما و در احادیث
بسیار از حضرت صادق علیه السلم منقولست که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر
امّتی فوجی را زنده میکند و آیهٔ قیامت اینست که فرموده است وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ
مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی محشور کردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را از زنده
نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمّه علیهم السلم اند دوم حق تعالی فرموده است
وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا
لَا يُوقِنُونَ یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی نازل شود عذاب
بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابّه از زمین که سخن کوید با ایشان
بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار شده است وارد
که مراد از این دابّه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد
شد و عصای موسی و انکشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیدهٔ
مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقّا و انکشتر را بر میان دو چشم
کافر خواهد نهاد و نقش خواهد کرد که او کافر است حقّا و عامّه نیز مثل این اخبار را
در کتب از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف
روایت کرده است که دابّه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی ع و انکشتر
سلیمان ع خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش خواهد
نکتهٔ سفیدی بهم رسد که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستارهٔ درخشان
با آنکه میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انکشتر را بر بینی کافر میزند سیاه

می‌شود و جمیع روی‌اش را سیاه میکند یا در میان دو دیده‌اش نوشته می‌شود کافر گفته
است بعضی از قرّاء تکلّمهم به تشدید خوانده‌اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در
احادیث عامّه و خاصّه متواتر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مکرّر در خطبه‌ها میفرمود
که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند و عامّه از ابوهریره و ابن عبّاس و
اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده‌اند که دابّة الارض حضرت امیرالمؤمنین است
و ابن مهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمّة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت
شما گروه شیعه گمان میکنید که دابّة الارض علی علیه السلام است ما گفتیم ما نمی‌گوئیم تنها یهود
نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای
خود ذکر دابّة الارض را مییابید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردیست
معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معاویه گفت الیا چه نزدیک است بعلی آیهٔ پنجم
قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ یعنی بدرستی که آنکه بر تو
واجب گردانیده قرآن را هر آینه ترا برمیگرداند بسوی محلّ عود و احادیث بسیار وارد شده
است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت آیهٔ چهارم قول حق تعالی
وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ یعنی اگر کشته می‌شوید در سبیل
خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور می‌شوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت است
و سبیل الله راه ولایت علی و ذریّت اوست علیهم السلام هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را
کشته شدنی و مرگی هست اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمیگردد تا
بمیرد و اگر بمیرد در رجعت برمیگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا وارد شده در تفسیر قول
حق تعالی کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود مرگ را نچشیده است البته در رجعت بدنیا برمیگردد
تا مرگ را بچشد آیهٔ پنجم قول خدای عزّ و جلّ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ
مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ
أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ
الشَّاهِدِينَ یعنی یاد آورید وقتی را که خدا گرفت پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده‌ام شما

اولئک

از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید
بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار
کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما گواهانم و در احادیث معتبره بسیار
وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه سعد بن عبدالله در کتاب
بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان
برسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند آورد و حضرت امیر علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود
که نخواهد کند که هر پیغمبری را خدا مبعوث کرده است از آدم و هر که بعد از وست جمیع ایشان
برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی‌مثل
و نظیر است و متفرّد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلّم نمود بکلمه پس آن کلمه را
نوری گردانید و از آن نور محمّد صلی الله علیه و آله را آفرید و من و ذریّت مرا نیز از آن نور خلق
کرد پس تکلّم بکلمهٔ نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن ساکن گردانید و همه ما
و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس ماییم روح برگزیده خدا و کلمات خدا
که در قرآن ذکر کرده است و بما حجّت خود را بر خلق تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در زیر
سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه
دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها
پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان
از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند بمحمّد صلی الله علیه و آله و یاری کنند وصیّ او را و همه پیغمبران یاری
او خواهند کرد و بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمّد صلی الله علیه و آله را که یکدیگر را یاری کنیم
و بتحقیق که من یاری کردم محمّد صلی الله علیه و آله را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و
وفا کردم از برای خدا بآنچه کرده است بر من از میثاق و پیمان و نصرت و یاری محمّد صلی الله علیه و آله و هنوز
یاری من نکرده‌اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند

دیگر

و ما را یاری کنند پس حضرت
این آیه را خواند و گفت
یعنی ایمان بیاورید

رجعت

کرد و مابین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد
از آدم تا خاتم هر رسولی و پیغمبری را بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد و بر سر
زنده‌ها و مرده‌ها که زنده شده باشند از انس و جن و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم
از مرده‌ها را خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند
و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای
برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند
و جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده‌ای که ایشان را داده است در قرآن
که وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده‌اند
از شما و عملهای شایسته کرده‌اند که البته ایشان را خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده
بود آنها را که پیش از ایشان بود و البته ممکن گرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده
است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی را عبادت کنند
مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن
باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی بدرستی
که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و
برگشتنها و صاحب حکمها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجب و منم مانند شاخی از
آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق
سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا و از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و
میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسماء حسنی خدا و امثال علیای
او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را
در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با من است تزویج اهل بهشت و باختیار من است
عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من است و حساب خلق با من است و منم
اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة
الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنانی

وپادشاه

و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای و اسطه پیغمبران
و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز
جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در مابین آنهاست و منم آنکه خدا
حجت با و تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا
و منم آنکه نزد من است علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از
باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده‌اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران
و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها و رعد و برق
و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب و ماه را و منم
فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که
خدا بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است و آن رازها را
پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود
و حکمت خود و علم خود بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا
نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم ششم وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ
الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر
یا پست‌تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق علیه السلام فرمود
که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و
عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است
هفتم رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی ای پروردگار میراندی ما را دو
بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده
گردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت و یک میرانیدن در دنیاست
و دیگری در رجعت هشتم إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَيَوْمَ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنانی که ایمان

آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که می‌ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلم فرمود که یاری دنیا در رجعت است نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت است و در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل برجعت کرده اند بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاءالله تعالی و سعد بن عبدالله در بصایر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده می‌شوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود که ترا مهلت دادیم تا بوقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه برگردد و این آخر برگشتن های آن حضرت است راوی گفت مگر رجعتها بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان با او برمیگردند تا حق تعالی مومنان را بر کافران غالب گرداند و مومنان از ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیرالمومنین علیه السلم برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار نهر فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می‌بینم اصحاب حضرت امیرالمومنین علیه السلم را که صد قدم از پس پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش با و گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلعم باو برسد و حربه را در کتفش بزند که او و اصحابش

همه بان هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی پرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیرالمومنین علیه السلم چهل و چهار هزار سال کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آن حضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر یکنفر پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمان فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضاً از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین علیه السلم خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بخیدن سند از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین علیه السلم خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده هایش او بخته شود و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مومنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یکشب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ببدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وَجَعَلَكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی وگردانید شما را پیغمبران وگردانید شما را پادشاهان فرمود پیغمبران حضرت رسول صلعم و ابراهیم و اسمعیل علیهم الصلوات و ذریت اویند و پادشاهان ائمه اند علیهم السلم راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمی‌فهمم و آن آیه این است وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان میآورند بحضرت عیسی علیه السلم پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصاری را میزنند و نظر میکنم که

لب او حرکت نمیکند تا میمیرد من گفتم ای امیران معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت
پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی ع پیش از قیامت از اسمان بزیر خواهد آمد پس
نماند هیچ یهودی و غیر او مگر انکه ایمان بحضرت عیسی ع می اورند پیش از مردن
عیسی ع و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی ع حجاج گفت وای بر تو این را از
کجا اورده و از کجا شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا که
که از چشمه صافی برداشته و ایضاً روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول
حق تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند بانچه
احاطه نکرده اند بعلم ان و هنوز تاویل ان بایشان نرسیده است حضرت فرمود که
این ایه درباب رجعت و امثال انست که هنوز وقت انها نیامده و ایشان تکذیب
انها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل
بیت ع در رجعت خوراک ایشان عذره ایشان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده
اِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام
روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر
نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
و در اخبار معتبره وارد شده است در تاویل این ایه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ که این مثلی
است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا ص و موجب تسلی انحضرت کرده زیرا که
فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند
نظیر ایشان درین امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان لعنهم الله بودند که سعی میکردند
در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا ص و حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه
ولادت موسی ع مخفی کردم و او را از فرعون غایب کردانیدم و بعد از ان او را ظاهر
ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب کردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین

وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً

حضرت قایم

حضرت قایم را و لاولادتش را پنهان خواهم کرد از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم
کردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را
از ایشان بکشند پس تاویل ایات چنین است و میخواهیم منت گذاریم بر انها که ایشان را
ضعیف کردانیده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم
ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین همه بر ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار
بدهیم ایشانرا در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر کردانند و بنمایانیم بفرعون
یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان که غصب حق ال محمد کردند منهم
یعنی از ال محمد ع انچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین علیه السلام
و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان
بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم
رسول خدا ص بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد و زمینی که پیغمبران و اوصیای
ایشان در انجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و ان زمین را عمورا میگویند
و در انجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد
و الم بریدن اهن بایشان نخواهد رسید چنانچه اتش را حق تعالی بحضرت ابراهیم ع برد
و سلام کردانید همچنین اتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت
باد شما را و شاد باشید که ما نیز بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در ان عالم انقدر که خدا
خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می اید من خواهم بود و
بیرون امدن من موافق می افتد با بیرون امدن امیرالمؤمنین علیه السلام و قیام قایم
ما علیه السلام پس نازل میشوند بر من گروهی از اسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند
با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای از ملائکه فرود می ایند محمد ص و علی ع و من و برادرم
و جمیع انها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان
خدای ابلق از نور که هیچ مخلوق پیشتر بر انها سوار نشده است پس حضرت رسول ص

علم خود را بدست میگرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست قایم ما میدهد پس بعد از این
آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از شیر
پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین ع شمشیر حضرت رسول ص را بمن دهد و مرا بجانب مشرق
و مغرب فرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم
تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده
شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین ع و گویند راست گفتند خدا و رسول ص
او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بسوی بصره که هر که در مقام مقابله
و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستند و آنها را فتح کنند
پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه غیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد
و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر پس
هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ
مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او فرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان
و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلا که باشد خدا ببرکت
ما اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که
شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان
در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند
هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم
ایشانرا با آنچه کسب کردند و ببخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز
در زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه اگر کسی خواهد احوال اهل خانه بداند خدا او را الهام کند
با آنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از
حضرت امام رضا علیه السلم پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم
سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا ص فرموده که میباشد در این امت
آنچه در امم سابقه بوده است مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافق اند و مانند پرهای تیر

خود را

که با یکدیگر

۱۸۲

که با یکدیگر راست باشند و حضرت فرمود که چون مهدی علیه السلم از فرزندان من بیرون آید عیسی ع
از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند که خود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام
مخصوص علی بن ابی طالب ع است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی
گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی
او پیغمبران و مؤمنانرا تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است واذ اخذ الله میثاق النبیین
تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا ص علم را بعلی بن ابی طالب پس او
امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و امیر و پادشاه
همه خواهد بود اینست تاویل امیرالمؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت
کرده است ابان بن ابی عیاش که گفت رفتم بخانه ابوالطفیل و او حدیث رجعت را
از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو
الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بعلی بن ابی طالب علیه السلم در
کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت بدانند و رد کنند علم آنرا بسوی
خدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات
بسیار از قرآن را تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی و واضح تا آنکه چنان شدم که یقین من بقیامت
زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم از حوض رسول خدا ص در دنیا خواهد بود یا در
آخرت فرمود که بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم که مردم که از حوض دور خواهد کرد فرمود من
بدست خود خواهم کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم
گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت فرمود مضایقه چون الحاح و مبالغه
کردم فرمود آن دابه است که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت
میکند گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن
میگردد گفتم یا امیرالمؤمنین بگو کیست فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم
ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود که آنست

ک

که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم من الکتاب و گفته است
والذی جاء بالصدق و صدّق به او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند و گفتم یا امیر المؤمنین
نامش را بگو فرمود ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر عامهٔ شیعیان مرا نزد من بیاورید
که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین مینامند و جهاد بمخالفان مرا حلال میدانند
پس حدیث کنم به بعضی از آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد ص
هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفهٔ قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما صعب
است و دشوار است و ایمان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسند آنها را و اقرار بآنها نمیکنند مگر
ملک مقرّبی و یا پیغمبر مرسلی و یا بندهٔ مؤمنی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای
ایمان ای ابا الطفیل چون رسول خدا ص از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر
آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصایر از سعد بن
عبدالله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلم که علی علیه السلام
در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین ع با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد
از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آن حضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی
یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان
ملاقات کنند در صفّین مثل مرتبهٔ اوّل تا همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر بردن
برد پس خدا ایشان را مبعوث گرداند بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار
دیگر امیر المؤمنین علیه السلم رجوع کند با رسول خدا ص و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه
علیهم السلم عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا کرده شود چنانکه
پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبر
خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی
که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند
او را بر همه دینها هرچند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است
که اول کسی که بدنیا برگردد حضرت امام حسین ع و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب

او خواهند

او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانچه حق تعالی فرموده است ثم رددنا
لکم الکرة و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس گردانیدیم
از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای
شما را زیاده از لشکرهای ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید رحمهما الله در ارشاد و در مجالس
بسندهای بسیار از عبایهٔ اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین ع گفت منم سیّد و مهتر پیران و در من سنّتی از ایوب علیه السلم هست و بخدا
سوگند که حق تعالی برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانچه از برای ایوب ع اولاد او را زنده
کرد و جمع نمود و بروایت دیگر چنانکه از برای یعقوب علیه السلم اولاد او را جمع کرد و ایضا
شیخ کشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که اسمعیل
فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد ولیکن در باب او منزلتی دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او
اوّل کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک
عامری باشد و او علمدارش خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که گویا
می بینم عبدالله بن شریک را که عمامهٔ سیاهی بر سر دارد و علاقه در میان دو کتفش آویخته
و از دامن کوه بالا میرود و در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند
و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت
حضرت صادق ع عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم ختم اعمال
من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چارهٔ از این نیست اگر در این وقت
نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین ع
خطبهٔ طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرموده ضبط نمیکنند
احادیث ما را مگر قلعههای حصین یا سینههای امین یا عقلهای متین رزین پس
فرمود ای عجب و کلّ عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس
مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرّر میفرمایی حضرت فرمود
که چون تعجب نکنم از آنکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندهها خواهند زد

وبحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می‌بینم
ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرها برهنه بردوش گذاشته باشند
و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان این است معنی آنکه خدا فرموده است یا ایها
الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما
یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید
با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق ناامید گردیده‌اند از آخرت
چنانکه ناامید گردیده‌اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت
کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا برو
حد بزنند و انتقام فاطمه را ازو بکشند و شیخ مفید در ارشاد از حضرت
صادق ع روایت کرده است که چون وقت قیام قایم علیه السلام شود در ماه جمادی الآخر
و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن را ندیده باشند پس برویاند
خدا بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را که در قبرهای ایشان و گویا
نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند
وایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می‌آید با قایم علیه السلام از پشت کوفه
یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی ع از آنها که بحق
هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع
بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی
آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را
روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم
آل محمد ع بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد ص باشد
و بعد از او علی ع و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند
که از علامات ظهور قایم علیه السلام آنست که بدنی برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد
شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است که برگشته است که ظالمان را هلاک

کند وایضاً

کند وایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که چون حضرت قایم ع
خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر
شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی بیا و ملحق شو و اگر میخواهی در نعمت و کرامت خدا باشی
همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه مشهوره
و اکثر زیارات منقوله خصوصاً زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار
اعتقاد بآن مذکور است و در متهجد و مصباح الزایر و سایر کتب از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم ع باشد
و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون
آورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی
که بر بندگان خود حتم لازم گردانیده پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن
خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کننده را
جمیع خلق بسوی باری او دعوت مینماید و شیخ طوسی در مصباح از حضرت صادق علیه السلام
زیارت بعید حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم را روایت کرده است و در آن روایت
مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما و انکار نمیکنم قدرت خدا را
بر هیچ چیز و قایل نمی‌شوم مگر بآنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت
صادق ع زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است و در آن زیارت
مذکور است که یاری من از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با
شما خواهم بود با شما خواهم بود نه با دشمنان شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت
شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را
که خدا نخواهد نمی‌تواند بعد و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت
کرده است وایضاً بسند معتبر زیارت دیگر برای حضرت امام حسین ع و جمیع ائمه
علیهم السلام روایت شده است و در آن زیارت مذکور است که خداوندا او را مبعوث
گردان در مقام پسندیده که انتقام بکشد از برای دین خود و بکشد دشمنان

خود را بدرستی که تو او را وعده کرده و تو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و کلینی در وصف
قبض روح مؤمن از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود
پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعامهای ایشان
و می‌آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ما
اهل بیت پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او می‌آیند تلبیه گویان فوج فوج پس
در آنوقت بشک می‌افتند اهل باطل و مضمحل میشوند منتحلان و ازین جهت بود که رسول
خدا بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلم گفت که وعده‌گاه ما و تو وادی السلم است یعنی نجف اشرف
و در دعایی که در سرداب غیبت صاحب علیه السلم باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق
ده مرا که با طاعت صاحب قایم ع قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب
کنم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا از پیروان او که از آنجا عقب او برمیگردند در رجعت
او و پادشاهی میکنند در دولت او و تمکن میکنند در ایام استیلای او و در زیر علم سعادت
شیم او میباشند و محشور میشوند در زمرهٔ او و روشن میشود دیدهٔ ایشان برؤیت او و در
کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلم بیرون آمد
بسوی قاسم بن علا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلم است
این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا که ترجمه‌اش این است که در مدح حضرت امام حسین ع
میفرماید و سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت
باو داده اند امامان از نسل او باشند و شفا در تربت مطهر او باشد و رستگار کردند
مردم با در برگشتن او صبا از عترت او و بعد از قایم علیه السلم و غیبت او تا طلب خون خود
و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر
او می‌آوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس
رحمهم الله بسندهای خود روایت کرده اند از ابوبصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق
علیه السلم از تفسیر قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ
یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده

میکرده اند

میکرده اند وعده لازم است بر خدا ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه
میگویند با تو چه میگویی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده‌ها را در
قیامت زنده نمیگرداند حضرت فرمود هلاک و زیانکار باد کسی که این سخن را میگوید
بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابوبصیر گفت
فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قایم ما علیه السلم ظاهر شود حق تعالی جماعتی
از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری
آنحضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند
فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قایم علیه السلم اند
جمعی از سنیان با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگویید شما این زمان دولت
شماست و هر دروغی که میخواهید میگویید والله زنده نشده است و نشده اند اینها و تا قیامت
زنده نخواهند شد و حق تعالی درین حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضاً کلینی از حضرت
صادق ع روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ
لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته
فساد خواهند کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود که اشاره است بقتل امیرالمؤمنین و خنجر
زدن بر ران حضرت امام حسن علیهما السلم وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهند کرد طغیان
بزرگی حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین ع فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا
پس هرگاه بیاید وعدهٔ اول ایشان فرمود که یعنی آید انتقام خون حسین ع بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا
لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما
که صاحب بأس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان خانه‌ها برای کشتن
و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث
خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قایم علیه السلم پس نخواهند گذاشت کسی را
واحدی از آل محمد ص را کشته باشند مگر آنکه او را خواهند کشت وَكَانَ وَعْدًا
مَفْعُولًا و بود وعده کرده شده فرمود اشاره بقیام قایم علیه السلم است ثُمَّ رَدَدْنَا

قول

لکم الکرة علیهم اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش
که خودهای طلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو داشته باشد و بمردم گویند که این حسین
علیه السلام است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و حضرت قایم علیه السلام در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت امام حسین
علیه السلام در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم ع از دنیا برود و حضرت امام حسین ع غسل
دهد و کفن کند و حنوط نماید و بر او نماز کند و او ع در لحد بگذارد زیرا که امور وصی ع
بغیر وصی مرتکب نمی شود مؤلف گوید اگر کسی گوید حضرت امام حسین علیه السلام را که غسل
خواهد داد جواب گوییم که چون آن حضرت در این نشاء شهید شده که بود احتیاج بغسل
ندارد و یا ائمه ع بعد از آن حضرت بدنیا برگردند آن حضرت را غسل دهند و نماز کنند و بر او
تا نفخ صور منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شأن بنی اسرائیل نازل شده
است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت
واقع می شود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است
باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر
از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل
البیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت
خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم علیه السلام از دنیا برود گفتم قایم ع چند سال پادشاهی
خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و فتنه بسیار خواهد
بود تا پنجاه پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که امام حسین ع است و طلب
خون خود و اصحابش خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند اگر این از ذریت
پیغمبران بود اینقدر آدم نمی کشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی
امیرالمؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که خدا بمن شش چیز داده است دانستن مرگها
و بلاها و حکم بحق میان مردم و منم صاحب رجعتها و دولت و صاحب دولتها و منم

صاحب عصا

صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت
کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مردها
زنده کند و زندها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که از
برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن روایت کرده از حضرت صادق ع که حق تعالی خبر
داد رسول خود را و بشارت داد او ص با امام حسین ع پیش از آنکه فاطمه ع باو حامله
شود و با آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را
بآنچه بامام حسین ع خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش
پس عوض داد او ص را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد
آن حضرت ص که او کشته خواهد شد پس او ص بدنیا بر خواهد گردانید و یاری
او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او ص پادشاه روی زمین گرداند چنانچه
در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف
گردانیده اند در زمین و بگردانیم امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و
فرمود که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را میراث
خواهند برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو
مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند
کشت و سید علی بن الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت
صادق ع سوال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که
رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که
بعد از حضرت قایم ع بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد
پیغمبر با او خواهد بود چنانچه با حضرت موسی ع مبعوث شدند پس حضرت قایم ع
انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین ع
غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او ع را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضاً از کتاب
فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون

حضرت قایم علیه السلام ظاهر شود داخل کوفه گردد و حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را
مبعوث گرداند که در میان اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن بابویه در کامل الزیاره
بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل
که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابراهیم علیه السلام است
حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث
گردانید بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی
غضب کرد بر ایشان سطاطائیل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار
عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم به سخت‌ترین عذابها اگر خواهی
اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل
گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری
و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت
بحسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین علیه السلام را که او را بدنیا برگردانی
تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده‌اند پس حاجت من بسوی تو ای
پروردگار آنست که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این
کار کرده‌اند چنانچه حسین علیه السلام را برخواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل ابن حزقیل را وعده
داد که چنین کند و لهذا او با حضرت امام حسین علیه السلام بدنیا بر خواهند گشت و ایضا از جریر
روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار
کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیکست اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج
عظیمی که خلق باشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه
ما بدان عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل
ما رسیده و در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثواب های
عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و در آن
صحیفه نوشته بودند آنچه در حال حیات خود و آنچه باقی ماند بعد از آن خواهد کو

ایکار

پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله امور که باقی
مانده بود این بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که یاری او بنمایند
چون بزمین حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید
تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت
شده است از یاوری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس
آن ملائکه بر او میگریند و چون بیرون می آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر
محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در تاویل قول حق تعالی یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزی که میلرزند حرکت کنند و متحرک میگردند آنها که ساکن بودند
و از پی آن می آید آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن علی علیهما السلام است با هفتاد
و دو نفر از کس و اینست تاویل قول حق تعالی إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه گذشت و حسن بن
سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمد بن عباس بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ
عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر
ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت
فرمود که گردنهای بنی امیه برای این آیت خاضع و ذلیل میگردد و آیت آنست که علی
بن ابی طالب علیه السلام در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم
تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی خود را
در پهلوی درختی پنهان کنند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مرد است از
بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب
ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که
گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ

عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ فرمود دنیا آخر نمی شود تا جمع شوند
رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام در ثویه و موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی
بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضاً از کتاب بشارت سید علی بن طاوس
روایت کرده است از حمران که مجموع عمر صد هزار سال است پنج هزار دولت سایر
مردم است و هشتاد و پنج هزار سال دولت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین خواهد بود و
سید بن طاوس گفته است که در کتاب ظهیر بن عبد الله این روایت را از زین بن منصور
دیده ام و در کامل الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
که گویا می بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بسیار
جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی بنشیند و بر دور آن نود هزار قبه از یاقوت
سبز نصب باشد و مؤمنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی
خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سوال کنید بسیار آزار کشیده
و ذلیل و مظلوم شده اید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سوال کنید
بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت این است والله کرامت
و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه
احتمالست در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه
زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت
میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن شکی
نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر و یا کسب
کند در ایمانش را خیری را و ابن بابویه ره در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از
حضرت صادق ع که هر که اقرار بر هفت چیز کند مؤمن است و از جمله آنها ایمان برجعت را
ذکر کرده است و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند به یگانگی
خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد به معراج و سوال قبر و حوض
کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعثت و نشور و جزا و حساب

بلی او...

پس او مؤمن است بحق و از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این
باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه
اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک نماید ظاهرش آنست که حشر
قیامت را نیز منکر باشد و امری که به نصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات
و اوهام انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات
شاذ وارد شده است جزم نمی توان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات
باعث آن نمی شود که اصلش که از ضروریات دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست
که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکار
موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین ع
و حضرت امام حسین ع نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول ص نیز متواتر است یا قریب
بتواتر و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است
و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید اما خصوصیات
این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یکزمان خواهد بود یا پیش خواهد
بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر می شود که بترتیب زمان امامت
رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان ره قایل شده است باینکه هر امام زمان امامتش
و زمان مهدی علیه السلام بودنی دارد و خصوص صاحب الامر ع که ظاهر شود زمان امامت او
و بعد از رجعت رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین وجه تاویل
کرده است الحدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی است و این قول
اگر چه بعید از صواب نیست اما مجملا اقرار کردن و تفاصیلش بعلم ایشان رد کردن
احوط است و ابن بابویه ره در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست
و آن حق است و حق تعالی فرموده است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ایشان هفتاد هزار
خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت

داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا
کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند و از دیار خود بیرون روند و چون
وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را
بر زمین گذاشتند ندای از جانب حق تع بایشان آمد که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای
ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر آنجا بماند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده می
توانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان تو از ایشان بهمرسند و ترا عبادت
کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تع باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را
زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با
او رفتند پس این جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس با جلهای خود مردند و ایضا
در قران مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق ع میراند او را و بعد از
صد سال زنده کرد اینند و بعد از آنکه سالها زنده ماند با جل مقدر خود مرد و حق تع ذکر
کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی ع از قوم خود اختیار کرد و با خود
بطور برد و چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم
پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی ع
گفت پروردگارا چگویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان نبو با خود نبرم پس خدا
ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند
و فرزندان بهمرسانیدند پس با جلهای خود مردند پس حق تعالی بحضرت عیسی ع خطاب
کرده بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردهها را
که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن با جلهای خود مردند
و اصحاب کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند
و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است
و رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه

واقع شده است مانند موافقت نمودن نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید در این امت نیز رجعت
واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی ع بیرون آید حضرت عیسی ع
فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بر زمین زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که
حق تع فرموده است إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بعد از آن بعض از آیات سابقه که
دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه موت حضرت عیسی ع و اصحاب کهف
فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب و بحار الانوار تحقیق آنها
مذکور است و ختم مینمایم این مبحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن
بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر
که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا آن امامی که مردم انتظار
ظهور او میکشند و امیدوار فرج آن هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معینی
برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نمود از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی
معین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام
در قران مجید فرموده است همه در قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ع
وقتی معینی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی اطلاع
بر اسرار الهی نموده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای
ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا
گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن
او بر خلق تمام شود و با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصهها و احوالش را
بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش
مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم
پس خدا او را بر همه دینها غالب خواهد کرد چنانچه حق ع بپیغمبرش وعده
داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی
حق تع فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها

رجعت

و هرچند کراهت داشته باشند آنها که کفر و شرک می‌ورزند و در آیه دیگر فرموده است وَقَا
تِلُوهُم حَتّی لا تَکونَ فِتنَةٌ وَ یَکونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا
آنکه در زمان فتنه و کفر نباشد و نبوده باشد و دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله
ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق برگردد
و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ
دیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرینَ یعنی هر که طلب نماید
غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد
مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد کرد فرمود که با او سخن
خواهد گفت فرموده‌ها ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی
معتمدان و نایبان آنحضرت به شیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا می‌بینم
آنحضرت را که داخل مکه شود و بر بدن حضرت رسالت‌پناه را در بر و عمامه زردی بر سر
داشته باشد و در پاهایش نعلین حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت
بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیأت
بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب درآید و دیده‌ها بخواب رود
جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه باو نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای
آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است پس صاحب الامر دست بر روی
مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است که وعده ما را راست گردانید
و زمین بهشت را بما میراث داد که هرجا که خواهیم قرار گیریم پس بگوید نزدیک مرد
کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم و بصدای
بلند ندا کند ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری
من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی
صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم
و در جامهای خواب باشند پس بشنوند همه یک آواز و همه متوجه خدمت آنحضرت شوند

و بیک چشم

و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در مابین رکن و مقام پس عمودی از
نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از روشنی آن بیابد و آن نور
در میان خانه‌های مؤمنان درآید و خانه‌های ایشان بآن فرح یابد و آنها ندانند که قائم آل
محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف
عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده‌اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد
و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که این
دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد
و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت رسند پس
سیصد و سیزده تن نقبا بمتابعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست
این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که
همان صاحب بزهاست که داخل مکه شده و گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند
که نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه را اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول
طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا
کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و نام
و کنیت جدش را دارد و نسبت دهد او را بامام حسن ع پدرش امام یازدهم و دیگر
پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی علیه السلام با او بیعت کنید تا هدایت
یابید و مخالفت امر او منمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگویند
و اجابت میکنند ملائکه‌اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت‌اند
میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نماند مگر آنکه صدا را میشنود
و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب
شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده
است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنه با او بیعت
نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را

رجعت

تکذیب کنند و دانند که او شیطان است کویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی
و منافق و کافری که باشد بندای آخر از راه بروند و در تمام آن روز حضرت صاحب
علیه السلام پشت بکعبه داده کوید که هر که خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم
و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند
که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه ذریت حسین
علیهم السلم پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است و آنچه از نها
نصلی ندانسته و خبر نداره از من خبر میدهم و هر که کتب اسمانی و صحف پیغمبران را بخواهد
بیاید از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث
کویند اینست والله صحف آدم و شیث که در ان هیچ تغیر راه نیافته است و خواند بر ما
آنچه از ان صحف نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریت موسی
و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلم پس علمای ان ملتها همه شهادت دهند که اینست
ان کتابها بنحوی که از اسمان نازل شده و تغیر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بما
نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قران را بنحوی که حق سبحانه و تعالی بر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نازل ساخته بی انکه تغیر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرانهای دیگر شده پس
در ینحال شخصی بیاید بخدمت انحضرت و رویش بجانب پشت کشته باشد و بکوید ای
سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک
شدن سفیانی پس حضرت کوید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر کوید
من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد
و کوفه را و مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه
سرکین انداختند پس بیرون امدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم
که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در
حوالی مدینه طیبه است اخر شب فرود امدیم پس صدائی از اسمان امد که ای بیدا هلاک
کردان این کروه ستمکار را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال

واسباب فرو برد

١٦٧

واسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند غیر از من و برادرم ناکاه ملکی بنزد
ما امد و روهای ما را بپشت کردانید چنانچه می بینی پس با برادرم کفت که ای نذیر
برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله
و خبر ده او را که حق تعالی لشکرش را در بیدا هلاک کردانید و با من کفت که ای بشیر ملحق
شو بحضرت در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست
انحضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالید
و بحالت اولی بر کردد و با حضرت بیعت کند و در انسرور بماند مفضل پرسید ای
سید من ملائکه و جن آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای
مفضل که با ایشان کفتکو خواهند کرد چنانچه مرد با اهل و یاران خود
صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی
والله ای مفضل و ان حضرت با ان کروه فرود خواهند امد در زمین هجرت ما بین
نجف و کوفه و عدد اصحابش در انوقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود
و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم
ظفر خواهد داد مفضل پرسید که انحضرت با اهل مکه چه خواهد نمود فرمود که اول
ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند
شخصی از اهل بیت خود را خلیفه کرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه
شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنای حضرت ابراهیم
و اسمعیل علیهما السلم که کذشته بود بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه
و مدینه و عراق و سایر اقالیم بلاد خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و
از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که انرا بنا نهاده ملعون
لعنت است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی
از اهل بیت خود را در انجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه
انحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند

برسید

بجهت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنان گویند ای مهدی آل محمد توبه
میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت
بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید و باز آن والی را
بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند و با ایشان بگوید
که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را
بقتل رسانید پس چون عسکر فرزند آن اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس
ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای
من خانه حضرت مهدی ع و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت
آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل
جمع بیت المال و غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف
خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله که هیچ
مؤمنی نماند مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن
قیمت خوابیدن جای گوسفندی در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن شهر کوفه وسعتش
بقدر پنجاه و چهار میل [illegible] فرسخ و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه
وتعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد
و حق تعالی آن زمین مقدس بلند مرتبه بسیار گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن
قرار دهد اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک
باو عطا فرماید پس حضرت صادق ع آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستیکه بقعهای
زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق سبحانه تعالی وحی فرمود
بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلای معلی بدرستیکه آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا
ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی ع رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم
و عیسی ع را در آن جا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین ع را بعد از شهادت
شستند و در همان موضع حضرت مریم و عیسی روح الله را در وقت ولادت

غسل داد

غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول ص از آنجا عروج
نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم ع
مفضل گفت که ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم
رسول خدا ص چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری
کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امریست فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود برسد
گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید
که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او ابوبکر و عمر
پس حضرت صاحب ع در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه
سبب ایشان را از میان جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون
شده باشند پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را
برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید
که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید
که آیا کسی شک دارد با آنکه ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر
فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون
آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهای ایشان را بگشایند و ایشان را
معلق کنند بر درخت خشک پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر
آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان را داشته اند گویند این است
والله شرف و بزرگی ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر
که بدل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت
صاحب ع ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول ص را دوست میدارد
از میان مردم جدا شود و یک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان
و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از
ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان در جواب گویند ای مهدی آل رسول

جمیع خلایق

ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلت هست از ایشان بیزاری میکردیم
چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده و دانستیم
که مقرّب درگاه حقّند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان
بایشان نیاورده است و از هر که ایشان را باین خواری بیرون آورده و بر دار کشید پس حضرت
مهدی امر فرماید باد سیاهی بر ایشان وزد و همه را بهلاک رساند پس بفرماید آن دو
ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و بفرماید خلایق را
همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اوّل عالم باشد تا آخر گناهش را بر ایشان لازم
آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین
برای سوختن ایشان و زهر دادن حضرت امام حسن و کشتن حضرت امام حسین و اطفال و پسر
عمان و یاوران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریّت حضرت رسول و ریختن خون آل محمد
در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی
که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قایم آل محمد همه را بر ایشان
بشمارد که از شما شده و اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اوّل غصب حق خلیفه بحق
نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید بر درخت بر کشند و آتش را امر فرماید که از
زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند و با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را
بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سیّد این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود
که هیهات ای مفضّل والله که سیّد اکبر محمد رسول الله و صدّیق اکبر امیر المومنین و فاطمه
زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و ائمّه هدی صلوات الله علیهم همگی زنده خواهند
و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای
جمیع ائمّه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتّی آنکه در شبانروزی هزار مرتبه
ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا ببرد جایی که خواهد ایشان را ببرد و معذّب خواهند
گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجّه کوفه شود و در مابین نجف و کوفه فرود آید با چهل
و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضّل پرسید که زودا

که بغداد

وامر

که از برای مظالم هر که
حاضر باشد از ایشان
قصاص نماید پس
ایشان را بفرماید

که بغداد باشد و زوال وقت چگونه خواهد بود فرمود که محلّ لعنت و غضب الهی خواهد بود و
وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمای زود او از علمای مغرب و از علمای روم و از نزدیک و
دور متوجّه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اضعاف عذابها که بر امتهای
گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها
نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که
یک وقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که قصرهایش
بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که
خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترای
بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن
و خون ناحق ریختن القدر که در تمام دنیا القدر نباشد پس خدا اکنون آن را باین فتنها
و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند
جوانی خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و با واز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای
آل محمد مضطرّ و بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت مینمایند او را گنجهای خدا
در طالقان چه گنج گنجهایی نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پارهای آهن
در شجاعت و عزم و صلابت بیابوهای اشهب سوار همه مکمّل و مسلّح و پیوسته بکشند
ظالمان را تا بکوفه در آید و در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس
در کوفه ساکن میشود و با و خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند
پس با اصحاب خود میگوید که بیایید برویم و به بینیم که این مرد کیست و چه میخواهد
والله که خود میداند که مهدی آل محمد است امّا منظورش اینست که بر اصحاب
خود ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد
و میگوید که اگر راست میگویی که تویی مهدی آل محمد کجاست عصای جدّت رسول
خدا و انگشتر او و بُرد و زره او که آن را فاضل مینامیدند و عمامه اش
که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که غضبا میگفتند

رجعت

واسترش که دُلدل و حمارش که یعفور نام داشت و براق و کو مصحف امیرالمؤمنین (میکفتند)
که بی تغیر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی ع حاضر کرداند حتّی عصای
آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی
و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران
علیهم السلام پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول ص را بر سنگ صلبی نصب کند در
ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایهٔ آن باشند پس حسنی گوید الله
اکبر دست دراز کن تا با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که
سیّد حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند
و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت
مهدی ع هرچند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید
که همه را بقتل رسانند مفضّل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها
بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند و در دمشق در بردی صخرهٔ بیت المقدس
ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق
و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت
خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین ع و برای او قبه در نجف
اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن
و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را
روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر رسول الله صلی الله علیه
و آله با هرکه ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هرکه
در جنگها با آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده
بودند و شک میکردند در حقیّت او و یا ردّ گفتهٔ او میکردند و میگفتند ساحر است
و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هرکه با او جنگ کرده باشد
و نزاع کرده باشد و همه را بجزای خود برساند و همچنین برمیگردانند یکیک از

ائمه را

ائمّه را تا صاحب الامر ع و هرکه یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هرکه آزار
ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آن وقت
ظاهر می شود تاویل این آیهٔ کریمه که ترجمه اش گذشت وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه مفضّل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه
چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضّل پرسید که حضرت رسول خدا ص
و امیرالمؤمنین ع با حضرت صاحب علیهم السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان
جمیع زمین را سیر کنند حتّی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلماتست و جمیع دریاها را
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بر
پا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضّل آن روز را که ما گروه امامان نزد جدّ خود
رسول خدا ص ایستاده باشیم و بآن حضرت شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شد از این
امّت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و ردّ گفتهای
ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای
جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرها و ملک خود و شهید کردن ما بزهر و بحبس
گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه ص گریان شود و بفرماید که ای فرزندان نازل
نشده است بشما مگر آنچه بجدّ شما پیش از شما واقع شده باشد پس ابتدا کند حضرت
فاطمه علیها السلام و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چندانکه
حجّتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامهٔ که تو برای من نوشته بودی برای فدک
عمر گرفت و در حضور مهاجر و انصار و آب دهن نجس خود در آن انداخت
و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان بتو کردم و ابوبکر
و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت از شوهر
من امیرالمؤمنین ع غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند او ابا کرد و هیزم
بدر خانه ما جمع کردند که اهل بیت را بسوزانند پس فریاد زدم که ای عمر این
چه جرأتست که بخدا و رسول مینمائی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت

رجعت

پس کن ای فاطمه ای محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می‌اندازم در خانه و همه را می‌سوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم از آنکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده‌اند و حق مرا غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد کردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را در عقوبت میکنند و تازیانه بر رو میزنند و فرزندش را شهید میکنند خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده بر هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین ع شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجران و انصار رفتم و از آنها مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنة والعذاب پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و گوید ای جد بزرگوار چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه الهاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین ع و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنم بمعویه علیه اللعنة و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستند پس بمسجد رفتم و خطبه

چون

خوانم

خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ خواندم بغیر از بیست کس جواب من نگفت پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت و زنان و اطفال بیکناه را کشته‌اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان شما را وفائی نیست و جمعی را با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم و مظلوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیهما با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول ص نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه ع بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول ص بایستند و حضرت فاطمه ع از جانب چپ آن حضرت پس حضرت امام شهید بنزدیک آید حضرت رسول او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من در بارهٔ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین بر داشته بیارند فریاد کنان حضرت فاطمه علیها السلام آیه تلاوت فرماید که این است لها هر

ترجمه

لفظش این است امروز شما را بآن وعده میدادند امروز میباید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و کار زشت فاصله و دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیدهٔ نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت

ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد
مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه ع برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن
بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا
زدند و بجزع آوردند بستمهای که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای
هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است همگی
خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی
بودند بر ستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم
ای مولای من جمعی از شیعیان هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان
شما زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول ص را و سخن ما اهل بیت را
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت و عذاب بزرگتر عذاب
قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند
که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی پادشاه دین و دنیا را از ما گرفته است
تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر
نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضل ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را
وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه و ترجمه اش
گذشت وَاللّٰه که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و
پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجدّ خود رسول خدا ص آنچه از ستمکاران
بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن
رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجدش از هرون
الرشید علیه اللعنه پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیه السلام و شکایت کند از مامون
ملعون و غیر او پس برخیزد امام محمد تقی علیه السلام و شکایت کنند از مامون و غیره

پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری
علیه السلام و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش
رسول خدا ص با جامه خون آلوده حضرت رسالت پناه در روزی که پیشانی نورانیش
در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه
بر دور کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم
و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت
تو انکار حق من کردند و اطاعت من ننمودند و گفتند متولد نشده است و نیست و کجا است
بود یا گفتند مرده است و اگر بود اینقدر غایب نمی شد و نمی ماند پس صبر کردم از
برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول ص
فرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ
فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ
مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا وَ
يَنصُرَكَ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسالت ص که حق تعالی
میفرماید تا بیامرزد و از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است
و بعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مفضل رسول خدا ص
دعا فرمود که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب و شیعیان
فرزندان من را که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان همه را تا روز قیامت بر من
بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی جمیع گناهان
شیعیان را برای آنحضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار
گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما امامان حضرت فرمود
که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را

نفل مکن برای جماعتی که در معصیت عذر رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد برین
فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید
زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان هم
از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواهد خواند
که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای
مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان
و غیر ایشان از دنیا باطل و در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت
رسول خواهد بود و این آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا
تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت صادق فرمود که پس برگردد
مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر
حضرت ایوب باریده و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره
و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما قرض از برادران مؤمن در ذمت او
باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید در تمام
عالم که هر که قرض بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را حضرت ادا فرماید
حتی یک کله سیر و یک دانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما باینقدر از این
مقام اکتفا کردیم باب پنجم در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن
و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند فصل است فصل اول
در اثبات معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن
مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات
و اوصاف آن آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان
کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل
فتح باب تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در
احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست و هرچه از ما بشما برسد اذعان

و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار مکنید
شاید ما گفته باشیم و تکذیب و رد قول ما تکذیب و رد قول خداوند عرش اعلاست و
و باید ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت
و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع
بجائی و بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان عود و مراد در
اینجا عود و رجعت بحیات برای یافتن جزای اعمالیست که در مدت حیات دنیا کرده است
از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر یک جز بر دو قسم روحانی و جسمانی میباشد
و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت اگر از سعدا باشد و بعلوم و کمالاتی که
در دنیا اکتساب نموده مبتهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات
ذمیمه که در نشاء کسب کرده است معذب و مغموم باشد و فلاسفه باین معاد قایلند
و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین حالات میکنند و معاد جسمانی آنست
که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق گردد اگر از اهل
ایمان و سعادتند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم
شوند و باتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین است بلکه اتفاقی جمیع اهل
ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است خصوصا
قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه
نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد بنزد حضرت رسول و دست
مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده
میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل
شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد ازین انشاء الله تفسیرش معلوم و مذکور
خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن
مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه است چنانچه فخر رازی گفته است
که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر

جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار انکه اعادهٔ معدوم را محال
میدانند و متمسک بشبههٔ چند شده اند که هرکه اندک شعوری داشته باشد و در انها
تأمل میداند که محض شبهه است و تلبیس ابلیس است ولهذا بعضی از ایشان
که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در چنین مسئلهٔ غامض که محک انظار
و افکار جمیع عقلاست دعوی بداهت کرده اند و کسی را باعتبار چنین شبهه دست
از دلایل قاطعهٔ کتاب و سنت و گفتهٔ خدا و جمیع انبیا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم
بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد با انکه قول
بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعادهٔ معدوم ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد
ان شاء الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی بعد از مفارقت
بدن باقیست و لذات و الام روحانی و جسمانی هر دو سو دارد در قیامت که
ارواح بابدان برمیگردد و به بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات
روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم الام روحانی و جسمانی هر دو را
دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جملهٔ امور است
که واجبست اعتقاد بان و منکران کافر است اما معاد روحانی اعنی التذاذ
نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و المهای عقلی پس تکلیف تعلق
نگرفته است باعتقاد بان و منکران کافر نیست اما منع نیست شرعا و عقلا از اثبات
ان فخر الرازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قایلون بمعاد جسمانی و روحانی
هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است
بر انکه سعادت ارواح بمعرفت محبت خدا و محبت و سعادات اجساد در ادراک
محسوسات و جمع میان این دو سعادت درین زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که
ادمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او سو که ملتفت
شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری درین عالم ضعیف اند و
در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس

وطهارت

وطهارت کردند قوتی ایشان را بهم برسد که جمع میان این دو امر می توانند
کرد و شبههٔ نیست در انکه این حالت اعلای درجات کمالات و اقصای منازل
سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو نه محض جمع بین الرایین است
بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است
هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب
اقوی مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث
نیز دلالت برین دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه السلام روایت
کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در ایند و داخل شوند در بستان خدا و در مساکن
و منازل خود و هر مؤمن از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او
بایستند و میوه ها او بخته باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوش اید و از زیر
قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدده برای
او بگذارند و هر چه خواهش کنند خدمتکاران برای او حاضر کرده اند پیش از انکه
از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند در بهشت
نعمتها بمانند انچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان
من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را
بچیزی که بهتر است از انچه در ان هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز است
بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم انچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما
لذت میبرد از نعمتها که داریم و در جوار خداوند کریم خود هستیم پس چون
بار دیگر ندا بایشان رسد گویند بلی ای پروردگار ما بده انچه بهتر است
از انچه ما در ان هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت
من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از انچه در و هستید پس گویند بلی ای
پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما
و خاطر ما از ان شادتر است پس حضرت این ایه را خواند که مضمونش

این است که وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و
و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها
و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا
بزرگتر از اینها هست فوز عظیم و سعادت بزرگ کلینی از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید
و بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهر این
آنست که با عبادت تنعم خواهند کرد نه بروجه تکلیف بلکه بسبب آنکه
اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن
بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت
حق تعالی احیا کند او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای
او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطر خطور نکرده باشد
سوای آنچه مهیا گردانیده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان
احادیث بسیار از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت
آنست که حوریان برای ایشان خوانندگی میکنند بخوش صوتی که جن و انس نشنیده باشند
اما نه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر منقول
که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی میکند که بشنوان به بندگان من
که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و
نای را پس صدای بلند شود از آن درخت به تسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق
هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه ره در رساله عقاید گفته است که اهل
بهشت چند نوعند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق سبحانه
و تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردنها و آشامیدنها و میوهها و تختها
و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس
و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه خواهد و همتش بآن

متعلق است

متعلق است و باو داده میشود و آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت
صادق علیه السلم فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی هست
از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکاران است و صنفی
از ایشان عبادت میکنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامان است و صنفی از ایشان
عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمان است و شیخ مفید
علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ بماکول و مشارب و مناظر و
مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهای که مطبوع عندند و میل بسوی آنها دارند و
میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت یابد بغیر اینها و
قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت مییابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن
قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها که
در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه میشوند نمی خورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند
و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنکه ترغیب نموده است عامه را بعمل بوعده اکل و شرب
و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و ا
جماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست
یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین است و در احادیث
معتبره این مضمون بنظر رسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی
ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی هم شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند
زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت
ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن
لذت مییابند بلکه ممکن است که لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمیع حاصل باشد چنانچه تحقیق
کردیم با آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود
زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت
بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف مینمایند چنانچه

در دنیا لذّت می‌یافتند به آنکه از قرب و وصال و محبّت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند
که بهشت را از جهة می‌خواهند که دار کرامت خدا و محلّ دوستان اوست و لذّت از نعمتهای
بهشت از این جهة می‌یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان مهیّا
گردانیده است پس از هر گل و ریحان و بوی لطیف خداوند رحمان استشمام می‌نمایند و از هر
فاکهه و طعامی طعم رحمت بی‌غایت او را می‌یابند و همچنین سایر نعمتها که در دنیا نیز کام و مشام
ایشان همین لذّت را می‌یابند پس در بهشت هم بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی
قالب بهشت روحانیست همچنانکه صورت عبادت در دنیا قالب محبّت و معرفت و اخلاص و سایر
کمالات عبادتست پس کسی که در دنیا بجسد بی‌روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت
جسمانی بغیر لذّت جسمانی لذّتی نمی‌یابد و کسی که در دنیا به روح و عبادت را فهمیده است و لذّت
عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص
خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذّت
روحانی نمی‌یابد و قدری از لطایف و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار نموده‌ام
وَذٰلِكَ مِمّا أَفاضَ اللّٰهُ عَلَيَّ بِلُطْفِهِ وَهُوَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ و در باب اثبات معاد جسمانی
اکتفا بتفسیر یک آیه می‌نماید که باعتقاد شکسته این حقیر صریحترین آیاتست قال سبحانه و تعالی
وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ سبب نزول این آیه سابقاً مذکور شد فخر رازی
گفته است در این آیه غرایب بسیار است بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوییم آنها که منکر حشر اند
بعضی مطلقا متمسّک به دلیلی بلکه بشبهه نیز نشده‌اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت
نموده‌اند و اکثر چنین‌اند و بسیاری از آیات برین دلالت دارد مثل این آیه قال
مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها را در حالتی
که رمیم و پوسیده شده باشد پس این انکار بمحض استبعاد بود و حق تعالی اوّل ابتدا کرد
بابطال استبعاد ایشان که فرمود وَنَسِيَ خَلْقَهُ یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم
او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهة صورت
و قوام از برای ایشان مقرّر کردیم اکتفا باین نکردیم بلکه در نفس اعضا حالتی چند قرار دادیم

که ازقبیل

که از قبیل این اجسام مثبت از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شد
و از سایر حیوانات ممتاز گردید اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن
نطق و عقل بمحل خود نمیکنند که غریب‌تر است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای آن
بود که از حیات دورتر است و وصف کردند آنرا بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار
آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی دفع استبعاد
ایشان کرد به کمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمیگرداند پس فرمود که از برای
ما مثلی میزنند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده است و فراموش
نموده است خلقت غریب و آفریدن عجیب خود را در اوّل خلق او پس گفت بگو زنده
میکند آنها را آن خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اوّل بار و او بهر خلق علیم
و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده‌اند اگرچه
آخرش باز باستبعاد برمیگردد و آن بدو وجه است اوّل آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی‌ماند
پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه که
کرده است بآنکه در اوّل خلق نیز هیچ نبود و معدوم بود عدم مطلق بود و او را آفرید و همچنان
او را برمیگرداند هرچند معدوم شده باشد و شبهه دوّم آنست که میگویند که کسی
که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درّ
ندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها و کوزه‌ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود
و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود
و اگر در حشر برگردند آن اجزا در بدن آکل داخل شود در بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد
شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال
این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و وجهش آنست که در آکل اجزا
اصلیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد
و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلی
ماکول اجزای فضلی آکل خواهد بود و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن

انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی به همه جزء عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک
کدام است پس جمع میکند اجزای اصلیه کول را و نفخ روح در ان میکند و همچنین اجزای
هر در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس
حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی
آن خداوندی که از درخت تر که مبادی آتش و میراننده آنست آتش سوزنده بیرون
می آورد اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار
میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را بدیگری میزنند از آنها
آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب و اما از این دو درخت
بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید أَوَ
لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى
وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی آیا نیست آن کسی که آفریده است آسمانها و زمین را
قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار
دانا رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که
دیده میشود و روحی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست
که در جمیع بدن جاریست و اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را
در و پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیب تر
و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسم شما را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است
از خلق بدنهای شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ اشاره است بآنکه قدرت او کامل است و الْعَلِيمُ
اشاره است بآنکه علم او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی
بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا
وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را بعبث خلق کرده ایم
و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الله است و در او شک
در آن نیست برهان قاطعیست در اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع

ارباب عقول

ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از و صادر
نمیشود و کارهای امر او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن زمین و آسمان
و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت
معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات
و کامل من جمیع الجهات و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی
باشد که بایشان عاید گردد و اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشأه فانیه
نافع این نشأه که مخلوطست باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصایب
و محن و فتن و امراض و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر
کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کنند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را
بضیافت برد در خانهٔ که مملو باشد از انواع درندگان و موذیان از شیر و ببر و پلنگ
و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی نزد او حاضر سازد و در هر لقمهٔ
که بردارد چندین زنبور بر دستش و دهانش نیش بزنند و شمشیرداران در برابرش
ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه متوقع اوست بضمائم ایذاء او
گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنان کسی نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات
شاقه باو بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی ترا بمناصب عظیمه سرافراز
میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم و چند روزی آزار میکشد و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت
و رفاهیت خواهی بود همه عقلا او را استحسان میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی
و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در دفع شبهه های معاد
جسمانی است و او موقوف بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان **بدانکه** در حقیقت
روح و بدن انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول
نقل کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قایل شده اند
اینست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر حقیقتند که میان ایشان باعتبار
اشنائی نهایت بیگانگیست که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری

رفع شبهه معاد

از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام را اثری و عملی است که آن دیگری را
نیست آثار و افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن
و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم اینهاست
و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت
که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه آن افعال جزئیه حسیه که از بدن و اعضای آن
صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای آنها آلتی اند
چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات
تو همان است و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت
که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح گفتن
و شنیدن و خوردن و آشامیدن است بهمه اعضای ظاهری چنانکه از احوال خواب ظاهر است
که بدن و قوای او همه بیخبرند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود می آید
و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما درین کلام سخنی هست
پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت اوست و بعضی
گفته اند روح در بدن مانند چراغست در فانوس و نور و روشنی همه از چراغست و فانوس
پرده ظلمانیست اگر چراغ را بی پرده گذاشته بود تمامی ضیای جمالش را تواند دید و اگر
روح را بی بدن ملاحظه نمای قدر کمالش را توانی شناخت و آنوقت میدانی که فانوس
نقص و عیب چراغست نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانیست از
هبوب ریاح محتاج بفانوس و امثال اینست و بیمار تا ضعیف و رنجور است لحاف
و پوشش او را ضرورست بمشعل و آفتاب که فانوس در کار نیست و صحیح محتاج
بپرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق عم
روایت کرده است که روح مؤمن بر بدنش مثل جوهریست که در صندوق جواهر را
برداشتند صندوق را می اندازند و اعتنا بشان او نمیکنند و در کتاب معارج
الیقین روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست

او را

که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود روح مثل آفتاب
است مرکزش در آسمانست و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصایر از حضرت صادق عم
روایت کرده است که روح ممزوج به بدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی است
بر بدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح باین برمیگردد که آیا جسم است یا جسمانی
یا نه جسم و جسمانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول قایل شده اند
یکی آنکه عبارتست از هیکل محسوس دوم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست
از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان
که مشار الیه است بانا و همین آن اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب
بر آنست و بعضی از متکلمین امامیه باین قایل شده اند و بر این قول بعضی از اخبار دلالت
مذکور — میکنند نه باین معنی که روح آنست بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند
و در قیامت محشور میشود آن اجزا است چنانکه بعد از این انشاء الله خواهد شد و آنها که
جسم نمیدانند و عرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که
مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب صفهانی و شیخ
مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه
کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار
این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی درین باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار
نادره اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشند بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد
و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیاری در باب تنزیه
حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکنند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی
است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل
خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال آنها که دلالت بر تجسم میکنند مگر آنکه تاویل
کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از ابدان و بودن
آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکنند مگر آنکه تاویل کنند آنها را

رفع شبهه معاد

بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقهٔ ارباب دیانت بعیدست پس نفی و اثبات
هر دو مشکل است و بعضی حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ را باین معنی فهمیده اند
که هم چنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول فرموده
ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده
که تکلیف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما نکرده اند که باید بشد بر خلاف حق
قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول ببقای روح بعد از مفارقت
بدن و معاد روحانی موقوف بر قول بتجرّد است بد وجه است و ممکن است بر وجهی باشد
که صاحب لطیف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی
از عالم سمٰوات و از خطایر قدس و مجامع انس و در بدن ازبابت چراغست در غرفه
اثر ضوء نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و موتش بیرون آمدن آنست از بدن
و مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه است بر اجسام سماویه با نهایت لطافت
و شفافیت بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است
که زندیقی از حضرت صادق علیه السلم سوالات کرد و بعد از جواب شدن مسلمان شد
از جملهٔ آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی او چه میشود حضرت
فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت که پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن
که روح مفارقت کند و بر نگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش
در اجسام پنهانست و اجسام باعیانها قایمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی
از اینها را بر دیگری زنند آتشی در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند
و چراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود
و روح جسم رقیقی است بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست
که تو گفتی بدرستی که آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صاف و ترکیب
گردانیده است و در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها
و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میگرداند گفت پس روح

در کجاست

در کجاست فرمود در زیر زمین در جای که بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت
کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که آنرا قبض کرده است
تا او را بر زمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب در آید پراکنده میشود
یا باقی میماند فرمود که بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه
اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگردانند اشیا را
مدبّر آنها چنانچه اوّل خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سالست که خلق در آن
معطّل میمانند و آن در میان نفخ اولست تا نفخ دوّم و تجسّم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان
ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسّم
ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانکه
از بعضی روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن
سارلیست و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن بر
طرف شود و بعود بدن باز با مرالهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار
دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال
بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و
آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حالت
حیات نیز هست و آن باندازهٔ این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون
نفوس ضعیفه قدرت تصرّف تام در هر دو ندارند در حالت حیات و در بیداری تعلقش
باین بدن بیشتر است و در حالت خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و با آن بدن
عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطّلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند
و نفوس مقدّسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان با دمیرسد و اگر آن
نفوس شریره است با شیاطین محشور میشوند و بمقتضای وَاِنَّ الشَّیَاطِیْنَ لَیُوْحُوْنَ
اِلٰی اَوْلِیَائِهِمْ وحیهای شیطانی بایشان برسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن
مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آنست بلکه محتمل است که نفوس قویه

رفع شبهه معاد

مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلام تصرّف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس
در یکوقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار باسانی میتوان شد و بنابر
قول بتجرّد روح قول بجسد مثالی ضرور نیست و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع در میان
آنها در غایت اشکالست و آنکه جمعی توهّم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
بی وجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند
و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن عمرو منتقل ببدن زید میشود یا ببدن
حیوانی تعلّق میگیرد و در این نشأه و نشأه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است
و دار و حرا قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف
را ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر
از حبّه عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بصحرای نجف
رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستاد چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند
من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخواستم
دیگر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری
ایستادن آزار بکشی اندک استراحتی بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان
انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت
توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو حاضر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان
فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه
روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنّت عدن و بسند
معتبر از ابو ولّاد منقولست که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم
که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصلهٔ مرغان سبزند که در دور عرش میباشند
فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامیتر است نزد خدا که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند و
لیکن روح ایشان در بدنهاست مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت

روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند
و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان
سؤال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر به بینی میشناسی
و میگوئی که فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح
بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشند اینها
احوال روح بود که مذکور شد و امّا احوال بدن بدانکه مردم را در تفرّق و اتّصال
جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکّب میدانند از هیولی و صورت جسمی
و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرّق شود میگویند صورت
جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر
بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند
و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن در حال اتّصال و انفصال هر دو باقیست
و چیزی از جسم بتفرّق و اتّصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آنکه اتّصال است بر طرف
میشود و انفصال عارض آن میشود و برعکس و این قول بسیار متین است امّا دفع شبهه
استحالهٔ اعاده معدوم بمحض این مشکل است و اکثر متکلّمین خاصّه و عامّه از برای دفع
این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزّی قایل شده اند و جمیع اجسام را متّفق الحقیقه میدانند
و در تفرّق اجزاء چیزی از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این اقوال
مطّلع شدی دانستی که منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها
معلوم شد و عمدهٔ شبههٔ ایشان که حکما متشبّث بآن شده اند امتناع اعادهٔ معدوم
است و بنابر قول اوّل در حقیقت جسمی اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان
صورت جسمی و صورت نوعی البتّه باید معدوم شود و اعاده بعینه که جمیع اجزا عود کند بدون
اعادهٔ معدوم نمیشود و اصحاب قول دوّم و سیّم گمان کرده اند که باختیار این دو قول
تفصّی از این اشکال نموده اند و این محلّ نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را
بسوزانند و خاکسترش را بباد دهند تشخّص زید باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزای

رفع شبهه معاد

باقی بماند در عود تشخص بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخصی قایم است باجزای اصلیه او که مخلوقست از منی و آن اجزا باقیست در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا برین اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم پوسیده و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل است بمقعد و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمیپوسد و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید آن مقدمات بدانکه بر تقدیر قول بامتناع اعاده معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیل بر آن قایم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصاً بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بالعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوییم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصاً در وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلانست زیرا که مدرک لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند که آدمی را از وقتی که روح در او دمیده می‌شود تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند که متبدل شود صورت و هیئات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از و صادر شود و در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری او را بدست بیابد و او را تادیب کند او را ظالم نمیگویند که بر و ستم کرده است و اینها یا باعتقاد بقای اجزای اصلیه است

یا باعتبار اینست که کار بار روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او میکند و ظلم نمیشمرد و همچنین تعذیب بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و نصوص دلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد و بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در دو ظرف بریزند که اینها همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولی باشند و اطلاق شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست والله بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یکقطره از آن بردارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هر چند بریان میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از آیه بدلناهم جلوداً غیرها و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که آن را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آن را از امور دنیا بیان فرما فرمود مثلش آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همان است و میتوان گفت که غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکاثره

اقرار بعقب مرگ

متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت عشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر کردن در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در ان معذور نباشند چنانچه مذکور شد تفصیل آن در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است اوّل آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق سبحانه و تعالی البتّه او را مرگ میباشد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم که آنحضرت را تعزیت بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحّم کرد بر او و بعد از ان فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر را باو داد و فرمود اِنَّكَ مَيِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از و میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس باو میگوید که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند خدا گوید که من مقدّر و مقرّر کرده ام بر هر نفسی که در و روح باشد مرگ را پس ملک الموت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و از و سؤال کند که که مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک الموت و حملهٔ عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از و پرسد که که مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و فرماید که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار

میدادند

میدادند و بملک الموت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکّل بقبض ارواح کرده است و او را اعوان است از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو میسپارند و در این باب ظاهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک الموت داده و در بعضی بملائکه داده است که اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که جناب اقدس الهی از آن عظیمتر است که این امور را خود متوجه باشد و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب است که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست هرچه ایشان بعمل میآورند منسوب اوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور میکند بهر نحو میخواهد از خلق خود موکّل میکند هر که را میخواهد بهر امری که میخواهد و ملک موت را موکّل میگرداند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و همچنین هر صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر نتواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی را ندارند مگر کسی را خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصّان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی خدای عالم زنده کننده و میراننده و قبض ارواح میکند هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان مؤلّف گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه حضرت با سایر ائمّه علیهم السلم

مرگ

نیز قبض بعضی از ارواح را می‌نمایند یا ملک موت در همه وارد نماید با امر الهی و از برای تقیه
منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده چنانکه در بعضی از خطب
غیر مشهوره فرموده است که منم ممیت و منم محیی باذن خدا و در بعضی دلالت دارد
بر آنکه درین قسم امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضروری نیست از
حضرت صادق علیه السلام منقولست در جمع میان آیات که ملک موت را این
اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که پیک و ملازمان داشته باشد و بهر جا و بهر کار
که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند
و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از و قبض مینماید و در احادیث
معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملک موت را
در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال
آنکه بعضی در مشرق‌اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند
و در روایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه‌ایست که در پیش یکی از شما
گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من
از بابت درهمیست که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون
معلوم شد که ایمان اجمالی کافیست تفحص این تفاصیل ضروری نیست اما نفی ملک
موت نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه
حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافست که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند
یا ملک دیگر و چون نص صریحی درین باب بنظر نرسیده و تفکر در آن ضرور نیست
و مجملا باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است
و او محیی و ممیت همه است و ممکن است که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را
کارکنان بسیارست و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز
محفوظ باشد تا روز حشر چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی دوم آنکه باید اقرار
نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و آمدن آن و کیفیات

آن و حاضر

آن و حاضر شدن رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین در وقت
قبض روح هر شخصی از مومنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن بر ایشان
و کافران و مخالفان و منافقان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ
بر ایشان و انذار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد
که حضور ایشان نزد هر میتی چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو است
و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی چنانچه سابقا اشعاری
بآن شد زیرا که تفکر در اینها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و
احادیث درین باب متواتر است و شعر حضرت امیرالمؤمنین بحارث همدانی
خطاب کرده نزدیک بتواترست یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او
منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می‌بیند خواه مومن
و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق ع منقولست که چون هنگام
وفات مومن میشود حق سبحانه و تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس
منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند
بجان دادن و چون ملک موت می‌آید که قبض روح او بکند باو میگوید که ای دوست
خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد ص را بحق فرستاده من مهربانترم و مشفقترم
بتو از پدر مهربان بگشا دیده های خود را و نظر کن پس متمثل میشوند از برای او
و فاطمه ع
رسول خدا و امیرالمؤمنین ع و حسن و حسین و ائمه از ذریت ایشان علیهم السلام پس باو
میگویند اینهایند رسول خدا و امامان تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم
میگشاید و ایشان را می‌بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزة
که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة فادخلی فی عبادی
و ادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد ص
و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه
خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان

مرگ

من یعنی محمد صلی الله علیه وآله واهلبیت او صلوات الله علیهم و داخل شو در بهشت من
پس در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود
بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا و امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد فرمود
نه چون ایشانرا دید میرود بسوی آخرت در هر حال می آیند و رسول خدا نزدیک سر او می نشیند
و علی علیه السلم نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول ص سر را نزدیک گوش او میبرد
و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا که من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم برمیخیزد و سر را نزد او میبرد و میگوید ای ولی خدا
شاد باش منم علی بن ابیطالب ع که او را دوست میداشتی و در هر وقت نفع من بتو
میرسد پس فرمود که این در کتاب خدا است الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ
لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی آنها که آورده‌اند و پرهیزکار بوده‌اند از برای ایشانست بشارت
در زندگانی دنیا و آخرت و آنست فوز عظیم در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان
محتضر بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست
او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین در دست چپ او و حضرت رسول صلی الله علیه وآله
باو میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن
گردیدی پس دری از بهشت را برای او میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر
میخواهی ترا برمیگردانیم بدنیا و آنچه میخواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجت
نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم
کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده هایش روان میگردد و چون
جان از بدنش بیرون رفت بازده دینار را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند
پس روح با او هست و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که
میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جنازه

میرود

ایمان

میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند
او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند و
روح را با او برمیگردانند از سر او تا کمر او و از او سؤال میکنند از آنچه میداند از
اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را بر روی او میگشایند پس داخل
میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آن حضرت
منقولست که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند
و بس و شما را می آمرزد و بس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال
میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردد
نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلم پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست
بدار رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهلبیت او را دوست میداشت
پس او را دوست بدار جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول
و اهلبیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت
نزدیک او می آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب
خدا آزاد کنی و امامان یافتی و بیزار شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت
کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی
طالب ع است ملک گوید راست گفتی از آنچه از او میترسیدی خدا ترا از آن امان داد
و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی
و فاطمه ع و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس جان او را قبض میکند برفق
و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت بر او میپوشانند و چون او را در قبر
گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از نسیم و گلهای بهشت بر او داخل
شود و از پیش رو و پیش و دست راست و چپش بقدر یکماهه راه بگشایند و بگویند
باو بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو بگویند بشارت باد

مرگ

ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند
آل محمد ص را در باغستانهای رضوی و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و می آشامد
از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید و در مجالس ایشان تا وقتی که قایم ما ص ظاهر شود
و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند با او و تلبیه گویان و چون
کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و جبرئیل و ملک
موت علیهم السلام حاضر شوند نزد او پس ع علیه السلام نزدیک آید و گوید یا رسول الله این
دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا ص با جبرئیل گوید این دشمن خدا
و رسول و اهل بیت رسول او بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این
دشمن خدا و رسول و اهل بیت او بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر
پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را
که خدا را از گرد عذاب خدا بدر آوری و گرفته‌ای برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک
شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب
خدا و عذاب او و آتش جهنم و آنچه از و میترسیدی بان رسیدی پس جان او را
با نهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را
که همه آب دهان بر روی او اندازند و از روح او متاذی میباشند و چون او را در
قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود برو از زبانه
و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید بمجملاً بهمه اینها اقرار نماید و در
برزخ
مقام تفحص تفاصیل اینها نباشند فصل چهارم در احوال عالم برزخ است باید
تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت
بدن چنانچه سابقاً مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت
و قبر را میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند
از برای سؤال و حق تعالی روح را باو برمیگرداند از سر تا کمر و او را می نشانند و از و
سؤال میکنند و جمعی را هم از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در

راحت و

راحت و نعمتند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال ضغطه و فشار قبر در این بدن است
و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان می
شود فایده اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی
بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور
است حق تعالی میفرماید گمان مکن آنها را که کشته شده اند در راه خدا مردگانند بلکه
زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان
عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان
و در عقب ایشانند بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب
کفار یا مانع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ
گوید پروردگارا برگردانید مرا بدنیا شاید عملی شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در
عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستی که این کلمه ایست
که او میگوید و فایده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت
مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طریق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت
روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام
ملائکه و جن است و با آن بدن حرکت میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید علیه الرحمه بسند
معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم
فرمود مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله
مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا از این چون
وقت مرگ آدمی شود می آیند بنزد او رسول خدا ص و ع و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم و با ایشان ملائکه مقربان هستند اگر گویا گرداند خدا زبان او را بشهادت
از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهند
بر این رسول خدا و ع و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و ملائکه مقربان با ایشان و
اگر زبانش گنگ شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل او است از این

عقاید پس آن حضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهند بشهادت رسول
خدا ص و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشانست از ملائکه
و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل
آن صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس مرده که تازه بنزد ایشان
میرود میشناسند ایشان را بان صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی
از حضرت رسول خدا ص روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد
پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودک بسیاری بر دور او بودند حضرت از جبرئیل علیه السلام
پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم ع است فرمود که این اطفال که
دور او میند کیستند گفت اینها اطفال مؤمنانند ایشان را غذا میدهد و علی
بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان
تربیت میکند حضرت فاطمه صلوات الله علیها مؤلف گوید که این سه احتمال تجسم روح و جسد
مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان
وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین ع حضرت رسول خدا را
بابوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن ع حضرت امیر المؤمنین ع را باصحاب
خود و دیدن حضرت امیر المؤمنین ع یوشع ع را و سخن گفتن با او و ملاقات
کردن حضرت صادق ع حضرت باقر علیه السلام را و امثال اینها که در کتاب بصایر الدرجات
و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی سه روز
نیز دارند چنانچه شیخ مفید ره و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائلند که بعد از
یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت مینمایند و ایشان را
باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول ص انبیا علیهم السلام را در شب معراج برین حمل
کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد
اما در بعضی از اینها جسد اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار فضل بن شاذان
روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید

فرزکون

قبر گفت من جامه خود را در زیر تو بپندارم حضرت فرمود نه مگر تربت مؤمنی
یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و بازو همنشینی او کردن اصبغ بن نباته گفت
که تربت مؤمن را دانسته ام که بوده و خواهد بود و مزاحمت در مجلس او چه معنی
دارد حضرت فرمود ای پسر نباته درین صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه است در قالبها
از نور و بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم بن فضل
بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاده کرده است که ای پسر نباته
اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که حلقها نشسته اند و بدین
یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن درین وادیست و روح
هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضاً از کتاب شفا و جلا روایت کرده است
از حضرت امام زین العابدین ع که میگویند روح مؤمن در وقت غسل دادن که ایا میخواهی
ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را و کلینی از حضرت
امام علی نقی ع روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن
حادث شد راوی پرسید سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز ذکره
رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و طاعت
او گفتند اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود و مالت از ما بیشتر نیست و عشیرت
از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من کنید خدا شما را داخل بهشت میکند
و اگر معصیت من کنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست
پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بانجا میرویم گفتند بعد از مردن
گفتند ما می بینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب
ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بانحضرت بیشتر گردید پس حق تعالی در ایشان خواب
دیدن را احداث کرد پس آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر دادند بانچه دیده بودند و تعجب
در این باب داشتند پیغمبر گفت که خدا خواسته حجت بر شما تمام کند این حالت را
بر شما وارد کرد و بعد از مردن ارواح شما بر چنین خواهد بود و هر چند بدنهای

برزخ

شما پوسیده شود و در وجهای شما باین نحو معذب خواهد بود که بدنهای شما مبعوث
گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که گفت
با ابوبصیر که هر که از شما بر اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هرچند در میان رخت
خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده
شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و
و انس میگیرند بشما و چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود میآید و می بیند چیزی را
که دوست میدارد و از او میپوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود
می آید و می بیند آنچه را دوست نمیدارد و از او می پوشانند آنچه میخواهد بعضی
در هر جمعه میآیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبره
دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل
خود میآید اگر مؤمن می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند
برین و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و
بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت کاظم ع عرض کردم
که آیا میت بزیارت اهل خود میآید فرمود که بلی گفتم در چند مدت فرمود در
هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود
بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود
و اگر ایشان را بخیر و خوبی می بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند مهموم
و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود و بعضی هر روز و
بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس
یا مثل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و با و مینماید آنچه باعث
سرور او میشود و از او می پوشانند آنچه باعث اندوه اوست و برمیگردد با شادی
و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص

می شود

می شود و حق تعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان میآید و بر فراز خود می نشیند و
نظر میکند بسوی اهل خود و سخن او را میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآة العقول ذکر کرده
ام و سایر اخبار را در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست که ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود که در حجرهای چندند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب
آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپادار و آنچه را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را
باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند میگویند پروردگارا برپا مدار قیامت را از برای ما و آنچه
وعده داده بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح
بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله فایده دوم در بیان سؤال و ضغطه و
ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را
از برای سؤال ببدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر
است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار
کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال
متواتر و ضروری است و در اکثر اخبار وارد شده است که یکی منکر است و دیگری نکیر
و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بکافران
منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند
ایشان را بثوابها و نعیمهای ابدی و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می
آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال
قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال و
مجانین را سؤال نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند
از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را تلقین کنند
دو ملک با یکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه
گفته است سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی
از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابوامامه باهلی که رسول خدا صلوات الله

علیه وآله فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر و بریزند پس یکی از شما نزد قبر
او بایستد و بگوید ای فلان بن فلان نام او و مادرش را بگوید او می‌شنود و
جواب نمیگوید بار دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا
ترا رحمت کند پس بگوید یاد آور آن اعتقادی را که داری که با آن از دنیا بیرون رفتی
بشهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد ص و با آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری
و اسلام را از برای دین خود و محمد ص را پیغمبر خود و قرآن را امام خود پس منکر و نکیر
بیرون میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته‌ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش
نداند او را بحوا نسبت دهد و خلاف کرده‌اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را
سوال قبر میباشد یا نه و تفکر درین مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سوال اظهر است و در
سوال اطفال نیز علما خلاف کرده‌اند و اظهر عدم سوالست و شیخ مفید ره
در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوعند بعضی
منتقل بثواب و عقاب می‌شوند و بعضی باطل می‌شوند و ثواب و عقاب نمی‌یابند
و از حضرت صادق ع پرسیدند از کسی که میمیرد در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت
فرمود که هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محضا یا محض کفر باشد محضا منتقل میشود
روح او از هیکل او بمثل او در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز
قیامت و چون حق تعالی اراده مینماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا میکند
جسم و بدن او را و برمیگرداند روح او را ببدن اصلی او و محشور میگردانند او را
که جزای اعمال او را وافر و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد
خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در جنتی چند از جنتهای
دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او
از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتش که معذب باشد
بآن تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن آنست که حق تعالی فرموده است در باب
مؤمن آل یس باو گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاش که قوم من

علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من مرا و آنکه او گردانید مرا که گرامی داشتگان و دلیل
برهان کافر آنست آنکه در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض
میکنند در بامداد و پسین در روز قیامت میگوید داخل کنید آل فرعون را در شدید
ترین عذابها و نوع دیگر آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشان را نمیباشد
و در احادیث از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سوال قبر و رجعت
مخصوص کسیست که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمیباشد
وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم ارواح ایشان را با بدنهای ایشان
از زمین بآسمانها میبرند و تنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته‌اند و این مخصوص
ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه
صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم آن را و هرکه صلوات فرستد بر من از دور بمن
میرسد و فرمود که هرکه صلوات فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هرکه صلوات
فرستد بر من ده مرتبه صلوات میفرستم بر او صد مرتبه پس هرکه خواهد صلوات را بسیار فرستد
و هرکه خواهد کم بفرستد پس بیان کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات
بر او وارد میشود و این نمیشود مگر آنکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی صلوات
الله علیهم سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد
و آثار صحیحه از ایشان باین مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد
خدا زنده‌اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
ایستاد بر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را که در آن روز کشته شده بودند و در چاه
افکنده بودند و فرمود که بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه
او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید
من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر با آن حضرت گفت یا رسول الله خطاب
توچیست با مردهای که جان ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب
بخدا که تو شنواتر از آنها نیستی و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را

بگرزهای آهنین که اگر بر زمین زنند کوهها را از جا بکند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور
قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنهٔ بصره مصحفی بگردن انداخته بود و با
اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان
کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشاندند فرمود ای کعب من وعدهٔ خدای خود را
که حق بود یافتم آیا تو وعدهٔ خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه
رسید با او نیز چنین کرد پس از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته
شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه
اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها از جمله اخباریست که دلالت میکند برانکه
بعضی از مردها برمیگردد و بسوی او روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام
نیست در هر که بمیرد بلکه بان تفصیلست که گفتیم تمام شد کلام شیخ مفید ره و کلینی قدس سره از چند حدیث
از حضرت صادق ع روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را
خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند
یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند
که مسمّایند بمنکر و نکیر بسوی میّت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند قاصف است
و دیدهای ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند به نیشهای خود و موهای ایشان او بخشه
که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند از میّت که کیست پروردگار تو و چیست دین
تو اگر مؤمن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او میپرسند
که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید او از محمد رسول خدا از من میپرسید
گویند شهادت میدهی که او رسول خدا است گوید بلی گواهی میدهم که او رسول خدا است
پس باو گویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذراع گشاده میگردانند
و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت می بیند و اگر میّت کافر
باشد آن دو ملک با آن هیئات بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش او باز میدارند

که سؤال از کسی میشود که خفظه برود واقع میشود و ایضاً از حضرت بسند معتبر روایت کرده است

که دیدهای او

و دیدهای او از مس سرخ است چون آن سؤالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس
شیطان را با او میگذارند مسلط میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی
از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند
و جای خود را در آنجا می بیند و ایضاً ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت
صادق ع کیستند آنها که در قبر از آنها سؤال میکنند فرمود که کسی که ایمان خالص
کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا
سوگند ایشان را وا میگذارند و اعتنا بشأن ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند
گفت از حجّت و امامی که در میان شماست پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان
پسر فلان میگوید او امام منست چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات
خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت
بتحفه باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است
که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست
دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد ص میگویند کیست امام تو میگوید فلان
میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت
بر آن میگویند باو بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب
نو داماد پس دری از بهشت برای او میگشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو
میرسد پس میگوید پروردگارا روز قیامت را قایم گردان شاید باهل و مال خود بر
گردم و از کافر میپرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید
محمد ص میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم
شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب
آن را نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد و پس روح را باو برمیگردانند
و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را
دور گردان مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان سنیان بخدا

برزخ

ورسول باعتبار عدم ایمان بائمهٔ حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات چنانکه
در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق ع
پرسیدم از آنچه ملاقات میکند آنرا صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشانرا منکر
و نکیر میگویند می آیند هر دو بنزدیک صاحب قبر و ازو سوال میکنند از رسول خدا که آیا حق
بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند رسول خداست نمیدانم
که حق بود یا دروغ پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند مگر مکلفان
و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید که شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد
با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میکردانند و میگویند
بخواب و در نهایت استراحت و میگوید ابن بابویه از حضرت امام موسی ع روایت
کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازهٔ او را هفتاد هزار ملک تا قبر
او چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را می نشانند و میگویند کیست
پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد ص
پیغمبر منست و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیدهٔ او کار کند و طعام
از بهشت از برای او می آورند و داخل میکردانند بر او نسیم و گل بهشت را و این است
معنی قول حق تع فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَ
جَنَّةُ نَعِيمٍ یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت او میکنند هفتاد هزار ملک از
از زبانیهٔ جهنم تا قبر او و او سوگند میدهد حاملان جنازهٔ خود را که او را برگردانند
بصدائی همه چیز می شنوند بغیر جن و انس و مکلفند و میگوید کاش مرا بازگشتی بود بدنیا
پس از مؤمنان می شدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم
در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او میگویند کلا این سخنی است که تو میگوئی و
ملک ایشان را ندا میکنند دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی
کرده اند ازو و چون او را داخل قبر کنند و مردم ازو مفارقت نمایند منکر و نکیر
بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سوال کنند ازو از

ربّ

ربّ او و دین او و کتاب پس زبانش مضطرب و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب
الهی بر او زنند که همه چیز از او بترسند باز ازو سوال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانستی
و هدایت نیافتی و رستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعد
نزل که از برای مهمانان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول
حق تع وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ
جَحِيمٍ یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر ازو سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمان
میکنند خصوصاً امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است
که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سوال میکنند چنانکه شیخ کشی بسند معتبر
از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود
علی بن حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند ازو امام بعد از پدرم گفت امامی
بعد از او نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود
که او را نشاندند در قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت تا آنکه
بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش
شد و در بصایر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر
است پس اول چیزی سوال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی
و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت
اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چگونه است حال او فرمود
مذبذب است نه از اینهاست و نه از آنها و هر کرا خدا گمراه کرد نمییابی هرگز از برای
او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا ص یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این
زمان علی است و بعد از وصی او و برای هر زمان عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام
میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان از
رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش

ازانکه مذلّت و خواری بما رسید و ضلالت ایشان آن بود که آیا تر اکه اوصیا باشند ندانستند پس
حق تعالی در جواب ایشان فرمود که بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی
خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت
یافته است و تربّص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار نیست ما را طلب شناختن
اوصیا تا آنکه امامی را بشناسیم پس خدا تعبیر و سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب
صراط اوصیا علیهم السلامند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را
شناخته و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را شیعهٔ خود ندانند
و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند همه مردم را با ایشان شناسانید
و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح گرفت در روز میثاق و وصف
کرده است ایشان را در کتاب خود در انجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ
كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که می
شناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر مولات دوستان خود و رسول
خدا ص گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت
ایشان بکنند و رسول خدا نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانکه
حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه
خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این
گواهان در انروز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد انها که کافر شده اند و نافرمانی
رسول ص کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار
می شدند و کتمان نکنند در ان روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از
خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه
بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعالم اعلی ارتحال نمود
حضرت امیر ع گریان بخدمت حضرت رسول ص آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا
هرگز دیده هایت را نگریاند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده

من فوت

من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده
مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانهٔ ابو طالب یک درخت خرما بود سبقت
میکرد در بامداد و از برای من می چید و از پسر عمان من پنهان میکرد و از برای من پس حضرت
برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در ان کفن کردند
و در حالت تشییع جنازهٔ او قدم را آهسته میگذاشت و بتأنّی میرفت و در نماز او هفت
تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از ان بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادتین
تلقین او کرد چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که برگردند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر
و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری
کردی که در جنازهای دیگر نکردی فرمود اما تأنّی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و اما
و هفت تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند اما آنکه در لحدش
خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطهٔ قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در
لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد اما آنکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای
آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور میشوند گفت
وا سوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم باو که ابنک
ابنک برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا
پروردگار منست و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر منست گفتند کیست ولی تو و امام
تو پس شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس باو گفتم بگو فرزند تو علی بن ابی طالب پس خدا
دیدهٔ او را باین روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت
امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او
بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه ع باشد
از برای اظهار جلالت چنانکه آخر حدیث اشعار بان دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که میّت مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت
میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر دور او تا او را بقبرش میرسانند و چون

بقبرش رسید زمین باو میکوید مرحبا خوش امدی و بسوی اهل خود امدی بخدا سوکند که دوست
میداشتم مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را
میکشایند بقدر انکه چشم او کار کند و داخل می‌شوند بر او دو ملک در قبر منکر و نکیر و
سوال میکنند از او که کیست پروردکار تو میکوید خدا میکویند چیست دین تو میکوید
اسلام میکویند کیست پیغمبر تو میکوید محمد ص میکویند کیست امام تو میکوید پس منادی از
اسمان ندا میکند که راست کفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بکسترانید
و دری از بهشت بسوی قبرش بکشائید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید
بنزد ما و انچه نزد ماست از برای او بهتر است پس باو میکویند بخواب مانند خواب نو
داماد و بخواب خواهید نیز و در ان خواب پریشانی نباشد و اکر کافر باشد ملائکه
مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو کوید لا مرحبا بجای بد رسیدی والله که من دشمن
میداشتم مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او
تنک میکرود و میفشارد او را تا استخوانهای پهلویش بیکدیکر می‌چسبند پس
منکر و نکیر بر او داخل می‌شوند بغیر الصورت که بر مؤمن داخل شدند و او را مانند
دروحرا انا کمر برو بر میکردانند و میکویند پروردکار تو کیست پس او مضطرب می‌شود
و میکوید می‌شنیدم مردم میکفتند میکویند هرکز نداند و همچنین از پیغمبر و امام می
پرسند و همین جواب را میکوید پس از اسمان ندا میرسد که دروغ کفت بنده من
فرش کنید قبرش را از اتش و بپوشانید او را جامهای اتش و بکشائید
از برای او دری بسوی اتش تا بیاید بسوی ما و انچه نزد ماست بدتر است از برای
او ازین حالت پس سه مرتبه کرز اتش بر او میزنند که در هر مرتبه اتش از قبرش
پرواز میکند و اکر ان ضربتها را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه می‌شوند
و مسلط میکردانند بر او در قبرش مارها او را سخت میکزند و میدرند و شیطان
او را الم و اندوه میاورد و صدای عذاب او را می‌شنوند هرکه خدا او را
خلق کرده است مکر جن و انس بدرستی که می‌شنود صدای کفشهای مشایعت

کندکان

کنندکان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی
وَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا تا اخر ایه در تفسیرها هرکس است که ثابت می دارد حق تعالی
انها را که ایمان اورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندکانی دنیا و اخرت و کمراه
میکند و بجا وا میکذارد ظالمان را و میکند خدا انچه میخواهد و ایضا بسند معتبر میکوید منم
خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و در روایت دیکر میکوید منم خانه غربت منم خانه وحشت
منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا کودالی از کودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود
که چون داخل ان می‌شود بنده مؤمن میکوید خوش امدی و نزد اهل خود امدی تا اخر انچه در حدیث
سابق کذشت تا انکه فرمود که از برای او دری میکشایند که جای خود را در بهشت می‌بیند پس از ان در
مردی بیرون آید که دیده ها از ان نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن کوید ای بنده خدا هرکز
از تو نیکوتر چیزی ندیده ام کوید من اعتقاد نیکم و تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس میکیرند
روحش را و در انجائی که در بهشت باو نموده بودند میکذارند و میکویند بخواب با دیده روشن
پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوی او را بیابد تا مبعوث کردد
در قیامت و چون کافر داخل قبر می‌شود کوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای
او را رمیم کند و باز بحال اول برکرداند و دری از برای او بسوی اتش بکشایند و از ان در مردی
بیرون اید که هرکز بان بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس کوید من ان عمل بدم که میکردی
و اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در همان جا که باو نموده بودند از اتش بکذارند
و پیوسته نفخه از اتش ببدنش رسد و الم و حرارت ان را در جسد خود یابد تا روز مبعوث
شود و مسلط کردانند بر روح او نود و نه مار عظیم که او را کزند و کوشتش را درند که اکر
یکی از ان مارها بر روی زمین بدمد هرکز کیاه از ان نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت
کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت
شهادتین است فی الْآخِرَةِ در قبر است دو ملک داخل می‌شوند و سوال میکنند از رب
و از نبی و از قبله و از امام و امام علی علیه السلام است وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی در قبر کمراه میکند
ظالمان را از ولایت علی ع که جواب نمیکویند در وقتی که از امام سوال میکنند و ایضا از حضرت

در ... ... از حضرت صادق ... منقول ... عذاب قبر ... سه مرتبه

رسول ص روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را ناکر و نکیر میگویند نازل میشوند
بر میت در قبر و سوال میکنند از و از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او و اگر بحق جواب
گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند
و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت
صادق ع روایت کرده است که سوال که میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش
و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت ع پس میگوید ولایت از کنار قبر بآن چهار دیگر
که هر نقصی که در شما باشد بر منست که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون
میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست و زکوة از جانب چپ و نیکی بر و مادر
بر و مشرف میشود و نیکی بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند سوال کنند نیکی میگوید با
نماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و در تفسیر امام
حسن عسکری ع مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را در حجت
بر نواصب مثل اینکه تمام کرد حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند
تلقین او میکند که بگوید خدا پروردگار من است و محمد ص پیغمبر من است و علی ع ولی و امام من است
و کعبه قبله من است و قران سرور و شادی من و ذخیره آخرت من است و مردان مؤمن و زنان
مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را بسوال القا کردی و واجب شد از برای
تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در
مجالس بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون مؤمن می میرد با او داخل میشود در قبرش
شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوش هیئات تر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی صورتها
پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و آنکه
خوش صورت است در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است
مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای
خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید منم نمازم و صاحب جانب چپ میگوید منم زکوتم
آنکه در پیش روست گوید منم روزه ام آنکه در عقب است گوید منم حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست

گوید منم

گوید منم بر و احسان ببرادران مؤمنم پس آنها گویند با تو کیستی که از همه بهتر و خوشروتر
و خوشبوتری گوید منم ولایت آل محمد ص ابن بابویه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین
علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول ص مردم را موعظه میکرد
و از جمله آن موعظه این بود که ای فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیکست
که ترا دریابد و ملک قبض روح تو کند و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو
روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول
چیزی که از تو سوال میکنند از پروردگاریست که بآن اعتقاد داشته و از کتابیست که تلاوت
میکرده و از امامیست که ولایت او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در
چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر کن و فکر
و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال و اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارفی بدین
خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات اولیاء و دوستان خدا کرده خدا حجت
ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت
میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکوروی خوش خو و استقبال میکنند
ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل
میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و استقبال میکنند ترا ملائکه
بمنزل حمیم و سوختن و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست
چنانچه سابقاً مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر در بدن اصلی
است و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نباشد
و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه وَمِن وَرَائِهِم بَرزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
برزخ امر میان امرین است و آن ثواب و عقاب در میان دنیا و آخرتست و این
رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند
و حضرت صادق ع فرمود بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت
کار با ما باشد ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده‌اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول ص امر فرمود
که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند چون جنازه را برداشتند حضرت بی کفش و ردا
با جنازه او روان شد گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون
بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت بر او
درست چید و فرجها را به گل و سنگ محکم میکرد چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر
می پوسد ولیکن خدا دوست میدارد هر کس که کاری میکند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد
گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود که ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که سعد فشاری
در قبر رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی
گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست
جبرئیل بود و هر جا را او میگرفت من میگرفتم گفتند با آنچه نسبت باو عمل آوردی و میگویی
ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت فرمود در زبانش غلظتی بود
با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون سعد را دفن
کردند حضرت رسول ص خطابه یاد کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا
سعد چنان میکنند چون از نجالت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در
قبر او را میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون رقیه دختر
حضرت رسول ص بزجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت
فاطمه ع در کنار قبر ایستاده بود و آب از دیده مبارکش بر قبر میریخت و حضرت آب دیده
او را بجامه خود میگرفت و دعا کرد پس فرمود که من ضعف او را دانستم از خدا سؤال
کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت
امام رضا ع سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود
بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و هوا یکی است وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد
او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص

فرمود

فرمود که عیسی ع گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت
دید او را عذاب نمیکنند از حق سؤال کرد که از سبب این وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او
بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزند
او و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره است
از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آن حضرت روایت کرده است
که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه
دهد از فشار قبر و بروایت دیگر هر که در شب و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او
دور گردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق ع که چون از کافر
سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود غیر
انسان و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیدهای او مانند مس سرخ باشد و گوید با او
که من برادر توام و مسلط گردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را
فشاری دهند که دندههای یک طرف در دندههای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر
فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه
که خدا خلق کرده است از آن بترسد مگر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند
و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جا بر او چنان تنگ شود مانند تنگی سر
نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط
گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتی که خدا او را مبعوث
گرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا ص فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفندی چرانیده
و من نیز گوسفند می چرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان
که در غایت امنیت می چریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد
ناگاه بترسیدند و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه
جبرئیل ع مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای

این را میشنوند و میترسند پس در آنوقت دانستم که سبب فزع و خوف زنها از آن
بوده است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که هرکه رکوع خود را تمام بجا آورد وحشت قبر بر او داخل نشود و از ابن عباس
روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای
نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند
موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در
علل الشرایع بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که مردی از نیکان
یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو
میزنیم گفت طاقت این ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا بیک
تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب اینرا
بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نمازی بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی
و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی
رحمه الله بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سؤال
کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه میبرم بخدا از آن چه
بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه رقیه رضی الله عنها چون عثمان
جهنم مکان شهید کرد رسول خدا ص بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان کرد و آب
از دیدهای حق بینش ریخت و بمردم گفت بیادم آمد آنچه از آن ملعون باو
واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سوال کردم که او را بمن بخشد
و از فشار قبر باو رحم کند گفت خداوندا رقیه را بمن بخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه
شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار
ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل
سعد کسی بر او ضغطه وارد میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه
او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود که

معاذ الله

معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر آنکه با اهلش کج خلقی و بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود
که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت فرمود که ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته
او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که عمرو بن یزید بخدمت آن حضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان
ما در بهشت اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست گفتم بخدا والله که همه در بهشت اند
گفت فدای تو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت
پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع
او ولیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که می
میرد تا روز قیامت مولف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را
ضغطه قبر نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبرش
گذارند روح او را با عالم بدن او بر میگردانند و سؤال میکنند از او آنچه میداند از
عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود
بر او نور و ضیا و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات
بر مؤمن از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود
فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت
و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم
در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با من است میدانم با تو چه میکنم
پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در غایت
اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه
و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط
و اطمینان و خواهان و دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است
و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان
و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافا

با ضغطهٔ خفیفه معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطهٔ معاذ اشعاری بگفتن آن
هست تا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه اگر بر وجه غضب باشد و ضغطهٔ مؤمن بر وجه لطف است
از برای آنکه قابل دخول بهشت باشد چنانچه ابتلای او به بلاهای دنیا نیز از این جهت
است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین ع بر وجه عموم بود
و بعد از آن بشفاعت رسول خدا ص و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از مؤمنان
رفع شد و این وجه قریب است اگرچه در بعضی از اخبار بعدی و در حدیث حسن
کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را
چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت بر میگردد مادام
که تر است و همه عذاب در یک روز و یک ساعت میباشد قدر آنکه میت را داخل
قبر میکنند و قوم بر میگردند و دو جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت
عذابش نکنند و هرگاه در آن وقت نشد ان شاء الله بعد از خشک شدن هم نمیشود
مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه عذاب جسد
اصلی در ساعت اول میباشد دویم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد
هرگاه حق تعالی در آن وقت تخفیف کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن ایشان
عذاب نمیکنند و این ظاهرتر است فایده سیم در بیان تجرد روح است و جسد مثالی   تجرد
در عالم برزخ کلینی ره از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعهای میگویند روح او را
که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه ایست
از جنت عدن و ابن فضال روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق ع
عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا
داری هر جا که خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا
حشر میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود
پشت کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند

و در اخبار

و در اخبار بسیار وارد شده است ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنها
یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند
میگویند ای پروردگار ما قیامت را برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر
ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح بایشان وارد میشود جمع میشوند
نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید الحال او را که از هول عظیمی رها
شده است و چون اطمینان بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود سوال
میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید او بعد از این باشد و بعد از مردن
بایشان ملحق گردد و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپایین و بسوی جهنم و ارواح کفار در
آتش معذب اند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا
قیامت را برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان
و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است
درکیفیت   از حضرت امام محمد باقر ع سوال کردم میگویند فرات ما از بهشت بیرون می
آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب میآید و چشمها و رودها
در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که خلق کرده است آنرا در مغرب
و آب فرات شما از آنجا بیرون میآید و بسوی آن بهشت میروند ارواح مؤمنان از
قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات
مینمایند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون میآیند و در
هوا ما بین زمین و آسمان پرواز میکنند و میآیند و میروند و چون آفتاب طالع
شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا یکدیگر را ملاقات میکنند
و با هم آشنایی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است
آن را برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن میشوند و میخورند از زقوم آن و میآشامند از
حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است برهوت
مینامند گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند

و از آتشهای دنیا

برزخ

وچون شام میشود باز بر میگردند ایشان بسوی برزخ و حال ایشان چنین است تا روز
قیامت را دریابند چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و برسالت حضرت رسول ص
قایلند از مسلمانان که کافر نیستند که میمیرند اعتقاد بامامت ندارند و ولایت و
امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند
هر که عمل از ایشان شایسته داشته باشد و از و عداوتی ظاهر نباشد از قبر او راهی
میگشایند بسوی بهشت که خدا در مغرب خلق و نسیم داخل او میشود تا روز قیامت پس
حسنات و سیئات او را حساب میکنند یا به بهشت میرود یا بجهنم پس ایشان باشند
بامر خدا و همچنین معامله میکنند با مستضعفان و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که
بحد بلوغ نرسیده اند اما ناصبیان از اهل قبله در برهوت الله عزوجل تعصب وارزند پس
نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه
و شرر و فوران آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان
بسوی جحیم جهنم است در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا
یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا
او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم
از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب
و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر ~~از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانها~~
جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی برای ایشان هست
روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این از بهشتهای دنیاست پیش از قیامت
که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و
پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ
شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ یعنی پس آنها که شقی و بدبخت شدند پس در آتشند و ایشان را در آن

موقوف

جحیم

ناله و

ناله و فریاد هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشند آسمانها و زمین و فرمود که این
در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمندند در بهشتند و همیشه
در آن خواهند بود تا دایم باشند آسمانها و زمین و فرمود که بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را
بآنجا میبرند یعنی عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل
براین آنست که در آخرت آسمانها و زمین مبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت
و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلم پرسید از تفسیر
این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر آن در بامداد و پسین
حضرت فرمود که سنیان درین باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این آتش
خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذاب نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان
از سعادتمندان خواهند بود گفت فدایت شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست
که بامداد و پسین در آن میباشد و قرینهٔ دیگر برین آنکه بعد ازین میفرماید که در روزی
که قیامت قایم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها و ایضا
از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلم روایت کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه
مجتمع میشوند نزد صخرهٔ بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود
و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلم که حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیهما فرمودند که بدترین آبها در روی زمین آب برهوت است و آن وادیست
از حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که از عقب یمن وادی هست که آن را وادی برهوت
گویند و در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جمیع مرغها مگر بوم و در آن
وادی چاهی هست که آن را بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح
مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند و ایضا بسند موثق
روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم آمد حضرت

فرمود که از کجا آمدی ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی
دیدم تاریک که قعرش را نمی‌توان دید و بوم و هام و جغد بسیار است حضرت
فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح
هر کافری در آنجا است و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مردی
آمد بخدمت حضرت رسول ص و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت
بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا بر
میدارند و برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب
بر مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و میگفت ای مرد
مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو دهم دیدم که
مردیست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو دهم او را کشیدند تا نزدیک
قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب
بده که در این ساعت میمیرم و چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد تا بقرص آفتاب رسید مرتبه
سیم چنین شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم حضرت رسول ص فرمود که آن قابیل
است پسر حضرت آدم که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصایر
الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده است و گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم از حوض
کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصره تا صنعاست میخواهی آنرا ببینی گفتم
بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پا را بر زمین زد نهری پیدا
شد که دو طرف آنرا نمی‌توانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم
و مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد و از یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از
طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت
در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر
و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می‌آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود
که اینها آن چشمهاست که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که در بهشت میباشند چشمه از شیر

و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر
دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و موها بر سر آنها آویخته بود که هرگز با آن خوبی
موی ندیده بودم و در دست هر یک آبگینه بود که هرگز با آن نیکویی ظرفی ندیده بودم و از
ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود
که آب بده دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد و درخت نیز با او خم شد
و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست آن حضرت داد و بیاشامید و باز آبگینه را باو
داد و اشاره فرمود که باز پر کند و با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد
و حضرت بمن شفقت فرمود که بیاشامیدم هرگز شرابی باین نرمی و لطافت و لذت
نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون از
شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز
گمان نمیکردم که چنین چیزی می‌تواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی
برای شیعیان ما مهیا کرده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی
این نهر می‌آورند و در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن می‌آشامد و
دشمن ما چون وفات میکند روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد
و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن
وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله بن بکیر روایت کرده است که با حضرت
صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان
میگویند پس گذشتیم بسوی کوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یابن رسول
الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوهی موحشی مثل این ندیدم حضرت
فرمود ای پسر بکیر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست که آنرا کمد
میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان
پدرم حسین صلوات الله علیه خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان
جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می‌آید از جب حزن

برزخ

وازفلق وازاثام وازطینت خبال وازحمیم وازلظی وازحطمه وازسقر وازجحیم واز
هاویه وازسعیر ودرهیچ وقت ازین کوه نگذشته‌ام مگر آنکه ابوبکر وعمر را می‌بینم استغاثه
میکنند بسوی من ونظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس بابوبکر وعمر میگویم که ایشان آنچه کردند
بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید رحم نکردید برما وما را کشتید
وازحق خود محروم کردید وحق ما را غصب کردید وجمیع امور ما را متصرف شدید
خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید وخدا
ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم
وجهنم در آنجاست وحافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره‌های آسمان وقطره‌های باران
وقطرات دریاها وذره‌های خاک وهر ملک موکل است بامری از آن مفارقت نمی‌کنند
وزید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که چون روز جمعه و
روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان
ارواح مؤمنان وایشانی در غرفه‌های بهشت ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است
که بزیارت یاران واهالی خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را
که از برای هر روحی از ناقه‌های بهشت بیاورد که بران قبه از زبرجد سبز لیکه باشد
وپرده‌ای از یاقوت زرد بر آن باشد وبرناقه‌ها جلها وبرقعها از سندس واستبرق
بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بران ناقه‌ها با زینت تمام وحله‌های بهشت
دربر وتاجها از مروارید تر برسر که آن تاجها بر سر ایشان نور بخشند ودرخشنده مانند
ستاره‌های از آسمان در نزدیک ودور میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصه
جهان جمع میشوند پس خداوند جلیل امر میکند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال
ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند تا آسمان پایین تر ایشان را
مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام وآن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف
اشرف پس متفرق شوند در شهرها ودریاها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا
با ایشان بوده‌اند وبا ایشان یکجا بوده باشند بگردانند روهای ایشان را از آنچه

برادران

میخواهند

نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب اندوه ایشان میگردد و دید
آنها از ایشان پنهان میگردانند وامور یرا که موجب سرور ایشان است بایشان مینمایند
وبزیارت قبرها که بدن اهالی ایشان در آنجاست میروند وچون مردم از نماز جمعه وعید
فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه‌های بهشت پس برمیگردند
چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست وگفت فدای تو شوم این از
برای مؤمن است حال کافر چونست فرمود بدنهای ملعون چندند در زیر خاک وروحهای
خبیث چندند که ساکن گردانیده‌اند ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت
در آنجا معذبند وفریادها وهولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در
زیر خاک شدند بمنزله کسی که در خواب باشد وخوابهای هولناک ببیند وپیوسته آن بدنها
خایف وترسنده‌اند وروحها معذبند بانواع عذابها وپیوسته در زندان سخط الهی
محبوسند وروحی وراحتی نمی‌یابند تا آنکه قایم ما علیه السلم ظهور کند پس آن روحهای خبیث را
بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند وحضرت قایم علیه السلم گردن ایشان را میزند
ومیروند بسوی آتش ودر قیامت بجهنم میروند وابد الآباد در آنجا معذب خواهند
بود مولف گوید که ازین حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت
خلداند که در آسمانهاست وازاحادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت زمین میباشند
وآن احادیث بیشتر ومعتبرتر است وممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان
بوده باشد وجای قول درین ابواب وآنچه باید البته اعتقاد کرد وازاخبار مستفیضه
وبراهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقیست واگر محض ایمان
دارد منعم است واگر محض کفر دارد معذب است واگر مستضعف است که قدرت
بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در
اقصای بلاد کفر یا بلاد مستضعف میباشند واطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند
یا اگر اطلاع دارند نمی‌توانند بجائی آمد که تفحص دین حق بکنند بعضی از ملحقین
که محبت اهل بیت علیهم السلم داشته باشند وبا شیعه عداوت نداشته باشند وچراغ

برزخ

باشند و اما مستضعفین از اطفال و مجانین و امثال ایشان و نیز جمعی در برزخ
سؤالی و عذابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود
یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم روح بایشان برمیگردد در قبر تا بجمیع
بدن یا بعضی از بدن بقدر فهم خطاب و سؤال میکنند از بعضی از عقاید و در
بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله
حق است و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه
نیز از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع
میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه
شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است
که روح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار
تعلقی سابق بآن داشته است و میداند بآن عود خواهد کرد چنانکه بعضی از اخبار ظاهر
میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عذاب قبر و گشادگی و تنگی آن
و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه ع
بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد
شده است بر همه مذاهب بدون تکلیف ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر
اخبار آن مکانی است که روح در آن میباشد در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح
بعضی از اخبار را بقول بتجسم روح بدون اجساد مثالیه در احادیث معتبره
بسیار وارد شده است و مانعی شرعاً از قول بآن نیست البته قایل باید شد و توهم
کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی
تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن و معلوم است که این
داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چگونه داخل در
آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید ره
و غیر او از متکلمین و محدثین و شیخ مفید ره در جواب مسایل سرویه گفته است

و ثواب

و عقلاً

که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر الا میتی
بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود الا میتی بلکه متنعم
میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند
و همچنین روایت وارد شده است که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه
در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس خبر
وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالب مثل قالب او در
دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون
در صور بدمد انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است
پس برمیگرداند روح او را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف امر میکند
که او را بجنت خلد میبرند و ابد الآباد در آن متنعم میباشد و اما جسدی
که بآن برمیگردد ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن مینمایند و صورت
او را نیکو میگردانند که هرگز پیر نمیشود بآن تعدیل طباع و تعب و ماندگی و مشقت
او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهند مثل قالب او در
دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن
تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی که مفارقت کرده است از آن
در قبر و برمیگرداند روحش را بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت
و جسدش را بنحوی ترکیب میکنند که فانی نشود فصل پنجم در بیان بعضی از
اشراط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده
آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج که قرآن مجید بآن ناطق شده
و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن
یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من حق است و در جای
دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان
از هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران

علامات قیامت

پروردگار من سد را
با زمین هموار میکند
و وعده

از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتیست
و هر یک چهار صد امتند و مردی از ایشان نمیرد تا هزار فرزند از صلب خود نبیند و ایشان
سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان
مساوی است و این صنفی اند که هیچ کوه و آهن در پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش
خود را لحاف خود میکنند و دیگری را فراش خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات
مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند و مقدمهٔ ایشان در شام خواهد بود
و ساقهٔ ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون
خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملاً ایمان
بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین چنانچه در نص قرآن
مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبههای ایشان نباید داد و تفحص
خصوصیات آنها ضرور نیست دوم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد سیم
بیرون آمدن آفتابست از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید
که بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد
یا کسب کند در ایمان او چیزی و طاعتی و عامه از رسول خدا ص روایت کرده اند که آیات
طلوع آفتابست از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است
از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آن حضرت
روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان
ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب
از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمانش نفعی نمیدهد چهارم دخانست که در احادیث
سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ
مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی روزی که بیاورد آسمان دودی هویدا
که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست درد آورنده پروردگارا عذاب را از ما ر

کردان

کردان بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است مارا که از عذاب را از شما
دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان
آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان
پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد
و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف
شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت
علیهم السلام مجمل وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو
ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان حضرت
رسول صلی الله علیه وآله شد مخالف احادیث معتبرهٔ خاصه و عامه است و در بعضی از روایات
وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد فصل ششم در بیان نفخ صور
و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت میکند بر نفخ صور و احادیث بسیار از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید
یعنی بوقی که یکطرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است
آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور
بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در صحیفهٔ کامله فرموده است و اسرافیل صاحب
صور که دیده گشوده و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول
امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مردها را که در قبرها
در گرو اعمال خودند و حق تعالی در سورهٔ کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس
جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است در روزی که بدمند در صور و حشر
کنیم مجرمان را با دیدهای کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور
پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سورهٔ نمل فرموده است و روزی
که بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و در زمین است و گفته اند از شدت
خوف بمیرند مگر کسی که خدا خواهد که نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند

که در نفخ صور نمی‌میرند و در سورهٔ یس فرموده است که انتظار نمی‌کشند مگر یک صدای عظیم را
که ایشان را بگیرد در حالتی که در میان مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخهٔ اولی
است که با آن می‌میرند مفسران روایت کرده‌اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد
جامه‌ها گشوده باشند که خرید و فروش کنند و هنوز جامه‌ها را نه پیچیده باشند که قیامت
برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد و هنوز به دهانش نرسیده باشد که بمیرد پس
فرموده است که استطاعت ندارند که وصیت بکنند و نه بسوی اهل خود و خانه‌های خود
برگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان
ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در
جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود برنمی‌گردد و وصیتی نمی‌کند پس حق تعالی نفخهٔ دوم را
فرمود که نفخ کرده شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود بسوی عرش او
و محل حکم او بسرعت روند و گویند ای ~~[illegible]~~ وای بر ما که ما را برانگیخت
و محشور گردانید از جای خواب ما این است آنچه وعده داد خداوند رحمان و راست
گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدا پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شوند
و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمی‌کشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمی‌گردند بدنیا
و در زمر فرموده است و نفخ کرده می‌شود در صور پس بیهوش می‌شوند هر که در آسمانها
و زمین است بنفخ بمیرند پس بار دیگر در صور بدمند پس ناگاه ایشان ایستاده‌اند و
نظر می‌کنند یا انتظار می‌کشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سورهٔ ق فرموده است
که دمیده شود در صور آن روزیست که وعیدها از خدا ظاهر می‌آید و فرموده است
گوش بده و بشنو روزی که ندا می‌کند نداکننده از مکان نزدیک روزی که
می‌شنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون می‌آیند مردم از قبرها
بدرستی که مائیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی که
شکافته می‌شود زمین و بیرون می‌آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست
و در مدثر فرموده است پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن

روزیس

روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ در
صور البته می‌باشد یکی دمیدن اولی که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها بمیرند
یک دفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه خلایق یک دفعه زنده
می‌شوند و بعضی از مفسران گفته‌اند که سه مرتبه میدمند نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است
که می‌ترسند و نفخهٔ دوم نفخهٔ صعق است که می‌میرند و نفخهٔ سیم نفخهٔ قیام است که زنده
می‌شوند و از قبرها بیرون می‌آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبر بغیر
دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده‌اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن
ارواح است در بدنها در قیامت بی‌وجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح
آنهاست و مخالف اخبار معتبر است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن
ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند که فاصله
میان نفخ اول و دوم چند گاه خواهد بود فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند
یا ابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستی که خدا
امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می‌آید با صور و صور یک سر
دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر مابین آسمان و زمین است چون
ملائکه اسرافیل را می‌بینند که با صور بزمین می‌آید میگویند که خدا رخصت داده
در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می‌آید بحظیرهٔ بیت المقدس و
رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می‌بینند میگویند خدا رخصت داده است
در مرگ اهل زمین پس در آن صور می‌دمد و صدا بیرون می‌آید از طرفی که در جانب
آسمانهاست پس در آسمانها صاحب روحی نمی‌ماند مگر بمیرد و مگر اسرافیل پس
حق تعالی میگوید ای اسرافیل بمیر پس او نیز بمیرد و بر این حالت می‌مانند آن قدر که خدا
خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می‌آیند و امر میکند کوهها را
که روان می‌شوند و بحرکت می‌آیند و هبا و برطرف می‌شوند و حضرت فرمود که یعنی
هموار می‌شوند و پهن می‌شوند و بدل می‌شود زمین بغیر زمین که بر روی آن گناهی

عدم فنا

نکرده باشند و بار دیگر نمودار باشد و بنایی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه
اوّل بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اوّل بر آب
گذاشته بود و استقلال و عظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند
جبّار جلّ جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست
پادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید از برای خداوند
یگانهٔ قهّار است و من قهر کردم خلایق را همه و میرانیدم ایشان را منم آن خداوندی
که بجز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت
خود و من میرانیدم ایشان را بمشیّت خود و من زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس
خداوند جبّار بقدرت خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانها
است پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانکه بود و حاملان عرش
برگردند و بهشت و دوزخ ظاهر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار
گریست در آن وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و زید نرسی از عبید بن زراره روایت
کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را
تأخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانیده است ایشان را و اضعاف
این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اوّل را و بر حالت میگذارد مثل آنکه خلق کرده است
خلق را و مثل آنچه میرانیده است اهل زمین را و اهل آسمان اوّل را و اضعاف آن پس می
میراند اهل آسمان دوّم را و همچنین اضعاف این مدّتها تأخیر میفرماید پس میمیراند
اهل آسمان سیّم را و همچنین میمیراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته
و اضعاف آن تأخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را و پس فرمود و تأخیر مینماید
بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز باضعاف
جمیع زمانهای گذشته تأخیر مینماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف
زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز مثل اضعاف
زمانها تأخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف

ازبرای

زمانهای

زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس
خود در جواب میفرماید از خداوند یگانهٔ قهّار است کجایند جبّاران کجایند
آنها که با من خدایی ادّعا میکردند کجایند متکبّران پس خلایق را برمیگرداند و خلق
میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی میباشد بسیار طولانی شمردم این زمانها را
حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق دراز تر است آیا بر آنها مطّلع شدی
بر اینها نیز مطّلع خواهی شد مؤلّف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر
آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها یکدفعه بدمیدن
هلاک می شوند و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد و معارض آن آیات و اخبار نمی تواند
بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق میگردند چنانکه بعد از این ان شاء الله
مذکور خواهد شد و استبعادی که جمعی میکنند که هرگاه خلایق همه معدوم باشند خطاب
لِمَنِ الْمُلْکُ بیفایده است وجهی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البتّه متضمّن
حکمتی است هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت به مکلّفین که
چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر
ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزّتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی
و تفرّد او در تدبیر عالم بیشتر شود و امّا فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست
که جمیع زندها بغیر حق سبحانه و تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده می شوند امّا خلافست
در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد هر چه بغیر جناب مقدّس الهی است معدوم بالمرّه می شوند
یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام معدوم می شوند و باز حق تعالی ایشان را برمیگرداند یا هیچیک
از آنها معدوم بالمرّه نمی شوند و اجزای آنها متفرّق و پراکنده می شود و حق تعالی بقدرت خود
اجزای اصلیّه یا همه اجزا را جمع میکند و روحها را بآنها برمیگرداند متکلّمان عامّه و در این
باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود
از آیات و اخبار استدلالات کرده اند و قایلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی
هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ

غیر از اهل آسمانها و زمین
و جمیع ارباب

علامت قیامت

کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ و قایلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکنند بر آنکه حشر بجمیع اجزاء متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر علیهما السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه نیز اعتقاد داشته اند که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است و دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تأویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه ابراهیم علیه السلم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانچه گذشت که حضرت صادق در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حس میماند و نه محسوس پس بر میگردانند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آن چهارصد سالست که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها نیز متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راه بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند و امانده و اعتراف کننده بانکه مقهورند و اقرار کننده بعجز از انشای پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن و بدرستی که حق تعالی برمیگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آنوقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها

وساعتها

وساعتها پس هیچ چیز نخواهد بود بغیر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهایی که با ایشان انس بگیرد نیافرید و بعد از آفریدن آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها و باز برمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد و یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریحست در فنای جمیع چیزها و بنابرین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است و اگر کسی به جوازش دعوی بداهت کند روا است اما اخبار افنای مطلق بحد تواتر نرسیده است که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت

احوال پیش از قیامت

فصل هفتم در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهای فلاسفه راه تأویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است که روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن طومار نامها و فرموده است هرگاه شق شود آسمان و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق میشود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است که در وقتی که آسمانها را از جای خود دور کنند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف

احوال پس از قیامت

شود واز آسمان فرو ریزند ونور آفتاب وماه برطرف شود وآفتاب وماه بایکدیگر جمع
شوند وکوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت درآیند وازیکدیگر بریزند ومانند ذرّها بهوا روند وبا
زمین هموار شوند وزلزلهٔ عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها وبلندیها از زمین برطرف شود
وهموار شود که هیچ بلندی دران نماند ومسطّح شود ودر مجمع است وسؤال میکنند ترا یا محمّد
از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی
مستوی نه بینی دران نه پستی ونه بلندی وعلی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت
امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور وجمع
کند امر میکند منادی را که ندا کند پس همه انس وجنّ را در یک چشم زدن در یک مکان
جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد ودر عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر
آورد که دو برابر آسمان اول است وباین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد ومحیط گرداند
بمردم ابری بزیر آید با گروهی از ملائکه ومنادی ندا کند باین آیه یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِ
نْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لَا
تَنْفُذُونَ اِلَّا بِسُلْطَانٍ یعنی ای گروه جنّ وانس اگر توانید که نفوذ کنید وبگریزید از اقطار
آسمانها وزمین پس نفوذ کنید ونتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا وحکم او پس حضرت
گریست راوی پرسید درینوقت رسول خدا ص وامیر المؤمنین ع وشیعیان او در کجا باشند فرمود
ایشان بر روی تلّها چند از مشک خوشبو بر منبرها از نور ومردم محزون میباشند و
ایشان محزون نیستند ومردم میترسند وایشان نمیترسند پس آیه خواند که مضمونش
اینست هر که بیاورد حسنه از برای اوست بهتر ازان وایشان از فزع امروز ایمنند
پس فرمود بخدا سوگند که حسنه درین آیه ولایت امیر المؤمنین ع است وعلی بن ابراهیم
ازان حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همهٔ
بندگان خود را در یک بقعه از زمین ووحی نماید بآسمان اوّل که فرود بیا با هر که در تو است
پس فرود می آید آسمان اوّل با دو برابر هر که در زمین است واهل آسمان دوم فرود
می آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است واهل آسمان اوّل وهمچنین اهل هر آسمان

بزیر می آیند

حشر

بزیر می آیند با دو برابر سابق پس جنّ وانس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی
ایشان ندا میکند باین آیه که گذشت پس نظر میکنند که هفت طوق از ملائکه ایشان را
احاطه کرده است واز هیچ طرف بدر نمی توانند رفت فصل هشتم در بیان حشر
وحوش است حق تعالی فرموده است وَاِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی وهرگاه وحشیان
محشور شوند وفرموده است وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ اِلَّا
اُمَمٌ اَمْثَالُکُمْ مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ ثُمَّ اِلَی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ
یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین ونه مرغی که بدو بال خود پرواز کند
مگر امّتی چند مانند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است وحفظ مینماید وروزی
میدهد وتقصیر نکرده ایم وترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر
نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند ومشهور میان مفسّرین آنست که مراد
از حشر درین دو آیه محشور شدن در قیامت است وبعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در
دنیا ومشهور میان متکلّمین خاصّه وعامّه آنست که ایشان محشور میشوند قتاده از مفسّران
عامّه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص وتدارک مظالم ایشان
بکنند ومعتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی
که بایشان رسیده است در دنیا بمردن وکشته شدن وغیر آن بیابند وچون عوض
المهای ایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد واگر خواهد فانی میکند
ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است واشاعره گفته اند که بر خدا واجب
نیست امّا حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخدار را برای حیوانی
که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند
ودر مجمع البیان در تفسیر آیهٔ اوّل گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که
بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان او را از عوضها بر المهائی که بایشان
رسیده است در دنیا وانتقام میکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید
بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دائم است

حشر

میگویند که ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دایم میدارد و از برای ایشان تفضلاً و عامه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول خدا صلعم فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبهٔ میرسد در آنروز که حق بیشاخ را از شاخدار بگیرد پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از این جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلی الله بودم دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید که بسبب اینها بر یکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود و لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر و میترسیم اول گناه بنده ایست که حق تعالی او را در دنیا بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حلیم و کریمتر است که بنده خود را دوبار عقاب کند دوم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق میشود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خود سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بیشاخ را باشد پس انتقام میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب سیم گناهی است که خدا او را پوشیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز برای او چنانیم که او از برای خود امید داریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را مؤلف گوید که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان نیست

زیراکه

زیراکه کافران را در دنیا و آخرت هر چه عقاب بکنند و خوف ستم خوف برو باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است و در احادیث معتبرهٔ بسیار از طرق خاصه و عامه منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر ناقهٔ خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقهٔ عضبای من و علی بن ابیطالب بر ناقهٔ از ناقهای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه ع عم من حمزه سید الشهدا بر ناقهٔ عضبای و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشور کرده اند که هر صاحب نیشی بنیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم ناقهٔ را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشت آن است حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایتی دیگر هفت حج بر آن بکنند او را از چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلعم منقولست که نیکو کنید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهد بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانند در بهشت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از بهایم در بهشت نمیباشد مگر حمار بلعم بن باعور و ناقهٔ صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که برایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقهٔ صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر نمیشود و لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر

مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند
و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر یاری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی
روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان ایشان
مثابند با ایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف
میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان
پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف
خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالم علیه السلام پرسیدند از مؤمنان جن
که آیا داخل بهشت میشوند فرمودند و لیکن خدا را حظیرها هست در میان بهشت و جهنم
که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت این مدعا ثابت
نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعدهای خود ثواب عاملان را البته عطا
میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات
سوره رحمان که امتنان بنعم بهشت بر انس و جن هر دو کرده است و این روایت
دلالت بخلاف او میکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم
یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش
از ایشان نه انسی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثوابها هست
و زنان از حوریان دارند بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که حوریان که خدا با انس
میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهند جنی با او مقاربت نکرده است
و این استدلال ضعیف و توقف درین باب اولیست **فصل هفتم** در بیان
احوالات اطفال و مجانین و اشباه ایشان است **بدانکه** خلافی نیست میان اصحاب
ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ
مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان آورده اند و از پی ایشان رفتند ذریت
ایشان بسبب ایمان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان را و کم نکردیم از ثواب

اطفال
احوال

عمل

اعمال پدران ایشان بسبب چیزی و احادیث بسیار وارد شده که این آیه در
باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران به بهشت می برند
و بعضی گفته اند مراد بالغانند که ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند
حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان پدران و این
از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخلند و اول اظهر و
اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین ع از رسول خدا ص که مؤمنان
و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواندند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه علیها السلام تربیت میکند و بهدیه میدهند
بپدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که قاصر بودند
فرزندان از عمل پدران ملحق میگرداند پسران را بپدران تا دیدهای ایشان روشن
شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که تزویج بکنید
زن خوشروی را که فرزند بیاورد بدرستیکه من مباهات بکنم در روز قیامت با شما
مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان میباشند و استغفار میکنند از برای پدران
خود و محافظت میکند ایشان را ابراهیم ع و تربیت میکند ایشان را ساره
در کوهی از مشک و زعفران و عنبر و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت
سموات که فلان پسر فلان مرد که اگر یکی از پدر یا مادر یا خویشان مؤمن
ایشان مرده است با او میدهند که او را غذا بدهد والا بحضرت فاطمه ع میدهند
که او را غذا بدهد تا یکی از مادر و پدر و اهل بیت مؤمن او بمیرد پس حضرت فاطمه ع
با ایشان میدهد و ایضاً بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان
بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت
که پستان دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت
شود ایشان را جامه های نیکو بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه به پدران ایشان

احوال اطفال

بدهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و این است معنی قول حق تعالی
پس آن آیه را خواند که گذشت و ایضاً در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلعم در شب معراج باسمان هفتم رسید
و پیغمبران علیهم السلام در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال
شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختی است
که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون
پستانی از دهان طفلی بیرون می‌آید حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستانها را بر دهان
او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول صلعم و از احوال حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام سؤال کرد گفت او را در میان امت خود گذاشته‌ام گفت نیکو خلیفه گذاشتی
حق تعالی طاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند
از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی
از ایشان میمکید طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن می‌یابد مؤلف گوید
که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه علیها السلام دهند و بعضی را بابراهیم علیه السلام و ساره یا اول بحضرت
فاطمه علیها السلام دهند و آن حضرت بایشان بدهد و در اطفال کفار خلافست بعضی گفته اند
که تابع پدرانند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند که ایشان به بهشت میروند
و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر می
ماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میماندند
از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند
و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه در
آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران
اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف
خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمهما الله و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست
که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف

ایشان را

ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید موافق احادیث بسیار که در این باب
وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است
از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند
بر هیچ کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته
باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث
نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد
معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت بر او قایم نشده
باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد
و مکلف نباشد و کر و گنگ مادرزاد پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام میکند
و پیغمبری برایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می‌افروزد و پیغمبر میگوید
بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که فرمان
برد و داخل شود برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد
شد و ایضاً در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح از زراره روایت کرده اند که چون
روز قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرف که سن او در یافته باشد و چیزی نفهمد
و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل
نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان
حجت تمام میکند باینکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق
گذشت و کلینی بسند کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد
و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می‌افروزد
و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود برد و سلام خواهد بود و هر که داخل
نشود حق تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی من کردید و ایضاً
باین سند مثل آن را روایت کرده است در باب کر و گنگ و طفل و کسی که در فترت

احوال اطفال

نمی روند و ایضاً کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را
جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که را
خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را
بآتش برند ایشان گویند پروردگارا ما را امر میکنی که بآتش ببرند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است
خداوند جبار میفرماید که من شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت می
میکردید هرگاه پیغمبر بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید
روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا ص
که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد
مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود که خدا اولیست بایشان چون روز قیامت شود
خدا امر میکند آتشی را که آن را فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب
پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آن را
میفرماید که بدمد بر روی خلایق و بدمد پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره
میشود و نور ستارها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیدها
تار میشوند و دیدها تار میشوند و زنان حامله فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول
آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش
بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش
نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرده
و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر
درین باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه ره گفته است که جماعتی از اهل
کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است
که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف
در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد
دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد

وشیخ طو

وشیخ طوسی ره در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق ع
فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند
زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میمیرد و امام بعد از او
صامت است در دولت تقیه و بظاهر دعوی امامت نمیکند پس هر که در بین زمان بمیرد داخل
بهشت میشود و صاحب تاویل الآیات باهره از حضرت امیر المؤمنین ع روایت
کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشوارها در گوش یا همیشه ساده و مقبول
آنحضرت فرمود پسران اهل دنیااند خدمتکار اهل بهشت گردانیده اند و از حضرت
رسول ص پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت
پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث را
در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است
که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم که چه میفرمایی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند
فرمود که سوال کردند از احوال ایشان از رسول خدا ص فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان
خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگوئید
و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید که اصحاب درین باب ابهام است و مجملاً آنچه از آیات
و دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از اخبار و روایات که حق تعالی عادل است و جور و ظلم
نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده
باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون
حجتی دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد نمود پس تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب
و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانچه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی
از آنها را ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قائل شده است
چنانچه بخاطرم می آید در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد
یا به بهشت میبرد و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکار اهل

میزان

بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث
صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای
عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم و جور نسبت بایشان نمیکند و بدون
اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که
دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه لذت می یابند
از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم **فصل دهم** در بیان میزان است و حساب
و سؤال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان و در قرآن
مجید در مواضع متعدده وارد شده در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ
الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال
در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوی او پس ایشانند رستگاران
و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را
بسبب آنچه بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک
باین مضمون را فرموده است و در باب کافران گفته است در سوره کهف
پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزن را و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم
ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمی شود نفسی هیچ ظلم و اگر
از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل آن را می آوریم در میزان عمل او و ما کافیم
از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس
در اصل میزان شکی نیست و انکار آن بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است
اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل
و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال
عباد را در آن می سنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد و سیئات را در کفه دیگر
و این جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرض چندند

ووزن

و وزن نمیدارند و قایم بنفس نمیباشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه
از ابن عمر روایت کرده است که از حضرت رسول ص سؤال کردند از آنچه وزن میکنند
در روز قیامت فرمود صحیفها را وزن میکنند و بنابر این محتمل است حق تعالی صحیفها را در خور اعمال
وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه متصور می شوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه
متصور می شوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال
قایلند و میگویند باعتبار اختلاف نشآت و انقلاب جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم
رؤیا بآب و شیر متصور می شود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با سعادت اهل اسلام
قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و اختلاف نشاء قایل نمیشوند
و با انحلال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن
اقوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها
متصور و معاین گردد بلی با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد
مثالیه قایل باشد و ایضا خلافست بر تقدیر حمل بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازوست
یا آنکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازوست یا باعتبار
عقاید و اعمال و اخلاق و انواع و افعال ترازوهای متعدده هست و چون خصوص این شقوق
معلوم نیست ایمان اجمالی در این باب کافی است و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند
بآنکه میزان کنایه است از عدل و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بروجه عدالت
و میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازو هست و اگر اعتقاد
ندارد باین کشیدن که باور میکند و می تواند گفت که خود چیزی چند را آوردی و سنجیدی
و این رجحان را اظهار کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است پس فایده در این
کشیدن نیست و مؤید این است آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است
که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق ع از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام
نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را
نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا از هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه

میزان

هشام

معنی دارد و آنکه میفرماید که هرکه سنگین شود میزان او فرمود یعنی هرکه راجح شود عمل خیر او
و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن الحکم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که
موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید ره گفته است که میزان تعدیل میان
اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را به صاحبش
رسانیدن و این معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای
دنیا و هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند
و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل نمیشوند بلکه رسیده بمجاز و مراد آنست
که هرچه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه
خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد
و حدیثی را وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام
موازینند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در آن باب
بعدل و ثواب و در محاورات میگویند فلان در نزد من در میزان فلان است و مراد
آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست
که او سبحانه اعمالش باز دارند و هرکه را حبس کنند از تبعات آنها خلاص نمی شود
و هرکه را خدا عفو کند از رستگاران می شود بنجات و کسی را سنگین باشد موازین او که
استحقاق ثوابش زیاد باشد ایشان رستگارانند و هرکه سبک باشد موازینش
باینکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خودند
و در جهنم مخلّد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجاز
را شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات
وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب
متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت و جزم
باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار

در انها

در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجب است در روایات بسیار وارد شده است
که خدا سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای
ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت
ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی
ایشان فرستاده شده است و از مرسلین میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی
حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن شیر
گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی
از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن
دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان
آنست که اینها حقند و بعضی را خود متوجه می شود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد
پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را
میکند و اوصیا متولی حساب امتها می شوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل
و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده
باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه
خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها
و فرموده است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و شاهد امیر المؤمنین ع است و حضرت صادق ع
فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بیحساب به بهشت میروند
و سؤال بر همه خلق وارد می شود زیرا که فرموده است فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ
وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند
مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ
وَلَا جَانٌّ یعنی پس در آنروز سؤال کرده نمی شود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه
نبی و ائمه علیهم السلام و نه غیر ایشان همچنانکه در تفسیر اهل بیت ع وارد شده است و هرکرا
حساب میکنند او معذبست اگرچه بطول باز داشتن در موقف قیامت باشد

میزان

و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمی شود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند
بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و یک دفعه که هر که
یک حساب عمل خود را میشنود و از دیگری را نمی شنود و گمان میکند که او مخاطب
است و بس نه دیگری و مشغول نمی گرداند او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ می شود
از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آورد
از برای هر کس نامه که آن را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش در آن
نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را
حساب کننده نفس خود میگرداند و باو گوید بخوان نامه خود را که نفس تو بس است امروز
از برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها
و پاها و جمیع جوارح بر کردهای خود و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید
بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است
شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع میان اخبار
باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است
که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمی شود و دیوانها گشوده نمی شود ایشان را فوج
فوج بی حساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد
و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمهم الله بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سوال
کنند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او یا جوانی
او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز
خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب
باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس
فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی

ولایت

ولایت و حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده
بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و ادا کرده باشم و یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف
میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل میفرماید
که راست میگوید بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی می ماند تا آنقدر از عرق
از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود که
آن فقیر باو میگوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از
تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید
بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا
تغییر داده است که من ترا نشناختم در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی
بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خدا است
و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیلتر میدانم
که بتو عرض کردم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را
بر یکیک از گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر
مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او نیز مستور دارد و موجب زیادتی خجلت او نگردد
پس گوید بسیئات او که حسنات شوید این است معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهان ایشان را
به حسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را می
آورند در روز قیامت باز دارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب
احدی از مردم را و گناهانش را بر او میخواند چون اقرار بهمه گناهان خود کند حق تعالی کاتبان
اعمال را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید او را از برای مردم
چون ببینند مردم میگویند این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند او را به بهشت
می برند این است تاویل این آیه و این از گناهکاران شیعیان ماست و پس در عیون
اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی

میزان

که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی حساب بجهنم می فرستند و ایضاً بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی را از بنده سؤال میکنند محبت ما اهلبیت است و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که در نامه حضرت امیرالمؤمنین ع با محمد بن ابوبکر نوشت که با اهل مصر فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان ایمان آورده ای بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده می شود صبر کنندگان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را بآن در آخرت حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای ایشان نیکوست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیاست و از حضرت صادق ع منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی است یا در گناهی که کسب کرده است آن را یا در نعمتی و تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس فرماید که مقابله کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتها فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشیدم و مقابله کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملها حق تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی بآن زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند برو بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم از برای ما بخشد پس آن از ایشانست و آنچه حق ماست بایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و در بصایر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود من اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل

بیتم

بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت من که چکرده اید در کتاب من و اهلبیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آن حضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را برای آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آن حضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بودند گفتند که حق تعالی میفرماید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد نعیم است و آن از نعمت دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلاف فهمیده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکوست و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد جدم حضرت صادق علیه السلم مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود خدا سؤال نمیکند بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل نسبت توان داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن محبت ما اهلبیت است و اعتقاد و موالات با امامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از او سؤال میکند و آنرا نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم که رسول ص فرمود یا علی بدرستی که اول چیزی که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مردن شهادت بوحدانیت خداست و آنکه محمد رسول اوست و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید اینها را میرود بسوی نعمتی که زوال ندارد و کلینی بسند از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون روز

نعیم

میزان

قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب
بر روشی در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا و میرانند ایشان را تا آنکه بایستند
در عقبهٔ محشر و از دحام بهم آورند بر یکدیگر سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند
پس نفسهای ایشان بگردد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و گریهٔ ایشان بلند شود و این اول
هولی است از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا
کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان خاشع گردد و بندهای
بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند
حاکم عادل ندا کند ایشان را منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و حاکم و عادل و ظلم
نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمهای مردم را
بحسنات و سیئات تقاص میکنم و بر بخشیدنهای مظلمه ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه
امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه صاحبش ببخشد من او را ثواب بدهم
پس بچسبید بیکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم
از برای شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگیرند و ظالمان خود را پیدا میکنند
و طلب مظلمهای خود از ایشان میکنند و مدتها بر این احوال میمانند پس حال ایشان شدیدتر
میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایتی بحدی عرق تا دهانهای ایشان میآید و فریاد
و فغان ایشان بیشتر میشود و اکثر ایشان آرزو کنند که از سر مظالم خود بگذرند
و از این عقبه نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و
ندای پروردگار خود را بشنوید و چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید
که اگر میخواهید مظلمهای خود را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی بخشید مظلمهای
شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد میشوند و مظلمهای خود را می بخشند بامید آنکه
از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگتر
است از آن که بگذریم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره
از قصرهای جنة الفردوس را بیارایند بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره

و حوریان و غلامان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا میکند که از جانب حق تعالی
که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصرها را مشاهده نمائید چون نظر کنند همه
آرزو کنند که این قصر از آن او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو
کند مظلمهٔ مؤمنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی بمانند که عفو
نکنند پس حق تعالی میفرماید که داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمهٔ احدی از مسلمانان بر گردن
او باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب
شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصهٔ حساب درآیند نزد عرش الهی و دیوانها
گشوده شود و میزانها بر پا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهانند بر خلق و هر امامی
گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی
خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمنی نزد مرد
کافر مظلمهٔ بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت
فرمود که می اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بکافر است پس کافر را عذاب
میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او است
پس آن مرد پرسید که اگر مظلمهٔ از مسلمانی نزد مسلمانی باشد فرمود از حسنات ظالم بقدر حق
مظلوم میگیرد و میافزایند بر حسنات مظلوم پرسید اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه
میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم میافزایند و در علل
الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض میآید و شکایت میکند
اگر آنکه قرض گرفته است اگر حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند اگر حسنه ندارد گناهان
صاحب قرض را بر او میگذارند مؤلف گوید که از آیات و اخبار معلوم شده که حقیقت
اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از که سؤال و حساب
میکنند و که را بی حساب به بهشت و جهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه
چیز سؤال میکنند و حساب میکشند و جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا
سؤال میکنند چنانچه در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که از برای حلال دنیا

حساب است و از برای حرامش عقاب و در احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای
دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ملبوس و ماکول و منکوح حساب نمی‌باشد و در
ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل بر آن بی‌حساب به بهشت می‌رود پس
آنچه در باب بی‌حساب به بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات حساب
خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث
دیگر بدو وجه می‌توان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان
باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه
باشد مانند آن سه چیزی که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد
مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه
یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن بدانکه احادیث
مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن در بعضی
وارد شده است که عریان محشور می‌شوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد
بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید
کفنهای مردهای خود را که با آن محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب
غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل
ایشان باشد در باب فاطمه بنت اسد که خواهید دانست از برای مزید اطمینان باشد
فصل یازدهم در بیان [illegible] از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست
و چپ و بعضی از احوال اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید که روزی که خدا جمع
کند رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی
نیست ما را تویی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس ما البته خواهیم که از آنهایی که
پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر
خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است چگونه خواهد
بود حال امتها وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه

و فرموده

احوال و شهادت شهدا

حضرت

و فرموده است که در روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم
ترا گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر
مردم و فرموده است از برای ایشان است عذاب عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای
ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست راست
و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است در تفسیر
قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای
شما در حق اوصیای شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از
ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هٰذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ
یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور
شوند مردم از برای حساب بگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار
بکشند پس بایستند نزد عرش حق تعالی بازدارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که طلبند [illegible]
که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند بیاید در جانب چپ رسول خدا [illegible] پس ائمه ذریت
آنحضرت را با سایر امت بطلبند در جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین باز دارند پس اول کسی را که از برای سؤال
کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستند در صورت آدمیان پس حق تعالی
از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نمودیم از وحی قلم گوید بلی ای
پروردگار میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بآن نموده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید
که کی گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق تو مطلع بود
شده حق تعالی فرماید حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان
تا با قلم بایستند پس حق تعالی باو میفرماید که آیا قلم در تو رقم کرد آنچه را من او را الهام کرده
بودم و امر بآن نموده بودم گوید بلی پروردگارا و آن را رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را
بطلبند بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستند پس حق تعالی فرماید آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم
در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آن را بجبرئیل پس جبرئیل را بطلبند

[illegible]

وبپا ید ودر پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که ایا اسرافیل بتو رسانید
انچه باو رسیده بود کوید بلی ای پروردکار من رسانیدم ان را بجمیع پیغمبران تو وانفاذ
کردم بسوی ایشان جمیع انچه بمن رسیده بود از امر تو واداء رسالت تو بهر پیغمبری
رسول نمودم وجمیع وحیها وحکمتهای تو وکتابهای ترا بایشان رسانیدم واخر کسی
را رسالت ووحی وحکمت وعلم وکتاب وکلام ترا باو رسانیدم محمّد بن عبد اللّه
عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت باقر ع فرموده پس اوّل کسی را میخوانند
از فرزندان ادم از برای سؤال کردن محمّد بن عبد اللّه است خدا او ص نزدیک عرش
خود جا دهد و هیچکس را نزد قرب ومنزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس
پروردکار عزّت او را خطاب میکند ایا جبرئیل بتو رسانید انچه وحی کرده بودم
بسوی تو واو را برای ان بسوی تو فرستاده بودم از کتاب وحکمت وعلم خود وایا از انها
وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا ص کوید بلی ای پروردکار من بمن رسانید جبرئیل
جمیع انچه وحی کرده بودی بسوی او وفرستاده بودی او را بان از کتاب تو وعلم
تو ووحیها را اورد بسوی من پس حق تعالی فرماید محمّد ص را ایا رسانیدی بامّت خود
انچه رسانیده بود جبرئیل از کتاب وحکمت وعلم من حضرت رسول ص کوید بلی پروردکارا
رسانیدم بامّت خود انچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو وحکمت تو
وعلم تو وجهاد کردم در راه تو پس حق تعالی کوید محمّد ص را که شهادت میدهد از
برای تو باین حضرت کوید پروردکارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت
وملائکه تو ونیکان از امّت من وشهادت تو کافی است برای من پس ملائکه را
بطلبند وایشان کواهی دهند از برای انحضرت بتبلیغ رسالت نمود پس امّت
محمّد ص را بطلبند وسؤال کنند از ایشان ایا رسانید محمّد ص بشما رسالت وکتاب
وحکمت وعلم مرا وتعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای انحضرت
بتبلیغ رسالت وحکمت وعلم نمود پس خداوند جلیل فرماید ایا بعد از خود در
میان امّت خود کسی را خلیفه وجانشین خود کردانیدی در میان ایشان

بحکمت

بحکمت وعلم من قیام نماید وتفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا وبیان کند
~~وبیان کند~~ از برای ایشان اموری را در انها اختلاف کنند بعد از تو وحجّت
وخلیفه من باشد در زمین پس محمّد کوید بلی ای پروردکار من خلیفه کردم در میان ایشان علی
بن ابی طالب ع که برادر من ووزیر من ووصیّ من بعد وبهترین امّت من بود ونصب
کردم او را از برای ایشان در حیات خود نشانه راه هدایت باشد وایشان را دعوت
کردم باطاعت او واو را خلیفه خود کردانیدم در امّت خود که امام وپیشوای ایشان
باشد وپیروی او کنند امّت من تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب علیه السلام را
بطلبند واز او بپرسند ایا محمّد ص وصیّت کرد بسوی تو وترا خلیفه خود نمود در
امّت خود وترا نصب نمود در حیات خود نشانه راه هدایت ایشان باشی
ایا بعد از او قایم بمقام او کردیدی حضرت کوید بلی ای پروردکار من محمّد ص وصیّت
نمود بسوی من ومرا خلیفه کردانید بر امّت خود چون محمّد ص بسوی خود بردی
انکار من کردند امّت او ومکر کردند با من ومرا ضعیف کردانیدند ونزدیک
شد که مرا بکشند وبر من مقدم داشتند کسی را که مؤخّر کردانیده بودی ومؤخّر
کردانیدند کسی را که مقدّم کردانیده بودی وسخن مرا نشنیدند واطاعت امر
من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا انکه مرا کشتند پس
با علی ع کویند که ایا بعد از خود در امّت محمّد ص حجّتی وخلیفه در زمین کذاشتی
که دعوت کند بندکان مرا بسوی دین من ودر راه رضای من علی علیه السلام کوید بلی ای
پروردکار من در میان ایشان کذاشتم حسن ع پسر خود و پسر دختر پیغمبر خود را پس
حضرت امام حسن ع را بطلبند وهمان سؤالها از او کنند که از علی بن ابی طالب ع کردند از او
کنند وهمچنین هر امامی را بعد از امامی بطلبند وحجّت او بر اهل زمان او
تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید واجازه حجّت ایشان بکند
ودر ان وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راست کویان را
راستی ایشان وکلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است

که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که طلبند حضرت نوح ع
باشد پس از وی پرسند آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی بدهد از
برای تو گوید محمد بن عبدالله پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید نزد محمد ص و او بر روی
تلی باشد از مشک و علی با او باشد اینست معنی قول حق تعالی فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً
سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت
نزد خدای تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح ع گوید یا محمد حق تعالی از من
گواهی طلبید در تبلیغ رسالت حضرت رسول ص گوید ای جعفر و حمزه بروید گواهی بدهید
از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق ع فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم
رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم ع
در آن وقت در کجاست حضرت فرمود شان و منزلت ع ع از آن بزرگتر است که او را
برای گواهی بفرستند مؤلف گوید شاید اول بودن نوح ع نسبت بسایر پیغمبران
باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول ص و اوصیای او ع و عیاشی روایت کرده است از
حضرت امام زین العابدین ع از حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون روز قیامت میشود
نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند ع سوگند
میدهد هر امامی برای اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و صحف
نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق ع در تفسیر قول
خدای عز و جل فَکَیْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِیدٍ حضرت فرمود که این آیه
در امت محمد ص نازل شده است و پس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه
است بر ایشان و محمد ص شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است و امام هر
زمانی را با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او بدهد بهشت
می یابد و منکران و مخالفان او بشهادت او بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس
بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع سؤال کردند از تفسیر قول الهی قُلْ
فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله بر خلق حضرت فرمود

احوم

حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا
عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بالغه خدا این است
و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی
از شما بعضی علما یا صلحای شیعه در محله میباشد خدا احتجاج میکند او را بر همه یکان
او پس بایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید
پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت وَاِذَا
الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی وقتی که صحیفه ها منتشر شود و علی بن ابراهیم گفته است
که مراد صحیفه های اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون روز قیامت شود بهر کسی نامه او را بدهند و گویند بخوان
پس حق تعالی بخاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم
برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما
چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره و نه کبیره را مگر آنکه احصا
کرده است آن را و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حَتّٰی
اِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا
کَانُوا یَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهد بر
ایشان گوشهای ایشان و دیدههای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده اند
علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها
فرجهای ایشانست و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر
ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده
ایم پس گواهی دهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را
حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا ایشان فرشتگان تواند شهادت
میدهند از برای تو و بخدا سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی
فرموده است روزی که خدا مبعوث گرداند همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند

شهادت شهدا

از برای او چنانچه امروز رسوا کند یا میکند از برای شما و اینها جماعتی اند که غضب حق
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کردند پس در آن وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای
ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می آیند پس گواهی میدهد گوش آنچه شنیده است
از چیزهای که خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است از بسوی
چیزهای که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته اند و پاها شهادت
میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است
از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی
دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا کرده
است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او بر میگردید و نمیتوانستید که پنهان
کنید از خدا آنکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای شما ولیکن گمان
کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر ع
روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد
که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و دعوی تناقض در آیات قرآن مجید
میکرد از آنجمله گفت در یکموضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را
خداوند رحمان و حرف حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند
که ما مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر مینماید بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند
بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه می کنند اهل جهنم میفرماید و در جای
دیگر میفرماید مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند
اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها همه در یکموطن نیست که نقیض یکدیگر
باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است
پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یکموطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند
بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت

از رسولان

از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت
میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها
در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و کفر و عدوان بر ستمگران و ظالمان و لعنت
میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند
چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود
و پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در
موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل
گرداند جمیع خلایق را از معاش خود و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته
گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را
بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار
نمیکنند بکردهای خود پس مهر میگذارند بر دهانهای ایشان و بسخن در می آورند دستها
و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده
پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی
دادید بر ما میگویند که گویا کرد ما را آنکسی که همه چیز را گویا کرده است پس
جمع میشوند در موطنی که بسخن در می آورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید
در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حقی بگوید پس رسولان را
باز میدارند و از ایشان سوال میکنند چنانکه فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ
أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا و حضرت رسول ص گواه خواهد
بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر
میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است
و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود
و به یکدیگر نپردازد و سوال میکنم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت
کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یکموضع

شهادت شهدا

بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این
مکانها شهادت میدهند از برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آن حضرت
روایت کرده است که چون بنده توبهٔ نصوح بکند حق تعالی او را دوست میدارد و بپوشانید
کردانید کناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میکرداند فرمود که
فراموش میکرداند از خاطر نامه که دو ملک بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از کناهان
و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او کناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعهای
زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از کناهان پس چون بمقام حساب درآید
هیچ چیز نباشد که بر او کواهی دهد بکناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز
قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آن را تلاوت نموده
و عمل بآن کرده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت
روایت کرده است که مائیم کواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما کواهانند بر مردم
و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث
بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند آدمی را که ای فرزند
آدم منم روزی تازه و بر تو کواهم پس در من سخن خیری بکو و کار خیری بکن تا کواهی
بدهم از برای تو در روز قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را
میکند و ایضا از آنحضرت روایت که مؤمن را در روز قیامت نامه کشوده
میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل
بهشت کردانید و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط
کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که کواهان عدول از برای
بر خود بکیرید و همچنین احتیاط کرده است بر بندکان و از برای ایشان بانیکو
کواهان از برای ایشان کرفته است و ملائکه چند بر هریک از ایشان موکل کردانیده
است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از و صادر میشود از اقوال و اعمال او و نکاه

کردنهای او

کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت میکند
کواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها کواهانند بر او و از برای او و
سایر بندکان مؤمن خدا کواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او کواهانند
بر او و از برای او چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بکواهی اینها از برای او و چه بسیار
کسی در قیامت شقی و معذب کردد بکواهی اینها و بدرستیکه حق تعالی در روز قیامت مبعوث
میکرداند همه بندکان خود را و کنران خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند
و صدای داعی را همه می شنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای
زمین را پس کسی عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح
او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای
آن پس نصیب او میکردد و سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او
کواهی میدهند و شقی می شود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت
و مهیا کنید توشه از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب
و شعبان و رمضان و فضیلت روزه اینها و اعمال صالحه کردن در اینها و کواهی دادن
اینها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راستش
و میان خود و او حساب میکند که دیگری مطلع نشود و کوید ای بنده من فلان کار فلان
کردی او کوید بلی ای پروردکار من کرده ام چون خداوند فرماید که آمرزیدم از برای تو و بدل
کردم آنها را بحسنات پس مردم کویند سبحان الله این بنده یک کناه نکرده است
و این است معنی قول حق تعالی هر که نامه او بدست راست داده باشد پس بعد از این حساب
خواهند کرد او را حساب آسانی و برمیکردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی
پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او خواهند بود در بهشت اگر مؤمن
باشند پس فرمود اگر نسبت ببنده اراده بدی داشته باشد حساب میکنند او را علانیه
در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکنند و نامه اش را بدست چپ او میدهد

کریم

پس

چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده است اما آنکه نامه او را از پشت سرش دهند پس واثبوراه خواهد گفت و داخل آتش افروخته جهنّم خواهد گردید به درستی که او در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که با آخرت برنخواهد گشت و این اشاره است به آنکه دستهای کافران و منافقان ع در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نخلّد نامه بودن در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان و خداوندا مده نامه او بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد و بعضی گفته اند خدای تعالی احداث صورتها در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احداث میکند که دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و سخن گفتن مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه ایست که بآنها موکّل اند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند این جمادات شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت ایشان را عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر تصوّر در بعضی بیان می‌فرمودند و بعقل ناقص ما نمی گذرانیدند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت پناه و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در روز قیامت بدانکه احادیث عامّه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دینند و ایمان باینها واجب است خصوصاً حوض کوثر و شفاعت اکبر و قلیلی از اخبار را در اینجا

ذکر

شفاعت
وسیله و لوا

رسالت از برای ایراد مینمایم و اکثر آنها در کتاب حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدّثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت ص فرمود که هرگاه از خدا سوال کنید از برای من وسیله را سوال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و پایه‌ها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند او را در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان ستارها پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدّیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه محمّد ص است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله چون بگذریم به پیغمبران گویند گویا اینها دو ملک اند که ایشان را نمی شناسیم چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون باعلای درجات منبر برآیم علی یکپایه از من پستتر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر نمایند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرّمند نزد خدا و ند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب منست محمد ص و این ولی منست علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ

وسیلهٔ شفاعت

برده به بهشت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نماند در آن روز در مشهد قیامت
احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از بیم ندا و رویش سفید شود و دلش
شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربهٔ تو در آمده باشد
یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حال
دو ملک بیایند از جانب رب العزة بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری
مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک می آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک
یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار
کار خود تو کیستی گوید منم رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای
بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این را از جانب
پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را ببرادرم
علی بن ابی طالب ع پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس نزدیک می آید مالک
خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم و علیک السلام ای ملک
چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن
جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را بنزد تو بیاورم گویم قبول کردم
از پروردگار و او را است حمد و ستایش بر آنچه انعام کرده است بر من و تفضیل داده
است مرا بآن پس بگیر آن بده آنها را ببرادرم علی بن ابی طالب ع پس مالک
کلیدها را بعلی دهد و بر گردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر آخر
جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای زبانهٔ آتش بلند شده باشد و حرارتش
بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی
از من بگذر که نور تو زبانهٔ مرا فرو نشانید علی علیه السلام گوید قرار گیر که امروز
ترا اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید
این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس بدرستی که جهنم
در آن روز اطاعتش از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت

بصاحبش

بصاحبش اگر خواهد بجانب راست برد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که
او قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است در آن روز و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت
صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود محمد ص را طلبند و حلهٔ
گلرنگی بر او بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت
ابراهیم را طلبند و حلهٔ سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند
پس حضرت امیر المؤمنین ع را طلبند و حلهٔ گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست
حضرت رسول ص باز دارند پس حضرت اسمعیل ع را طلبند و حلهٔ سفیدی بر او
بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم ع باز دارند پس حضرت امام حسن ع را
طلبند و حلهٔ گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین ع باز دارند
پس حضرت امام حسین ع را طلبند و حلهٔ گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست
حضرت امام حسن ع باز دارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را طلبند و حلههای گلرنگ
بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را طلبند
و در برابر ایشان باز دارند حضرت فاطمه ع را و زنان او را از فرزندان او و شیعیان
او پس همه داخل بهشت شوند بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب
رب العزت و افق اعلا که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم ع است
و خوب برادریست برادر تو و او علی بن ابی طالب ع است و نیکو دو سبط اند سبطهای
تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه ع شهید شد و او محسن است
و نیکو امامان هدایت کننده‌اند که از ذریت تواند فلان و فلان و فلان و جمیع ائمه ع
تا قایم علیه السلام نام برد و خوب شیعه اند شیعیان و امامان بعد از تو بدرستی که
محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او ایشانند فایزان و
رستگاران پس امر کند همه را به بهشت ببرند چنانچه حق تعالی فرموده است که هر که
دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود پس فایز گردیده است بسعادت ابدی
در بصایر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود

وسیله و شفاعت

منبری بگذارند که جمیع خلایق آن را ببینند و حضرت امیرالمؤمنین ع بر آن منبر بالا
رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند ای گروه خلایق این علی بن
ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را می خواهد و از جانب چپ او ملکی باشد
و ندا کند ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را
میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست
عرش منبری نصب کنند که چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب
علیه السلام بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلایق را
بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر که را نشناسد شیعه خود
نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا است میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد
که ببینید خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی بن ابی طالب ع و امامان
از ذریت او و احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه روایت کرده اند در تفسیر
قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب با محمد و علی است یعنی بیندازید
در جهنم هر بسیار کفران کننده و معاند را و عیاشی و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند
که این آیه چنین نازل شده است که یَا مُحَمَّدُ یَا عَلِيُّ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ
و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص
فرموده که خدا مرا بمقام محمود وعده کرده است و فرموده عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ
رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس
آنرا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت
بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم
پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمود است
که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بیا لای منبر بطلبم و یکدرجه از من پست تر
بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست
من دهد و گوید این آن مقام محمود است که خدا ترا وعده کرده است پس

کلیدها

کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید این آن مقام
محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان
ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی بن
ابی طالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت
زن باشد شوهرش را اینست معنی قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ
یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا
کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربان پس ثنا
کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند
بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند
بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق
بپوشانید دیده های خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس
فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور
او روند چون بدر قصر خود برسد حضرت امام حسن ع ایستاده باشد و حضرت امام
حسین ع بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن ع گوید که این کیست گوید که این
برادر من است که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب
حق تعالی باو برسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نمودم آنچه امت پدر تو
نسبت بجگر گوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو
که نظر کنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان
تو و هر که احسان نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان
را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی
که در حق ایشان فرموده است لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ
أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت
و ایشان در آنچه خواهش دارد نفسهای ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه

وسیله و شفاعت

در عیون اخبار الرضا از آن حضرت از آبای طاهرین او علیهم السلام کرده که رسول خدا ص
فرمود یا علی تو اوّل کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد
بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن بزرگتر از آفتاب
و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین از آبای طاهرین
او علیهم السلام که رسول خدا بعلی صلوات الله علیهما گفت تو اوّل کسی خواهی بود که داخل
بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم گفت بلی
از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدّم میباشد
پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن
لوای حمد است و آدم و هر که بعد از وست از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند
و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
که جبرئیل بنزد من آمد و شاد و خوشحال گفت یا محمّد خداوند علی اعلی ترا و علی را سلام
میرساند و میگوید محمّد پیغمبر رحمت منست و علی برپا دارندهٔ حجّت منست عذاب
نمیکنم کسیرا که با علی موالات و دوستی کند هرچند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسیرا
که با او دشمن کرده باشد هرچند اطاعت من کند پس حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل
در روز قیامت بنزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقّه دارد که هر یک
وسیعتر از آفتاب و ماهست و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خشنودی خدا
نشسته باشیم بر بالای منبری از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن
ابی طالب ع پس عمر جست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم
دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماهست حضرت
در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوّت عطا
کند مثل قوّت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال
مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود
خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد و علی اوّل کسیست

کمرا دخنه

ه از چشمه سلسبیل و زنجبیل سیراب آید و علی و شیعیان او بسو نزد خدا منزلتی است
ه آرزو میکنند انرا پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران
بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول خدا تعالی یوم ندعوا کلّ اناس بامامهم
یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا ص
با اصحابش و امیرالمؤمنین ع را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی
با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود
کرده باشد نامهٔ او را بدست راست او بدهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود
نشناسد او را بجهنّم برند پس در انوقت آنها که اتباع ائمهٔ ضلالت بودند از
پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت
کنند و سید بن طاوس ره و دیگران بطرق متعدّده از ابوذر رض روایت کرده است
ه رسول خدا ص فرمود که امّت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند به پنج رایت
عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دست او را بگیرم چون دستم بدست او رسد
رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس که با او
شریک باشد حالشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت مرا کردید در دو چیز
بزرگ ه در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب
آن کردیم و پاره کردیم و هر که کوچکتر بود اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقّش
غصب کردیم گویم ایشان ه بروید بجانب چپ پس ایشان را ببرند تشنه لب
و بدحال بجانب شمال ه محلّ اهل عذاب و نکالست با روهای سیاه
و یک قطره از حوض کوثر نچشند پس وارد شود بر من فرعون امّت من
یعنی عمر و اکثر امّت من با این رایت باشند و ایشان مثل همین چون ابوذر ره
گفت را اینجا که کم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کردند و حق را از دستش
باطل کردند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند
از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای تحف دنیاست چون دشمن

صاحب ایشان که ابکرم باز رنکش سیاه شود وقدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن
آید واصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین کویند بزرکرا
نسبت بدروغ دادیم وپاره کردیم وباکوچک جنک کردیم وایشانرا کشتیم پس
کویم که شما نیز بجانب (شمال) از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه واب برنداشته
بارو های سیاه برکردند ویکقطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی
عثمان واو امام پنجاه هزار کس از امت من باشد واحوال ایشان وسؤال وجواب
بهمان نحو باشد پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج واو پیشوای هفتاد
هزار کس باشد از امت من وحال ایشان نیز چنان شود پس وارد شود بر من
امیر مؤمنان وقاید روسفیدان ودست وپا سفیدان وچون برخیزم ودست
او را بکیرم روی او واصحابش سفید ونورانی شود پس از ایشان پرسم که با
ثقلین بعد از من چه کردید کویند بزرکتر را تصدیق کردیم ومتابعت نمودیم
وکوچک را معاونت ویاری کردیم وبا دشمنان او قتال کردیم پس کویم
بیایند وبیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند که هرکز تشنه نشوند وامام
ایشان مانند آفتاب تابان باشد وروهای بعضی از ایشان مانند ماه شب
بدر باشد وبعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ومقداد کواهی دادند که رسول خدا ص چنین فرمود
وقول حق تعالی فرموده است إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یعنی بدرستی که ما عطا کردیم
بتو کوثر را ومفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی کفته اند پیغمبری و
کتابست وبعضی کفته اند خیر کثیر است وبعضی کفته اند کثرت اصحاب واشیاع وامت
است وبعضی کفته اند بسیاری فرزندانست از نسل فاطمه علیها السلم وبعضی کفته اند شفاعت است
ومشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است واحادیث متواتره از طرق
خاصّه وعامّه (عامّه از) بر این مضمون وارد شده است وعایشه وابن عمر روایت کرده اند که
کوثر نهریست در بهشت واز ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد

حضرت رسول

حضرت رسول ص بر منبر برآمد وبر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد کفتند یا رسول الله
کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر
واز تیر راست تر ودر کنارش قبها هست از مروارید ویاقوت ووارد شوند
بر آن نهر مرغان سبزی چند که کردنها داشته باشند مانند کردنهای شتران خراسانی
کفتند یا رسول الله چه بسیار رنکینست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکو
تر از آنها کفتند بلی یا رسول الله فرمود که هرکه از آن مرغ بخورد واز آن آب بیاشامد
فایض کردد بخوشنودی حق تعالی واز حضرت صادق ع روایت کرده اند که آن نهریست در
بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد عوض پسرش ابراهیم واز انس روایت کرده اند که
حضرت رسول ص فرمود که نهریست که وعده کرده پروردکار من مرا بر آن نهر خیر بسیار
وآن حوض من است وارد می شوند بر آن نهر امت من در روز قیامت وظرفهای
آن بعدد ستارهای آسمانست پس جماعتی از ایشانرا از پیش من برانند
من کویم پروردکارا ایشان از امت منند کویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو
چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است ودر مجالس
شیخ مفید وتفسیر علی بن ابراهیم وبشارة المصطفی از حضرت باقر علیه السلم
روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین
وآخرین در یک زمین عریان وپا برهنه پس باز دارند ایشانرا در راه
محشر تا عرق شدید بکنند ونفسهای ایشان تنک شود ومدتی بسیار بر ینجا
بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است وخاشع شود صداها از برای خداوند رحمان
پس نشنوی مکر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند
که کجاست پیغمبر رحمت محمّد بن عبد الله پس رسول خدا ص برخیزد ودر پیش
روی همه مردم روان شود تا منتهی شود به حوضی (بحوضی) که طولش بقدر ما بین ایله وبصره
وصنعاء یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بطلبند ودر
پهلوی آنحضرت بایستند پس مردم را رخصت دهند که بکذرند بعضی را میکذارند

وسیلهٔ شفاعت

که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ص ببیند که بعضی از دوستان و شیعیان
اهل‌بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و مکرر بگوید پروردگارا اینها از شیعیان
علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سوال کند که یا محمد سبب گریهٔ تو چیست حضرت گوید
چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می‌بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند
و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از
گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بموالیان ذریت تو و ایشان را
در زمرهٔ تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد کردانیدم و قبول کردم شفاعت
ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چه بسیار مردان
و زنان در آن روز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت
ما داشته باشد و از دوستان ما باشد و در حزب ما داخل شود با ما بر حوض وارد شود و
جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین
از حضرت رسول صلوات الله علیهما سوال کرد از کوثر فرمود نهریست که جاری میشود
از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین‌تر است از عسل و نرمتر است
از مسکه سنگریزه‌اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفرانست و خاکش
مشک خوشبوست و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زد و گفت یا علی این نهر از منست و از تو و از دوستان
تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی عطا
کرده است بمن نهری در آسمان که مجرای آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار
قصر هست خشتی از طلا و خشتی از نقره و گیاهش از زعفرانست و سنگریزه‌اش
مروارید و یاقوتست و زمینش مشک سفیدست و این بهترست از برای من و امت
من از همه چیز و اشاره باینست قول حق تعالی اِنّا اَعطَیناکَ الکَوثَر و ابن بابویه در امالی
و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که هر که
ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من

ندارد

ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و
علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست
داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق
منقولست که رسول خدا ص فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت
پس موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفهٔ مرا بعد از من علی بن
ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض منست و دور میکند از آن دشمنان خود را
و آب میدهد دوستان خود را هر کرا آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز
سیراب نخواهد شد و هر کرا یک شربت از آن آب بدهد هرگز تشنه نخواهد شد
و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در قیامت با حضرت رسول ص خواهم بود و با من
خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد
باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی
خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت
نمائید بر یکدیگر بر ملاقات کردن ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان
خود را و آب میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شربت
از آن آب بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نشود و حوض ما مملو است
و در آن دو ناودان میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ تسنیم و دیگری از چشمهٔ معین
و بر کنارهایش زعفران روییده است و سنگریزه‌اش مروارید و یاقوتست
و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه روایت کرده است که فرمود که بهمین دو دست دور میکنم از حوض رسول خدا ص
دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه
از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی
از امت من مگر آنها که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه

دسته و شفاعت

و صحیح باشد نیتهای ایشان و اتقیا و کنندگان باشند و وصی مرا بعد از من که علی بن ابی
طالب است انها و انچه بایدیشان داد بآسانی میدهند و انچه بایدیشان بدشواری می
گیرند و علی دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب
جرب را از میان شترهای خود بدر میکنند و ابن بابویه از ابن عباس روایت
کرده است که حضرت رسول ص فرمود که منم بهتر و سید انبیا و مرسلین و بهترم از ملائکه
مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر
طریقه رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده
زنان عالمیان است و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین
امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر است در روز قیامت و مرا حوضی هست
که عرض ان مابین بصری شام و صنعای یمن است و در ان ابریقها هست بعدد
ستارهای اسمان و خلیفه من بر ان حوض در انروز خلیفه من است در دنیا گفتند او
کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر مؤمنان و مولای مؤمنان بعد از من
علی بن ابی طالب و دوستان خود را از ان حوض اب میدهد و دشمنان خود را
از ان میراند چنانکه شما شتر غریب را از اب میرانید پس فرمود که هر که علی
را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد می شود فردا و با من
خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی
او کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من بربایند
و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفانست
از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که خدا کوثر را بمن
عطا کرده است و ان نهریست در بهشت که عرض و طولش از مابین مشرق و مغرب
است و هر که از ان بیاشامد هرگز تشنه نمی شود و هر که از ان رو بشوید هرگز
ژولیده نمی شود و نمی اشامد از ان کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل
بیت مرا بکشد و از حضرت رسول ص روایت کرده است که علی هر که از شیعیان

اذیت

اذیت از ان دور کنند و احمد بن حنبل در فضایل نزدیک باین مضمون روایت کرده است
و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که کسی که دل او بدرد اید از برای مصیبت ما فرحناک می شود
در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر نمی رود تا در حوض کوثر بر ما وارد
شود و کوثر فرح میکند بدوست ما و چون بر او وارد شود حتی انکه با وی چشاند
از لذت انواع خوردنیها که نمی خواهد از ان بجای دیگر رود ای مسمع هر که
از ان یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از ان تعب نکشد هرگز
و ان بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است
و از مسکه نرم تر است و از اب دیده صافتر است و از عنبر خوشبوتر است
و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می اید و بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت
جاری می شود و در دور ان قدحها زیاده از ستارهای اسمان هست و بوی
خوش ان از هزار ساله راه احساس کرده می شود و قدحهای ان از طلا و
نقره و الوان جواهر است و کسی که از ان می اشامد بر روی او هر بوی خوش
میگشایند تا انکه میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند که من
بدل این چیز دیگر نمی خواهم ای کردین تو از انها خواهی بود که از ان حوض سیراب
می شوند و هر دیده که بر مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر
و اب میدهد از ان همه دوستان ما را و بقدر محبت و متابعت ما از ان لذت
می برد و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر امیر المؤمنین
حیدر موکل است و در دست او عصای خواهد بود از چوب درخت عوسج
و بروایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکنند دشمنان ما را بان عصا پس
یکی از ایشان گوید که من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امام
ابو بکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید
امامی که میگوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد بسوی انکسی که او را امام

که او را لام مبدأ اسنی داو را بر همه خلق ترجیح میدادی از و سوال کن که تر اشفاعت
کند چون بهترین خلق بود نزد تو بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود که دید هلاک شدم
از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاد کرد اند مسمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت
دارد که نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نمیتوانند آمد فرمود برای آنکه او ورع ورزید بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهلبیت نزد او مذکور میشدیم ناسزای نمیگفت
و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرات مینمودند از گستاخی نسبت
بما اما اینها از برای محبت ما نبوده نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از بسیاری
سعی در عبادت باطل خود و دینداری خود و از برای آنچه مشغول کرده است
نفس خود را بآن از یاد کردن مردم تا دلش منافق است و دینش مستلزم نصب
عداوت اهلبیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر
بر همه پس باین اسباب نزدیک حوض می آید و محروم بر میگردد و درین باب
احادیث بسیار است و باینقدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست
میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت
شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد نمود و خلافی که هست در آنست
که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنان که مستحق
ثواب باشند پس یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد و اکثر
عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را
اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط
عقاب نمیباشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعدهٔ ثواب
بر او واجب است که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمی
بخشد و خلافی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای رفع عقاب فساق
شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست
بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم برخصت آن حضرت شفاعت شیعیان

خود

خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت
خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صلعم روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره
کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه
از انس روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که هر پیغمبری دعای کرد مستجاب
شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت و ایضا
از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود که سه کسند که شفاعت میکنند
نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام
رضا علیه السلم منقولست که رسول خدا صلعم فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد
خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت مگر از برای اهل کبایر
از امت من و اما نیکوکاران پس برایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند
راوی گفت بحضرت امام رضا علیه السلم گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل
وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی
که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت
است از برای رسول خدا صلعم و اصحاب برگزیدهٔ او که بر طریقهٔ او باشند و از برای ائمه
از اهلبیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت
ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید اینست آنچه در روایات اصحاب ما از
حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز
قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی علیه السلم شفاعت خواهد کرد
و مقبول خواهد شد و اهلبیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد
و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت
کند که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند
مخصوص کفار است و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سورهٔ مریم
حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر

مفسرین گفته‌اند مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته‌اند یعنی شفاعت نمیکنند
مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا
و شهدا و علما و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح
وارد شده است که مراد وصیت است که در وقت مردن بعقاید حقهٔ خود بکند
بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده‌ام و در آیات متعدده وارد شده است
که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برای رد قول بت‌پرستان که میگفتند
که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن
بابویه از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول
خدا صلوات الله علیهما که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز
موقف اعظم و روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد
با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر
اگر در آنجا ترا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را
آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا نه بینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم و گویم
پروردگارا بسلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا
فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود
که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه آنرا از امت خود
پس فاطمه علیها السلام شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است
از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول ص
در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق
بدهان ایشان برسد عارض ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیایید برویم
بنزد حضرت آدم که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و بگویند
شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود گوید مرا گناهی و خطیئه هست
و روی شفاعت ندارم بروید بنزد حضرت نوح ع چون بنزد نوح آیند او ایشان را

بنزد

بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی ع
رسد او گوید بروید بنزد محمد ص و علی جمیع الانبیاء چون بنزد آنحضرت روند گوید
با من بیایید و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده
درآید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار
و شفاعت کن تا شفاعت ترا کنم و آنچه خواهی طلب تا عطا کنم و اینست معنی قبول
آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة
المصطفی از حضرت صادق ع روایت کرده است چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین
و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشانرا فرا گیرد که همه بناله و
فغان آیند و گویند پروردگارا این ظلمت را از ما بگشا پس بیایند گروهی
که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند
که اینها پیغمبران خدا اند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند
باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان
شهیدانند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند کیستند ندا با ایشان
رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستند اهل جمع گویند کیستید شما
گویند ما ئیم علویون ما ئیم ذریت محمد رسول الله ما ئیم اولاد علی ولی الله ما ئیم
مخصوصان بکرامت خدا ما ئیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز
و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان
خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشانرا روا گرداند و در علل الشرایع
از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خلق شده اند و بسوی
او بر میگردند بخدا سوگند که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت
میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد
و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد از جانب چپ او
و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند

وسیلهٔ شفاعت

و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که انکار
کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم
بسند کالصحیح از آن حضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما
بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده
کنند گویند الخ حضرت فرموده است که مضمونش این است پس نیست ما را شفاعت کنندگان
و نه دوست مهربانی پس کاش ما را بازگشتی بدنیا می‌بود پس می‌بودیم از مؤمنان
و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که ابوایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد و گفت
ای ابوجعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد
شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر
تو ای ابوایمن آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاهداشته اگر ببینی
فزعهای قیامت را محتاج خواهی بود بشفاعت محمد ص پس وای بر تو آیا شفاعت میکند
مگر از برای کسی که مستوجب و مستحق جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین
نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد ص در روز قیامت پس فرمود حضرت
رسول ص را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان
خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند
مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب‌اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم
خود میگوید پروردگارا او حق خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت
و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یک در از آن
پیغمبران و صدیقان داخل می‌شوند و یک در شهیدان و صالحان داخل می‌شوند و از پنج در
شیعیان و محبان ما داخل می‌شوند پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم
پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا
ولایت و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش برسد که دعای ترا مستجاب
کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی

که

که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بگردد آیا گفتار در هفتاد
هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند از
آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت داده‌اند و در دل ایشان ذره از بغض ما اهل بیت
نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما میگذرد بمردی که او را با او آشنائی
داشته است در دنیا و امر کرده‌اند او را در جهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من
نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بر می‌آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من
نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که با او موکل گردیده است که دست از او بردار پس
خدا امر کند ملک را که امان آن مؤمن را اجازه کند و او را رها کند و ایضاً بسند
دیگر از آن حضرت روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود
مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای
ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آن حضرت روایت کرده است
که چون روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی باز
دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن
مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و بروایت دیگر عابد را میگویند که تو نیک
مردی بودی اما همت تو مقصور بر خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که
تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است
او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ع
کرده است که جابر به پدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من
روایت کن در فضیلت جده خود حضرت فاطمه ع که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد
شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول ص فرمود که چون روز
قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرهای از نور و منبر من بلندتر
از منبر همه باشد در روز قیامت پس خدای تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم
که احدی از انبیا و رسل مثل آن را نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها

وسیله و شفاعت

نصب کنند از نور و از برای وصیّ من علی بن ابی طالب ع منبری از نور بگذارند و منبر آنحضرت
بلندتر از همه منبرها از آنها باشد پس حق ع آنحضرت ص را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند
که هیچیک از اوصیا مثل آنرا نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین
منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده‌ام و دو گل بوستان
من در ایّام حیات من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند
که احدی از اولاد انبیا و مرسلین نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر
محمّد ص کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر
مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز
بزرگواری از کیست پس محمّد و علی و حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند
یگانه قهّار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن
و حسین و فاطمه علیهم السلم قرار دادم ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیده‌ها را
بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقهای بهشت
که دیبا برو پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش
از مرجان باشد پس آن ناقه را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی
صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب
چپ او بروند و صد هزار ملک او را با بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت
برسانند چون بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر
حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این
روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن
هرکس در دل او محبّت تو یا محبّت ذرّیّت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل
بهشت کن پس حضرت باقر ع فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه ع در آن
روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانکه مرغ دانه خوب را از
دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت برسند حق تعالی

بدل ایشان

بدل ایشان افکند که رو بعقب کنند حق جلّ و علا فرماید که ای دوستان من سبب
التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم در باب
شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر گردد پس ندا
رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هرکه شما را دوست دارد از برای محبّت آن
حضرت یعنی حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبّت حضرت فاطمه یا آب
داده باشد شما را از برای محبّت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما دور کرده باشد
از برای محبّت آن حضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت گردانید پس حضرت
فرمود والله که باقی نماند در محشر بغیر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون میان
طبقات جهنّم درآیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ
وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس میگویند کاش بدنیا برمیگشتیم پس میبودیم از مؤمنان
حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ
میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده‌اند
و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت
امام محمد باقر ع که مرا همسایه‌ای دارم همه محرّمات را بعمل میآورد و حتّی نماز را ترک
میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود
که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسی که ناصب عداوت
از برای ما بکند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت
رسول ص و او رقّت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه
گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد
و شفاعت او مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمی‌شود و مؤمن شفاعت میکند
از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را
از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من توام
سزاوارترم بمکافات او از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت

میکنند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهة شفاعت سی نفر را شفاعت
میکنند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که درین رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار
آنها داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراطست بدانکه از جملهٔ ضروریات دین که ایمان بآنها
باید آورد صراطست و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل
بهشت نمی‌شود و در روایت معتبرهٔ خاصّه و عامّه وارد شده است که از مو باریکتر
و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن
میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند امّا نجات می‌یابند و بعضی از عقبات
آن بجهنّم می‌افتند و آن در آخرت نمونهٔ صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه
ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت ائمّهٔ معصومین از ذرّیت
اوست صلوات الله علیهم و هر که ازین صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار
یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت میلغزد و بجهنّم می‌افتد و صراط مستقیم
سورهٔ حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه ره در اعتقادات گفته است که اعتقاد
ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنّم است و بر آن ممرّ جمیع خلایق
واقع میشود و حق تعالی فرموده است وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ
حَتْمًا مَقْضِيًّا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنّم است بر پروردگار تو حتم
و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجّتهای خدایند پس هر که ایشان را
در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراط که جسر جهنّم است
میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول بعلی صلوات الله علیهما گفت
یا علی چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل بر صراط می‌نشینیم و نگذرد بر صراط
مگر کسی که براءة بولایت تو در دست داشته باشد و شیخ مفید ره گفته است که صراط بمعنی طریق است
و باین سبب ولایت امیرالمؤمنین و ائمّه از ذرّیت او را صراط میگویند که راه
نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت
بمنزلهٔ جسریست که مردم میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا ص از جانب

راست آن می ایستند

راست آن می‌ایستند و امیرالمؤمنین ع از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا
بهر دو می‌آید که بیندازید در جهنّم هر کفّار معاندی را و در امالی بسند معتبر از
صادق ع روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه قسم و صراط باریکتر
است از مو و از دم شمشیر تیزتر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب
و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بر صراط و بعضی از
بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندها
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی
بیاورند در آن روز جهنّم را از حضرت رسول ص پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین
مرا خبر داد که چون حق تعالی اوّلین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنّم را با هزار
مهار که کشند آن را صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدّت و جهنّم را صدای
درهم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدای از آن ظاهر
شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را
هلاک کند پس گردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه میکند به نیکوکار و بدکار پس نماند
هیچ بندهٔ از بندگان خدا نه ملک و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند که رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي یعنی پروردگارا
جان مرا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که اُمَّتِي اُمَّتِي از برای امّت خود
دعا کنی پس صراط را بر روی او بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته
باشد بر یک قنطره امانت باشد و صلهٔ رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار
عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس
در عقبهٔ اوّل صلهٔ رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد و اگر قطع رحم و خیانت در
اموال مردم کرده باشند ازین عقبه نمیگذرند تا از عهدهٔ آن بدر آیند یا بجهنّم افتند
و اگر از این عقبه نجات یابند نماز ایشان را نگاه میدارند و اگر از آن نجات یابند
عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باینست آنکه حق تعالی
فرموده است إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راهست یا در کمین

کاهست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بیکپایش لغزیده بپای دیگر خود را
نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و ندا و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز
و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در
آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و
بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خداوندی را که نجات
داد مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمنّت و فضل خود بدرستیکه پروردگار ما
آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند بود که امانت
در اموال باشد و عدل الهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق
الناس و دور نیست که مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد ع و از امانت عدم
خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبهٔ ولایت
که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم که اینها نسبت بمؤمنانست که کفار
و مشرکین و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار
منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت
خدا است و دو صراط می باشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امام مبین است که اطاعت
او فرض و واجب است هرکه او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط
آخرت که جسر جهنم است و هرکه او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت
میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم
وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکند در حق ائمه علیهم السلام
و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل نکند
و در آخرت راه مؤمنانست بسوی بهشت که عدول نمیکند بسوی جهنم و غیر آن
و ایضاً در معانی الاخبار از آن حضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن
قنطره ایست بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق
عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود در تفسیر قول حق تعالی

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه است بسیار صعب که طولش سه
هزار سالست که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها
و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را
قطع کند و دوم علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت
قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضاً از تفاسیر مقاتل از ابن عباس روایت
کرده است در تفسیر این آیه يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ گفته است یعنی عذاب نمیکند
محمد را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند
یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَبِأَيْمَانِهِمْ یعنی روشنائی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه
پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان
از عقب آن نور بشتابند پس اهل بیت محمد و آل او یکدسته و گروه بر صراط
گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن
اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر مثل چهار دست و پا و گروه دیگر
مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند
و از برای گناهکاران باریک میگرداند يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا یعنی
میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس
حضرت امیرالمؤمنین ع میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه ع با او باشد
بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق
تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود
که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامهٔ
رخصت داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بوده باشد و اشاره باین است
قول حق تعالی وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی و باز دارید ایشان را که بدرستی که ایشان
سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب ع و در تفسیر امام علیه السلام

صراط

از رسول خدا ۳ روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی
پروردگار ما از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیدهای خود را برای آنکه بگذرد
بعد محمد و علی و حسن و حسین و طاهران از اولاد ایشان که محرم آنحضرت شوند و چون داخل
بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد
و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان
فاطمه هر یک چنگ زنید در رشته از رشتهای جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی
از دوستان فاطمه مگر آنکه بچسبد تاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زده باشند
دران جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت آن حضرت
از آتش جهنم و بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم فرمود حساب
کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است
و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی فرموده است
که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سالست و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب عقاید
گفته است که اعتقاد ما در عقبات که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از
اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسد که مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر دران واجب
کرده است او را دران عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا دران واجب از او میکنند
اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را
دریابد نجات مییابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر
میبرند و نزد هر عقبه سوال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است
پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار البقا پس حیاتی مییابد که هرگز
مرگ دران نمیباشد و سعادتی مییابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمیباشد و ساکن
میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا
و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر دران کرده است پس نجات
ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد

قدمش از آن

قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه
بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند
و سوال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او علیهم السلم اگر اتیان
بآن کرده است نجات مییابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است
وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اهم عقبات مرصاد است وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ
و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی
و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگر امانت و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی
یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرضی سوال
میکنند فصل چهارم در تحقیق حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت
و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات
دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل
کنند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است و فلاسفه درین باب دو طایفه اند اول
اشراقیانند که قایلند بعالم مثال ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع
وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در بدن جسمانی و نه آن بهشت و دوزخ جسمی
چندند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی متوسط میان عالم جسمانیات و عالم
مجردات مانند عالم خواب و صورتی که در آب و آینه دیده میشود و بسی ثواب و عقاب
مانند خوابهای خوب و خواب پریشان خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار
بیشمار است و مذاهب بدین مبنی است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ
بمثال قایل شده اند جواب گوئیم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قایل شده
اند مستلزم انکار عود بدنهای عینیت در محشر و مستلزم روایات و اخبار صریحه
حشر جسمانی نیست دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثالست که میگویند
بدن مثالی جسم لطیف است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم
تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و دوم مشائیانند که اکثر فلاسفه

اثبات بهشت و دوزخ جسمانی

قدمش ثابت شد عدمش محالست و عقول افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند
و انواع متولدات را قدیم دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند
و فاصله در میان آنها قایل نباشند و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و عنصر یا آتش را
در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشند چگونه اذعان میتوان کرد
که خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادثند و بحشر جسمانی و آنکه بهشت
در آسمانست و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها
شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند
و آنکه ملائکه اجسامند و بالها دارند و مملو اند از ایشان و بر زمین می آیند و بالا میروند
و آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمعراج رفت و عیسی و ادریس علیهما السلام باسمان رفتند و همچنین بسیاری
از معجزات انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم از شق قمر و احیاء اموات و رد شمس
و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای
عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا طومارهای چوب و ریسمان را و امثال اینها
پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود و پس
یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشان را العیاذ بالله از ارباب حیل و معمیات
دانند که در تمام عمر مدار ایشان برین بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند
و باطلها را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه
غریب تر آنست که جمعی که خود را اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب ایمان
بآداب و مستحبات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی
از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان درآیند و کسی که رد
و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج
عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید طعن کند فخر میکنند
که ما از جمله لاعبین نیستیم یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ
نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست

اثبات بهشت
دوزخ جسمانی

ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل میکنند
بلذاتی که روح را میباشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در بدن
تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهلند و این علوم
و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و شقاوت و عذاب و جهنم
ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بوده و در کدورات عالم
طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذات و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت
بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند و چیزی از لذات و آلام
روحانیه نمیشناختند و در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر
کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور
و معاصی و سیئات و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور
و ثمار و انهار و امثال آنها و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و جحیم و نار و اشباه
آنها نموده اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبداء و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا
از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک
شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند
میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد
باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس
قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند
یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ و گاهی بسبب استهزا اظهار بعضی از اصول
دین میکنند و چون با شاگردان و خواص خود خلوت میکنند میگویند إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا
نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ
وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ و ایشان با آن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه
و شبهات شیطانیه قایل شده اند درین باب معذور نیستند زیرا که کسی که قایل باشد
که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید که آنچه

قدمش

اثبات بهشت
دوزخ جسمانی

وکسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف نموده اند در آنکه بهشت و دوزخ
آیا بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمان را اعتقاد آنست
که موجوداند بالفعل و در ابتداء خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل
شده اند که بعد ازین مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه
باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت داده اند بسید رضی رضی الله عنه
و از دلیل بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن مجید میکند
مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ عِنْدَهَا
جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول صلعم داخل بهشت
شد و جهنم را بآن حضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم علیه السلام
بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است
که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یا بن رسول الله مرا خبر ده از بهشت
و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم
را دید در شبی که آن حضرت را بآسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند که امروز مقدر
شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان
نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول صلعم کرده است و تکذیب
ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حق تعالی میفرماید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ
الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعنی اینست
آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت
بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صلعم
فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب
بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه
مواقعه کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی و صفات و اخلاق حوریه
است و بظاهر انسیه است هر گاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم

وعلی بن ابراهیم

وعلی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و دوزخ مخلوق شده اند
که میفرماید عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ نزد سدرة المنتهی است جنتی و ماوای مؤمنان است
و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشت
در آسمانهاست آنست که فرموده است که بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را
پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بدو زانو در آمده و معنی چون جهنم در دریاست که
محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است
وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتی که آتش شود
و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه سوال چند کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم
در کجاست فرمود بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست
فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند ثمانیه کدام است فرمود هشت
در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که خدمت
امام رضا صلوات الله علیه عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است
فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم علیه السلام و باز احادیث باین مضمون را بسند دیگر
از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه ره در کتاب صفات الشیعه از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار
کند معراج رسول و سوال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد
بمعراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث
و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه اهلبیت است و ابن بابویه ره
گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوقند و رسول خدا داخل بهشت
شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی
از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا در جهنم به بیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود

اثبات بهشت دوزخ جسمانی

تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت
باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آن وقت قبض روح
او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغیست از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع
و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و مکان
بهشت باید دانست که در جهت آسمان است و مشهور آنست که در بالای آسمان
هفتم است و در آیهٔ کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلاف است
در معنی آن بعضی گفته اند که اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت
مثل همه آنهاست و بعضی گفته اند یعنی اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک
ازین طبقهها سطحی باشد مؤلف اجزای لا یتجزی و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک
سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی
بقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان
و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و از جواب گفته اند که ما میگوییم بالای آسمانهای
هفتگانه است پس میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد
شده است که در وصف بهشت که سقف آن عرش خداوند رحمانست
روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول صلعم پرسید
که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست
حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث
گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و چون روز در جهت اعلا باشد
شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت
ارضین و عامه روایت کرده اند که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین
است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند
پس در کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند
که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقهٔ هفتم زمین پس چگونه

صراط را بر روی

صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم که
تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید آورد
تفکر در اینها ضرور نیست و تفکر در تفاصیل اینها موجب تطرق شبهات شیطانیه نباید
نمود و کسی که دست از اصول فاسد حکما بردارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه
با یکدیگر میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش
بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که
وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر
میسازند چنانچه فرموده است وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و چنانچه علی بن ابراهیم روایت
کرده است دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه جهنم میشوند و صراط را بر روی آن
نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت چون از اینها گذشتند منتهی میشود ببهشت
و عرش الهی سقف آنست و جزوی از عرش منصب محشر خواهد بود و محل حضور انبیا
و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و بنا بر این انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را
بر روش حکما گفته اند فلک قرار نباید داد بلکه جسمیست اعظم از همه اجسام و مربع است
و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافق است و مکان امریست
موهوم و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید
همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها بر طرف میشود
و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال
باشد ممکن است حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول
فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود
با آنکه تفکر در اینها چنانچه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست والله الموفق
للخیر والصواب و الیه المرجع و المآب فصل پانزدهم در بیان صفتی چند است
که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست
که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمی باشد باجماع امت و آیات

صفات بهشت

اَلّا الْاُولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود
نه مرگ در بهشت چنانکه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند
و همچنین در آیه دیگر فرموده است که نمی چشند در ان مرگرا مگر مرگ اوّل مراد مرگ دنیاست
و ایضاً در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و و هم و غم و الم نمی باشد
و ایضاً در بهشت فقر و احتیاج و واماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده ازان لذت
برد از برای آدمی حاصلست و دار خلود است و هرگز ازان بیرون نمی روند و منزل پاکان
و نیکان است و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمی باشد و هر کس بآنچه حق تعالی
باو عطا کرده است و آرزوی مرتبه دیگر نمیکنند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلا بدیدن اهل مرتبه
ادنی میرا آیند و ایشان بمرتبه اعلا نمی روند مبادا مرتبه ایشان در نظر ایشان پست شود
و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است حق تعالی ایشانرا بمرتبه خود
راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضاً چنانکه در دنیا بعضی از مردم
مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه اشغال باطله را
بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن نشاء نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب
دیگران دانند و بان راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است وَلَهُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنفُسُ
پس آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای انفس مختلف میباشد
امّا در روایت معتبره وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمی روند دیگر آنکه ایشانرا
بول و غایط و کثافات نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشانرا
نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک
و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ را
باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستاره کان نیست و پیوسته مانند
ما بین طلوع صبح و تا طلوع آفتابست وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا
مستی و صداع و بول و قی و تلخی و تهوع می آورد و لغو و فحش و دشنام با آن میباشد
و شراب بهشت هیچیک ازاینها را ندارد و لذت شرابرا با اضعاف غیر متناهی

دارد چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست
غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس
بهشت اهل ایشان فرموده است که بر کرسیهای از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته
باشند تکیه برانها داده روبروی یکدیگر و گردند بر گرد ایشان غلامان و امردان گوشواره
در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین و از
نوشیدن آنها صداع بهم نرسانند و عقل ایشان زایل نگردد و میوه ها از برای ایشان هر
میوه که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت سیم اندامان
سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن
شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزیکه متضمن فحشی یا گناهی باشد مگر سلام و تحیت
که یکدیگر را بان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کریم را که با این ذرهای حقیر و بندهای
سراپا تقصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش
ایشانرا بچه شایانی و ایانی بیان فرموده و بعوض عمل ناقص که بلطف و توفیق و اسباب
و آلات و ادوات آفریده در ایّام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه نعمتهای
جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای غلامان سرکش جانی و فانی مرتب داشته
فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ و ایضاً باید دانست که منازل بهشت
اکثر غرفهاست زیرا که التذاذ سیر نهرها و گلها و سبزیها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه
در دنیا احتیاج بنزولست و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند
باسانی فرود می توانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین بکنند بلند
میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشود
و ابن بابویه ره در فقیه و امالی از عبد الله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر دیدم
بلال مؤذن رسول خدا صلعم رسیدم و از وصف بنای بهشت از او سؤال کردم گفت شنیدم
از رسول خدا صلعم که حصار بهشت یکخشت از طلاست و یک خشت از نقره و یکخشت از یاقوت
و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و زرد و سبز است پرسیدم

حوریان

درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین این دو مصراع پانصد ساله راه است و آن را خروش و ناله هست و میگوید خداوندا اهل مرا بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که از این در داخل می شود اما در بزرگتر پس داخل می شوند از بندگان شایسته خدا اهل زهد و ورع اند و رغبت کننده گانند بسوی خدا و انس گیرنده گانند با و چون داخل بهشت شدند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و آنچه کشتی بان حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا آن از نور سبز می باشد گفت جامهای سبزند و در آنها نوری هست از نور پروردگار و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنت المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن در وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنت الفردوس و حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیان و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوب روها و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیایند و بهترند از حوریان روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم راضیات هرگز خشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان و دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان را شنیدند بگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب می شوند و عیاشی روایت کرده است از حضرت صادق ع پرسیدند هرگاه مرد مؤمن زن مؤمنه داشته باشد

و هر دو بمیرند

و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا زن و شوهر هم در بهشت یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود حق تعالی حاکم و عادلست اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر گرداند اگر اختیار کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکند اگر آن شوهر را اختیار کرد شوهر آن زن خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و اگر نخواست ~~شوهر او نخواهد بود~~ حضرت فرمود که مگو شد که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید و در پائین تر یا نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و مگو شد بهشت یکدرجه است بلکه درجات بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مؤمن داخل بهشت می شوند یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا می تواند فرمود که آنکه بلندتر است پائین می تواند آمد که پست تر را می بیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمی تواند رفت زیرا که او بالاتر از مرتبه اوست و لکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها نشسته اند در مرتبهای یکدیگر سیر و ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء ابن سیابه بآن حضرت عرض کرد مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوئیم جمعی از جهنم بیرون می آیند داخل بهشت می شوند و میگویند چونی می شود ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ نه والله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی پرسید که ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر می بودند داخل بهشت نمی شدند گفت مؤمن بودند گفت نه والله اگر مؤمن می بودند داخل جهنم نمی شدند و لکن واسطه اند میان مؤمن و کافر ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا آویخته است و چون آن حلقه بر صفحه می خورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کرد از اهل بهشت چه طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چنین است در شکم مادر می خورد از آنچه مادرش می خورد غایط نمی دارد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حوریان

چیست فرمود که نظیر ایشان

رسول در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتها می‌سازند که یک خشت آن از
طلاست و یک خشت از نقره است و گاه دست باز میکردند پرسید که چه سبب دارد
که گاه می‌سازید و گاه دست بر میدارید گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی
شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر و هرگاه میگوید ما می‌سازیم و هرگاه دست بر میدارد ما دست بر میداریم
و ابن بابویه و دیگران و عیاشی بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده‌اند
که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول ص است و هیچ
مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی
در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آن را از برای او حاضر میکند و اگر سواری
روی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پایین آن
پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود به بالای آن درخت نرسد و ایضا ابن
بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای
حله‌ها بیرون می‌آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دار بیرون می‌آیند
سرگین و بول ندارند و دوستان خدا بر آنها سوار و پرواز میکنند در بهشت
با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی از ایشان که پست‌تراند میگویند ای پروردگار ما
چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده‌اند خداوند جلیل
میفرماید که ایشان شبها بعبادت می‌ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها
روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی‌ترسیدند
و تصدق میکردند و بخل نمی‌ورزیدند و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است
که حضرت رسول ص فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون
آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده می‌شود از امت من کسی در آنها
ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام
کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت

امام موسی

امام موسی ع روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول ص پرسید که زنی دو شوهر کرده است
همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت
فرمود ای ام سلمه او را بآن شوهری میدهند که خوش خلق‌تر باشد و سلوکش با
اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن
ابراهیم از حضرت صادق ع بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت
اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین ع است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای
آن است و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول ص فاطمه ع را
بسیار میبوسید عایشه را بد آمد گفت زن شوهر داری را چرا اینقدر میبوسی
حضرت که ای عایشه شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد درخت فرمود
طوبی برد و از میوه آن بمن داد تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت
من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هر گاه
او را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح
از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم
ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی
خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و
پست‌ترین اهل بهشت بحسب منزلت چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان
او شوند هر آینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد
و از نعمتها چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون
داخل بهشت شوند سه حدیقه در نظر او در آید داخل حدیقه پست‌تر شود
آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه‌ها و نهرها در نظر او جلوه
نماید که دیده‌اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد
پس گوید سر بلند کن و بر جانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده
کند در آن نعمت چند برابر بیند که در حدیقه اول ندیده باشد گوید پروردگارا

این شوی نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید این شوی بدهیم باز دیگری خواهش
نمای گوید همین بس است مرا و دیگر آرزو نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت
و شادی او مضاعف گردد و شکر حق تعالی ادا کند پس در بهشت دری از جنت الخلد
بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر دیده بود در آنجا مشاهده نماید و
گوید تراست حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت
گذاشتی بر من به نعمتهای بی پایان جنان ابو بصیر گریست و گفت فدای تو
شوم شوق مرا زیاد گردان حضرت فرمود در بهشت نهری است که در کنار
های آن دختران روییده است هرگاه مؤمن یکی از آنها بگذرد و او را
خوش آید و آنرا بکند حق تعالی بجای آن دیگری را برویاند گفت فدای تو شوم
باز زیاد کن فرمود هر مؤمن هشتصد دختر باکره و چهار زن ثیبه بدهند
و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی
در هر وقت در نزدیک ایشان بروند باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق
شده اند حور العین فرمود از تربت نورانی بهشت و شعاع بدن ایشان
از پس هفتاد حله نمایان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او
از زیر هفتاد حله نماید جگر او آینه مؤمن باشد و روی خود را در آن ببیند
و جگر مؤمن آینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست
که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی را با نهایت حلاوت و غنج و دلالت
خوانند که کسی بصدای دلربای خلایق مثل آن را نشنیده باشد گویند
ماییم خالدات بهشت و هرگز نمیریم ماییم نرم و ناعم و هرگز آزرده نشویم
و ماییم اقامت کنندگان و هرگز از بهشت بدر نرویم ماییم خوشنودان
و هرگز بخشم نیاییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده و خوشا حال کسی
که از برای او خلق شده ایم ماییم آنها که اگر گیسوی یکی از ما را در میان آسمان
بیاویزند نور آن دیدهها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را

درمیان آسمان باز دارند هرآینه مستغنی گردانند ایشان را از نور آفتاب و ماه
و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که حق تعالی
هیچ خلقی را نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است
چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت
مشرف شوید پس مشرف شوند باهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده
بودند بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند که اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید
داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی
هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای گروه اهل جهنم
سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان
بنمایند منازل ایشان را و نعمتهایی را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند
و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید
پس اگر کسی از حزن و اندوه بمیرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل
اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند
و اینست معنی قول حق تعالی أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی ایشانند وارثان که میراث برند فردوس را و ایشان همیشه
در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است
بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس
نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی
چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود که پس بدرستی
خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی
بفرستد بسوی مؤمن ملکی را پس دربانان بنزد مؤمن آیند و گویند رسول پروردگار
تو در دروازه ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود

مصلحت میکنند ایشان کویند ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای
تو مباح کردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر ازین نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو
خلعت فرستاده است پس یکی از آن حلّها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند در هر چه
کذرد از نور آن حلّها روشن شود تا بوعده کاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند
نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان
من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقّتها را از شما برداشته ام ایشان
کویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق تعالی بایشان
ندا رسد که مضاعف کردانیدم آنچه را بشما عطا کرده ام هفتاد برابر پس در هر روز جمعه
نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میکردد اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است
وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و بدرستی که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست روشن
پس در آن شب و روز بسیار بکویید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا را و صلوات بر محمد
و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن بر کردد و بهر چیز بکذرد از نور او روشن
شود تا بنزد زنان خود برسد پس کویند بحق خداوندی که مباح کردانیده است
برای ما بهشت را هرگز ترا به نیکوی این ساعت ندیده ایم کوید این بسبب آنست
که نظر کرده ام بنور پروردگار خویش فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و غضبناک
نمی شوند و تکبّر و خودستائی نمیکنند راوی کفت فدای تو شوم میخواهم سوال کنم از تو
از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سوال کن کفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد
فرمود بدرستی که در بهشت درختی هست که امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را
که بوزند پس از آن درخت صدای چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی
سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود که این عوضی است از برای کسی
که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی کفت کفتم زیاده
بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده که دیده آنرا مشاهده نکرده است
و مخلوقی بر آن مطلع نکردیده است میکشاید او را پروردگار در هر صباح و میفرماید

که زیاد کن

که زیاد کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حق تعالی میفرماید فَلَا تَعْلَمُ
نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و کلینی بسند
معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسول ص سوال کردند
از تفسیر قول حق تعالی يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا یعنی روزی
که محشور کردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمان کروهی حضرت
فرمود یا علی این کروه نیستند مکر سواران و ایشان مردانی چندند که از
معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشانرا و مخصوص
خود کردانید و اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس
فرمود یا علی بحق خداوندی که دانه را شکافته و کیاه را بیرون آورده و خلایق را
خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه
چند از ناقههای عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت
و جلهای ایشان از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی و پرواز کنند
آن ناقهها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک باشد روند
از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشانرا بعزت تمام برند
تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی است که هر برکی از آن هزار کس را
سایه کند و در جانب راست درخت چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده
پس هر یک از ایشان یک شربت از آن آب بیاشامد پس پاک کند
حق تعالی بآن دلهای ایشانرا از حسد و بریزد بآن موهای زیادی را از بدنهای
ایشان و اینست معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
یعنی بیاشامانند بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده
پس میروند بسوی چشمه دیکر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند
در آن و آن را عین الحیوة میکویند یعنی چشمه زندکانی پس نمی میرند هرکز
پس ایشان را باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم کردیده اند

زرافها و بیماریها و دردها از سرما و گرما هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار
خطاب کند بملائکه که با ایشان اند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را
با خلایق باز مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده
است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با حسنات و سیئات باز
پس میبرند ملائکه ایشان را بسوی بهشت چون بدروازه بزرگ بهشت رسند ملائکه
حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیم ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منّان برای
دوستان خود در قصرهای جنّان مهیا گردانیده است آن صدا را بشنوند و شادی
کنند و بشارت دهند یکدیگر را با آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا
پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان
زنان از حوریان و آدمیان گویند مرحبا بشما خوش آمدید چه بسیار مشتاق بودیم
ما بملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی علیه السلم از رسول خدا
سؤال کرد از تفسیر قول حق لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ یعنی ایشان را غرفها هست
و از بالای آنها غرفها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت
فرمود ای علی این غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد
و سقفهای آنها را از طلا است و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه را هزار در دارد
از طلا و بر هر در ملکی موکل است و در آن غرفها فرشها بلند کرده نهاده باشند بعضی را
بربالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از
مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و چون داخل شود مؤمن
بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند
بر او حلّهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند
هفتاد حلّه برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت
سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است زیور میکنند ایشان را بدست برنجها از طلا و مروارید
و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید

از شادی

از شادی و چون قرار گیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد برو ملکی
که موکل است به بهشتهای او که تهنیت و مبارک باد گوید او را بکرامتهای خدا پس
گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش بجای خود که ولی خدا
تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده
است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه از خیمه خود بیرون
خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد
حلّه پوشانیده باشند که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ
کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد
مکلل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک بولی
خدا رسد خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب
و مشقت نیست بر مخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا
با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک از دیگری ملول نشود پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه
در آن قلادهٔ از یاقوت سرخ ببیند که در میان آن لوحی باشد که بر آن نوشته باشد
تو ای ولی خدا حبیب منی و من حوراء حبیبهٔ توام شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است
پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه باو
چون باول دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است برآن در که
رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستیکه خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت او
فرستاده است ملک گوید بایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند
که هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از و رخصت
دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت
بطلبم و او با زوجه خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است
پس حاجب رود بسوی قیّم و او را اعلام کند و قیّم رود بنزد خدمتکاران مخصوص
و ایشان را اعلام کند که رسول خداوند جبّار بر در عرصه ایستاده اند و ایشان

هزار ملک اند که برای تهنیت ولی خدا آمده‌اند او را اعلام کنند ایشان بر در ایشان ایستاده اند و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس درهای را بگشایند و از هر در ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و این است معنی قول حق تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند هر دری از درهای غرفه و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود اشاره باین است قول خدا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود این آیه اشاره است بآنچه ولی خدا در آن است از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم و ملائکه رسولان خدا رخصت می‌طلبند از او و بی رخصت داخل نمی‌شوند در بهشت و غرفه او و فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان و میوه‌ها نزدیکست بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است که دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی و نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها برسد و اگر بخواهد فرود تر آیند حضرت فرموده چنان آسان شود چیدن میوه‌ها بر ایشان از بسکه نزدیک باشند بایشان مؤمن از هر نوعی از میوه‌ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتیکه تکیه کرده باشد و انواع میوه‌ها خطاب کنند باو ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه آن دیگری را بخوری فرموده هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را جنتهای بسیار هست بعضی داربست کرده و بعضی داربست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون خدا طعام چاشت طلبید آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند برای او حاضر

ولی

می‌سازند

بسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوائی مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد زن حوریه دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن یک ساعت با حوریه میباشد و یک ساعت با آدمیه و یک ساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکند بایکدیگر و گاهیکه تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال باشد خدمتکاران باو گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شده بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر دغایب گردیده است چون ترا دیده که بر تخت خود تکیه کرده تبسم کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لقا و صفا و ضیای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف یافته از طلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دو شانه‌های او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس ایشان با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتهائی که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنة الفردوس و جنة النعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوفند باین بهشتها و از برای مؤمن میباشد از بهشتها

آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند
مومن چیزی را طلبش این است که بگوید سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او
بآنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن بکند و اشاره بآنست آنچه حق تعالی
فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام یعنی تحیت
خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که برایشان میکنند وآخر دعویهم
ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذات خود فارغ
میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد
لله رب العالمین واما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران
میدانند آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه
از ایشان سوال کنند فواکه وهم مکرمون یعنی هیچ چیز خواهش نمیکنند در بهشت
مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از جابر
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش
از آنکه خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله خدا
علی اخو رسول الله وایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن را از طلا و خشتی
از آن را از نقره قرار داد و دیوارهایش از یاقوت کرد و بنا کرد و سقفش را
از زبرجد و سنگ ریزه اش را از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب
پس با و گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا
مرگ نمیباشد و قیومی که همه چیز بتو قایم است و تو بچیزی قایم نیستی وسعادتمند
کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت
و جلال و عظمت و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مداومت
بر شراب کند و پیوسته مست باشد و از عیر شراب ساله و نه سخن چینی و نه
دیوث و نه پیادل ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم

ونه کی

ونه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند ونه کسی که بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا
داند وایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی
نمیشود بهشت از ارواح مومنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آن را
وخالی نمیشود جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آن را
مولف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه ارواح مومنان که در پیش گذشت
در مدت برزخ در بهشت دنیا باشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که
مراد مومنان و کافرین درین حدیث اعم از بنی ادم و غیر بنی ادم است از خلقی
که پیش از خلق ادم در زمین بوده اند چنانکه بعد از این خواهد آمد وایضا ممکن
است که جنت و نار مراد باشد حق تعالی میفرماید روزی که بگوئیم جهنم را که آیا
پر شدی و گوید آیا زیاده هست و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند
که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران
و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان
گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده
کردی جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر
نمی کنی پس حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس
حضرت صادق علیه السلام فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیدند وایضا
علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود بر تو باد
بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست قدرت خود از خشتی از طلا
و خشتی از نقره و بجای گچ میان خشتها را پر از مشک کرد و خاکش زعفران است
و ریگش مروارید است و درجات آن را بعدد آیات قرآن کرد انید پس کسی که
قرآن بخواند با و گویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد
بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی
ببرکت حضرت صادق علیه السلام مسلمان شد از آن حضرت پرسید که میگویند اهل بهشت

اگر شخصی از ایشان میوه‌ای جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت برمیگردد
حضرت فرمودند چنین است و مثال آن چراغ است در دنیا اگر صد هزار چراغ از او
روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود و گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می
آشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق
و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود و گفت
چون میشود که حوری هرچند شوهر او نزد او میرود او را باکره مییابد فرمود
زیرا که او از طینت طیبه خلق شده است و عیبی و آفتی عارض او نمیشود و آفتی
با جسم او مخلوط نمیشود و در سوراخش بلکه بغیر آلت شوهر چیزی داخل سوز ناشی سو
نمیشود و حیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود پس رحم پیوسته بهم
چسبیده است زیرا که بغیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود و در آن هر دو لب مرد
و گفت میگوئید که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او از عقب آن حله‌ها و پوست
و گوشت و استخوان ساق او میبیند فرمود بلی چنانچه احدی از شما درهمی سیاه در ته
آب صاف می بینید هرچند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند
اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزند و پدر و یا یکی
از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بینند و چون در بهشت او نه بینند شک
نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که او
در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنان میکند
که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند
و امید دارند که آنها در اعراف بهشت باشند مؤلف گوید که تردد حضرت
در جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل باشد و قطع نظر از روایات میتواند
بود که در آن نشاء اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای
محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان خدا تبرا کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و
از عذاب آنها ملتذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از

دشمنان

دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را
میکشتند و لذت از آن میبردند و حق تعالی فرموده است نمی‌یابی قومی را که ایمان
آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول
او ص هرچند بوده باشد پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان
یا خویشان ایشان و کریمه يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ
وَبَنِيهِ نیز گواه شهادت برین مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصلی این
باشد و حضرت از برای قصور فهم ذکر نکرده باشد و آن دو وجه را
موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشد وَاللهُ يَعْلَمُ و علی بن
ابراهیم روایت کرده است از حضرت رسول ص فرمود چون داخل بهشت شدم
شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی ع بود و در بهشت قصری و
منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و اعلایش سبدها است
مملو از حله‌های بهشت از سندس و استبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار
سبد هست در هر سبدی صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای
مختلف و اینها جامه‌های اهل بهشت است و وسط آن درخت سایه‌ای است که
کشیده شده در عرض بهشت به قدر عرض جمیع آسمانها و زمینها است مهیا
شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و سوار تند
رو در سایه آن صد سال میتازد و از آن سایه قطع نمیکند این است که حق تعالی
فرموده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و پایینش میوه‌های اهل بهشت است و طعام ایشان
که در خانه‌های ایشان آویخته است و در هر برگ صد رنگ و صد نوع از میوه‌ها
باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید و آنچه شنیده اید و از آنچه
نشنیده اید و هر که میوه‌ای بچیند بجای آن دیگری بروید چنانچه فرموده است
لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری میشود نهری در زیر آن درخت که منفجر
میشود از آن نهرها چهار گونه نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از

شیر و طعم آن متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل مصاف کرده باشد از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه ع جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کنند بر ایشان از حلّها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه ع و آن را در خانه علی ع قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکار است و منقاد اهل بیت علیهم السلام است و نماز بسیار میکند و با نخالی مبتلا شده است و محبت لهو و باطل و غنا دخو اندکه حضرت فرمود که آیا انخالت او را مانع میشود از انکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه در شتی و از عیادت بیماران و حضور جنازهای مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود انخالت او را از چیزی از خیر دیگر حضرت فرمود که این از وسوسهای شیطان است انشاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی خوشش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون این حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا برآوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بان حالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبول برآن ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی انخالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت شود اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت طلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت یابند داخل شوند برایشان و سلام کنند و گویند

سلام علیکم

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شده اید گویند با ما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت میکردیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنارش و در جانب راست دُرّ سفیدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم ع و ایضاً بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از تفسیر قول حق تعالی فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فرمود که اینها زنان شیعه صالحه اند که فرمود حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فرمود که حور زنان مخدره و مستوره اند که در خیمهای دُرّ و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و در هر روزی کرامتی از خدا عود که بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا ایشان را مؤمنان و ایضاً روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان و در دو رو کنار آن دختران هستند که از زمین روئیده اند هر یک را که بکنند دیگری بجای آن می روید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیراً مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است از برای برگزیدههای خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه

عطا

سیداررد

حضرت امیرالمؤمنین ع از

روایت کرده است که حضرت رسول خدا ص سوال کرد از صفت قصرهای که
خدا بر شیعه اکرامت میفرماید حضرت فرمود یا علی بنای این قصرها خشتی
از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و در کنگرهاشان
در و یاقوت است و خاکشان زعفران است و تلهای آن از کافور است
و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب
و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر دو
طرف هر نهری از این نهرها خیمه‌ها هست از یک قطعه در سفید که در آن
درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باش بهم رسیده‌اند و از اندرونشان
بیرون نماید و از بیرون آنها اندرون نماید و در هر خیمه کرسی هست که دانه
نشان کرده شده بیاقوت سرخ پایهایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی
یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد
پوشیده باشد و مغز ساقهایش از پشت استخوان و پوست و حلی و حله‌ها نمایان
باشد چون شراب صاف در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد که آن گیسوها
بان بخور کنند و از آن مجمره بخاری خوشبوی ساطع شود بی نار و لکن بقدرت خداوند
جبار و ابن بابویه ره در ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است که
هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی کند او را بهر تهلیل
درجه در بهشت از مروارید و یاقوت مابین هر درجه بقدر یکصد سال راه
باشد برفتار سوار تندرو و در هر درجه شهری و در آن شهر قصری باشد
از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه‌ها
و قصرها و غرفه‌ها و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و تکیه‌گاهها
و مسندها و خوانها و خدمتکاران و نهرها و اشجار و زیورها و حله‌ها آن قدر
باشد که مخلوق وصف آنها نتوانند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی او
نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از

پیش

پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود
بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان
رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت سرخ و اندرونش زبرجد سبز
و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شود
آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملک
چندیم که در نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات می‌خواندی و این
شهر آنچه در آن است ثواب گفتن آن تهلیلات است و شیخ در تهذیب و سید
در اقبال بسند معتبر از ابن ابو نصر روایت کرده‌اند که گفت روزی در خدمت
حضرت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران
انکار کردند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان
مشروع و مشهورتر است از آن در زمین و بدرستی که خدا را در فردوس اعلی
قصری هست که یک خشتی آن از نقره است و یک خشتی آن از طلا و در آن صد هزار
قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک
و عنبر است و در آن چهار نهر هست نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از
آب و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن
درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت
و خوانندگی میکنند بانواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند
بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند
و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر
می غلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان
بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه صلوات الله علیها درخت طوبی بر ایشان
افشانند و هدیه بیکدیگر بفرستند و چون آخر آن روز شود از جانب حق تعالی
ندا بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود بتحقیق که ایمن گردیدید

از خطا و لغزش تا سال آینده و در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله
علیهما و کلینی از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس
نماید از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ و منبت آن در مشک سفید
باشد شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن
درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها شکا
فته شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است
و رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل ع در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد
و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد و آن بهی دو نیم شد و از میان
آن حوریه بیرون آمد و مژگانهای دیدهای او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس
گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ گفتم تو کیستی
خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیهٔ مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق
کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است
و مرا خمیر کرده اند از آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شده‌ام
از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب ع و در کتاب اختصاص از حضرت
باقر علیه السلم روایت کرده است که حق تعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات
یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت خودم
سوگند و شما را نازل میگردانم در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل شوید
بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه ساله
و بر زبان محمد بلغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از
رویهای شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که بهشتها
چهار است زیرا که کریم منان فرموده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ
یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمحاسبه و مجازات بندگان دو بهشت

است

است حضرت فرموده مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای
دنیا و حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بسوی حساب و عقاب
و ثواب و ترک کند آن را از ترس خدا پس این آیه در شان او است
پس اینها دو بهشتند از برای مومنین و سابقین پس فرموده است وَمِنْ
دُونِهِمَا جَنَّتَانِ حضرت فرمود یعنی پست‌تر از این دو بهشت که مذکور شد
دو بهشت دیگر هست که پست‌ترند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان
و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنة نعیم است و دیگری جنة المأوی و در این چهار
بهشت نعمتها هست در بسیاری مانند برگ درختان و ستارهای آسمان و بر این چهار
بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد سال راه است و خشتی
از آن از طلا است و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت در میان
خشتها مشک و زعفران است و کنگرهای آن از نوریست که میدرخشد و از غایت
صفا و جلا آدمی روی خود را در آن می بیند و در آن حصار هشت در است و هر دری
دو مصراع دارد که عرض آنها یک ساله راه است بقدر دویدن اسب نجیب و ایضاً مفضل
که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و ریگ که
جاروب کرده شده مشک است و سنگریزه‌اش در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت
و آنچه حق تعالی فرموده است عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ یعنی بر کرسیهای بافته شده
حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که میبافند از مروارید و یاقوت
باشند و مجلسها را بر روی آن کرسیها زده باشند و مجلسها از مروارید و یاقوت باشد
اما از پر سبک‌تر و از حریر نرم‌تر و بر آن کرسیها از فرشهایش بقدر شصت غرفه از
غرفهای دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ
مَرْفُوعَةٍ و آنکه فرموده است عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت فرمود که مراد بارائک
آن کرسیهای بافته است که مجلسها را بر آنها نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا
فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زیر بهم رسد بر روی زمین جاریست

میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر و گلش از مشک بسیار خوشبوتر است و ریگش از زمرد و مروارید و یاقوت و جاری میشوند در چشمها و نهرها در هر جا و بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده‌اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنها و آشامیدنها و در زیورها و حلّه‌ها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشه‌هایش از مروارید سفید و برگش از حلّه‌های سفیدتر از نقره و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای ترکها تا پایین خرماها متصل یکدیگر بافته باشد و آنچه از آن بگیرند در ساعت عوض بروید چنانکه بوده و اشاره بآنست قول حق تعالی لا مقطوعةٍ و لا ممنوعةٍ و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و مویز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از دُرّ و مروارید و ایضا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده‌اند و موی در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و مجوّف و مکرّم و بهر یک از ایشان قوت صد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذّت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر رویهای ایشان نور در بدنهای ایشان حریر بپوشاند سفید رنگ و زرد و زبور و سبز جامه بوده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نباشند و فرحناک باشند و هرگز محزون نگردند و خندان باشند و هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند و هرگز رو ترش نکنند و پیوسته گرامی باشند و معطّر و پیوسته متنعّم و شاد باشند و بلذّت خورند و هرگز گرسنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان

بزرگی درختش

پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا بدست ایشان باشد و در خدمت ایشان باشند و بر کرسیها تکیه داده نظر کنند بسوی آنها و تحیّت و سلام پیوسته از جانب ملک علّام بایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعم آن از حیّز تحریر و تقریر بیرونست و آنچه درین رساله ایراد نمودم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعض را در کتاب عین الحیوات و در رساله جنّت و نار ایراد نموده‌ام رَزَقَنَا اللّهُ وَ سَائِرَ الْمُؤْمِنِینَ الْوُصُولَ اِلَیْهَا اِلَی الْیَقِینِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنّم و عقوبات اهل آن اَعَاذَنَا اللّهُ وَ سَائِرَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْهَا بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ شُفَعَاءِ یَوْمِ الدِّینِ حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمانست و سنگ اکثر مفسّران گفته‌اند مراد از سنگ کبریت است و بعضی گفته‌اند مراد بتهاست که با عابدان آنها بجهنّم ببرند و آیات در باب مخلّد بودن کفّار در جهنّم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر شدند و بمیرند در حالت کفر بر ایشانست لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلّد در جهنّم خواهند بود و تخفیف نمییابد از ایشان عذاب و مهلت و در مواضع متعدّده فرموده است که تابعان و متبوعان کفّار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است که هر که مرتد شود از شما از دین خود بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتش‌اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم میخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت باقر منقولست که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند با او یا رسول اللّه کیستند آنها حضرت این آیه را خواند یعنی خورند گان مالهای یتیمان و

اوصاف جهنّم

وفرموده است هرکه بکشد مؤمنی را عمداً پس جزای او جهنم است درحالتی که همیشه
دران خواهد بود وفرموده است بدرستی که منافقان در درک پایین تر آتشند
مفسران گفته اند جهنم طبقات و درکاتست چنانکه بهشت درجاتست ومنافق
درپست ترین طبقات جهنم است وفرموده است که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان
باشد جمیع آنچه در زمین است ومثل آن نیز با آن داشته باشند وبفدای خود
بدهند از برای رفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان واز برای ایشانست
عذاب دردآورنده ومیخواهند بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت
از آن واز برای ایشانست عذاب مقیم ودایم وفرموده است از برای ایشانست
شرابی از آب جوشیده جهنم وعذابی دردآورنده بسبب کفر ایشان وفرموده است
بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن وانس را وفرموده است
بدرستی که از برای کافرانست عذاب آتش وفرموده است آنها که گنج می
گذارند طلا ونقره را وانفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب
الیم در روزی که سرخ میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند با آنها
پیشانیهای ایشانرا وپهلوهای ایشان وپشتهای ایشانرا وبا ایشان میگویند
این است آنچه گنج گذاشتید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را
گنج میگذاشتید وفرموده است وعده داده است خدا مردان وزنان منافق را
وکافران را آتش جهنم مخلّد خواهند بود در آن این بس است ایشانرا ولعنت
کرده است ایشانرا خدا واز برای ایشانست عذابی مقیم وفرموده است پس
بگویند آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را آیا جزا داده میشوید
مگر بآنچه کسب کرده اید وفرموده است وخایب ونا امید است هر جبار معاندی
واز عقب او است جهنم وداده میشود او را از آب صدید یعنی چرک وریم
جرعه جرعه میآشامد وبجبر و نمیتواند فرو برد واسباب مرگ از هر مکان
واز هر جهت بسوی او میآید ونمیمیرد واز پی شدتها خلاصی نشود واز عقب

او عذاب غلیظ بدتر از این هست حضرت صادق علیه السلام فرمود که صدید خون وچرکست
که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود وگفته اند که رنگش رنگ آتشست ومزه اش مزه
صدید واز حضرت رسول واز حضرت صادق صلوات الله علیهما روایتست که گفته اند که او را نزدیک
او میآورند واو کراهت دارد وچون پیش روی او آورند بریان شود وپوست
سر ودیش دران بیفتد وچون بیاشامد جمیع امعای او را پاره کند تا از دبرش
بدر رود وحضرت صادق علیه السلام فرمود که مانند رودی از چرک وریم از هر یک
بیرون آید وآنقدر بگریند که جدولها ونهرها در روی ایشان پیدا شود وپس آب دیده
برطرف شود وخون جاری گردد وآنقدر بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری
توان کرد وفرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه وآن هفت در است واز برای
هر دری از ایشان جزو قسمت شده است واز حضرت امیر المؤمنین روایتست که فرمود
که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی ودیگری از دستها را بر بالای
دیگری گذاشت وفرمود همچنین وگفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است وآتشها را
بعضی بر بالای بعضی وپایین تر همه جهنم است وبالای آن لظی وبالای آن حطمه وبالای
آن سقر وبالای آن جحیم وبالای آن سعیر وبالای آن هاویه وبعضی گفته اند پایین
تر همه هاویه است وبالای همه جهنم است واز ابن عباس روایتست که گفته اند که درکات
اول جهنم است دوم سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه هفتم هاویه
وبعضی گفته اند آتش هفت در دارد وآن درکهاست بعضی بر بالای بعضی درکه
بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند دران بقدر اعمال خود در دنیا
پس بیرون میآورند ایشانرا ودوم محل یهود است وسیم محل نصاری وچهارم صابئون
وپنجم مجوس وششم مشرکان وهفتم که درک اسفل است محل منافقانست وفرموده است
آنها که کافر شدند ومنع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی
بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند وبعضی گفته اند افعیها وعقربها
را زیاد میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند واز ابن عباس روایتست که گفته اند

که مراد نهری چند است از مس گداخته که ایشان را بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زبانیه
میکند از برای ایشان مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و در معتبره است
پس بحق پروردگار تو محشور میگردانیم ایشان را و شیاطین پس حاضر میگردانیم ایشان را
در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طایفه که بر خداوند رحمان طغیان ایشان
بیشتر بوده است پس دانا تریم بآنها که سزاوار ترند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست
مگر وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها را که
پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بدو زانو در آمده در جهنم بعضی گفته اند مراد از و
رود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای
دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در آمده و بعضی گفته اند
مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است
چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس
روایت کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن او را زیاده میگردانیم
و فرموده است ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق
آن یعنی سراپردهای آن و بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است
بایشان یا دود و زبانه آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است
از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت
فریادرسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند دردی زیت و چرک
و ریم و خونابه روهای ایشان را بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد
مکانیست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است
از برای ایشان جامهها از آتش گفته اند از برای ایشان جامهها از مس گداخته سرخ شده
مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان را که گداخته میشود
بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزها هست
از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب و گرفتگی نفس بر میگردانند

ایشانرا

ایشانرا سوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را از روایات
کرده اند از رسول خدا ص که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین
بگذارند نتوانند برداشت و ابن عباس روایت کرده اند که آتش بزبانهای خود ایشانرا
ببالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند هفتاد ساله
راه فرو روند و یکساعت ایشانرا قرار نباشد و در روایت دیگر از حضرت
صادق ع منقولست که این آیات در شأن بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو
گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو میگیرد پس لب پایین ایشانرا چنان میآویزد تا
بناف ایشان برسد و لب بالای ایشانرا بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند
بیرون آیند عمودهای آتش بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است
آنها را سبک است ترازوهای اعمال ایشان آنها زیان کار جان خود شده اند و در
جهنم مخلد خواهند بود زبانه آتش بر روی ایشان میوزد و روهای ایشان ترنج
گردیده گفته اند مانند کله بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین در هم
کشیده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان گویند آیا آیات
ما بر شما خوانده نمیشد پس شما آنها را تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما
غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروه گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را
ازین آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم
بود بر نفس خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوید و فرموده است مهیا
کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتش افروخته را هرگاه ببیند آتش ایشانرا
از مکان دوری شنوند از برای او صدای خشم او را و ناله اهل آتش را یا
خروش او را و هرگاه بیندازند ایشانرا در مکان تنگی دستها در گردن
بسته با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند وا ثبورا و واویلاه
بایشان گویند امروز برای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیاری خواهید کرد کسی بفریاد
شما نخواهد رسید از حضرت صادق ع منقولست که از یکساله راه خروش

جهنم را خواهند شنید و گفته اند تنگ جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است
ولیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان همه و فرموده است
آنهائی که کافر شدند از برای ایشانست آتش جهنم حکم کرده نمیشود بر ایشان که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف
داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان ناله و فریاد و استغاثه کنند در جهنم
که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم
شما را آنقدر که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که این سرزنش از برای هجده ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس
بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و ایضا فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را از
برای مومنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده ایم امتحان
از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می آید در اصل جهنم میوه آن و شکوفه اش مانند سرهای
شیاطین است پس بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از
برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم هست که بر روی آن می آشامند پس بازگشت ایشان بعد از آن
طعام و شراب بسوی جحیم است که ماوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش
چه میوه دارد و در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند
که درخت میان آتش چون میروید حق تعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیده ایم از برای ستمکاران
و رؤس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ و بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته اند شیطان جنسی از مارانست
میوه را تشبیه بسر آنها کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر
شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را
فراموش میکنند استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی آن درخت میبرد و ابوجهل در میان
ایشانست پس میخورند از آن تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می آید در شکم ایشان مانند دیگ در
جوش پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای
جهنم جوشیده از برای ایشان می آورند چون نزدیک ایشان میرسد رو و بهای ایشان بریان
میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است که شراب

ایشان

ایشان حمیم است و غساق و بعضی گفته اند غساق آب بسیار سردیست
که از سردی ایشان را میسوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر هر صاحب
نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند غذائیست که بغیر از کسی نمیداند و فرموده است
که قسم دیگر از غذاها است که شبیه باینهاست و فرموده است میگویند آنها که در آتشند
بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را
خازنان گویند آیا نیامدند رسولان بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین واضحات
گویند بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را
و نیست دعای کافران مگر بی فایده و فرموده است تخفیف نمیدهد از ایشان
عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک
بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود
و هرگز شما را مرگ نخواهد بود و ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان
استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است شجره زقوم طعام
گناهکاران است که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای
ایشان از بابت جوشیدن آبی که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم
بگیرید او را و برو بکشید بمیان جهنم پس بریزید بالای سرش از عذاب
حمیم و گویند باو بچش بدرستی که تو آن بودی که عزیز و کریم بودی و زقوم خوردن ترا
عذاب نخواهد کرد و فرموده است گوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است
با عمال او این است آنچه نزد من است از نامه اعمال تو حاضر است القیا فی
جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب
تثنیه برسول خدا و امیرالمومنین است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران
کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل
بهشت کنید و بعضی گفته اند خطاب بدو ملک است که موکل اند به کافران و
فرموده است شناخته میشوند مجرمان و کافران و بروهای سیاه ایشان

پس زبانیه پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند در جهنم می افکنند
و گویند همین است آن جهنمی که باور نمی‌کردید کافران گاه با آتش
ایشان را عذاب میکنند گاه با آب جوشیده و در معتبر است هرگاه ایشان را بیندازند
در جهنم صدای عظیمی ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد
از شدت خشم بر کافران هر فوجی را بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان
پرسند آیا کسی نیامد شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد انذار
کننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می‌شنیدیم و
می‌فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی‌شدیم و در معتبر است نزد ما زنجیرها و غلهای
گران هست و طعام خار داری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم
و در معتبر است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمی‌گذارد
چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را نمی‌گذارد که بایشان
نرساند و تغیر دهنده است پوستهای ایشان را و موکلند بر آن نوزده ملک که خازنان
جهنمند گفته اند دیده های ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان مانند
شاخهای گاو و زبانهای آتش از دهانهای ایشان بیرون می‌آید ما بین دو دوش
هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دستشان مانند ربیعه و مضر را اعظم
قبایل عرب بند توانند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان
هفتاد هزار کس را برمیدارد و بهر جای جهنم را میخواهد افکند و بعضی گفته اند بر
خصوص سقر نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند
و روایت کرده اند چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد میگوید که
خازنان جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمی‌توانید هر یک از شما یکی از
خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را
کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را
مگر ملائکه چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیده ایم

عدد ایشان

عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و در معتبر است که خازنان جهنم به کافران
گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آن را در دنیا بروید بسوی آتش سیاه
که تیره است و سه شعبه دارد یا دودی که از جهنم بیرون می‌آید و سه شعبه است
بکافران احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نفسهای
ایشان تمامی گردد و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون می‌آید و احاطه میکند
بکافر مانند سرا پرده و سه شعبه میشود و در آن هست تا از حساب فارغ شود
و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چون داخل آن میشوند فایده بایشان
نمی‌بخشد و از ضرر زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون
می‌افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه می
نماید و در معتبر است جهنم بر سر راه عاصیانست و طاغیان و کافران را مرجع
و مآب ایشانست مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار و هر حقبی هشتاد
خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است
و هر روزی هزار سالست و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند بچندین سند معتبر
که این آیه در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون می‌آیند و در معانی
الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده است که هشت حقب است و هر حقبی
هشتاد سالست و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سالست
از سالهای شما میشمارید و عامه از طریق ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود که بیرون نمی‌آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند
و هر حقبی زیاده از هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر
روزی بقدر هزار سالست از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از
جهنم بیرون خواهد آمد و نمی‌چشند در آن برد و نه شرابی را ابن عباس گفته است
برد خواب است بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق
و در معتبر است مال کافر باد نفع نمیدهد البته و می‌اندازد او را در حطمه

وچه میدانی که چه حطمه است آتش خدا است که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای
بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده و گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان
می بندند پس محکم میکنند آنها را بمیخهای آهنین از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود
و نسیم بر ایشان داخل نمیشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما شما را فایده نبخشید
و شما مساوی شدید با ما در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند از برای مسلمانان
و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس خدا فرماید
پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند برای هر که خواهند پس فرماید مؤمنان را
که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند برای هر که خواهند پس حق تعالی فرماید من از همه رحم کنندگان
رحیم ترم بیرون آئید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که
نزد آتش جمع شوند پس حضرت فرمود که بعد از آن عمودها را برگشتند و درها را بر ایشان می بندند
و خدا میگوید که تا بمانند همیشه مخلد خواهند بود و علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت
کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که یابن رسول الله مرا بترسان
که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگانی دراز بدرستیکه جبرئیل آمد
بنزد رسول خدا صلعم و روترش کرده بود و پیشتر که می آمد متبسم بود حضرت از سبب این حالت سؤال نمود
جبرئیل گفت که امروز دمهای را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای
آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت یا محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد
پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک
و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده در
آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر
یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر دوش اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا
بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی آن
هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول صلعم و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی

ملکی

ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم
از آنکه گناهی کنید که موجب عذاب من شود پس بعد از آن هر گاه جبرئیل بخدمت آنحضرت
می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت
جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم
داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند
ملائکه گرزهای آهنین بکله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند
و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت با بو
بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت
منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند
سگان و گرگان که فریاد کنند از آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو
بگروهی که ایشان را مرگ نمی باشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمی
شود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و رویهای ایشان
سیاه باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود و رحم بایشان نکنند و عذاب ایشانرا
تخفیف نمیدهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب ایشان میدهند و از زقوم جهنم
بعوض طعام خورند و قلابهای آتش به بینیهای ایشان زده اند و گرزها بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار
غلیظ بسیار تندی ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برویهای ایشانرا بر آتش میکشند
و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشانرا مقید میسازند اگر دعا کنند دعای
ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی بطلبند بر آورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و
هامان و قارون که کنایه است از ابو بکر و عمر و عثمان داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل
میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است
و یک در دیگر باب سقر و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال
در جهنم فرو میرود و پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا از طبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال

دیگر

در جهنم فرو میرود و ابد الاباد در جهنم حال ایشان چنین است و یکدر دیگر دریست که از
ان در دشمنان ما و هرکه با ما جنگ کرده و هرکه یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند
و این در بزرگترین درها ست و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند
معتبر منقولست از حضرت صادق ع پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست
در جهنم و در ان هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد
هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری
هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را برین دره گذار می افتد
و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما در دنیا هست یکجزو است از
هفتاد جزو از آتش جهنم و هفتاد مرتبه ان را با آب خاموش کرده اند
و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی ان
نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد
و صراط را بر روی ان بگذارند پس جهنم فریادی در محشر آورد که جمیع ملائکه
مقربین و انبیای مرسلین از بیم ان بزانو در استغاثه در ایند و در حدیث
دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم و در ان سیصد و سی قصر است
و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه
ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقربیست و در نیش هر عقربی
سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل
جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست
که درکات جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است و اهل ان مرتبه را
بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می اید
و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که بسیار کشنده است
دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را و بجانب خود میکشد
کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع که

الثّال

است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را ازان ادا نکرده مرتبه
سیم سقر است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد
پوست و گوشت و عروق و اعصاب و اعظام را بلکه همه را می سوزاند
و باز حق تعالی ان اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز می سوزاند
و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را و ظاهر و هویداست برای ایشان
و بران موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است و از
شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند و بر هوا میروند
هرکه را در ان افکنند در هم میشکنند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت
نمیکند و چون مانند سرمه ریزه ریزه شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول بر میگرداند
و طبقه پنجم هاویه است که در انجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد
ما برس چون بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک
و خون و عرقی از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و بایشان
میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان میاورد پوست و گوشت روی ایشان را
در ان میریزد از شدت حرارت ان چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران اماده
کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای ان و اگر استغاثه نمایند از
تشنگی بفریاد ایشان میرسند بابی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان
ایشان برند بریان کند رویهای ایشان را و بد شرابیست حمیم از برای ایشان
و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هرکرا در هاویه اندازند هفتاد سال
در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل ان پوست دیگر بر بدنش
برویاند و طبقه ششم سعیر است که در ان سیصد سراپرده از آتش هست و در هر
سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست و در
هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در انجا مارها و عقربها از آتش
هست و کندها و غلها و زنجیرها از آتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند

چنانچه حق سبحانه میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه
هفتم جهنم است و فلق در آنجاست در جهنم که چون در آنرا بگشایند جهنم مشتعل
میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهیست از مس در میان
جهنم و اثام رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این
موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند و از آن روز که خدا آنرا خلق
کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ
سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم
بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بدی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در
آنها برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب و در آن وادی کوهیست که
جمیع اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عذابهای
که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه
بخدا استغاثه میکنند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن
دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و کثافت و تعفن و قذرات و عذاب
شدید آنچاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن
چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن زهر
مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است
که از آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما
اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است
که با ابراهیم ع منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعونست
که دعوی خدائی کرد و یهوداست که یهود را گمراه کرد و بولس است
که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نه
آوردند یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و از حضرت صادق ع امیرالمؤمنین علیه السلام

منقولست

منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند
و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل
کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند
و جبّهها از آتش برای ایشان بریده و بر ایشان بسته اند پس ایشان در
میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی
ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان
داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان بر طرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته
شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود
و نه عمر ایشان بسر میآید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب
نما که ما را بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم
از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر
متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشند و هر که عداوت آل محمد علیهم
السلام داشته باشند و فرمود که کسی در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی
است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش
از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد
و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه
سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهیست در جهنم که
اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمودند که نفس
بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست از آتش
که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتیست
که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما
شش کس اول پسر آدم که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت

وفرعون وسامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکسی که یهود را بعد از پیغمبر
ایشان گمراه کرد و آتا شش کس اخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده
خوارج نهروان و ابن ملجم علیهم اللعنه و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود که اگر درین مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر
آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود که در جهنم مارها
است بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که میگزد کسی را چهل قرن یا چهل
سال درد آن میماند و عقربها است بدرشتی استر که از گزیدن آنها نیز اینقدر
اذیت میماند و از عبدالله ابن عباس منقولست که جهنم را هفت در است
و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره
هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار
خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است
و نیشهای آن مارها مشابه به نخلهای طولانی است می آید نزدیک فرزند آدم و میگیرد پلک
چشمهای و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت از استخوانهایش میکند پس چون میگریزد
از آن مارها در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند
و اهل جهنم به جهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت
و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت او را گویند
نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی در میان بهشت و دوزخ
بدارند و با ایشان بگویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی فرماید که آنرا ذبح کنند
و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و
ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روز است
که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت در وقتی
که کار هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز

غافلند

غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و اهل جهنم را
فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان نباشد که در آنروز اهل جهنم
حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چهار کسند که
اهل جهنم با آن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان جحیم واویلا
و واثبورا میگویند از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند و با یکدیگر میگویند چه حالت
که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم اول مردیست که او در
تابوتی از آتش و دیگری امعاء روده های خود را میکشد و دیگری از دهانش
چرک و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت
که چیست این بدبخت که عذاب او ما را آزار میکند گوید که آن مرد در گردنش
اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند و آنکه امعای خود را میکشید
پروا نمیکرد از بول بهر جا بدنش برسد و آنکه ریم و خون از دهانش جاری بود
تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت
مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت
می افکند و علی ابن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول ص فرمود در شب معراج صدائی شنیدم که مرا
بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است
که از کنار جهنم انداخته ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید
تا از دنیا مفارقت کرد پس فرمود که جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل
آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات
کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم
از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید
و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این

کیست که مرا از دیدن او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک
خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است
پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا از ایشان انتقام
خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید
پس سلام کردم بر او و جواب سلام مرا گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس
گفتم به جبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانکه حق
تعالی فرموده است مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت باو که ای
مالک بنما به محمد صلی الله علیه وآله آتش را مالک یکپرده را گشود و یک در از درهای جهنم را باز کرد و از آن زبانه
بسوی آسمان ساطع شد و به جوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم
ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد و آن برگردید و ابن
بابویه نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت به خنده گشوده
نشد و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرمود که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید
با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آن کسی که خدا ترا سلطنت
و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد
را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید ای آن کسی که قرآن را زینت خود
کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و
میگوید بمالدار که ای آن کسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داده و
اندک چیزی به قرض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد بخل ور
زیدی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که آتش جهنم بر کافران عذاب است و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن
لذت مییابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه اهل

مصر

مصر در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش
حدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهایش از حدید است
عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت
نمیباشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت
در روز قیامت بهتر است قرارگاه ایشان و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت
ایشان حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش
از آنکه داخل آتش شوند که بردی از جهنم تا استقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه که داخل
شوید در این سایه که سه شعبه دارد و گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن
شوند به جهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت
خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفها از
بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند و وسط ایشان در اینست معنی قول
الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرموده در قول حق تعالی مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ
یعنی ایشان با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ فرمود یعنی پیراهنهای
ایشان از ارزیز گداخته است چون اینها را ایشان بپوشند فرو گیرد ایشان را
آتش و فرموده است در باب زناکار وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا حضرت باقر علیه السلام
فرمود اثام رودیست از ارزیز گداخته و در پیش آن رودی سنگستانیست از آتش و آنها
جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران
را نیز در آنجا خواهند برد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که
در جهنم وادی هست که آنرا سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود از آن میگشا
یند که جهنم بآن افروخته میشود و اینست معنی قول حق تعالی كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا
و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال راه
بزیر میروند چون بپایین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را به بالا اندازد
پس گرزهای آتش از آهن بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان

چنین باشند و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت
صادق علیه السلم که در جهنم وادیی هست از برای متکبران که او را سقر
میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت و حرارت خود و سؤال کرد که رخصت
دهد چون رخصت یافت نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده
کرده است که زندیقی از حضرت صادق عم سؤال کرد که آیا آتش بس نبود
که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود
که خداوند جبار بآن عقرب و مار گروهی را عذاب میکند که میگفتند آنها را خدا
خلق نکرده است و شریکی در خلق برای خدا قایل میشدند تا آنکه بچشانند بایشان
عذاب آنچیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلم
روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی
هست که آنرا سقر مینامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه
پرده از روی آنچاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و آنچاه منزل
جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت موسی علیه السلم روایت
کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا
مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل
در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او از جای
دیگر باو میرسید و میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت
بفلان مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلم
روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار
آن مؤمن بود او گریخت و به بلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را
جا داده و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مرگ آن مشرک
شد وحی کرد باو که بعزت و جلال خود سوگند که اگر ترا در بهشت من مسکن
میبود ترا در آن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرامست بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن

زاکی

ای آتش او را از جا بدر آور و بترسان امّا آزاری باو مرسان و روزی او را دو طرف
روز بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هرجا که خدا خواهد مؤلف گوید
که این دو حدیث منافات ندارند با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند برآنکه کافران
همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب است
هرچند آزار بایشان نرساند و در حدیث دوم تخفیف و از علاج آتش ظاهر است که عذاب
است و انها از ایشان تخفیف نمییابد و ممکن است که این احادیث مخصص
آن آیات بوده باشند و از محمد ابن حنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون
حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان بآسانی بگذرند و منافقان در
جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری
در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیایید و بالا
آیید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه
بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بروی ایشان ببندند و از
دیگر دری بگشایند گویند ازین در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند
و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بروی ایشان ببندند و همیشه
بایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند
انما نحن مستهزؤن و اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی در آخرت
استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در تفسیر این آیه فرموده
است که اما استهزا در آخرت آنست که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند منافقان و معاندان
علی صلوات الله علیه را در جهنم که دار لعنت و مذلت است و عذاب کند ایشان را
بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد مؤمنان را که منافقان بایشان استهزا میکردند
در دنیا در روضات جنان بحضور محمد برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف گرداند
برآنها که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه منافقان گرفتارند
در آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بشماتت

جهنم

که بر منافقان میکنند مانند لذّت و سروری است که به تنعّم ایشان در بهشتهای
پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان
میشناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنّمند
که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگانند که بازی میکنند با ایشان
و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانهٔ زبانیه‌اند و عمودها و گرزهای ایشان را بر
ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای جهنّم
غرق شده‌اند و بر رو میکشند ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه زجر میکنند
و غسلین و غسّاق جهنّم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف عذابند
و کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند مؤمنانی را که در دنیا با ایشان سخریّه و استهزا
میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمّد و علی و آل ایشان علیهم السلام اعتقاد
کرده بودند بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده‌اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت
تنعّم مینمایند و بعضی در غرفات و بساتین و متنزّهات آن سیر میکنند و حوریان
و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده‌اند و برگرد
ایشان میگردند و به انواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند عزیز
جلیل می‌آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان با انواع عطاها و کرامتها
و عطیه‌ها و تحفه‌ها و هدایا و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند
آن مؤمنان که مشرف گردیده‌اند برین کافران و منافقان ای ابوبکر و عمر و عثمان تا آنکه
همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده‌اید بیائید
بسوی ما تا درهای بهشت را بسوی شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق
شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسّر میشود
مؤمنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند و درهای بهشت را گشوده
ببینند گمان کنند که این درها بسوی جهنّم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید
پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنّم و از پیش روی زبانیه دوند و گرزها و تازیانه‌ها بر ایشان زنند

دوند

٢٨٧

دوند و بایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانه‌ها بر ایشان زنند و پیوسته باین
نحو دوند و انواع این عقوبتها بر ایشان کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده
اند ببینند که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند
و سرنگون بمیان جهنّم افکنند و مؤمنان بر فرشها و مجلس خود بر ایشان خندند
و استهزا و سخریّه بایشان کنند و اشاره باینست اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و ایضاً فرموده
است فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ یعنی پس در امروز
آنها که ایمان آورده‌اند از احوال کافران میخندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان
نظر میکنند و حق تعالی فرموده است وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ حضرت باقر علیه السلام
فرمود که امّا اهل بهشت پس ایشان را جفت میگردانند با خیرات حسان و اما اهل جهنم پس هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده
است و حق سبحانه و تعالی فرموده است فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي
كَذَّبَ وَتَوَلَّى یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد
ملازم آن آتش نیست مگر شقی‌ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد و ابا کرد از حق
علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیات
که در جهنّم وادی هست که در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد بآن آتش و ملازم
آن نمیباشد مگر شقی‌ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی
و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد و بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی پست
تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤیّد این
آنکه شیخ مفید رحمه الله در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم از
پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم بد پیری
هستی تو گفت چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین به خدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم
از خود و از خدای عزّ و جلّ که در میان ما ثالثی نبود بدرستی که چون مرا بزمین
فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی

جهنم

و سیدی گمان ندارم که از من شقی‌تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی
من که بلکه آفریده‌ام خلقی را که از تو شقی‌تر است برو بسوی مالک خازن جهنم
تا صورت او و جای او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند سلام ترا سلام
میرساند و میفرماید که بمن بنمایی کسی را که از من شقی‌تر است مالک مرا برد بسوی
جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که
مرا و مالک را خواهد خورد و مالک باو گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقهٔ دوم آتشی
بیرون آمد از آن سیاه‌تر و گرمتر پس گفت ساکن شو ساکن شد همچنین به هر مرتبه که مرا
برد از مرتبهٔ سابق تیره‌تر و گرمتر بود تا بطبقهٔ هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان
کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده
های خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن که او را که سرد و ساکن شود و الا من
میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم
که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را به جانب بالا آویخته بودند
و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر
ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در زیر ساق
عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش که هزار سال
پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته ونصرته
بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشان‌اند یعنی ابوبکر و عمر علیهما
اللعنة و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که کفر بر کتاب خدا بر پنج وجه است و از جملهٔ آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار
کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست
و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید ابن طاوس
رضی الله عنه از کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت
رسول صلوات الله علیهما فرمود به حق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست

که اگر قطره

۲۰۸

که اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هرآینه فرو روند تا طبقهٔ هفتم
زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش
باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست اگر قطره از غسلین را
بر کوههای زمین بریزند هرآینه فرو روند تا طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد
بود حال کسی که آن آشامش خواهد بود و به حق آن خداوندی که جانم در دست قدرت اوست
اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هرآینه فرو روند
تا پایین طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی
که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضاً از آن کتاب مذکور روایت کرده است که چون این
آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده‌گاه جمیع ایشان است از برای آن هفت در است
و از برای هر دری از آنها حصهٔ مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول گریست
گریهٔ شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریهٔ او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر
آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کرد و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد
میشد بعضی از صحابه رفت بخانهٔ فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که آرد جوی در پیش گذاشته
است و خمیر میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد بر آنحضرت و حال حضرت
رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده
موضع آن را لیف خرما بخیه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست
و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند
و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر
بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندی که ترا
براستی به خلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی
که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آن را در زیر خود می
اندازیم و بالش زیر سر ما از پوستی است که لیف خرما در میانش پر کرده‌ایم پس
حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش

جهنم

از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار فدای تو شوم چه چیز باعث
گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد و حضرت فاطمه چون این دو آیه را شنید
برو افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت
کاش گوسفندی می‌بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی‌شنیدم
ابو ذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمیزائید و یاد جهنم را نمی‌شنیدم و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمیزائید و نام جهنم را نمی‌شنیدم
پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه
در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشان را میدرند بیماری
چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان
نمیکند و اسیری چند اند که کسی سعی در رهایی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می
آشامند و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش
می‌پوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات
اوصاف جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است بهمین قدر درین رساله اکتفا
نمودم و اکثر در کتاب بحار ایراد کرده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت
بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند به محمد و آله الطاهرین فصل هفدهم در بیان
اعرافست حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما
یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید
شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی
پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که بهره کرده شود
که لعنت خدا بر ظالمانی است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا کج مینمودند
بمردم و ایشان به آخرت قیامت کافر بودند در احادیث متواتر از طرق عامه و خاصه وارد
شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت علی را در کتاب خدا

اعراف

ما نهها

نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذنست که درین آیه وارد شده است او ندا
خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من
و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خوا
هد بود گفته اند که آن اعرافست که حصاری است میان بهشت و دوزخ و فرموده
است بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان
و ندا کنند اصحاب بهشت که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و
ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش
گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف
مردانی چند را که شناسند ایشانرا بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید
بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق میکردید آیا
اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا بآنها نخواهد رسید پس بآنها گویند
داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد اینست
ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن
هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست در میان بهشت و دوزخ چنانکه
در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری و حصاری میزنند
که دری دارد و ظاهرش در آن رحمت است که جانب بهشت و باطنش
از قبل آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و بالاها
ی آن حصار است و بعضی گفته اند صراطست و اول اشهر و ظاهر است و اقوال
خلافست در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات
ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است
میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند
در حق ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند
ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان

بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی
گفته اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است
که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند
دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو
و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب
اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم
او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم
و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه
و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند
بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را
اول مرتبه روانه بهشت میگردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود
و کفار و مخالفان متعصب را به جهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان
عامه که بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف
میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان
که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف
میباشند هر دو محتمل است چنانکه ابن بابویه رضی الله عنه در رساله عقاید گفته
است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن
مردانی چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول
و اوصیای او یند علیهم السلام که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد
و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان
او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود و یا عذاب خواهد کرد ایشان را

خدایا تو

خدایا توبه خواهد کرد برایشان یعنی ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ
مفید رحمه الله گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند
حصاریست در میان اینها و مجمل سخن درین باب آنست که مکانیست نه از بهشت است
و نه از جهنم و احادیث درین باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف
خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشان
آنهااند که خدا فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و حق تعالی بایشان میشناساند اصحاب
بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانکه فرموده است
يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی در قیامت شناخته میشوند محبان و کافران بسیمای ایشان و فر
موده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است که در میان خلق او
طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای
آنها ایشان را میشناسند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود منم صاحب عصا
و میسم مراد علم آنحضرتست باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر علیه السلام منقولست
که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی
ساکن میگرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده باشند باعمال حسنه خود
ثواب یا عقابرا و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرمو
ده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت
دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و امیر المؤمنین و ائمه صلوات
الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبوده اند
که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را درین مکان ساکن میگرداند
و عوض میدهد ایشان را برالمهای که در دنیا بایشان رسیده است بنعمتی چند که پست
تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت بآنها میرسند
و اینها را دیگر عقل ابا ندارد و از اینها و اخبار درین باب وارد شده است و حق تعالی
حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت

اعراف

دوزخ و می ایستند در آنجا حجتهای خدا بر خلق چنانکه مذکور شد و در قیامت جماعتی
از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه
خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید رحمه الله بود و شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند
هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه می ایستند سرکرده لشکر با
ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته
اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند نظر کنید
بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام میکنند
گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم
پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند و امید
دارند که داخل شوند فرموده است وهم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل بهشت
نشده اند و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت
پیغمبر و امام علیهما السلام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پرور
دگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران
و خلفای ایشانند با مری چند از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت
خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید بود و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران
روایت کرده اند از اصبغ ابن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بودم عبدالله بن کوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سوال کرد حضرت
فرمود که وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت
و نار هر که ایمان بما آورد و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و او
را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را
داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی آنمردانی که بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم
میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم

را بسیمای

را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم روایت کرده است بسند کالصحیح از
حضرت صادق ع که اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند
علیهم السلام می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بی
حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه باین شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی
برادران مؤمنان خود که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام میکنند بر ایشان و
امید دارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر
کنید بسوی دشمنان در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را با ایشان
ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه ع آنجماعتی را که ایشانرا بسیمای ایشان میشناسند
از دشمنان حق که در جهنمند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از ا
موال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند بآنها که اینها شیعیان
و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان
نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی
و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب النار اصحاب بهشت را که
بریزید بر ما از آب یا آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستی که
خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند
و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشانرا چنانچه ایشان فراموش
کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند **فصل پنجم** در بیان
جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن
مخلد نمیباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند
بود که هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر
بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که
حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز
سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین

اهالی جهنم

ش
اعلاجم

کفار البته داخل جهنم میشوند و گذشت که یا داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند
بود و یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفا و العقول که تمیز
میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق
نتوانسته نمود و یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد
داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست
در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفارست و مخلد در نارست و ضروری
دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب آن دین باشد آنرا
داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز نزد او ضروری نشده باشد
مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک
اینها کند کافر نیست و کسیکه حلال داند ترک اینها را کافرست و مستحق قتل است
و همچنین اگر فعلی از و صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد
مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا ورقی در قاذورات اندازد و یا لگد بر آن زند
یا حق تعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که
متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را بی جهتی خراب کند
یا عمداً در آن بول یا غایط و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول
و ائمه هدی علیهم السلام استخفاف کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسین صلوات
الله علیه را استخفاف کند قولاً و فعلاً مثل آنکه والعیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت
بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند
یا بیکی از عبادات که ضروری دین اسلام است استهزا و استخفاف نماید یا بت یا غیر
بت را معبود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن
اظهار کفر باشد ظاهر کرده اند مثل آنکه زنار ببندد و یا بی قصد یا بقصد خود را بر شکل
هنود و زرد کنند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین
مذکور خواهد شد ان شاء الله و اما غیر شیعه لا بد از سنیان و زیدیه و فطحیه و کیسانیه

و رافضه

و واقفیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام
کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنمند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند
و ناسزا نسبت بائمه علیهم السلام میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه
علیهم السلام را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است
یا ایشان را خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت
با همه ائمه علیهم السلام یا بعضی از ایشان داشته باشند زیراکه وجوب محبت
ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق ع منقولست که غسل مکن
از چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیراکه در آن غساله ولد الزنا میباشد
و غساله ناصبی میباشد و آن بدترست از ولد الزنا و بدرستی که حق تعالی خلقی بدتر
از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارترست از سگ و مجسمه که خدا را جسم
میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتشند
و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسمند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام
شده است و علم ببطلان مذاهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض
دنیویه انکار حق میکنند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل
شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از
اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند
با آنکه قدرت بر آن دارند دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف
عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت
و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالبند
و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان
چنانکه اشاره بآنها شد اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان
داخل مرجون لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان
ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است که مستضعفان

از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند
راهی را پس اینجماعت شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است
و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله
بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفال اند
و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند
مستضعف کسیست که ولایت اهلبیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از
دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف
مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعتی دیگر
هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب
میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث
واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمان را
بدل خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند
و در کافی از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند
از قول حق تعالی هر که حسنه بیاورد از برای او است ده برابر آن آیا این در باب
کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه مخصوص مؤمنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد
و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود
که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی ره در کتاب غیبت
روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را
نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام کردم
و نشستم نزدیک درگاهی که پرده بر آن آویخته بود و بادی آمد و گوشه پرده را برداشت
جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماه و نزدیک بچهار سال داشته باشد مرا ندا
کرد که ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من

کفر اند

گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او در باب اینکه سوال کنی که داخل بهشت
نمیشود مگر کسی که معرفت تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود
اگر چنین باشد کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت
میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود که آنها گروهی اند
که بسبب محبتی که بعلی علیه السلم دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند که حق او و
فضل او را اما جماعتی اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان خلافست بعضی
گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هردو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنمند
سید مرتضی ره و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا
حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم
از جهنم بیرون می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند
که بعد از عذاب طولانی داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیفست و علامه حلی ره
در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
نشده است اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها
که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان
مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول
شاذ و نادر است نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما
داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکنند و آنکه ایشان مخلد
در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه
ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قویست در نهایت ندرت
و قایل تا آن معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که چیزی
از اخبار و آثار و اقوال قدمای اخیار ندارند ابن بابویه ره در رساله عقاید گفته است
که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش
قایل شود ظالم و ملعونست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که

انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هرکه انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیرالمؤمنین وامامان بعد از و کند بمنزلهٔ کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسیکه اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزلهٔ کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند یکی ~~از امامان بعد از او را بمنزله کسی است~~ پیغمبری محمد صلی الله علیه وآله وعلیهم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که منکر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قایم است علیهم السلام طاعت ایشان طاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هرکه انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرکه شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند چنین فرموده پیغمبر است که هرکه با علی قتال کند با من قتال کرده است و هرکه با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هرکه با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آن حضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که من جنگ کنم با هرکه با ایشان جنگ کند و صلح با هرکه با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید ره در کتاب المسایل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هرکه انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا برو واجب گردانیده است از فرض طاعت ایشان پس او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازمست که ایشانرا توبه بفرماید

در وقتی

در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخوانند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتدند از ایمان و هرکه از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی رضی الله عنه در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابتست که هرکه جنگ کند با امیرالمؤمنین ع کافر است و دلیل بر این اجماع فرقهٔ محقهٔ امامیه است و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم که هرکه با آن حضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که جهالت هر دو در دین یکسانست پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار درین باب و شیخ زین الدین علیه الرحمه در رسایل حقایق الایمان نیز سخن بسیار درین باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشانرا اجماعی میدانند و آنچه از مجموع اخبار درین باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قایم علیه السلام غالب خواهد بود و شیعیان را معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد درین زمانهای باطل اکثر احکام اسلام را برایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحهٔ ایشانرا حلال دانند و دختران ایشانرا بگیرند و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ع ظاهر شود حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شهید ثانی رحمهما الله باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضا ممکنست بگوئیم که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست نه جمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در

زمان حضرت قایم علیه السلم چون حق ظاهر و صریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است
انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث
متواتر است که خاصه و عامه روایت کرده اند از رسول خدا صلعم که هرکه بمیرد و امام زمان
خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السلم
پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی بمرگ کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کس اند که حق تعالی نظر رحمت
نمیکند بر ایشان در قیامت و عملهای ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای
ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند از جانب خدا منصوب نباشد
و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند
که این دو کس بهره از اسلام دارند و در احادیث بسیار زیاد آمده که در عذاب
ابدی کفار و مشرکان وارد شده است که ناصبی هرچند سعی بسیار در عبادت کند
داخل این آیه است عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً یعنی عمل کننده و تعب
کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث
معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت
ما اهلبیت داشته باشد هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم ولیکن
ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه مایید و ولایت
ما دارید و تبرا از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس ره در کتاب سرائر از کتاب
مسایل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی علیه السلم
و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده ازینکه ابوبکر
و عمر را تقدیم کند بر امیر المومنین ع و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشند
حضرت در جواب نوشت که هرکه این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است
و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که در شب معراج چون مرا بآسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب علی

و فاطم

و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند
آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت
ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم
و حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود در تفسیر این آیه بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ
بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی بلی هرکه کسب کند گناهی
و احاطه کند باو خطاهای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود و حضرت
فرمود که گناهی که احاطه باو کند آنست که او را بیرون کند از جملهٔ دین خدا و نزع
کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک
بخدا است و کفر باو و کفر بنبوت محمد صلعم و کفر بولایت علی بن ابیطالب ع و خلفای او
هریک ازینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را
محو و باطل کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است
در تفسیر این آیه کریمه که هرکه انکار کند امامت امیر المومنین علیه السلم از اصحاب
آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که دشمنان علی علیه السلم در جهنم خواهند بود ابد الآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد
و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المومنین ع
فرمود که چون روز قیامت شود ندا کند منادی از آسمان که کجاست علی بن ابیطالب
برخیزم من بمن گویند توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند
راست گفتی داخل بهشت شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک نخواهید شد
هرگز و در علل از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در وقت هر نمازی که این خلق میکنند
خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند در امامت
و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم گفت
بحیران که پیشمان دین حق و ولایت اهلبیت را بکشی میان خود و میان اهل عالم

هر که مخالف تو بوده باشد در ولایت و امامت اهلبیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه
باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که می لعنت شما کند و از ریسمان ولایت
باز رود از و بیزاری بجوید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آن حضرت
روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است
و بغیر او نشانه نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که انکار او کند
کافر است و هر که شک کند در و مشرک است و ایضا از آن حضرت روایت کرده است
که اگر انکار کنند امیر المؤمنین علیه السلام را جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب
کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است
که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان و بشخص او و نعت او کافر شده است بجمیع
آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع روایت کرده است که ائمه
بعد از پیغمبر دوازده نجیبند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را
کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف
روایت کرده است که آزاد کرده حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از آن حضرت در خلوت
پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو
کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه
ثمالی از آن حضرت از حال ابو بکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت
ایشان را داشته باشد کافر است و درین باب احادیث بسیار است و در کتب
حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه
امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای ما
که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم البته باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان
ممکنست داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نشود یا آنکه بفضل خدا ایشان
داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر

یا در محشر

یا در محشر احادیث درین باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا سبب این اختلاف
و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر ننمایند و معتزله از اهل سنت را
اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این
قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است
که مخلد در جهنم نخواهند بود مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب
از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سوال نمیکند حق تعالی
میفرماید اگر اجتناب کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم
گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت یا ابن رسول
الله پس شفاعت از برای که لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا
پدرم از پدرانش از علی علیهم السلام که گفت شنیدم از رسول خدا ص که نیست شفاعت
من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراض
نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل
کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ
یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد
و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود که هیچ مؤمنی نیست
که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید او را این فعل و پشیمان میشود از آن
و حضرت رسول ص فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند
او را حسنه او و آزرده کند او را سیئه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان
نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت
واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست ظالمان را
در قیامت دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی
گفت یا ابن رسول الله بچه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب
آن گشته حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین

اما جهنم

که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هر گاه پشیمان شود
تایب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم بر آن نباشد
مُصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است
عقوبت گناهانی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان
میشد و رسول خدا ص فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار
و اما آنکه خدا فرموده است وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت
نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار
بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخل است و کسی که خدا دین او را
پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از گناهان چون
میداند عاقبت آن را در قیامت در تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور
است که رسول خدا صلعم فرمود که ولایت علی علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر
نمیرساند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنچه باهلش میرسد از
تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات
یابد از آن بشفاعت موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی و مخالفت
آن حضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا
بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت
میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار
ولایت و امامت علی کند بچشم خود هرگز بهشت را نخواهد دید مگر در وقتی
که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن
میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود و کسی که ولایت علی و اقرار
بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را آتش جهنم را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را
در جهنم باو مینمایند و میگویند که اگر شیعه و موالی علی ع نبودی جای تو اینجا بود

دیگر آنکه

دیگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب میکنند آنقدر که از کثافت گناه پاک
شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت
موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول ص فرمود که از خدا بترسید
ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال
شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی در رفعت
درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان ما و محبان علی ع
فرمود که کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب
محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد
و مخالفت کرده باشد شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند باید در روز قیامت
کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند باو محمد و علی صلوات الله علیهما که تو
چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت
ملائکه مقربین نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را
میکنند در طبقهای بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند
و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد
بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه ع بعضی از برگزیدگان شیعیان
خود را میفرستند که بر چینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانکه
مرغ دانه را بر میچیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی که گناهان ایشان
کمتر است پس پاک میکنند ایشان را بشدایدی و نوایبی که از پادشاهان
و غیر ایشان بایشان میرسد و بآفتهائی که در دار دنیا ببدنهای ایشان
میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک
مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان
سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد و اگر گناهی بماند بعد از وقتی که بعد از مرگ
بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند بشدائد عرصات قیامت و اگر بیشتر

و عظیم باشند در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذاب
ایشان شدید تر است و گناهان ایشان عظیم تر است و این جماعت را شیعهٔ ما نمینامند
محب ما مینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست
شیعهٔ ما مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند
به در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود
که بخدا سوگند که هر تای شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید
راوی پرسید که این در کجای قرآن است فرمود در سورهٔ رحمان که میفرماید لا یسئل
عن ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سوال کرده نمیشود از گناهان او از شما
شیعیان نه آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود
بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید که عقاب خدا از همه خلق
بر طرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت
حضرت صادق ع رفتم فرمود اصحاب تو بر چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم
از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم
درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند دو نفر شما داخل
جهنم نمیشوند نه والله یکی نیز داخل نمیشود والله که شمائید اهل این آیه که مضمونش این است
چه میشود ما را که نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس
فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را
کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده است و فرات بن ابراهیم روایت کرده است
از حضرت صادق ع که رسول خدا صلعم فرمود که یا علی در قیامت تو بنور من متوسل
میشوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا
خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل شوید با زنان خود در منازل خود
قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان
من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشاید

درهای

درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را یابند
گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما ما نسیم
میبابیم مالک گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت
بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا
کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری به دیگری میگوید که آیا تو عریان
نبودی و ترا جامه دادم باز دیگری دیگری را خطاب کند که آیا تو نمی ترسیدی و من ترا
پناه دادم و دیگری به دیگری گوید که آیا من سر ترا پنهان نمیکردم و همچنین هر که از ایشان
حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق نماید پس همه گویند با ایشان
که پس ما را از خدا بطلبید که بشما بخشد پس آنها دعا کنند و خدا آنها را ببخشد
و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان
گویند پس ایشان گویند با آنها که شفاعت ایشان کرده اند که شما دعا کردید و خدا
ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بر دارد و در
بهشت جای ما بدهد ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان
اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و جائی در بهشت از برای ایشان
قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است
که گفت سوال کردم از حضرت صادق ع از جهنمیان فرمود که پدرم میگفت
که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت
که آن را عین حیوان میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند پس
بر میرویند چنانکه گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح
دیگر روایت کرده است که از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل
بهشت میکنند حضرت فرمود که اگر خواهی ترا خبر دهم به آنچه پدرم در این باب
میگفت و میفرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه [illegible]

زغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد دروازهٔ بهشت
که آن را حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای
ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که جماعتی را
میسوزانند در آتش تا وقتی که مانند زغال میشوند شفاعت ایشان را در مییابند
پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت می آید پس غسل میکنند در آن پس
میروید گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت
داغ سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند
پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود
پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت
در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق ع
عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را
از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید
حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ در بهشت
جنتی پست تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد آنها با دو
ستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و جدا میکنند که میان بهشت و دوزخ نیز
منزلی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قایم علیه السلام ظاهر
میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد
کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آن حضرت روایت
کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السلام
در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود و بیرون می آیند
بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آخر کسی
که از جهنم بیرون می آید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد
خدا که یا حنان یا منان مؤلف گوید که اینجاست که در این احادیث معتبره وارد شده است

که ازجهنم

که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتمل است که فساق شیعه در اینها داخل بوده
باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفان بوده باشد و ابن بابویه روایت کرده است در آنچه
حضرت امام رضا علیه السلام از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا
داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعدهٔ بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را
و حال آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید
داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است
و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این را روایت کرده است و ایضا در
کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بشیعیان خود فرمود که
خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای
بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد شد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگویید اعتقاد
های شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن میدارد
و نمیداند چه میگویید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی
از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من
اختلاط میکنم با مردم و بسیار تعجب میکنم از گروهی چند که ولایت شما را ندارند
و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستگویی و وفا هست و از گروهی
چند که ولایت شما دارند و آن امانت و وفا و راستگویی را ندارند پس حضرت
درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی پس فرمود که دینی نیست برای
کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جایری که از جانب خدا نباشد
و ملامتی و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت
امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی
نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا
یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ فرمود که یعنی خدا دوست و یاور ایشان است

که ایمان آورده‌اند بیرون می‌آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش
از برای آنکه اختیار کرده‌اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ
یعنی آنها که کافر شده‌اند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند
ایشان را از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند
چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید
برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود
و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر
رعیتی را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هرچند آن رعیت در
اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت
هر امام عادلی را از جانب خدا باشد هرچند آن رعیت در انفس خود ستمکار و بدکردار
باشند و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم
نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هرچند
در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند
امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هرچند در اعمال خود ستمکار
و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است
که رسول خدا ص فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود
هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که
مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می‌بخشند بما و هر که مظلمه
او میان ما و او باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آن حضرت
روایت کرده است که حضرت رسول بعلی صلوات الله علیهما گفت بشارت ده شیعیان
خود را که من شفیع ایشانم در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر

شفاعت

شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت شده است از حضرت سید
الشهدا علیه السلام که رسول خدا ص فرمود که دست از مودت ما اهلبیت بر مدارید که هر که
در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما
بحق آن خداوندی که جانم بدست اوست که نفع نمی‌بخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن
حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی ع که رسول خدا ص فرمود
یا علی خدا آمرزیده ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان
ترا و ایضا از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که رسول خدا ص گفت که خدای عز و
جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر
عملی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که میسوزد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق ع
روایت کرده است که وصف نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه
آتش گردد راوی گفت در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت
فرمود هرگاه چنین است خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهانش
نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را
بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نداشته باشد او را داخل بهشت شود
و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است
اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطهای که بر او شرط کرده است و اعمال
ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللَّهَ عَلَيْهِ و با و نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت
با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهند بود و نیکو رفیقانند ایشان
از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری
ندارد و دوم مؤمنی است که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند
گیاه ضعیفی است که از زمین میروید و گاهی کج میشود و گاهی راست می‌ایستد و بهر طرف که باد او را

بگرداند گردد و آنست که احوال دنیا و احوال آخرت ها و میزد و محتاج است بشفاعت
و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود چه نعمت
شما را ازآنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است
بدرستی که حق تعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت
صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد
و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از اصحاب از سبب آن سؤال کردند فرمود جبرئیل ع نازل
شد و مرا بشارت داد که علی ع در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی
چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی
چون سر برداشتم گفت حسین و حسن بهترین جوانان بهشت‌اند باز سجده کردم چون سر برداشتم
گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم
گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده ۲ باز
کردم و در بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفه بن منصور که گفت در خدمت
حضرت صادق ع بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم
که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است
آنکه دوست ما برین حال باشد ولیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن
کسیست که نصب عداوت ما کند و پست‌ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان
پستی نمیباشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای
هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن
برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را به بلایی در بدنش
که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی نداشته باشد بدرستی
که شیعیان ما بر راه راست‌اند و در خیراند پدرم بسیار میگفت که دوست دارد دوست
آل محمد را هر چند بدکردار باشند و دشمن دارد دشمن آل محمد ص هرچند روزها روزه باشند
و شبها بعبادت بایستند و ایضا از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که حق تعالی

مبعوث

مبعوث خواهد کرد شیعیان مرا در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند
و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده
باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند
و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند و محشور شوند
سواره بر ناقه‌های که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بآنکه تعلیم کرده باشند
و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد نرم‌تر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند
و بروایت دیگر جامهای سفید پوشیده مانند شیر و نعلها از طلا در پا داشته باشند که بند آنها از
مروارید باشد که درخشد و آن ناقه‌ها از نور باشند و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت
و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم
بخدمت حضرت صادق ع و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان
محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند
۲ دزدی هم زنا کند و هر چند زنا کند پس اشاره نمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس
که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت دروغ
نیست که کسی دروغ گوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد ع که من از او شنیدم که میفرمود که مس
نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت
دیگر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و ازین باب
احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت
میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان نه بجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ
طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع فرمود ای
جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند بهمین که قایل باشد بمحبت ما اهل‌بیت
والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند ای جابر
نمیشناختند ایشان را شیعه ما مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا

وکثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مسکینان
و قرضداران و یتیمان و راست گوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن
مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند بر همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله
من احدی از شیعه را باین صفت نمی‌بینم حضرت فرمود ای جابر براههای باطل مرو مگر
بس است مردی را که بگوید که دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست
میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد
و متابعت سنت او نکند آن محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل
کنید از برای تحصیل ثوابهائی که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست
محبوبترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد
از برای خدا و عمل کننده‌تر باشد بطاعت خدا آنچه را که تقرب نمی‌توان جست
بسوی خدا مگر بطاعت با ما برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست
هرکه مطیع خداست او ولی ماست و هرکه عاصی خداست دشمن ماست و بولایت
ما نمی‌توان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است
که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید
باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل خود را خالص گرداند از برای خالق خود
و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعت را ببینی
اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید ره در ارشاد و شیخ طوسی رحمه الله در مجالس
روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین ع در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و متوجه
قبرستان شد جماعتی بآن حضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید
گفتند ما شیعیان توئیم یا امیرالمؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان
و فرمود چرا نمی‌بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد
رویان از بیداری شب کور چشمان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از
ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته از بسیاری روزه لبهای خشک

گردیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر ع منقول است
که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت
کند ما را در اعمال و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل
و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها اند شیعیان ما و در کافی بسند
صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَمَنْ يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هرکه حکمت باو داده شود پس باو داده شده است
خیر بسیار حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایری که وعید آتش بر
آنها کرده است و ایضاً بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت
امام موسی کاظم ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر می‌برد و حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از
ایمان بدر می‌برد و حضرت
رسول ص فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی
که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضاً بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده
است که از حضرت صادق ع پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد
آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل
عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد شد یا عذابش را مدتی و
انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود هرکه مرتکب شود کبیره از کبایر را و آن را
حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین
عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناهی که کرده است حرام است و با این حال
بمیرد او را از ایمان بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب آن
مرد اول خواهد بود و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که رسول خدا ص فرمود که سه خصلت است در هرکه باشد آن منافق است هرچند
روزه و نماز کند و دعوی اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کند خیانت
کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف وعده کند و بدانکه

احادیث درباب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین درباب معاصی که اورا از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این باب اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد در میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان این است و رجای غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دردی بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است که مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده است و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کند در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعای روز جزا اند تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جهانسوز از سینه حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری میگردانیده اند و ایضاً شفاعت فرع ایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضاً چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطان بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها بند برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمانی را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و ذوالفقار ترک کبایر چفتها و قفلها را آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک

کروهات

مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق و قند و دزد ایمان که شیاطین اند در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی بربایند یا بآتش شک و دود شبهه همه را باطل گرداند و تو یکیک از پاسبانان را بدر میکنی و اینها ضرور نیست و قفلهای در بندها را میگشائی و شفاعت ایشان مرا کافی است و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و وسواس خناس را در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را که حارسان دین اند از خود رمانده و شب و روز آن دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افزودن خس و خاشاک شبهات شیطانی اند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز یاوری ایشان میکردند و وقتی خبردار میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هرچند رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا گوئی فایده نکند و شفعای تو همه خصمای تو باشند و آرزوهای باطل تو همه بر طرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله ذلك هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند و حضرت صادق فرموده است که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی که رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این میگفتند که میدانستند که بعض از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکند و ایضاً آیات و اخبار بسیار دلالت میکنند بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنم میروند چگونه بآنها مغرور میشوی و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانچه بعد از این انشاءالله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد شده است و آن معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضاً مگر حسرت و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف خاصه

و درجات عالیه غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است
از برای حسرت ابدی مانند حیوانات در مراتع بهشت چریدن بس نیست از برای
اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است
که ترا باعث بر عمل می شود و از اجتراز مناهی میگردد آن بهترین احوال است
و اگر خوفی است که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی در دعا و عمل
سست کردد از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات
رحمت و احادیث رجا تفکر نمای و در وقت احتضار و نزدیک بان غلبه رجا
بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد
و احکام آنها بدانکه خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین
آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن
خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان یا از افعال قلوبست
و بس و یا از افعال جوارح است و بس و یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها
باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول
باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند
که علم است و اشاعره گفته اند که سخن قلبی است بر آنچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و آن
امر کسبی است که ثابت می شود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب
می شود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل می شود مانند بدیهیات
و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق
بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند
معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید
که اکثر کفار که علم بحقیقت رسول صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب لغت مؤمن باشند
و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس
چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوی است

اقسام ایمان

هویدا پس فرموده است جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ یعنی انکار کردند آنها را
و حال آنکه یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضاً فرموده است پس چون آمد بسوی
ایشان آنچه آن را میدانستند کافر شدند بان پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد
بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروطست بانکه فعلی از او صادر نگردد که
موجب کفر او گردد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی
بآنکه گوئیم مراد از تصدیق آنست که باور دارد دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن
باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین
تنهاست و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند که هر که شهادتین بگوید او
مؤمن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع
امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید
و لیکن بگوئید که مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع
افعال جوارح است از طاعات واجبه مستحبه همه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه
و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح از
واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابو علی جبائی و ابو هاشم و اکثر معتزله بصره
است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از اعتقادات
و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث
عامه و خاصه برین دلالت میکند و در بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است
نیز مستفاد می شود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا
و جوارح و در خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید ره
باین قایل شده است و یا عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این
مذهب خواجه نصیر است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است و سه
مذهب است که علمای امامیه بان قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت
بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب

دیگر نیز میکنند و جمع میان اینها یک از چند وجه می‌توان کرد وجه اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان را در
لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایض
که ترک آنها و فعل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال
اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر می‌شود دوم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر می‌شود سیم ایقان بعقاید حقه بر وجه کمال
با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه
با عدم انکار بآنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه چنانچه سابقاً مذکور شد و اکثر احادیث دلالت
بر معنی اول می‌کند چنانچه از حضرت امام رضا ع منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمنند و نه
کافر بلکه فاسق‌اند و مسلمان‌اند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة
کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن نیست
و شارب الخمر در وقت خوردن مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح
ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ می‌شود یا توبه میکند باو عود میکند
و ثمره‌ای که برین ایمان مترتب می‌شود عدم استحقاق مذلت و اهانت است و عقوبت
و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره
او مکفّر و مغفور است بنص قرآن دوم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک
جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان وارد شده است از جمعی که مرتکب
غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان
ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقان است با تضاعف مثوبات و رفع درجات
سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع
محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه
چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان و غیر
آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در
اخبار بسیار بتفسیر مؤمن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله

علیهم

علیهم شده است و در تفسیر قول حق تعالی وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ یعنی
ایمان نمی‌آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک‌اند و احادیث بسیار وارد
شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این
شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از
انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده
است از درجات کامله و قرب نزد ذو الجلال و شفاعت کبری و الهامات حق
و مراتبی که عقل از ادراک قاصر است چهارم محض عقاید حقه است بدون اعمال
مطلقا و ثمره‌ای که بر آن مترتب می‌شود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و
عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه
فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت
آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله که بدرجه قبول نرسد و او را از عذاب نجات
دهد که مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات
عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول مطلقا داخل جهنم نشود
که در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود بنا بر اختلاف قولین اما البته
مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت نباشد در قیامت و اکثر متکلمین
امامیه ایمان را بر این معنی اطلاق میکنند یا باقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار
از روی عناد چنانچه دانستی و در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه
فعلی که موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل
این ایمان است داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین
و منافقین و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه
و ناووسیه هر که غیر شیعه اثنی عشری است زیرا که ایشان مخلد در جهنم‌اند چنانچه
سابقا مذکور شد پنجم آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری
دین اسلام باشد ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد

از و صادر نشود کو در دل اعتقاد باینها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلم
نداشته باشد و اظهار انهم نکند و ثمرهٔ این ایمان بنا بر مشهور انست که خون و مالش
محفوظ باشد و از و نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر
احکام ظاهرهٔ مسلمانان برو جاری باشد بنا بر مشهور امّا در اخرت هیچ بهره ندارد
و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل کفّار است بلکه از بعضی از انها بدتر است
و منافقان نیز در این باب داخل ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع ایات
و اخبار می‌تواند شد و در هر مقام مناسب ان مقام بر یکی از ان معانی محمول
خواهد شد **وجه دوم** انست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقّه باشد امّا مشروط
باشد با عمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار می‌توان شد امّا بدون
انضمام با وجه اول چندان فایده نمی‌بخشد **سیم** انست که ایمان محض عقاید
حقّه باشد و انچه در اخبار واقع شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال
و ترک مناهی و اطلاق میکنند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار
است و ایات و اخبار مختلفه محمول بران مراتب است که اکثر علمای امامیه رضوان الله
علیهم باین وجه میان ایات و اخبار جمع کرده اند و این وجه نزدیکست بوجه اوّل امّا
حمل بر وجه اول انسب است و الیق می‌باشد **چهارم** انست که گوئیم ایمان اصل
اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید می‌باشد و با عمال و طاعات کامل میگردد
تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین
لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل انکه شخصی در خانه
نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید شیری متوجه است و باین خانه می‌اید البته اندک خوفی
در نفس او بهم میرسد امّا چندان اعتنا نمی‌کند که اگر دیگری بیاید و همین سخن را
بگوید اعتقادش بیشتر می‌شود و حذر بیشتر میکند هر چند خبر یا و بیشتر میرسد و قراین
برو بیشتر ظاهر می‌شود خوف و هراس او بیشتر می‌شود و بتدبیر دفع او بیشتر
می‌اید تا انکه بحدّی میرسد که شیر را از دور می‌بیند در نوقت بیتابانه بر می‌جهد

و می‌گریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می‌افکند و همچنین در مراتب ایمان و ثواب
و عقاب هر چند ایمانش کاملتر می‌شود شوقش بامور ی که موجب ثوابست
و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد
و اثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که ایمان
باراستن خود و آرزو ها درست نمی‌شود ایمان انست که خالص و صاف شود در دل
و اعمال تصدیق ان کنند و گواهی بر حصول ان در دل بدهند و بدانکه چنانکه حیات
بدن ادمی بقلب است حیات روحانی و ایمان نیز بقلب است و چنانچه بینائی و شنوائی
ظاهری ادمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی ادمی بچشم و گوش دل است
و کسی که حیات و حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه حق تعالی در
شان کافران فرموده است ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق
ایشان که کرانند و کورانند و لالانند پس نمی‌بینند و تعقل نمیکنند چیزیرا
و فرموده است که دیدهای سر ایشان کور نیست ولیکن دیدهای دلهای که در سینهای
ایشانست کور است و این بسبب انست که حیات عبارت از امریست که منشاء
علم و قدرت باشد و اثار بران مترتب باشد و حیات ظاهری منشاء علوم
محسوسه می‌شود که در دو روزهٔ دنیای فانی بکار ادمی میاید و حیات دل بعلم و معرفت
حاصل می‌شود ابد الاباد باقیست و اثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب
الهی است و چشم و گوش دل را میگشایند و الهامات ربانی بگوش جانش
میرسد و اشیا را بنور خدا می‌بیند که المؤمن ینظر بنور الله انّ فی ذلک لآیات
للمتوسّمین و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و در میان مقرّبان حق ممتاز است
و این بدن بمنزله خانه ایست که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان
در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند ان چراغ
افروخته تر و پر نور تر می‌باشد انوار و اثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر
میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در

ایمان

پهلوی چپ است و دیگری نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح
حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است و حاملش خون است و منبعش قلب
است و از قلب بدماغ متصاعد می‌شود و از آنجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح
سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف
بر بدن و آلات است و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلق باین بدن کثیف
بهم میرساند و اولا بجزئی را باعث حیات بدن است و منشاء ادراکات جزئیه است
و روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای
دیگر علاقه دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است
و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل می‌شود
از علوم و سایر کمالات باین بدن جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه
آن صفت در نفس کاملتر می‌شود اثرش در آن بیشتر ظاهر میگردد چنانکه
روح بدنی هر چند ماده‌اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن
در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر می‌شود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند
آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر می‌باشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری
بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بر قوی و مشاعر بدنی روان
می‌شود و قسام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر
یک برایشان قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاریست
اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل گرداند
و خس و خاشاک مواد فاسدهٔ جسمانی را و از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات
شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا آن دو عین الحیات
جسمانی و روحانی بر رونق مدتها تا باید حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که در آدمی پارهٔ گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر
بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است

وان

و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است
و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه
قسم اند یکدل سرنگونست که هیچ خیر در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل آنست که خیر
و شر هر دو در آن در می‌آید هر یک که قوی‌تر است بر دل غالب می‌شود و یکدل هست که گشاده
است و در آن چراغیست از نور الهی روشن است که پیوسته نورش از آن ساطع است و هرگز نورش
بر طرف نمی‌شود و آن دل مومن است و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که منزلهٔ قلب
از بدن آدمی منزلهٔ امام است نسبت با سایر خلق نمی‌بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای
دلند و همه از جانب او متحرک اند و مردم را خبر میدهند از احوال او و هر چه دل اراده میکند
فرمان او را قبول میکنند و همچنین امام بمنزلهٔ دل عالم است و باین نحو می‌باید اطاعت او کنند
و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین ع فرمود که بنده را چهار چشم می‌باشد دو چشم
در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می‌بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت
خود را بآنها می‌بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور
غایبه را بآنها می‌بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم
دلش کور می‌شود و حضرت صادق ع فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوشش
خیرات و طاعات را می‌دمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرور را
تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق ع فرمود
که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه
می‌شود تا وقتی که گناه بر آن غالب می‌شود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار
نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که مرا در
هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلست و از حضرت امیر المومنین
علیه السلام منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب و قساوت
قلب نمیباشد مگر بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش
زیاده از این ندارد و پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دست

و مراتب مختلفه می‌دارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب می‌شود و اینها
آثار آن ایمان و شواهد حصول آن‌اند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار می‌توان
نمود و در این مقام بیان چند مطلب دیگر ضرور است اول آنکه خلاف است که آیا ایمان قابل
زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته‌اند که ایمان عبارت از یقین بعقاید ایمانی است
و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعض این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده‌اند
و گفته‌اند آنها که اعمال را جزو ایمان می‌دانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال
و بکمی اعمال کم می‌شود و آنها که ایمان را عقاید بحت می‌دانند میگویند قابل زیادتی کمال ایمان
و نقصان کمال نیست و بنا بر تحقیق سابقاً مذکور شد می‌تواند بود که در اصل الیقین و ایمان
زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم ع گفته است که سوال کرد از حق تعالی
که پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردگان را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم
ولیکن می‌خواهم دل من مطمئن گردد و ایضاً در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده شود
بر ایشان آیات ما زیاده میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاده شد ایشان را ایمان
با ایمان ایشان و از این باب دلایل و آیات و اخبار بسیار است و ایضاً معلوم است که ایمان
و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا ص و ائمه هدی ع نیست و حضرت امیرالمؤمنین
ع فرمود که اگر پرده‌ها برداشته شود یقین من زیاده نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص آن حضرت
و امثال ایشان است و از حضرت صادق ع منقول است که روزی رسول خدا ص در مسجد نماز صبح گزاردند
پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بی‌خوابی
بزیر می‌آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش
فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری حارثه گفت صبح
کرده‌ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی
هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته
مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار می‌دارد و روزهای گرم مرا بروزه می‌دارد و دل
از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست نکرده دل من گردیده و یقینم بمرتبه رسیده است

زیادتی و نقصان نیست
لات و اخبار بر دلالت
بر زیادتی و نقصان
میکنند تاویل کرده‌اند
که مراد

که گویا می‌بینم

که گویا می‌بینم عرش خداوند را برای حساب نصب کرده‌اند و خلایق همه محشور شده‌اند و گویا من
در میان ایشانم و گویا می‌بینم اهل بهشت را که متنعم می‌باشند در بهشت و بر کرسیها
نشسته تکیه کرده‌اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می‌بینم اهل جهنم را در میان
جهنم معذب‌اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش من است پس
حضرت با اصحاب خود خطاب فرمود که این بنده‌ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور
گردانیده است پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش حارثه گفت
یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند
روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد
و آیات و اخبار که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دوم در بیان اجزای
ایمان قلبی است خواجه نصیر ره در رساله قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان
نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل
در افعال و تصدیق به پیغمبری پیغمبران و تصدیق بامامت ائمه معصومین علیهم السلام
بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر می‌شود که تصدیق به ضروریات دین اسلام در ایمان
معتبر نیست و حال آنکه اجماع ایشان است که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه
آن را داخل تصدیق بنبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است
همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر می‌دانند
و حق این است که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است
و انکار آن از دین اسلام بیرون می‌برد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که
معارف که بآنها ایمان حاصل می‌شود پنج اصل است اول معرفت حق جل و علا است
و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و
ابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات
قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات
کمالیه ثبوتیه او و منزه است و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت

وجلال او باشند از صفات مخلوقات وممکنات ودر عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند خواجه نصیر رحمة الله در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت وعلم وحیات واراده وادراک وکلام وصدق وسرمدی بودن وبعضی ادراک وصدق را انداخته اند وبجای انها سمیع وبصیر بودن را اضافه کرده اند وبجای سرمدیت بقا گفته اند وعلامه رحمه الله در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرتست وعلم وحیات واراده وکراهت وادراک وازلی بودن وابدی بودن وکلام وصدق

دویم تصدیق بعدل وحکمت خداست وعدل انست که ظلم نمیکند وامری که عقلا قبیح است ازو صادر نمیشود واضلال نمیکند بوعده وباموری بر خود واجب کرده است وفا میکند وحکمت انست که فعل عبث ازو صادر نمیشود وکارهای او همه منوط بحکمت ومصلحت است

سیم تصدیق بنبوت محمد است ص وبجمیع انچه انحضرت اورده است تفصیلا در انچه معلوم باشد واجمالا در انچه اجمالا معلوم باشد وگفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع انچه انحضرت اورده است کافی باشد در تحقق ایمان واگر مکلف قادر باشد بر علم بانها تفصیلا واجبست وعلم بتفاصیل انچه اورده است از شرایع از برای غیر بان واما تفصیل انچه خبر داده است بان از احوال مبداء ومعاد مثل تکلیف بعبادت وسوال قبر وعذاب ان ومعاد جسمانی وحساب وصراط وبهشت ودوزخ ومیزان وپرواز کردن نامهای اعمال وسایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول ص خبر داده است بانها ایا تصدیق بتفاصیل انها معتبر است در تحقق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند بانکه تصدیق بانها مفصلا معتبر در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر انست که تصدیق بانها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بان خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات انها تفصیلا تصدیق نماید بان تفصیلا مؤمن است هرچند هنوز بر تفاصیل ان جزئیات مطلع تفصیلا نشده باشد ومؤید این است انکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال

علم

عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از ان بتدریج مطلع میشدند با انکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت ورسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست همچنانکه شاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند واین بعید است از حکمت خداوند علیم حکیم بلی علم بانها از مکملات ایمانست وگاه هست که واجب میشود علم بانها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان ودوری از شبهههای گمراه کنندگان وداخل نکردن انچه در دین داخل نیست دران پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه ازین جهت که ایمان موقوفست بران واما معتبر است در تحقیق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول ص وطهارت او وانکه او خاتم پیغمبرانست وبعد از او پیغمبری نیست وغیر اینها از احکام پیغمبری وشرایط ان از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است ودور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که اگرچه ظاهرش انست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا وبسایر ما جاء به النبی اجمالا کافی باشد واما شرطست که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو ونما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز وروزه ماه رمضان وحج واگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند وبعد از القای بر او اگر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانکه بعد ازین انشاءالله مذکور خواهد شد پس گفته است

چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول ص واین اصل مخصوص فرقه امامیه است واز ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول وشرطست که تصدیق کنند بانکه ایشان امامانند وهدایت میکنند مردم را بحق وانقیاد ایشان در اوامر ونواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است واما تصدیق بانکه ایشان معصومند از گناهان صغیره وکبیره واز صفات ذمیمه وانکه ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم وانکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند وعالمند بانچه صلاح امت در انست از امور معاش ایشان

ایمان

ومعاد ایشان وانکه علم ایشان از رای واجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوای
وخواهش نفس سخن نمی‌گفت وانچه میگفت وحی الهی بود وهر امامی از امام سابق اخذ کرده است یا بنفسهای
قدسی که ایشان داشته‌اند وبعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض میشد یا بجهات دیگر
که موجب یقین ایشان میگردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بوده‌اند یعنی
ملکی با ایشان بود که هر چه را احتیاج بان میشد آن ملک بایشان القا میکرد ودر دل ایشان علوم الهی
نقش میشد وانکه هیچ عصری خالی از یکی نمی‌باشد والا زمین با اهلش فرو رود وانکه
دنیا بتمام شدن ایشان تمام میشود وزیاده بر ایشان نمی‌باشد وآخر ایشان مهدی صاحب
الزمان علیه السلام است واو زنده است وچون از جانب خدا امر خصوص شود ظاهر خواهد شد یا آنکه در
تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان ووجوب
اطاعت ایشان کافیست ان دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست ومیتوان
ترجیح داد قول اول را بانکه انچه دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بر جمیع اینها میکند
خصوصا عصمت ایشان را بعقل ونقل هر دو ثابت شده است وبعید نیست قول دیگر که اکتفا
کنیم در ایمان باعتقاد امامت ووجوب اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی
از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند
بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود ومع ذلک ائمه علیهم السلام
حکم بایمان بلکه عدالت ایشان میکرده اند وایا کافیست هر شخصی را امامان گذشته را تا امام
زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر نیست که کافی باشد ودر بسیاری
از کتب احادیث ورجال روایات هست که دلالت بران میکند ووجوب اعتقاد بدوازده
امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت
مؤلف گوید که حکم عامی که شیخ زین الدین قدس سره زعم نموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف
نزد فقیر درست نیست اما انکه اعتقاد بامامت ووجوب اطاعت کافی است بی وجه است
زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است
وبحد ضرورت رسیده است را ائمه علیهم السلام انرا زعم اند واین نیز ضروری دین امامیه

ز ایشانی

است که انچه ایشان میفرمایند حق است واز جانب خدا ورسول میگویند واگر چنین نباشد
امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات میکنند پس همچنانکه انکار ضروری دین
اسلام متضمن تکذیب رسولست واورا از اسلام بیرون میکند ومیبرد همچنین
انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است از دین تشیع بدر میبرد وپس کسی را
انکار حلال بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میبرد لهذا وارد شده است
در شیعه ما نیست کسی را متعه را حلال نداند وهمچنین عصمت ائمه علیهم السلام وانکه هیچ ~~عصیانی~~
بغیر ایشان امامی نخواهد بود وانکه حضرت قایم علیه السلام زنده است وظاهر خواهد شد وانکه هیچ
عصیانی صادر از یکی از ایشان نمیباشد وانکه عالمند بجمیع علوم را امت بانها محتاجند
وامثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار
امامت باشد واما بعضی از امور که بر علما ومتتبعان اخبار ظاهر باشد وبر بعضی ظاهر
نباشد وبحد ضرورت نرسیده باشد انکار انها موجب خروج از دین نیست مثل
محدث بودن بمعنی گفتن ملک بایشان ونزول ملائکه وروح بر شب قدر بر ایشان
وبردن جسد ایشان بعد از موت باسمان وامثال اینها وانچه ظاهر است که از
احادیث ظاهر میشود را بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند
اولا منکر است را در ان وقت ضروری دین نشده باشد وایضا اگر انها را میگویند که در
جماعتی وارد شده است را اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره
وابو بصیر علما انها را اکثر تاویل کرده اند وقدح در سندها را انها کرده اند واگر صحیح باشد
چون معصوم نمیشدند ممکن است لغزشی باشد را از ایشان صادر شده باشد ومقرون بتوبه
وعفو گردیده باشد واگر انها را میگویند که در حق امثال غیر اینجماعت وارد شده است ایمان
بعد ایشان ممنوع است وائمه علیهم السلام با نیک وبد مردم از برای مصالح ضروریه سلوک
نیکو میکردند وانچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته است اعتقاد فقیر در اینجا
تفصیل است بانکه اگر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم
شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجبست را اعتقاد کند واگر اعتقاد

واوی ع

باشد بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر این است پس زعم ماست اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعض از تحقیقات که سابقاً مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق بآنها اجمالاً برای آنکه امت اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بآنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار احاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها **سیم** در معنی اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است یا باعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفعی نمیبخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمدهٔ آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است که اعتقاد بآنها هم نداشته باشد پس منافقان نیز در دین داخلند و احکام ظاهرهٔ اسلام بر ایشان نیز جاری میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابقاً مذکور شد اسلام اطلاق میکنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمانست که اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات ایشان آنهاست که در معانی ایمان مذکور شد آنکه هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی ازین دو معنی در این مقام ذکر کردیم مراد است **چهارم** خلاف است در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست

یا ظنّ قو

یا ظنّ قوی کافیست و ایضاً خلافست در آنکه آیا می باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف نزدیکند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه ره و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و استدلال کرده اند باحادیث بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظنّ و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضاً در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضاً حق تعالی زعمه است نمیشد مؤمنان مگر آنها را ایمان آورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه نصیر ره در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنّی در ایمان و قایلان باکتفا بظنّ و تقلید استدلال کرده اند بآنکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین می نموده اند و ایضاً لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام را صاحب یقین نمیشد و باندک تشکیک متزلزل میشوند و دور نیست که انجماعت نزد اهل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب براهین و اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائیست که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همینست که بدلایل اجمالیه اصول دین را باین نحو بدانند چنانچه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده و در روایت گفته اند که حضرت رسول صلعم از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختهٔ و بچه دلیل دانستهٔ گفت پشکل شتر را که در راهی می بینم استدلال میکنم که شتری از این راه رفته است و جای پا را که می بینم میدانیم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان باین ستارهای روشن و زمین باین دریاها ~~میدانیم که آدمی از اینجا~~ دلالت نمیکند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوتست

کسی که رجوع میکند باثار سلف واخبار صدر اسلام میداند که هرکه را مسلمان میکردند او را
تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را بطاعات
و عبادات امر می نمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع ایات و استماع
تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که مادّه تشکیک و تعطل است ایشان را
نمیرسیدند ولهذا میبینیم بعضی از عباد و زهّاد را ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین
ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما را اکثر عمر خود صرف شکوک و شبهات کرده اند
و اثار ایمان و یقین در اعمال ایشان ظاهرتر است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که تحقیق علم یقین
این نیست در راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق ایمان بوجه شافی نموده ام
و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد **پنجم** خلافست در انکه مومن بعد از انکه متصف بایمان حقیقی در
نفس الامر شده باشد ایا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد انست
که ممکن است که زایل شود بلکه واقعست و ظواهر بسیاری از ایات دلالت بران دارد چنانچه فرموده است
انها که ایمان اوردند پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و
ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان اورده اید اگر اطاعت کنید فرقه را از انها
که کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است
ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سوّل لهم واملی لهم و باز فرموده است
یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه تا اخر ایه و ازین باب ایات بسیار است و نسبت بسید
مرتضی و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده
میشود کاشف از انست که هیچ ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض
ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده و ایاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از
ایمان حمل کرده اند بر ایمان بزبانی نه ایمان قلبی چنانکه حقتعالی در شان بعضی گفته است که ایمان
اورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و اطلاق خاصه که از برای
مرتد واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت
نمیکند بر انکه در نفس الامر مرتد شده است شاید که در اصل کافر بوده باشد اما بحسب ظاهر

باقرار

باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل
مؤمن نبوده باشد و نزد خدا برایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت
شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که نوامیس
الهیه محفوظ بماند و کسی جرئت برین امور نکند چنان گفته اند بعضی از محققین
متاخرین از جانب سید رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر ایات و اخبار را
بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر
کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در انکه زوالش ممکن است
و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین
عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع
انها نداشته باشد زایل گردد بطریان ضد ان شک باشد یا ظن بنقیض ان و بعضی
از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است
که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف
بحرمات الهی جواب گوئیم که مسلّم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که متصف
بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هرچند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال
ازو صادر شود دلیل بر انست که بان یقین متصف نبوده و در دعوی خود کاذب بوده
و حق انست که اگر یقین کامل باشد و بخصوص مقربانست که بمرتبه حق الیقین رسیده
باشد هم زوال ان یقین محالست و هم صدور این افعال ازو محالست و اگر بمحض عدم
تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیل که بران قایم شده باشد زوال ان بشبهه
و صدور ان افعال هر دو ازو ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است
و در تفسیر قول حق تع فمستقرّ و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست
که مستقرّ و ثابتست و کوهها زایل میشود و ان زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه
و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی به سند
صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که از حضرت صادق ع عرض کردم که چرا

چنین می‌تواند بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل
کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود که خدا عادلست و نخوانده است
مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمی‌خواند احدی را بسوی کفر پس هرکه ایمان
آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمی‌فرماید او را خدای عزوجل
بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر می‌شود و کفر او نزد خدا ثابت شده است
آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی همه مردم را
بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن نمی‌دانند ایمان بشریعتی را و نه کفر
بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان
باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا
مراد بفطرت اینست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب اینست که حق تعالی خلق
کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هرچند تفاوت داشته باشد
قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامة
براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور
نمیشد بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن
بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها مؤید
ایمان او میگردد و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات
نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نمیشد و این معنی
امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شد و محتمل است که مراد بآن فقره
آخر حدیث این باشد پس بعضی بآن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت
نیافتند و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول باخبار اوفق است و ایضاً
بسند صحیح از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را
برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمی‌گردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از
ایشان زایل نمی‌گردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی از

ایشان ایمان را سپرده است که اگر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد سلب کند از ایشان
سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح
مؤمن است و در شام کافر و در صبح کافر است و در شام مؤمن و گروهی هستند که ایمان را
بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین می‌نامند و ایضاً
از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولتسرای حضرت صادق علیه السلام نشسته
بودم و حضرت امام موسی علیه السلام کودکی بود و با خود بره داشت و با او بازی میکرد من
بآن حضرت گفتم ای کودک نمی‌بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن
نهی میکند از آن ما را امر میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند
ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او آنحضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی
خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز زایل نمی‌شود و خلقی را از برای کفر که هر
گز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در میان که عاریه داده است بایشان
ایمان را و ایشان را معارین میگویند و هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب
میکند و ابو الخطاب از اینها بود که ایمان باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون
بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود
که او چشمه علم نبوت در شهر ماست و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
مجبول گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمی‌شوند و بر نمی‌گردند
و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمی‌شوند
و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان پس هرگز مرتد نمی‌شوند و بعضی
از ایشان را ایمان بعاریه داده است و اگر دعا و الحاح در دعا بکنند بر ایمان خواهند
مرد و بسند معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که آن حضرت فرمود بدرستی که
حسرت و ندامت و ویل تمام و دیده و عذاب بر کسی است که منتفع نشود بآنچه
دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را
و نفع و ضرر آن را پرسیدند که بچه چیز می‌توان دانست که نجات خواهد یافت

ازین جماعت که دعوی تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد با گفتار او پس
گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قول موافق نباشد دین
او عاریه است و باو بامانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود حق تعالی خلق کرده است
دلهای مؤمنان را پیچیده برایمان چون میخواهد بشوراند آنچه در آن پنهانست
از ایمان و ظاهر و نامی گرداند میریزد بران باران حکمت را و تخم علم را و در آن میکارد
و زراعت کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیانست و بروایت دیگر فرمود که دل
آدمی مضطرب میباشد درمیان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بران بسته شود و در آنوقت
قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون میاید چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُؤْمِنْ
بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و در قراءت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا
ساکن میگردد دل او از شک و شبهه و اضطراب **مؤلف گوید** که در احادیث
بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان
بمضلات فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقینی کامل و عین
الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر
است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنانست چنانکه از احادیث سابق
معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرج است
بلکه از قبیل تکلیف بمحالست و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که
نفس بان مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکن است
و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی و بعضی ممکن است که زایل گردد بشک
بلکه بانکار برگردد و آن ایمان معارین است و در بعضی زوالش ممکن نیست
نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است زوالش بقول و فعل نه اعتقاد
مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله
دنیویه انکار میکردند اشد انکار مانند ابوجهل و احزاب او و مانند
جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر المؤمنین را در روز غدیر و مواطن

بسیار

بسیار دیگر شنیده بودند و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم
در ایمان شکی نیست در آنکه مشروطست بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی
از کفار فرموده است که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بان داشت
پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بکفر او
کفر فرموده است نزد آن فعل مثل سجده بت و قتل پیغمبر یا امام و القاء مصحف در
قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن (ششم) در بیان سخ کفر و ارتداد
است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمانست از کسی
که شانش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور
شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود
پس بنابر مشهور که از صحت ایمان عقاید حقه شیعه امامیه و ثمره اش بنابر مشهور
عدم خلود در جهنم کفر باخلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها
باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چنانچه
سابقا دانستی که ایمان بعقاید همه مشروطست بانکه ضروری از ضروریات دین اسلام
بلکه ضروریات دین ایمان و مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد و فعلی
مستلزم خروج از دین باشد از و صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید
یا کعبه معظمه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل
اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار
اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند
که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را یا باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی
از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش بران میگذارند مانند یهود و
نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات
چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده
کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن

نجاسات بر کعبهٔ مشرّفه عمداً یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن و امّا حکم مرتد مشهور
میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملّی فطری آنست که متولّد بر اسلام شده یا انکه
منعقد شده باشد نطفهٔ او در حالت اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست
که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا می شود
و عدّهٔ وفات می دارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند این حکم او است ظاهراً
و در این خلافی نیست میان جمعی که ارتداد او را وقوع می دانند امّا خلافست در انکه میان
او و خدا توبهٔ او قبولست یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبهٔ او مقبولست زیرا که
شکی نیست که او مکلّف باسلام است و هرگاه توبهٔ او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف
به محال خواهد بود پس بنا برین اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر
قتل او نباشند توبه اش میان او و خدا مقبول است و عبادات و معاملات
او صحیح است امّا مال او و زن او باو بر نمی گردد امّا بعد از عدّه گفته اند که آن زن را
بعقد دیگر می تواند خواست و بعضی گفته اند در اثنای عدّه نیز می تواند خواست
و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبهٔ او مقبول
نیست و همیشه در جهنّم خواهد بود و این محالیست که خود بر خود لازم آورده است
و مرتد ملّی آنست که بر کفر متولّد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود این را
موافق مشهور جبر بر توبه میکنند اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر
دو مقبولست و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت تکلیف توبهٔ او خلاف است
بعضی گفته اند حدّی ندارد تا احتمال می دهند که او برگردد او را نمی کشند و جبر می کنند
بعد از انکه مأیوس شدند او را میکشند و این احکام در باب مردان است و زنان را
بعد از مرتد شدن حبس مؤبّد میکنند و نمی کشند هرچند مسلمان زاده باشد و در
وقت هر نماز او را می زنند تا مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده است
که مرتد یک قسم است خواه ملّی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند و اگر توبه
کند قبول میکنند و الّا او را میکشند و اکثر سنّیان باین قایلند و خالی از قوّتی

نیست

نیست و لکن علمای خاصّه و عامّه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است
و حصری نکرده اند انها را و متفرقاً در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری
دین است پس ضروریست که در این مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین اسلام چند
امریرا میگویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد
داند مگر نادری که تازه بآن دین در آمده باشد یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده
باشد و انها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات
هر یک از انها و مشتمل بودن انها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت
فی الجمله بنا بر قول اظهر هرچند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن
نماز بر طهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض و بلکه نفاس و ناقض
بودن بول و غایط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن
غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملاً و واجب
بودن زکوات فی الجمله و روزهٔ ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و
شرب معتاد بطریق معتاد و جماع از قبل زن روزه را و واجب بودن حج
بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی در میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و و
قوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن
همه مجملاً اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا
بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدّق بر مساکین فی الجمله
و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت راستگوئی و ضرر رسانی و بدی دروغ هرگاه مانع نباشد
و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنا
بر اظهر و حرام بودن شراب انگوری نه بوزه و شرابهائی که از غیر انگور میگیرند
که حرمت انها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال می دانند امّا
دور نیست ضروری دین شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون
فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دختر های خواهر و

فی الجمله

و عمه‌ها و خاله‌ها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود قرض فی
بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی‌جهت شرعی و حرمت کشتن
مسلمانان بغیر در مرجوح بودن فحش و دشنام بی‌جهت با مسلمانان و زدن و تعذیب
کردن ایشان بی‌سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمال و رجحان سلام
و جواب آن بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن
عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صلهٔ رحم بنا بر احتمال و حکم میراث فی الجمله
و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی
و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع می‌بخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان
دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی می‌شود و طلاق فی الجمله باعث تفریق می‌شود
و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب
و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال
می‌شود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت می‌شود و حرمت دزدی
و راه زدن مسلمانان و حقیت قران مجید و منزل بودن آن از جانب خدا
بلکه معجز بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا
نواصب و خوارج کافرند چه انکار ضروری دین اسلام کرده‌اند و اکثر ضروریات
دین در عرض این رساله سابقاً مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر و
معلوم باشد نزد عامهٔ مسلمانان و سابقاً مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد
شیعه امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی
عشر علیهم السلام و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص
بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده
نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب
خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع
خلفای بنی امیه و بنی العباس که دعوی امامت و خلافت بناحق کرده‌اند

بلکه

بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمه متأخرین زیدیه که صریحاً دعوی امامت کرده‌اند و لعن
و برائت از طلحه و عایشه و زبیر و ابن ملجم و شمر و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد
و سنان بن انس و هر که با امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم
جنگ کرده و توبه او معلوم نشده است و تبری از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد
بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً و خواص ائمه علیهم السلام عموماً و حلال
بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو
و رجحان از بالا بپایین شستن اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست
بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان
جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دوم بنا بر احتمالی و استحباب سجدهٔ شکر بعد از
نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تعمیر
آنها بلکه استحباب قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر
و حرمت گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال
اینها بنا بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم بالف ذکر بجزیر احتمالی بلکه عدم قول
بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و اینها از جمله ضروریات دین اسلام
نمی‌توان شمرد و مجملا هرچه ظهورش در دین ایمان و مذهب ائمه اثنی عشریه
صلوات الله علیهم بمرتبهٔ رسیده باشد که هر که درین ~~دردین ایمان و مذهب ائمه اثنی عشریه~~
داخل باشد آنرا داند از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار
آن صاحب دین است و اگرچه در کلام اکثر علما تصریح باین نشده اما از دلیل ایشان بر کفر
منکر ضروری دین بر ایشان لازم می‌آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما نیست
کسی که ایمان برجعت نداشته باشد و متعه را حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر
و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است
که هر که از ایشان بیزاری نجوید شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب نفحات اللاهوت
احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار

ایمان

الانوار زیاده بران ایراد نموده ام و حضرت امام رضا ع در رسالهٔ شرایع دین که از برای مامون
نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام اینست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک
ندارد و واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاجند و او قایم بذات
خود است و همه چیز باو قایم است و شنوا و بیناست و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده
و همیشه خواهد بود و عالمیست که بهیچ چیز جاهل نمی باشد و قادریست که هرگز محتاج نمی شود
و بی نیازیست که هرگز محتاج نمی شود و عادلیست که هرگز جور نمیکند آفرینندهٔ همه چیز است
و مثل او چیزی نیست شبیه ندارد و ضدّی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت
و دعا و امید داشتن و ترسیدن و محمد ص بندهٔ او و رسول او و امین او و برگزیدهٔ او
از خلق و او بهترین مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست پیغمبری بعد از و
نیست و بدل کننده نیست ملّت او را و تغیر دهنده نیست شریعت او را و هرچه از
جانب خدا خبر داده است حق است و واجبست تصدیق باو و بجمیع هرکه پیش از و
بوده است از رسولان و پیغمبران و حجّتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادقست و از هیچ
طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم حمید و گواه است
بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم آن
و متشابه آن و خاص آن و عام آن و وعدهٔ آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصّه های
آن و خبرهای آن و آنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد و گواهی
دهی که دلیل و راهنما بعد از و و حجّت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده
از قرآن و عالم باحکام آن برادر اوست و وصی او و ولی او و که نسبت باو بمنزلهٔ هارون
از موسی واو علی بن ابی طالب است ع که امیر مؤمنانست و امام متقیانست و کشاننده
شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع
پیغمبران و رسولانست پس بعد از و ائمه علیهم السلام را یکیک شمرد تا حضرت صاحب الامر ع
و فرمود شهادت ده از برای همهٔ ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمی باشد
از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمهٔ هدی

وحجت

وحجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند و زمین هرچه در زمین است بخدا میراث
برسد و گواهی بده که هرکه مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک کنندهٔ
حق و هدایتست و آنکه ایشان بیان کنندهٔ قرآنند و سخن گوینده اند از جانب
حضرت رسول ص هرکه بمیرد و ایشانرا نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه
از دین ایشانست ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی
در عبادت و ردّ امانت کردن به نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه
روز و عبادت شب و ترک محرّمات و انتظار بردن فرج آل محمّد و صبر نیکو با مردم
مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هریک یکمرتبه و آنکه نمی
شکنند وضو را مگر غایط یا بول یا بادی یا خواب یا جنابت و آنکه هرکه مسح کند
بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای
واجب و سنّت را بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و دیگر رکعات را و فرمود نماز در اول وقت
افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی توان کرد
پشت سر فاجر و اقتدا نمی توان کرد مگر باهل ولایت یعنی شیعهٔ امامی و نماز نمی توان
کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهّد اول السّلام علینا و علی
عباد الله الصّالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر
نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هرگاه قصر میکنی روزه را نیز می باید افطار کنی
و کسی که در سفر روزه را افطار نکند از و مجزی نیست و بر او قضا واجبست و قنوت
سنّت واجبه است و در نمازهای پنجگانه و نماز بر میّت پنج تکبیر است و هرکه کم کند
مخالفت پیغمبر کرده است و میّت را از پایین پای قبر برفق و همواری باید بقبر برند و بلند
گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنّتست بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را
و احکام حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه رمضان فریضه است و روزه را بنا بر دیدن
ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنّت را جایز نیست بجماعت
بکنند زیرا که بدعتست و هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه

ایمانی

بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتّع
و حج قران و افرادی که عامه میکنند نمیباشد مگر از برای اهل مکّه و جمعی که در ان حوالی
باشند و پیش از میقات احرام نمی‌توان بست و جهاد واجب است با امام عادل
و هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیّه در بلاد تقیّه واجب است
و قسمی که کسی از برای تقیّه بخورد از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق
غیر سنت که سنیّان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که زنهار نخواهید
زنانی که سنیّان سه طلاق در یک مجلس میگویند که انها شوهر دارند و زیاده از چهار زن
آزاد که بعقد دایم نمی‌توان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او صلوات الله
علیهم واجب است در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها
یا کشتن حیوانات و غیر انها و دوستی دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان
خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی بپدر و مادر واجب است
هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز
نیست زیرا که طاعتی نمیباشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم
حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر انست و حلالست اگر مو و پشم برآورده باشد
و واجب است حلال دانستن متعه زنان و حج تمتّع و عول و تعصیب که سنیّان
بگفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف قران است و با فرزند و پدر و مادر
احدی میراث نمیبرد مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قران از برای او سهمی قرار کرده است
اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قران نداشته باشد و میراث بتعصیب
دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد و نام
باید گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن ان موی از طلا و نقره تصدّق باید کرد و ختنه سنّت واجب است
از برای پسران و از برای دختران سنّت گرامی کردن ایشانست نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند
نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندگان مخلوق خداست بخلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم
خدا مقدّر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده است یا تقدیر کننده همه چیز است

دیگر دلیل

و بجبر قایل میشود که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل شود
که با ایشان گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا اطفال کناهکار را بعوض گناه والد
عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدران عقاب نمیکند چنانچه فرموده است متحمل نمیشود
گناهکاری گناه دیگری را و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را هست که عفو
کند از گناه و تفضّل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزّه است از آنکه جور کند
یا ظلم کند و واجب نمیگرداند خدا طاعت کسی را که داند که ایشان را گمراه میکند
و بمعصیت می افکند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند از برای امامت
کسی را که داند او کافر خواهد شد بان و اطاعت شیطان خواهد کرد و در معصیت او
و حجّت بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمانست
و هر مؤمن مسلمانست و هر مسلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند
و زنا کننده مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند و انها که گناهان کبیره میکنند که
مستوجب حد میگردند مسلمانند نه مؤمن اند و نه کافر و خدا داخل جهنّم نمیکند
مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش بیرون نمی‌آورد کافری را
و حال آنکه او را وعید خلود در جهنّم کرده است و نمی‌آمرزد مشرک بخود را و می‌آمرزد
هر چه کمتر از ان است از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنّم میشوند
و بیرون می‌آیند از جهنّم و شفاعت جایز است از برای ایشان امروز دنیا دار تقیّه است
و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر به نیکیها و نهی از بدیها واجب
است اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایضی است که خدا در قران
واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و ان معرفتی است بدل و اقراریست
بزبان و عملی است باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و بمنکر و نکیر و
مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از انها که ستم کردند بر آل محمّد ص
و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند
و تغییر سنّت پیغمبر دادند و بیزاری از انها که بیعت انها را شکستند مانند

طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیرالمؤمنین جنگ کردند و شیعیان
او را کشتند و از آنها بجور و ظلم شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معویه و عمرو بن العاص
و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کرد و لعنت کرده های
و بیرون کرده های رسول صلی الله علیه و آله را پناه داد و مالها را بر توانگران قسمت کرد و سفیهان
مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد و بیزاری از اشیاع ایشان که با امیرالمؤمنین ع
جنگ کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح از تابعان را کشتند و بیزاری از
آنها که بر سر خود شدند مثل ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شأن
ایشان فرموده است آنها را کم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند
که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیرالمؤمنین ع
و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال
ایشان بر پا نمی داریم از برای ایشان میزانی را حضرت فرمود که ایشان سگان اهل
جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان
جور اند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوی امامت کرده است و بیزاری از
اشباه پی کنندگان ناقه صالح ع از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را
اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم السلام واجب است و ولایت و محبت
آنها که بر طریقه پیغمبر خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم التیهان و سهل
بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین
و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها
که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضی الله عنهم و حرام بودن شراب انگور
و همه شراب مست کننده کمش و بسیارش و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است
و مضطر شراب نمی خورد زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان

و هر

و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خونست و حرام بودن مار ماهی
که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده
است آن را و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ
و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح
کرده باشند و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه
حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن بزنان عفیفه
و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن
از عذاب خدا یا ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم
دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف
و مال را بعبث ضایع کردن و حج را سبک شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنگ
کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضا ابن بابویه ره در کتاب خصال اکثر
این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود
که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت
او را و بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان
فرموده و زیاده بر اینها فرموده که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی
کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زنی را که بقبر برند بعرض از جانب لحد
ببرند و قبر را مربع کنند و خراشیده نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان
واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک
حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه ع فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و غصب کردند
میراث او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس
ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول صلی الله علیه و آله دادند و بیزاری از طلحه و زبیر
و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجب است و بیزاری از قاتل امیرالمؤمنین ع و جمیع قا
قاتلان ائمه ع واجب است و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجب است جابر

عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت ع نیز ذکر کرده اند و فرموده است اصحاب حدود
فاسقانند نه مؤمنانند و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای
مستضعفان هرگاه به پسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اوّل مرتبه شرک بخدا را
ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر از دو معصوم بزرگوار صلوات الله علیهما
در بیان شرایع دین حق وارد شده است و کردیا بعد از این رساله ایراد نمودیم
چون اکثر متکلّمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمی دانند و واجب می دانند
تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از
متکلّمین گفته اند که وقتی مکلّف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که
شرطست در تکلیف بشیئ که قادر باشد بر آنچه مکلّف بان شده است و تمیز میان ان و غیر
ان بکند پس قبل از نهایت تکلیف او محالست و بعد از ان مکلّف میشود بان خواه ببلوغ شرعی
رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلّف
شود و ممکن است چند سال بعد از ان نیز مکلّف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک
مردم در قوّت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف
بسایر عبادات است که اوّل بلوغ باشد امّا بعد از تحقیق بلوغ اوّل واجبست که مبادرت نماید
بتحصیل معارف پیش از اشتغال باعمال و از شیخ طوسی ره نقل کرده اند که پسر در سن ده سالگی
اگر عاقل باشد مکلّف است بمعرفت و بحث کرده اند با احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است
از صبی تا بالغ شود پس می باید پیش از بلوغ بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض
کرده اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سال مکلّف بمعرفت
باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلّف
بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده اند در آنکه مکلّف در وقتی که مشغول نظر و فکر است
چون معارف فی نفسه نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی ره جزم کرده است
که کافر است و شیخ زین الدین قدّس سرّه گفته است این بسیار مشکل است زیرا که
لازم می آید که حکم کنیم بکفر همه کس در اوّل کمال عقلش که اوّل وقت تکلیف

بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلّد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت
حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه
گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذّب نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلّد در
جهنّم است در باب کافریست که از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده باشد و هرگاه کسی گوید که هرگاه
از اهل جهنّم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس می باید
غیر مؤمن مخلّد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمی شود
جواب گوئیم که ممکن است که داخل شدن او در بهشت تفضّلی باشد از جانب خدا مانند
اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلّف بایمان باشد و مدّتی بر او گذشته باشد
که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد تحقیقش آنست که چنین کسی را
نه حکم بایمان او می توان کرد و نه حکم بکفر او حقیقةً در مدّت نظر و فکر بلکه به تبعیّت
پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمام برای او متحقق نشده است
که از حکم اطفال بیرون رود پس قلّت بر این حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را
نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی ره و نزد فقیر حق آنست چنانکه
دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کس در حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلّف است
و حق تعالی میفرماید لا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلّا ما آتٰیها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه
قابلیّت آن را باو داده است و برقی و عیّاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمّد بن
مسلم و حمزه طیّار روایت کرده اند که حضرت صادق ع فرمود که نیز بسید از قولها و اعتقاد
ما آنست که حق تعالی حجّت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است و شناسانیده است
پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل کرد و امر و نهی کرد و در ان کتاب امر و نهی
کرد و امر کرد بنماز و روزه و فرمود که اگر بخواب روید بر شما حرجی نیست چون بیدار
شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار نمائید و بعد از صحّت قضا کنید
و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و هر امری خدا را برای آدمی
حجّتی هست و خدا را در ان مشیّتی هست و من نمی گویم که بایشان گذاشته است

و هر چه خواهند می‌توانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود
وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشانست و هر چه
بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است ولیکن مردم در ایشان خیری نیست که با این
وسعت شریعت مخالفت میکنند چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه
بر بیماران و نه بر آنها که نمی‌یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکو
کاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده است و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو می‌آیند
که سوار کنی ایشان را تو میگوئی که نمی‌یابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم برمیگردند و آب
از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی نمی‌یافتند
و بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر آنچه بایشان داده است و ایشان را شناسانیده است
و ایضاً بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی فرموده است که خدا
حکم نکند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای
ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه
باعث خشنودی اوست یا باعث غضب و سخط اوست و خدا فرموده است فَأَلْهَمَهَا
وَتَقْوَاهَا حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک بکند
و ایضاً فرموده است إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا حضرت فرمود یعنی راه را باو شنا
سانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است اما قوم ثمود را هدایت کردیم پس
ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر آنکه حق
بر او وارد می‌شود و نزد او ظاهر میکند خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است
که از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خدا است و بندگان را در آن عملی و دخلی
نیست و ایضاً روایت کرده است که عبد الاعلی از آن حضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و
حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت
کرده اند فرمود نه بر خدا است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و دانائی

او و تکلیف

او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است
که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری
و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسانند و بعد از آن خدا را بر خلق است
که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضاً از آن حضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند
بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده
است بر ایشان در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند
از آن حضرت که رسول خدا صلعم فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را
و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته اند و آنچه مضطر
باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسها در احوال خلق مادام که بلب سخن نگوید
و از این قبیل اخبار بسیار است و در بعض اینها نیز سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده‌ام
اما مجملاً معلوم است تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام نکند
او را بر ترک آن عقاب نمی‌کند و اتمام حجت انواع می‌دارد یک قسم است که کسی
از پدر و مادر او مسلمانند و در بلاد اسلام نشو و نمو کرده است و مذهب حق در نفس
او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است یکی
آنکه محض حسن ظن به پدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده
است و دور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقاً مذکور شد
دوم آنکه در این مدت بتدریج دلایل اجمالیه بر گوشش او خورده است و در
اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی آن دلایل بهم رسانیده است آن نیز
بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعات و عبادات
و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال
طلب نهایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد
بود تا آنکه باعلای مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این
ابواب بکنند اگر فتنه مضله ایشان را عارض نشود ایشان را از دین

برگردانند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناه و ائمه هدی خواهند بود و اگر و العیاذ بالله از دین برگردند تقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف می‌باشند و اگر تعصب بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان بر می‌انگیزد و ایشان هدایت میکند و اگر نکنند ایشان معذور می‌دارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود بر تعصب گذارند و کوشش بحق ندهند و راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم نرسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشده شک نیست که ایشان معذورند و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفان و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شده و مجمل باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمیکند و تا حجت بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست فصل هشتم در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مقصد است مقصد اول در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور در میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره و آنچه شیخ طبرسی ره و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه مشترکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می‌بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر

گفته اند

گناه

گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد شده است که گناهان کبیره دل آدمی را از عدالت بیرون میبرد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمی‌برد و دور نیست که مراد از آنها از آنکه گناه صغیره نمی‌باشد آن باشد که گناه را حقیر نمی‌باید شمرد و معصیت خداوند کبیر صغیر و حقیر نمی‌باشد و نافرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی از گناهان از بعضی بدترند و بعضی نسبت به بعضی خوردتر مینماید پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می‌برد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمی‌رود و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود آنها را می‌بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمی‌فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلافست شهید ره گفته است که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یکنوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل ظاهرش آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانکه در اخبار وارد شده است این کلام شهید ره بود و بعضی گفته اند هرگاه صغیره کند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل آمده و بنابرین فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره خواه یکنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که بهر یک از اینها اصرار بعمل می‌آید و بعضی دعوای اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هرچند از یکنوع نباشد بجایی که ارتکاب او گناه را زیاده از اجتناب باشد و هرگاه که گناه او ملتفت شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در

عدالت او میکند و کنان نفیر انست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست
بلکه اصرار یا مداومت بر یک کناه و تکرار انست بدون توبه یا بسیار مرتکب
صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در پی ان
ندامت و پشیمانی از و ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار
در ان هست بعضی کفته اند هر کناهیست که حق تعالی در قران مجید وعید عقاب بر آن
کرده باشد و بعضی کفته اند هر کناهیست که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح
بوعید عقاب بران شده باشد و بعضی کفته اند هر کناهیست که کردن آن مشعر
بر بی اعتنائی فاعل ان باشد بدین و بعضی کفته اند هر کناهیست که حرمت ان
بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی کفته اند هر کناهیست که وعید شدید بران
بران در قران یا در سنت شده باشد و بعضی کفته اند موافق بعضی از اخبار
عامه و خاصه که انها هفت است اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات
فاسده که مخل بایمان باشد دوم قتل آدمیست بناحق سیم فحش کفتن ا
بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در ان بغیر حق پنجم زناست
ششم کریختن از جنک واجبست هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده
کناه دیکر بر اینها افزوده اند لواطه و سحر و ربوا و غیبت و قسم دروغ و کواهی
دروغ و آشامیدن شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام شکستن
و اعرابی شدن بعد از هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از
عذاب خدا و بعضی چهارده کناه دیکر اضافه کرده اند خوردن میته و خون و کوشت
حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت و رشوه کرفتن
و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس
حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را در حرام صرف کردن
و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف و طنبور
و نای و امثال اینها و اصرار بر کناهان و در حدیث حضرت امام رضا ع

نزدیک

نزدیک باینها کذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است کفت بهفتصد
نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است
اول کناهی چند که در قران مجید وعید آتش جهنم بران شده باشد یا تهدید عظیم بران
شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرایض که وجوبش از قران مجید ظاهر شده
باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دوم آنکه در قران مجید یا سنت متواتره وعید نار
یا تهدید عظیم مستلزم عقاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز
داخل کرده اند و بعضی الحق از سنت کفته اند که اکر در احادیث صحیحه نیز وعید و تهدید
شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوطست و در حدیث صحیح
عمرو بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک ناامیدی از رحمت خدا ایمن
بودن از عذاب خدا عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا احرام کرده است و فحش
کفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و کریختن از جنک و خوردن سود و جادو کردن
و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوات واجب و کواهی ناحق و پنهان
کردن کواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجبی عمداً یا چیزهای دیکر که خدا در
واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم
کردن و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در ان وارد شده است
قریب بهشتاد میشود و والد فقیر رحمت الله علیه در بعضی از تصانیف خود انها را
جمع کرده است و انهاست که در این حدیث صحیح مذکور شد و کهانت یعنی خبر دادن
از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه ماه رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت بدون
عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از
هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در انجا نباشد و مسایل
دین خود را اخذ نتوان کرد و دروغ بستن بخدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم و غیبت
و بهتان و بعضی کفته اند ترک جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج
او و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام بپدر و مادر آنکس بدهند و ضرر

اقسام گناه و ذنوب

رسانیدن در وصیت بوارث و بعضی گفته اند که کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض
کردن بتقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی
ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن
میته و سایر نجاسات و قمار ساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از
نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام
دادن بایشان و آزار کردن بی سبب و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن
باشد و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال
خود را ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو
زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان
نمودن و افترا بستن بایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بایشان و ترسانیدن
ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً در مجلس شرب خمر
بی ضرورت و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از
امر بمنکر تا آخر محل اشکال کبیره بودن آنها و ایضاً حرمت غنا معلوم است و در کبیره
بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن
و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا تحریر آواز است در حلق که موجب
سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد
یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حُدی را که از برای تند رفتن شتر عربان
میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین علیه السلام را نیز استثنا کرده اند و خالی از قوتی
نیست اگر بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را
که غنا کنند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند
نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست
و چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از
علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در مدح صوت

حسن وارد

حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که جوهر آواز
کسی خوش آینده است هرچند تحریری در آن نباشد و همچنین گاه هست که قرآن
و دعا را بنحوی میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری
ندارد و احادیثی که در باب خواندن قرآن بحزن و بصوت حسن وارد شده است ممکن است
محمول برین باشد و آنچه تصریح بترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است
زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب
میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور
و عود و نای و دف و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسی که غنا را کبیره
داند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی
و ختنه تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است
و بعضی گفته اند کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر گرو بندی
در آن باشد بغیر شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر
دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در قمارها آنچه از آنها بخصوص وارد شده است مانند
شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هرچند
گرو نه بندند و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است
که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج
کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج
و سلام کردن بر کسی که بازی کند باینها و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن
کفر است و بازی کردن بآن شرک است و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت
کبیره است هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن گذارد چنان است که دست در
میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید
و کسی که نظر بآن کند چنان است که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند

بان در حالت بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساویند و کسی که نشیند
بقصد بازی کردن جای او در جهنم مهیا دارند و این زندگانی باعث حسرت او باشد
در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مشغول است باین بازی کردن که آن از مجالس
است که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند و اما گرد دویدن و سنگ بگرو
انداختن و چوبهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن
و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو بندی باشد حرام است
و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصاً هرگاه غرض ورزش
غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است
که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین صلوات الله علیهما در حضور حضرت رسالت ص
و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیهما السلام هر یک از ایشان یکی را و استدلال بر استحباب
آن می توان کرد و علامه ره جزم کرده است بحرمت تیرانداختن بازی و استعلام آنکه در دست من
جفت است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن و به یکپا ایستادن
و مکث در زیر آب کردن خواه عوض در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی
گرفتن و در کبوتر بگرو براههای دور فرستادن و گرد دویدن اگر عوضی قرار نداده
باشند متردد و اشکال کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه
مستحب است و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد
مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست
و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته
اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد و اگر متضمن
دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشهها
و ظروف همسایگان و امثال اینها باشد چنانکه درین زمانها شایع است حرام خواهد
بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن خواه عوض قرار
کنند و خواه نه و بعضی مطلقاً آنها را تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند

و علامه ره گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد
و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن مؤمنه که
شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا مزلف مطلقاً خواه معین و خواه
غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح
حسن زنان حربیه را تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن کتابتی
یا افسونیست یا سخنی است که تکلم یا بنویسند یا عملی بکنند که تأثیر بکند در بدن
کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردد و بعضی از جمله
سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را
از برای کشف امور غایبه علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در
بدن کودک یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصلی داشته باشد
ظاهراً از قبیل کهانت باشد و شهید ره گفته است که از جمله سحر است نیرنجات
و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهراً کبیره است
و اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند آنرا نه بقصد عمل کردن بلکه از برای
آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد که واجب کفایی باشد برای دفع شبهه
ساحری که دعوای پیغمبری کند بان فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاالدین
رحمه الله میگفته است که چون حضرت رسول ص انگشتها را گشود و آب از میان
انگشتان مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را بیکدیگر
بچسبانید و میخوابانید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا
علیهم السلام از آن واضحتر و ظاهرتر است که احتمال سحر در آنها رود و بجادو
نهایتش آنست که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس
سیراب شوند یا عصا هفتاد خروار عصا و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت
رسالت پناه ص معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب علیه السلام ان شاء الله بنحوی خواهد بود
که کسی را در آن شبهه نتواند بود و در روایتی وارد شده است که حل بکن [illegible]

واما مبتنی ذاکر این حدیث بر آن حمل کرده اند بقران و دکرده عامل یکی و بر طرف کن
سحر را نه بسحر و کسی که حلال داند سحر را واجبست کشتن او را والیضاً خلافی نیست در آنکه
کهانت حرام است و کفته اند که آن علمی است که موجب اطاعت بعضی از جن کرددا آدمی را
و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیک است بسحر از حضرت صادق منقول است که هر که
کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد و الیضاً خلافی نیست
ظاهراً در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است که معرکه کیران میکنند که بجلدی دست
کاری چند میکنند که عجب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست
که اصل دارد یا ندارد و اکر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن
و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اکر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن
غالب انست که درین زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام خواهد بود
و بر فرض محال اکر کسی داند درین اعصار حکم بحرمت مشکل است مکر انکه متضمن
مفاسد دیکر باشد و چنانکه شهید ره کفته است احوط و اولی اجتناب از همه
اینهاست و الیضاً خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدنست
بعلامتی از مشابهت در ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق میکرداند بعضی
از مردم را به بعضی در نسب چنانکه در باب نسب اسامه شیخ مذکور شده
و از بابت قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید
است و کفته اند وقتی حرام است که جزم بان کنند و امر حرامی را بر ان مترتب
سازند مثل انکه نسبی را که شرعاً ثابت باشد تغیر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی
را محرم کردانند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیکر
هم باشد که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم
و بخل و شجاعت و جبانی و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع
کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و کوشت خوک و سایر مسکرات
مانند بوزه و بنک و فروختن سک بغیر سک شکاری و کله و باغ و زراعت

ومشهور انست

ومشهور انست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است
و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقویست و در روغنی که نجس
شده باشد مشهور انست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر
اسمان و ظاهراً در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال ان
توان کرد و حیوانات را بان چرب توان کرد و پیه و پیهی که از میته اخذ
کرده باشند مشهور انست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و از جمله محرمات فروختن
چیزی چند است که کافران انها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا
و صورت حضرت مریم و عیسی علیهما السلم و خریدن و فروختن الات لهو مانند
عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال انها و الات قمار مانند شطرنج
و نرد و کنجفه اکر از برای استعمال حرام خرند و اکر انتفاع حلالی از ان متصور باشد بهمان
هیأتی که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید
کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اکر شکسته اش قیمتی داشته
باشد انرا شکسته بفروشد برای انکه مشتری انرا بشکند و در منفعت حلال منتفع
شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتواند فروخت و بعضی کفته اند
تا انرا از هیأت خود بیندازد نمیتوان فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره
نیز این خلاف است و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنک است بر دشمنان دین در وقتی
که جنک داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین کفته اند
حرام است فروختن اسلحه براه زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین
مشهور میان انست که حرامست فروختن انکور از برای شراب کردن یعنی مذکور
شود که از برای این کار میکیرد خواه در ضمن عقد شرط کنند و خواه مقارن عقد مذکور
سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا الات قمار و اکر بکسی بفروشد
که این کار میکند و مذکور نشود از برای این معنی مشهور کراهت است و بعضی حرام
دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و الیضاً خلافست در اجاره دادن خانه

علا

دوکان وکشتی از برای فروختن ونقل کردن وضبط کردن سایر محرمات وایضاً خلاف است
در فروختن مسوخات مانند میمون وفیل ودرندگان مانند ببر وپلنگ ومشهور جواز است
خصوصاً حیوانات شکار کننده مانند یوز وباز وعقاب ومشهور میان علما جواز بیع
گربه است وبعضی دعوای اجماع بران کرده اند والغاً مشهور جواز بیع پوست درندگان
است مانند پوست شیر وببر وپلنگ وابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق می باید
کرد وتصرف دیگر نمی توان کرد وسندش معلوم نیست وابن جنید گفته است ثمن حیوا
نات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات ودرندگان در خوردن وآشامیدن صرف
نمی باید کرد وسند این سخن نیز معلوم نیست واز جمله محرمات ساختن صورتهای سایه
داران است که اگر روشنی بر یکطرف ان تابد سایه ازان بیفتد خواه متصل
بدیوار باشد وخواه جدا باشد وظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت
حیوان ذی روح است وهرگاه مجسم وسایه دار باشد پس صورتها که بر دیوارها
وفرشها نقش کنند حرام نخواهد بود وصورت درخت وگل وگیاه وبناها که سایه
دار باشد حرام نخواهد بود وبعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه
نداشته باشد وبعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند واین قول
مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است وفروختن صور مجسمه نیز مشهور
حرمت است وکواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است
ومؤثر ناقص دانستن بانکه اوضاع فلکی را تأثیری فی الجمله است مانند تأثیر آفتاب در
حرارت وماه در برودت اکثر علما فسق میدانند واگر مؤثر ندانند وگویند
عادت الهی جاری شده است برانکه چنین وضعی در فلک بهم رسد وفلان
امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی این را علامتی برای این امر قرار داده است
اکثر گفته اند حرام نیست وشهید ره گفته است مکروه است واکثر علما نظر وفکر
در علم نجوم ویاد دادن وآموختن ان حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار
بران دلالت دارد وابن طاوس علیه الرحمه وبعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد

بتأثیر

بتأثیر نداشته باشد حرام نیست وآنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر می شود آنست که اوضاع
اینها علامت حدوث حوادث هستند وکامل این علم مخصوص انبیا واوصیا علیهم السلام
واین یک راه علم ایشان است بامور آینده وغیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند
وباین سبب واسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها
وحکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها وتعلیم وتعلم این علم را حرام گردانیده اند
وفرموده اند منجم مانند کاهنست وکاهن مانند ساحر است وساحر مانند کافر است
وکافر در جهنم است وحضرت صادق ع منجمی را فرموده کتابهای خود را بسوزان واما سعادت
ونحوست کواکب ان نیز از احادیث ظاهر می شود که بعضی سعادت وبعضی نحوست
دارند ومردم در این باب نیز علم ناقص دارند وحق تعالی قادر است که بدعا وتصدق وتوسل
بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند وترک اینها واعتماد
بر علم ناقص خود وارتکاب معاصی وقلت توسل وضعف توکل سعد اینها را نحس
گردانند لهذا در دفع مخاوف ورفع بلایا امر بتصدق وتوکل وتضرع ودعا
فرموده اند ونهی از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح وزفاف وسفر وبعضی
از امور که امر باجتناب از بودن قمر در عقرب در آنها نموده اند وگمان فقیر آنست
که ان نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است
چنانچه مدار عرب بران بوده است ودر میان عرب منجم وتقویمی شایع نبوده است
واز عادت جمیله شارع معلوم است که بنای عبادات ومعاملات ایشان را بر امور
ظاهره گذاشته است که خواص وعوام دران یک نسبت داشته باشند ودرین
زمان اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است واما علم هیأت
افلاک وکمیت وکیفیت حرکات اینها مشهور آنست که حرام نیست وبعضی مستحب
دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت وعظمت وقدرت حق تعالی
می شود وحق آنست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است واکثر مبتنی
بر اوهام وخیال چندست که بعضی از حرکات نحوسه کواکب بر آنها مطلق

مشهور و در بعضی حیران شده اند و این از مشکلات این فن شمرده اند و ارصاد
مختلفه بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندی که اینها را خلق کرده است
و انبیا و اوصیاء ایشان که وحی و الهام نموده است دیگری را بر حقایق اینها اطلاعی
نیست اما قلیلی از آن که منشأ مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوات و غیر ذلک بوده
باشد خوبست و شهید ثانی فرموده است که اما رمل و فال و مثل اینها حرام است با اعتقاد
بمطابقهٔ اینها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست و اگر بر سبیل فال نیک شود
و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فال نیک را دوست میداشت
و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مؤلف گوید که احوط آنست که رجوع باین قسم
مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن
نزد کاهن و عراف وارد شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند بظن
و تخمین عرافند و آنچه میگویند که رمل از حضرت دانیال علیه السلام مأخوذ است
اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هشیم روایت
کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست
که بسیار راست خبر میدهد کسی که مال او را دزد برده است یا مانند آن از خبرهای
مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی
که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا
فرستاده و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن
و مثال آنکه از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را
لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند
وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن لباسی که مخصوص
مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی
نیست و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را به نیل و سرمه
حرام دانسته اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب

و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن

کنند

که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از
حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم
خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه
نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه اینها دشمن منند
و اکثر علما گفته جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن
اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر اینها و سید مرتضی تجویز اجرت
گرفتن کرده است بر اینها خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند مزد میتوان
گرفت و همچنین اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است
و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور اینست که اجرت قضا و حکم
میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز کرده اند روزی دادن
مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی برای این جماعت کرده
باشند میتوانند گرفت و مشهور اینست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه
نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن
و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی
مکروه دانسته اند و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند
زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده است و از جملهٔ اینها روایت سماعه است
که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن
اینها حرام است پرسیدم چه میفرمائی در خریدن اینها فرمود جلد را و کاغذ را
و غلاف را بخر و زنهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام
خواهد بود و وزرش بر آنکه فروخته است حرام است و در حدیث صحیح از آن حضرت
منقولست که فرمود بخرم مصحف را دوست تر میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث
دلالت بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت
است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط

گناه

آنست که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا اجرت بازاری
غیر قران از آیه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب قرار کنند
و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه
و مشهور میان علما آنست که قدری از قران مجید را که یاد گرفتن آن واجب
است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده بر آن را اجرت گرفتن
برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشد است و بعضی
با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن
بر مسائل ضروریه از اصول دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم
ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت
بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آنست که جایز است
اجرت گرفتن بر تلاوت قران و ثواب آن را از برای مرده یا زنده هدیه
کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده
باشند که کراهت شدید دارد و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در
حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از
جمله کبایر است و از حضرت باقر ع منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است
بخدا و رسول و رشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محقق باشد و داند که بدون
رشوه از برای او حکم نمی کنند و حق ضایع می شود در این صورت بعضی تجویز
کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام
است مگر آنکه حاکم عدل نزدیک نباشد یا باشد و از برای تقیه حکم نکند یا اگر
حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی اینها کرده اند
و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد
شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را
بطلا و بغیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند آن را و

گفته اند

و گفته اند مکروه است عشر آن را بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقول است
که پرسید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که مرد می خواهد که عشر مصحفها را بطلا
بنویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آن مرد گفت این معاش منست حضرت
فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر
از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
قرآنی را که خمس و عشرش را بطلا نقاشی کرده بودند و در آخرش یک سوره
بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز را از آن مگر نوشتن قران را بطلا
و فرمود خوشم نمی آید که قران را بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشته شد یعنی
نوشتن امیرالمؤمنین ع نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند عشر را بطلا نوشتن و زینت
بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان
میان علما آنست که طلاکاری مسجد حرام است و بعضی مطلقا نقاش کردن را حرام دانسته اند
و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و نجاست
متعدیه را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته اند و ثابت
نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست
مانند عمارت کردن و طبخ و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق
معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان مذهب
باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس میکند شما را آتش
جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر
کرده اند بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد
مداهنه و دخول با ایشانست در ظلم ایشان و اظهار رضا نمودن بفعل ایشان و اظهار محبت
ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد
شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فاسق و ظالمان
از جهت ظلم و فسق مداهنه و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه

کناه واب

بامصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمنین یا قضای حاجت مضطری
با ایشان معاشرت و اظهار مودّت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن
و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریت و انجیل و کتب اهل
ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده
مگر از برای نقض و ابطال کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و
مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان
میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد
از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند اگر آنکس را حواله کنند بر محل
باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند
صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند
برداشت و اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست
که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زن نان و نان خورش را از خانه شوهر
بدون اذن او تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند
و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا مثلا بدهد مشهور آنست اگر خود
موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند بشرط
که زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط
آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد و اما بعیال خود میتواند اگر قادر
بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان
جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا
و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و
دندان فیل را فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند
و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما
تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصه هاییست که همه از آنها دروغ است

مانند قصه

۲۳

مانند قصه حمزه و افسانهای معلوم الکذب یا افسانهای که بعضی از آنها معلوم الکذب
مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی
بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترای بر اکابر علمای شیعه و امثال
اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن
و شنیدن آنها چنانچه آیه سماعون للکذب بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از
تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرامست دروغ و از جمله دروغ است
صحبت داشتن بقصهای قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند
یا بر جنگهای واقع چیزها زیاد میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام
است شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصهای اختراعی و قصهای که دروغها بر آنها زیاد
کرده اند و بقصهای دیگر مکروه است برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه
در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق ع مذکور
شدند حضرت فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است
که باز آنحضرت سوال کردند از قصه خوانان آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان
حضرت ع فرمود نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گویی پس بتحقیق که او را پرستیده
است پس اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب
شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آن حضرت پرسیدند از قول الله تعالی
که شعرا را پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند
و احوط آنست که قصهای ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند
هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر
آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل را که مردم را از یاد خدا
غافل میگرداند از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن
استهزا کند اینها را از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ

طبرسی و سایر مفسران روایت کرده‌اند که این آیه در شأن نضر بن الحارث نازل شده است
او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و می‌آورد
از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شما را خبر میدهد بحدیث
عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره پادشاهان
عجم را پس خوششان می‌آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را
و این را از کلینی روایت کرده‌اند و کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله بسند حسن کالصحیح از حضرت
صادق ؑ روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قصه خوانی را دید که در مسجد
قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسندهای معتبر از
حضرت صادق ؑ روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که چون ببینید مردی را که
که در روز جمعه احادیث جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگرچه سنگریزه
باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد مجوز است و بسیار خواندن و
شنیدن آن مکروه است خصوصاً در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق
شب و در حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد و منقولست که شکم مملو از چرک
و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقولست که کسی بیتی از شعر
در روز جمعه بخواند بهره او در آن روز همان است و از حضرت رسول ص منقولست
که شعر از شیطانست اما از آنحضرت روایت کرده‌اند که از جمله شعر حکمت است
و از حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر
نقل کرده‌اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن میفرموده‌اند و احادیث بسیار
در ثواب و فضل مدح رسول خدا و ائمه علیهم السلم و مراثی حضرت امام حسین
علیه السلم وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی
باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اگرچه
در اخیر سخن است و گفته‌اند اگر حسن زن خود یا کنیز خود در شعری یا در غیر شعر
بکنند حرام نیست و بعضی گفته‌اند اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروت است

از عدالت بیرون میبرد و لیکن اشتراط مروت را فقها گفته‌اند در عدالت ثابت
نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذبست اگر حمل بر تجویز مبالغه توان
کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته‌اند که داخل کذبست و حرام است و بعضی
گفته‌اند که کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف
واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه تأثیر
بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین
ظلم و فسق و اغرای ایشان همه آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد
و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته‌اند
مطلقا اما چون اینها امور قلبیه‌اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت
نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت
نیست و گمان فقیر این است و همچنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر
اصلش حرام باشد حرج لازم می‌آید و بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک
معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی شمرده‌اند چنانچه احادیث بر آن دلالت میکند
اما ظاهر آنست محمولست بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک
معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردنست
و آیات و اخبار بسیار در زجر و مذمت آن وارد شده است و ایضاً مشرف شدن
بر خانه مسلمانان یا از رخنه‌ها و روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را
منع کنند و ممتنع نشود و چیزی برو بزنند و منتهی بنقص او شود خونش هدر است و اما
آنها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای
مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشند و خوف
ضرر داشته باشد حرام است و اگر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم
و امثال اینها قصوری ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی دهک و بعضی تکمه گفته‌اند
و احوط آنست که بر رو نبندازد و اگر تکیه یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را

گناه و ثواب
حرام حلال

حرام است و پوشیدن و پوشانیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب
اما شراب و مست کننده را بایشان آشامیدن جایز نیست و خلاف نیست در آنکه
حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق استعمال
آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره
کمی را استعمال کنند مانند سر دستهٔ شمشیر و زنجیر و حلقهٔ نقره و قطعهٔ نقره که بر ظرف چسبانیده
باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند
که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن
شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست
که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را
روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند
و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلاف است
و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل
طلا و نقره زینت کردن خلاف است و همچنین خلاف است در زینت کردن
در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیان و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی
هست و احوط اجتناب است خصوصاً از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است
و لولههای نقره و طلا در زینت که مجوف باشد و در سر نی که بدهان میگذارند اگر طلا
و نقره نباشد احوط است و آینهها و صندوقچههای ملبس بطلا و نقره محل اشکال
و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره
بظرف دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره
جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جملهٔ محرمات نظر کردن مرد است
از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مرد امرد نیز و درین خلافی نیست
ظاهراً میان علما و ایضاً حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول
خدا منقول است که از نظر کردن حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیا و

پادشاهان

و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بدتر است از فتنهٔ دختران در خانهها و از معصوم منقولست که هر که پسری را
بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقولست که هر که پسری را
بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکهٔ آسمان و زمین و ملائکهٔ رحمت و ملائکه
غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد جاییست جهنم برای او و اگر از روی
شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را میتواند سوای عورتین و زن بدن زن را
میتواند بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را نیز حرام است
نظر کردن بعورت زن و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند
از نامحرم اگر بالغ باشد یا حتی ممیز باشد و مراد بعورت از مرد ذکر و خصیها
و حلقهٔ دبر و در زن فرج و پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از
ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و قول مشهور
اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرمند نسبت بزنان مسلمانان و
مرد تمام بدن زن خود را میتواند حتی عورت و زن نیز تمام بدن شوهر خود را
میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام
بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم
خود را میتواند دید مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن
محرم شده باشد باز این حکم دارد و هر موضع را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت
مس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد
رو را و دستها را و سینه را و ساقها را و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع
زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع زینت است و خلافی
نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای آنها را با لذت و شهوت
جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و
بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعادهٔ نظر
حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت

گناه

دارد و در نظر کردن بالغ بسوی مالکهٔ خود خلافست و مشهور حرمت است اگر خصی
نباشد و در خواجه سرایان و ذکر و خصیهای ایشان را بریده باشند خلافست
بعضی گفته اند مالکهٔ خود را می تواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر
مالکه را نیز می تواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه
بعضی از اخبار دلالت بر آن دو قول میکند خصوصا قول اول و از این حکم چند فرد
را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند
بر رو و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او هم نظر می تواند کرد و در روایات
دارد و همچنین زن نیز می تواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد
دویم کنیزی را خواهد بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و مو و محاسن او و در
سایر بدن غیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند
سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که
در امان ما داخل اند از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمی دانند
و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت
می توان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس
مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر
کردن بدختران کوچک و زنان پیر نیست که مظنهٔ شهوت و لذت نباشد
علی المشهور و الاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد
و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای
شهادت کردن و در صبی غیر ممیز خلافی نیست که خود را از آن پوشانیدن واجب
نیست و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل
شدن بر زنان نامحرم و زنان غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور
میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو
و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا

دائمه بهر

دائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان می آمده اند و بنماز ها حاضر می شده اند
و از برای حوایج خود ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن
صدای زنان اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ
و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست زیاده از قدر حاجت سخن نگویند و نشنوند
و بهتر آنست که زن در پس در آید درشت سخن نگوید و از روی عشوه و ناز و
صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی دبر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند
و مشهور کراهت است و حرام است ذکر را بدست یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید
جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و
کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود
و سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست
و خلافی نیست در حرمت جماع مرده ها و نثارهای که در عروسیها میکنند جایز
است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر
آنکه صریحا رخصت بدهد برداشتن یا قراین باشد که از برای برداشتن ریخته اند
و وطی از قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن
و پیش از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج
او بعقد دایم خواسته باشد و آزاد باشد بدون رخصت او بیرون ریختن
او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کنند
دیه ده اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی
دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد دایم در حبالهٔ او باشد
زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که
خویش او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و بر زن نیز مثل اینها
از رضاع نیز حرام است و قتی که شرایط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی
و خواهر رضاعی و کسی وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام می شود بر وطی

نسب

گناه

مادران آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او هرچند بالا روند و دختران زن و دختر دختر
او و دختر پسر او هرچند پایین روند و بر آن زن حرام است پدر وطی کننده و
اجداد او هرچند بالا روند و فرزندان او هرچند پایین روند و اگر عقد زنی را و
وطی نکند آن زن حرام می‌شود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختران زن
حرام مؤبد نمی‌شود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمی‌تواند خواست و اگر از
مادر جدا شود دختر را می‌تواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی
خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند
بر پدر بدون وطی حرام نمی‌شود و دو خواهر را یک وقت بعقد جمع نمی‌توان
داشت خواه خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه
متعه و اگر عقد یک خواهر برطرف شود دیگری را می‌تواند خواست بعد از عدّه
رجعی و در عدّه باین در اثنای عدّه می‌تواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح
دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر
خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمی‌تواند خواست مگر
برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط
اولی است و فروع این مسئله بسیار است و در اینجا مذکور شد در وطی صحیح است
و زنایی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمی‌شود مگر آنکه مادر را
عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمی‌شود و در زنایی که پیش از
عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت می‌شود و این احوط
است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمی‌شود و این قول اقوی است و بعضی
گفته اند اگر زنا با عمّه و خاله خود باشد باعث حرمت می‌شود و اگر بغیر اینها باشد
نمی‌شود و مردی که کنیزی مالک شود و دست برو بمالد یا نظر کند بجایی از
بدن او که غیر مالک بآن نظر نمی‌تواند کرد و بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او
و فرزند او حرام می‌شود و بعضی بوسیدن نیز گفته اند و مشهور آنست که حرام نمی‌شود

واحادیث

و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران
و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب
دارد و دو خواهر را در ملک جمع می‌توان کرد و در وطی جمع نمی‌توان کرد
که هر دو را وطی کنند و یکی را که وطی کند تا او در ملک است وطی دیگری
برو حرام است و کسی که زنی را در عدّه عقد کند و عالم باشد بعدّه و بانکه عقد
در عدّه حرام است آن زن برو حرام مؤبد می‌شود و هرگز برو حلال نیست و اگر
عدّه را نداند یا عدّه را داند و حرام بودن عقد در عدّه را نداند یا هیچیک را
نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد می‌شود و اگر دخول
نکرده باشد عقد باطل است و بعقد دیگر او را می‌تواند خواست و در این
احکام فرق نیست میان عدّه رجعی و عدّه باین و عدّه وفات و عدّه شبهه
و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرا این خلافست و اظهر آنست
که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی زن شوهردار را عقد کند
باز حکم عقد در عدّه دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار
برین دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمی‌شود و عمل
بقول اول احوط است و کسی که زنا کند بزنی که شوهر داشته باشد یا در
عدّه رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد می‌شود آن زن بر زانی
و در دلیلش سخن است و در عدّه باینه و عدّه وفات باعث حرمت نمی‌شود
و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدّه رجعی نباشد برو حرام
نمی‌شود و بعقد او را می‌تواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه
آن زن برو حلال نیست و در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان
کنند بآنکه بخوانند او را بآن حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و
امتناع نماید معلوم می‌شود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند
و ایضا در نکاح زنانی که مشهورند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی

حرام میدانند و احوط اجتناب است اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور نیست
که حرام نمی‌شود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته‌اند که با اصرار
زن بر شوهر حرام می‌شود و اگر کسی لواطه کند با پسری و بعضی از ذکرش داخل
دبر او شود حرام می‌شود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن عمل
پیش از نکاح انها باشد و اگر بعد از نکاح انها بکند مشهور نیست که این احکام
سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر و همچنین
هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختر پسر هر چند پایین روند و خالی از
اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت بر اولاد خواهر نمیکند و مشهور است
که بر مفعول چیزی حرام نمی‌شود و بعضی گفته‌اند مادر و خواهر و دختر
فاعل نیز بر مفعول حرام می‌شوند و مستندی ندارد و مشهور است که محرم هرگاه
عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن بر او حرام
مؤبد می‌شود و بعضی گفته‌اند اگر عالم باشد مطلقا حرام می‌شود خواه دخول
بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام می‌شود و آزاد بعقد
دایم چهار زن می‌تواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمی‌تواند خواست
و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار را و ... جایز نیست
خواستن و متعه و ملک یمین هر چه میخواهد می‌تواند کرد و غلام بعقد
دایم چهار کنیز و یک آزاد و دو کنیز می‌تواند خواست و متعه هر چه خواهد
و ملک یمین نیز بنا بر قولی و مالک شود و زنی را ... سه طلاق بگویند
تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی را بگویند حرام مؤبد
می‌شود زنی که شوهر با او لعان کند حرام مؤبد می‌شود و از جمله احکام
عدل میان زنان است و از جمله انها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی
از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت
شوهر بکند و بدون رخصت از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار

و مشهور است که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و

و بعضی گفته‌اند که اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام می‌شود

است و در

است و در این مسأله احتیاط نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه
بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکنند حرام است و احکامش بسیار است
و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار
ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله انها لعان است که نسبت زنا
بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر
لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد و یا نفی ولد احکام آن بسیار است و بعد از
تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد می‌شود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که
بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد
شود و کنیزی را از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر
کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد انها و تحقق شرایط انها
مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرام است و حیف
در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام
شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و
ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است
و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار از چهار تا هفده اول خونی را از ذبیحه
بیرون می‌آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاک است
و در حلال بودن آن خلاف کرده‌اند دویم سپرز است و خلافی در حرمت آن
ظاهر نیست سیم ذکر است در آن هم خلافی معلوم نیست چهارم خصیتین است
و آن را نیز بخلاف نقل کرده‌اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلاف ذکر کرده‌اند
باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره
هشتم مشیمه است و آن پرده است که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده
است بیرون و اندرونش دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت
کشیده است علباست و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر

یازدهم

گناه ثواب
حلال و حرام

از گردن تا استخوان پشت و بر کشیده است دوازدهم غده‌ها و گرههاست که در میان
چربی گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیهاست که در پشت
پاهای حیوانات میباشد چهاردهم خرزه الدماغ است و آن غده خاکستری رنگیست که در
میان مغز کله میباشد مانند گردی و تقریباً بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است
یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروق است
و گویا مراد ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای
آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند
و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا
کنند بروشی که یهود میکنند هفدهم دو گوش دلست و در غیر پنج اول
که مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصاً در عروق و
گوشهای دل و اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که از روایات
بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین
کله و پاچه را حرام میدانست باعتبار آنکه اینها را غالباً با پوست میپزند و چنین
حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است
با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون استثنا و قیدی و ممکن است
که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده
است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوش شما و دیدهای شما و
پوست شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و قلوه را
گفته اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدتی عذره
انسان بخورد بوی‌های گوشت آن حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند
مکروه است و در حدش خلافهاست و بعضی گفته اند حدش آنست که گوشتش
بد شود و استبرا از حرام بودن بدر می آید که علف دیگر بان بخورانند شتر را
چهل روز گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز و در این اختلاف و گوسفند را

در بعضی

ده روز

ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و خانگی را سه روز
یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاکیزه
باو بخورانند و مشهور آنست که چهارپایی را که آدمی وطی کند گوشت آن و
نسل که بعد از آن بهم رساند حرام میشود و واجب است که آن را ذبح کنند و با آتش
بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و الا فلا مشهور آنست که شیر خوکی را
بخورد که گوشتش بان نروییده و استخوانش بان محکم نشده است گوشت و شیر
آن مکروه است و سنت است که هفت روز آن را استبرا کنند و اگر گوشتش بان
روییده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل
آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت
امام حسین ع بقصد شفا و شیره انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود
یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است
و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در
دو موضع اول خوردن از خانه اینها که حق تعالی در قرآن فرموده است وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ
أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید از خانهای خود
بعضی گفته اند مراد بخانهای خود شان خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال
او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر کرده اند
از برای آنکه بطریق اولی معلوم بود و در نیت که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت
اینهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابید و ندانند که از کیست أَوْ
بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما
و خلاف است در آنکه جدات در مادران داخل است مثل پدر پدر و پدر مادر و
همچنین خلاف است در آنکه جدات در مادران داخلند مانند مادر مادر و مادر
پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم اند
از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ

یا خانهای برادران شما

گناه

اَوْ بُیُوتِ خَالَاتِکُمْ یعنی خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما
یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعمند از انکه عمو و خالوی پدری باشند یا مادری یا پدر
مادری و ظاهرش انست که عمو و خالوی پدر و مادر و جدرا شامل نباشند اَوْ مَا
مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ یعنی یا انخانه و مالک باشید شما کلیدهای ان و بعضی گفته اند مراد
خانه بندهٔ ادمیست زیراکه ملک بنده از اقاست و یا خانه کسی که ادمی بر او
ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند
خورد و بعضی گفته اند انست که در خانهٔ خود مالی بیابد و نداند که از وست و از
حضرت صادق ع منقولست که مراد از این مردیست که وکیلی داشته باشد در مال
او و قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد اَوْ صَدِیقِکُمْ یعنی یا خانه
دوست و یار شما و در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستی است که
در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند انست که باطن او با باطن تو موافق باشد
همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق ع منقولست که بخدا
قسم که او مردیست که داخل شود در خانهٔ صدیق و یار خود پس بخورد از طعام
او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که انحضرت از شخصی
پرسید که ایا احدی از شما دست خود را داخل میکند در استین مصاحب خود یا
جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست
یکدیگر نیستید و ایضا از ان حضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق
انست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک حشمت بمقام گردانیده است
بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق
بزرگتر است از پدر و مادر زیراکه اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند بپدران
و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان
لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعًا اَوْ اَشْتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و
حرجی در انکه بخورید باهم یا پراکنده و متفرق و انکه ظاهر این ایه کریمه انست

که ادمی از خانهٔ اینجماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما
قید کرده اند بانکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا
داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بانکه باذن ایشان داخل ان
خانه شده باشد و بعضی گفته اند جایز است خوردن از چیزهای که اگر نخورند خوف
فساد ان چیزها باشد و این دو قید بسیار بی وجه است و گویا از برای ان تخصیصات
کرده اند که بنای حکم برین گذاشته اند که در این صورتها ظن برضای مالک
حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال درین خانها انست که صاحب خانه
راضی باشد بخوردن این قایم مقام اذن صریح گردانیده اند همچنانکه در
صورتی که قراین اذن واضح است رخصت طلبیدن هیچ و سمیج مینماید
مثل انکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او بگوید رخصت میدهید که از این
طعام بخورم و بعضی گفته اند اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح
عباد و ایه مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای ادمی چنین حقی در اموال
خویشان و دوستان قرار داده باشد و هرچند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه
در جامع الجوامع گفته است که از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم منقولست که باکی نیست
در خوردن از خانهٔ اینجماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بلا اسرافی و در مجمع
البیان گفته است که رخصت خوردن از خانهٔ اینجماعت از باب رخصت کسیست
که گرسنه باشد و داخل باغی باشد از میوهٔ ان باغ بخورد یا در سفر به گله گوسفندی
برسد و تشنه باشد از شیر انها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بربندگان خود
کرده است و بعضی گفته اند این ایه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه
زوج خود و اکل فرزند از خانهٔ پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر
نفقه او بر ایشان واجبست و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست
مگر انکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرطست
مگر انکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار است و اگر اجماع

دور از کار

گناه

محقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقلید در آیه
ضرورنیست و الا بهمان قدر تقلید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است
که زن بی رخصت شوهر می تواند خورد و در روایت جمیل وارد شده که زن می
تواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر و صدیق می تواند بخورد از خانه یار
و برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از زراره قیاس بطریق اولی استدلال کال
کرده اند بر جواز تصرف در مال اجماعت که در آیه مذکور شده اند هر گاه کمتر
باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان
و در جامهای ایشان وضو ساختن باب ایشان نه سایر تصرفات در اموال ایشان
اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز بر داشتن زر از آستین و جیب صدیق
می نمود اما بمجرد روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث
معتبر ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و
استنجا و سایر استعمالات ضروریه ضرر عظیمی نداشته باشد بجهت باشد چنانچه
منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم
از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و
همچنین نماز کردن در صحراها و ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از
آنها چنانچه متواتر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا زمین را از برای امت
من محل سجود یعنی نماز کردنیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز
کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل خود را بر دارد و با احتیاج
یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بر دارد
دوم مشهور میان علما آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد
از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و خیار و
امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوای
اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکنند و بعضی جایز ندانسته اند
باعتبار

باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است که آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند
که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک
نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک نداشته باشد نخورد
و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض
محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول
یا ائمه هدی صلوات الله علیهم حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و
حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر رو زدن و رو خراشیدن و موها
کندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردنست مردان و زنان را
از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان چاک کردن را
برپدر و برادر و روایت معتبر وارد و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن
زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز
کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهتست و احوط ترکست و مشهور است که
زن را بدون ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز
است طبابت کردن و همچنین جراحی کردن و بریدن عضوها اگر ظن تلف
نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با
نهایت احتیاط و غیر حاذق را هیچیک از اینها جایز نیست و مشهور است که حرام
است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه
نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد
و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه دو
مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم
و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه
در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را

و از آنکه دو مرد پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی
و از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که پسر و پسر را
و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سالگی جدا باید کنند از یکدیگر در خوابیدن
و در یک رخت خواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است
که بعد از شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در
جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد
و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند
چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن
و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در مابین پنج و شش
مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن و
مستحب است سلام کند و ظاهراً جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی
فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود
تا آنکه خبر کنید یا رخصت بطلبید و عامه از حضرت رسول ص روایت کرده اند
و تفسیر کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکنید که خبر دار
کند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه گفته اند باید که سه مرتبه بگوید
السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهد داخل شود و الا برگردد پس فرمود که این سلام
کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را
پس اگر نیابید در آن خانها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را
و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا
بکردهای شما داناست بر شما نیست باکی و گناهی که داخل شوید در خانهای که محل
سکنی و ممر مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی
از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند نیست دیوار آن خانها اکثر
مردم که قرینه اذن دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر

از حضرت

از حضرت صادق ع منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند
و در دوم حذر میکنند و در سیم اگر میخواهند رخصت میدهند و اگر خواهند
رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند صحیح از آن
حضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام
کردن است و علی بن ابراهیم از آن حضرت روایت کرده است که بیوت
غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها و کاروانسراها و آسیاها
در آنها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت صادق ع که نهی کرد رسول خدا ص از آنکه داخل شوند مردان بر
زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان و باختیار ایشان یا از نهات و ایضاً
بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که میباید رخصت بطلبد مرد
چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه پسر شود در کار نیست
که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آن حضرت
که مرد می باید که رخصت بر پدر بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت می طلبیدم
و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم
رخصت میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد و راضی بر دیدن
من نباشد و اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضاً بسند صحیح روایت کرده
است از آن حضرت که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش
اگر شوهر داشته باشد و در حدیث دیگر فرمود هر کسی که بالغ باشد داخل
نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش
مگر باذن ایشان و تا سلام نکنند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست
و باز حق تعالی فرموده است ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما
آنها که بنده و ملک یمین شما یند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما
یعنی از ازادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی

جامهای خود را بکذارید که خواب قیلوله بکنید و در وقت کرمی هوا و در وقت نماز
خفتن اینها سه وقتند که مظنّه است که خود را خواهید مستور دارید نیست بر شما
و بر ایشان باکی اگر رخصت نه طلبند که ~~مظنه است که خود را~~ ایشان بر کرد شما میکردند
در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر یکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند
خدا از برای شما آیاترا و خدا دانا و حکیمست و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی ازاد
ان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانکه رخصت می طلبیدند انها که پیش از
ایشان بودند از بالغان ازاد و در سایر اوقات این مضمون ایا تیست که در باب
وارد شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط می شود که اکثر علما متوجه
ان نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار
معتبره دلالت میکند بر انکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را نیز باید مذکور ساخت
اول انکه حق تعالی امر کرده است مما لیکانرا در این اوقات رخصت بطلبند مراد
از مما لک کیست بعضی از مفسران عامّه گفته اند مراد کنیزان اند و احادیث
ما نفی این میکند و خلاف ظاهر ایه نیز هست و بعضی گفته اند مراد از مما لک
غلامانند و حدیث زراره صریح است در انکه مراد غلامانند و لیس و کنیزان
داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح
فضیل بن یسار صریح است در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب
باشد یا تقیه دوم انکه این ایه دلالت میکند بر انکه غلامان نیز مانند اطفال محرم
باشند و اقلّاً فرقی میان ایشان و ازاد باشد و مؤیّد قول الجماعت می شود که غلامان
و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم انکه تکلیف اطفال باستیذان با انکه
ایشان مکلّف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشان است
که ایشانرا تمرین برین بکنند و انکه فرموده است که باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار
برین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحبابست و تکلیف استحبابی نسبت بایشان
می باشد و اوّل اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیّز است که تمیز میان نیک و بد

و عورت و غیر عورت کنند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای انست
که هر یک مظنّهٔ کشف عورت و اکثر بدنست امّا پیش از نماز صبح از برای انکه وقتی است
که از خواب برمیخیزند و سر را میکشایند و تبدیل جامهٔ شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت
ظهیره وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامهها و همچنین بعد از
عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند
در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند و از این جهت منع از دخول بدون
اذن شده است و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که پسر باید خادم تو چون
بحدّ بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانه زاد او در میان
خانهٔ تو بعمل باشد و خدا از برای این امر گفته است که در این اوقات رخصت بطلبند
که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم طوّافون علیکم تاکید و تعلیلیست از
برای انکه در غیر این سه وقت رخصت کرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون
شما را با ایشان احتیاج و ایشانرا بشما رجوع هست اگر در همه اوقات باید ا
رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار می شود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام
و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حُیّیتم بتحیّة فحیّوا باحسن منها
او ردّوها یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیّت کنید
شما بنیکوترین از ان تحیّت یا ردّ کنید انرا بدرستی که خدا بر همه چیز حساب
کننده و شاهد است و از برای مفاد این ایه تحقیق چند مطلب است اول خلافست
در معنی تحیّت بعضی گفته اند تحیّت سلام است و اکثر مفسّرین و لغویّین چنین
تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیّتی در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی
از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش این است
و بعضی گفته اند مراد عطیّه و بخشش است یا باید انرا پس دهند یا عوض زیاده از ان
بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر می شود یا مراد خصوص سلام
است یا هر سلام و دعا و اکرامی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع

مراتب سلام و ثواب

اول

مراتب سلام

منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم
و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهرآشوب روایت کرده
است که جاریهٔ حضرت امام حسن ع یکدسته گل از برای آن حضرت آورد حضرت او را
آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است در این آیه
و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است
که ردّ جواب کتابت واجبست مانند ردّ جواب سلام و اخبار در این باب بسیار است و در
مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیّت با احسن در صورتیست که سلام کننده
مؤمن باشد و ردّ در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام
کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوی علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیّت با حسن
کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند میگوید و علیکم بعضی گفته اند هر دو از برای
مسلمانانست و روایت کرده اند مردی بنزد حضرت رسول ص آمد و گفت السلام علیک
حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و
رحمة الله حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت
السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت گفت و علیک صحابه گفتند یا رسول الله برای
اول و دوم زیاده کردی و برای سیم زیاده نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیّت را از برای
من نگذاشت پس من مثل آن را برو ردّ کردم و بالجمله سلام البتّه داخل تحیّت است و
جوابش واجب است و تحیتهای قولی دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم
نماز و تحیتهای فعلی مذکور خواهد شد انشاء الله دوم بعضی از اصحاب گفته اند اگر گوید
السلام علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجبست ردّ آن و علامه ره گفته است
اگر علیک السلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است
و مؤیّد این است آنکه عامّه روایت کرده اند شخصی نزد حضرت رسول ص آمد و گفت
علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیّت مردهاست چون سلام
کنی بگو سلام علیک پس آنکه جواب تو گوید میگوید علیک السلام و همچنین خلاف

کرده اند

کرده اند در سلام و سلاما و السلام و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر ابن ادریس
آنست که در هیچ یک از اینها و امثال اینها ردّ سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینهاست
و وجوب ردّ اظهر است سیم خلافست در آنکه آیا متعیّن است در غیر نماز در جواب بگوید
علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه ره در تذکره این است و اگر سلام کننده یک کس باشد و
علیکم السلام و اگر او را ابتدا از دو بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است دو کس بر یکدیگر
برسند و هر یک بر دیگری سلام کنند بر هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا اینجا کلام
علامه بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد این است که سلام علیکم در جواب کافی است
و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق ع منقولست
که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید سلام علیکم و اگر کافر باشد بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام
اکثر اصحاب آنست که ردّ سلام با احسن واجب است چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری
که دلالت میکنند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد ردّ با احسن واجبست از طرق عامّه است
و محل اعتماد نیست پنجم دعوی اجماع کرده اند که ردّ سلام واجب کفائیست نه عینی پس بردّ
یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام
بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده شخص خاصّی باشد او باید جواب بگوید و
بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را
بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه بردّ کردن
صبی ممیّز از دیگران ساقط میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبیّ
غیر ممیّز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیّز باشد خلافست و ظاهر وجوب
است ششم مشهور آنست که وجوب ردّ فوریست و کسی که تاخیر کند گناهکارست و بعضی
گفته اند بر ذمّه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجب
است جواب را بسلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد تقدیراً اگر
کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که در کر باید باشاره یا حرکتی
کند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون

مراتب سلام

سلام کنند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام
کرده باشد و بایشان نشنوانیده باشد و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید
تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر
ندا کند از پس دیواری یا پرده بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او
سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد
بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است و اگر ندا را بشنود
واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن
گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از
مجمعی سلام میکنند آن دعا است نه تحیت و جواب آن واجب نیست سنت است مؤلف
گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب
الاسناد از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هرگاه مردی از
مجلس خود برخیزد باید وداع کند برادران خود را بالسلام اگر بعد از رفتن او در حرف
خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر بعد از رفتن او در امر
باطلی شروع کنند گناهش بر ایشان خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار
از حضرت رسالت ص روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد و وداع کند
ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه متاخرین اعتقاد باینها
نکرده است و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و
بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام
دادن زن بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای زن عورت است و اکثر متاخرین در این باب
توقف کرده اند بنابر آنکه دانستن حرمت شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت
نیست اما بر زن سلام کردن کراهتی دارد چنانچه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول ص سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب
میگفتند و حضرت امیرالمؤمنین ع سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن

جوان

جوان سلام کند و میفرمود که میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده
از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و
بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبیه حرام میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام
او واجبست بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلاف است که جواب بر او
واجبست یا نه و اظهر بوجوبست در جمیع این صور نهم خلاف است که آیا ابتدای سلام
بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست
و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بر حرمت مشکل است و علی ای
حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد
الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا
ضرور اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم حضرت فرمود بلی دعای
تو بر او نفعی نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است
و علامه ره گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداء و اگر سلام کند بر او ذمی
یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی
بوده است جواب او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدای تعالی یا
انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو کرداند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز کرداند
خدا بقای ترا و اگر رد سلام کند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح
از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول ص فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید
السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم
و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود که بگو علیک بس
از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث
دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت
علیک و یا و علیک یا علیکم و یا و علیکم با واو و بدون واو هر دو جایز است

وبعضی از علماء با دادن او تجویز نکرده‌اند و آیا سلام تمام بر ایشان می‌توان کرد و بعضی مکروه
و بعضی حرام می‌دانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان یکی از آنها مذکور شد
واجب است خلاف است و احوط آنست که ترک نکنند و آن عبارات غیر سلام
را علامه ره گفته است در اخبار ندیده‌ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام
رضا ع که بحضرت صادق ع گفتند چگونه کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود که بگوی
بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد
قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق ع عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی
و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی
و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو سازد و در
حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرموده از پس جامه با او مصافحه کند و دست
خود را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده‌اند بر آنکه برطوبت باشد و خاک مالیدن را
بآنکه به یبوست باشد و اخیره را حمل بر استحباب کرده‌اند دهم در سلام و ابتدای
بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است و این رساله گنجایش ذکر آنها را
ندارد و از حضرت صادق ع منقولست که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که در سلام هفتاد حسنه است شصت و نه
حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده است و از حضرت
رسول ص منقولست که بخیل‌ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث
بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که افشای سلام آنست
که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق منقولست که از
جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول ص منقولست
که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون

متفرق

متفرق شوید متفرق شوید با استغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود از جمله حق مسلمانان
بر مسلمانان آنست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی
که سلام خدا بظالمان نمی‌رسد یعنی از برای ظلم ترک سلام مکنید و احادیث در
افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه
در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت امیر المؤمنین ع
کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق ع
روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی
که بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا ص نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست
در هنگام مستی و بر کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته
چهارده خانه قمار میکند و من زیاده میکنم پنجم را و نهی میکنم از آنکه سلام کنید بر شطرنج باز
و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدران خود علیهم السلام که شش کسند
که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی
که بخوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود فحش بزنان محصنه و عفیفه
گوید و بر آنها که به خوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت
امیر المؤمنین ع روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست که سلام کرد
بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب
میخورند و بربط و طنبور میزنند و آنها که با مادران دشنام میدهند ببازی
و شعر و ایضا از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است
که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبران و نه بت پرستان و نه بر آنها
که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نرد باز و نه بر مخنث
و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نمازکننده زیرا که نماز

با یکدیگر

گذارنده ممنوع اند رد سلام بکنند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است
و نه بر کسی که سود خورد و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام
باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه
بسیار کرده اند و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام بر شارب الخمر وارد
شده است و در روایات اکثر علمای اند و عامه از این باب احادیث بطرق کثیر
روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال
سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث
تخصیص آیه کریمه نمیتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجبست و نهی از
سلام بر این جماعت ممکنست محمول بر کراهت باشد یا کراهت و اقرب باین معنی آن تواند
چنانچه آخوند ملا احمد رحمه الله اردبیلی احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده
است در صورتیست که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام میکرده اند
و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف دارد
و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام
نباید بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی
لهو و لعب کبوتر پرانند و هر کس که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور
نیست که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از
شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد
یا قراءت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوعست زیرا که واجب
ساقط نمیشود بسبب اشتغال بمندوب و بلا اقوی نزد من آنست که مکروهست
سلام بر نمازگذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول گرداند از قیام
بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول و علت هر دو
ضعیفند پانزدهم در آداب سلام است سنت است که سلام را بلفظ
جمع بگوید چنانچه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس

که برایشان

که برایشان بصیغه جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که عطسه کنند بگویند
یرحمکم الله و هر چند با او غیر او نباشد و مردی که بر مردی سلام کند بگوید السلام علیکم
و مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او
هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آنها هستند و او میباید قصد همه بکند با آنکه
میباید سایر مؤمنان نیز در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه
باید سلام بر زنان نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانچه ظاهر کلام
بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام
علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است
و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاد نرود سلام کننده
و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانچه کلینی
بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت بر جماعتی و برایشان
سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود
تجاوز مکنید از برای ما آنچه ملائکه گفتند بپدر ما ابراهیم ایشان رحمة الله و برکاته علیکم
اهل البیت و مستحب است سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر
بیشتر و خوردسال بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هرگاه
داخل مجلس شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کنند
جایز است چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام
بکنید بر اطفال دوازدهم حق تعالی فرموده است فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى
اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه‌ها پس
سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر شده است
با برکت دنیا و آخرت و طیبه و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلاف است
در تفسیر آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله
جان شما اند از باب لَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ یعنی یکدیگر را مکشید و تَحِيَّةً مِنْ

مراتب سلام

عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بر شما البته جاع الخیر و مساء الخیر و انعم صباحاً و امثال اینها مکوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلعم چون بنزد آن حضرت می آمدند میگفتند انعم صباحاً و انعم مساءً و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا جاؤک حیّوک بما لم یحیّک به الله یعنی هرگاه آیند بنزد تو تحیت میکویند ترا بآنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما این تحیت را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بکوئید السلام علیکم دوم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود بر ایشان جواب سلام او بکوئید این است سلام بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بآنکه بکوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بکوید السلام علینا من عند ربنا و در بعض از نسخ چنین است و بعضی گفته اند که اگر کسی نه بیند بکوید السلام علیکم و رحمة الله و قصد کند دو ملکی را که با او می باشند و در حدیث پسندیده معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود و بر اهل خود سلام بکند بکوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بکوید السلام علینا من ربنا هرگاه برادر مؤمن تو بکوید حیاک الله بالسلام بکو حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت رسول صلعم منقولست که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر و تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن دوم و چهارم

اظهر وجوه

۳۲۵

اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و تقلیل در این حکم نباید و بنابراین دور نیست که مراد از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بآنکه بکوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السلام است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجبست بر او تلفظ کند برد سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند که اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل می شود و الا فلا و تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم به بطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نکوید مطلقا و ظاهر فوریت در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد چهاردهم مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب به علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظ از الفاظ سلام که جواب بکوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بکوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کننده علیکم السلام بکوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجبست یا مستحب خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز دارند و قول بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر حال صلوة بکوید مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحاً و امثال اینها خلافست که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بکوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در

جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده سلام بگوید و این سبب بغیر سلام جواب گفتن
مفسده اش کمتر است اگرچه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارات را
کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیمتر میشود خصوصاً اگر بفارسی بگوید یا
بالحن بگوید مثل سام علیک و سرام علیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند
جایز نیست او را جواب گفتن و محقق ثانی گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا
باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنیم از آن و علامه گفته است اگر سلام کننده
سلام علیکم بگوید رد کننده مثل آن را بگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآن
است و حضرت صادق ع در جواب کسی که پرسید از مردی را که سلام میکنند در نماز و او
را سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول ص در نماز سلام
کرد و حضرت چنین جواب داد پس علامه گفته است اگر سلام کند برو بغیر سلام علیکم اگر نام
تحیت برده است جایز نیست رد بهمان لفظ و سلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیت نبرد
جایز است در جواب او دعا کند از برای او و اگر مستحق دعا باشد قصد دعا کند نه رد سلام
و در مختلف رد را واجب دانسته است و مسئله در غایت اشکال است و جواز رد بقصد
دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب بتحیت عربی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید
نیست که جایز باشد و احوط آن است که اگر به چنین بلیه گرفتار شود اعاده نماز بکند
خواه جواب بگوید و خواه نگوید **شانزدهم** اگر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور
آنست که جواب را می باید بلند بگوید که او بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام
محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر آنست مانند غیر نماز
باید او را بشنواند یا اشاره کند که او بفهمد که جواب او گفته است و اخبار
دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه
شهید ثانی در ذکری گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب
نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد سلام را
آهسته میان خود و نفس خود را ثواب رد او را داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز

مراتب بخشش
در هبه

خلاص شده باشد **هفدهم** اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است
که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست و بعضی گفته اند سنت است زیرا که
امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت و درین صورت
ترک احوط باشد و سخن را در این مسئله بطول دادیم از برای آنکه اکثر اوقات آدمی
محتاج باحکام آن می باشد و اکثر علما متعرض اینها نشده اند و بنابر احتمالی
که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه و هبه باشد اگر بعضی از احکام
آن نیز مذکور شود مناسب است **بدانکه** مشهور میان علما آن است که کسی چیزی
بکسی ببخشد عوض آن را دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق
هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض آن را بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل
شده است که هبه پست تر نسبت به بلندتر مقتضی عوض است و می باید اقلاً مثل عوض
آن را بدهند و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است
و تفصیلش آنست که کسی چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق
میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار
فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشند باید بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است
لازم میشود پس اگر قبول کننده هبه آنچه شرط شده است داد واهب قبول کرد هبه
لازم میشود و فسخ نمی تواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر
آنست که لازم نیست و می تواند که قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را بدهد
و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده باشند اگر برضای یکدیگر بر مبلغی اتفاق
کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهرش آنست که بر متهب لازم باشد مثل
آنچه بخشیده یا قیمت آن را شود اگر اراده لزوم هبه داشته باشند و آیا قیمت موهوب
در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن را در وقت دادن عوض خلاف است
و ایضاً خلاف است که بر متهب واجب است وفا بشرط یا مخیر است در آن و در رد
عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام است رو بقبله

حرامست قبول
هدیه وغیره

ولیست بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضاً حرامست جنب
و حایض را مس کتابت قران کردن و اکثر مس اسماء خدا و انبیا و ائمه هدی
علیهم السلم را نیز حرام دانسته اند و حرامست ایشانرا خواندن چهار سوره که سجده
واجب دارند و ابعاض انها را و حرامست داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد
رسول ص مطلقا و لبث کردن در ساير مساجد و گذاشتن چیزی در انها و احوط انست
که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی ع نشوند و در
مس کتابت قران برای محدث خلافست و احوط انست که مس کتابت
قران و اسماء شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و جنایتی زدن
و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز
نیست و بعضی گفته اند حرامست تادیب کودک و غلام زیاده از ده تازیانه و اکثر
مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه است
یا شش تازیانه و در روایت دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث
صحیح وارد شده است که هرکه بزند مملوکی را بمقدار حد بغیر انکه موجب حد از او صادر
شده باشد زننده او را کفاره نیست بغیر آزاد کردن ان مملوک و ظاهر کلام شیخ
طوسی ره انست که این را واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم
غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است
قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات
صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرامست و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است
و هر نجسی حرامست خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجس نجس شده باشد
و هر معجونی و مرکبی که حرامی بران داخل کرده باشند حرامست و فریاد رسی
مظلومان در رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجبست و اگر قادر بر
یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در ان موضع حرامست و جایز نیست
خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن

نباشند

۳۲۷

نباشند و در بعضی روایات وارد شده است که زنی در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد
تا سرد نشود مرد در انجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی ره
در کافی از جمله محرمات شمرده اند جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن
و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی
که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات قمار و لهو و ساختن بت و چلیپا
و شرابهای حرام و آلات انها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن و ریختن ان
و ساير موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی را که در شرع ذبح ان
وارد نشده است و آزار دادن انها بر وجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی
شارع از انها مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان
و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر
اینها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق و فجور و اعانت
کردن فاعلان قبیح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار یا بکردار یا برای درهم
و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهه های که قدح در ادله اهل ایمان کند بدون انکه جواب گویند و
نقض انها کنند و سعی کردن در منع از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل یا بجزم حاکم و مفتی عالم بان نداشته باشند و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال
محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و انچه حرمتش ثابت شده قیمت ان
و مزد عمل ان و مزد دادن ان و یاد گرفتن ان و حفظ کردن ان و جاری کردن و یاری بران
بقول یا فعل یا بری و عوض گرفتن از ان حرامست و همچنین حرامست اجرت گرفتن
بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بانها و جاری کردن احکام و
تلقین قران و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و تجهیز
ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان و اجرت بر اینها همه
حرامست و همچنین اجرت بر جهاد بر کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و ساير عبادات
و اجرت بر یاری کردن بر اینها همه حرامست و حرامست لواطه بپسران و دربر گرفتن

از برای

الشان وبوسیدن ایشان وبا ایشان خوابیدن ودریک لحاف ووطی جمیع بهایم وطلب منی کردن
بدست وحرام است زنا ومقدمات ان از دیدن ودربر گرفتن وبوسیدن وسخن گفتن وخلوت
کردن ودرپهلو خوابیدن وحرام است وطی حایض ونفسا تا پاک شوند ووطی مستحاضه
تا غسل خود را بشوید وزنی که ظهار کرده باشند تا کفاره بدهد وزنی که عقد کرده باشد
بعد از زنا تا استبرای ان بکند ومحرم تا محل شود ووطی کردن زن محرمه تا او
محل شود وروزه دار تا افطار کند وزن روزه دار تا افطار کند وکنیزی که خریده باشد
تا یک حیض او را استبرا کند وکنیزی که حامله باشد تا وضع حمل او شود وزنی
را لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است وهمچنین زنی که فحش گفته باشد وان
زن کر یا گنگ باشد وبعد از ان محرمات نسب ورضاع ومصاهره را ذکر کرده است
با بعضی از محرمات چون اکثر انها سابق برین ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم وانچه
در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور وبعضی مخالف وچون او
زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است وعمل بقول او غالبا باحتیاط اقرب
است وکلام او را درین مقام ایراد نمودیم وانچه در این باب محرمات ایراد نمودیم
قلیلی است از کثیر وحبه ایست از بیدر کبیر وتکالیف حق تعالی در هر حال ودر هر باب
بسیار است واستقصای انها در مجلدات بسیار میسر نمی‌شود مثلا در صلوة با انکه استقصا
نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است واکثر موجب بطلان
صلوة باشد کبیره است وقریب به سه هزار مسئله از مندوبات واحکام صلوات
تقریبا ایراد نموده اند با شرایط ومقدمات ان وهر واجبی که در محل خود بجا اوردن
واجب است وترک ان حرام است وهر مستحبی که اگر انکار استحباب ان کند ویا انرا
بعنوان وجوب بعمل اورد بدعت وحرام است وهمچنین صوم وزکوة واعتکاف
وحج وجهاد وچندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال بانها یا انکار انها حرامست
وهمچنین تکالیفی که ادمی را در احوال مختلفه لازم می‌شود مثل انکه چون داخل خانه شود
ودر معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض می‌شود از نفقه وکسوه

دادن

وکسوه دادن پدر ومادر وحفظ حرمت ایشان کردن وبا ایشان بلند حرف نزدن
واف بر روی ایشان نگفتن واگر دشنام بدهند وبزنند صبر کردن ومعارضه ننمودن
وامثال اینها وبا فرزندان از نفقه وکسوه دادن وضرر بایشان نرسانیدن وبعث
وباعث عقوق ایشان نشدن وتربیت ایشان کردن وتمرین نمودن بر فعل
واجبات وترک محرمات وتعلیم احکام واداب نمودن واحکام رضاع وحضانت
وسایر امور متعلقه بایشان بسیار است وبا زوجه از نفقه وکسوه دادن وخدمات
شاقه نفرمودن وبا کج خلقی ایشان ساختن وبعث اذیت بایشان نرسانیدن
ونزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب یک شب ودر هر چهار ماه یکبار جماع کردن
وسایر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است واگر متعدد باشند عدل در قسمت
وسایر امور نمودن وبا غلام وکنیز مدارا کردن وتکلیف شاقه بایشان ننمودن
وایشان را گرسنه وبرهنه نگذاشتن وامثال اینها وهمچنین رعایت حقوق سایر
خدمه وملازمان وحق همسایگان رعایت نمودن ایشان را سیر کردن ومنع ماعون
از ایشان نکردن مانند قرض نان وخمیر مایه ونمک وامثال این ضروریات را از
ایشان دریغ نداشتن وظرف وفروش در وقت حاجت بایشان دادن اکثر
اینها داخل ماعون است وحق تعالی میفرماید که وای وویل از برای نماز گذارندگانی
که از نماز خود غافلند انها که در عبادت ریا میکنند ومنع میکنند ماعون را واز حضرت
صادق ع منقولست که ماعون قرض است که میدهی ومعروف نیکی است که میکنی
ومتاع خانه خود را بعاریه میدهی واز جمله ماعون است راوی گفت ما همسایها
داریم که هرگاه بعاریه میدهیم بایشان متاع را میشکنند وفاسد میکنند ان را
ایا بر ما باکی است نه دهیم بایشان حضرت فرمود هرگاه چنین باشد باکی نیست که نه دهید
واز جمله حقوق حق حیواناتیست که در خانه نگاه میدارند واجبست که کاه واب
بانها بدهند وزیاده از طاقتشان بار نکنند وعبث نزنند ودر روایتی وارد شده است
که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که ان را حبس کرد تا از گرسنگی

ولشکی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است به بعضی اکتفا کردم
چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه
و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است که احادیث آنها در کتاب عشرت
مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم
و آداب سلوک با اهل ذمّه و ترک حسد و تکبّر و عداوت و کینهٔ مسلمانان و سخن
چینی میان ایشان و تجسّس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن
و افترا بستن بایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصّب کشیدن اهل شهر و محلّه و قبیله
بغیر و تجبّر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و دل تنگ شدن و سفاهت و بیخردی کردن
و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را آزردن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم
و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت
ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که
بر هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی
از منکر و حبّ فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در
دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیّت
سلوک با اهل ذمّه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را نشکستن
و تقیّه از مخالفان و از سلاطین جور و حکّام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه
نینداختن تا بجان نرسد و در کشتن تقیّه نمی‌باشد و در بریدن اعضا و کور کردن
و امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمی‌شود خلاف
است و گواهی ناحق از برای تقیّه می‌توان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم
دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو حکم
تا ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمن باشد و ظالم خواهد
غصب کند او سوگند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی بتو باید داد
نزد من نیست و تقیّه در گفتن کلمهٔ کفر نیز جایز است چنانکه عمّار کرد و حق تعالی

عمّار او را

عمّار او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سبّ حضرت رسول صلوات الله علیه و آله
و ائمّه صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر می‌شود که تقیّه در بیزاری
از ایشان نمی‌باشد و از بعضی ظاهر می‌شود که می‌باشد و مقتضای جمع بین الاخبار
آنست که مخیّر باشد میان آنکه تقیّه نکند در ناسزا گفتن بایشان و کشته شود بخود
بگذارد چنانکه پدر عمّار کرد یا تقیّه بکند چنانکه عمّار کرد و استغاثه باید کرد بحق تعالی
که آدمی را بچنین بلیّه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیّه
در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمی‌باشد و در مسح بر روی موزه و ترک
حج تمتّع نمی‌باشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده‌اند
و اگر دوا منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده‌اند و احادیث بسیار بر عدم جواز
وارد شده است خصوصاً در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغ
در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی
باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی سر اینجا و او را باز میدارند میگوید بگوئید در خانه
نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد
جایز است و در احادیث عامّه و خاصّه وارد شده است که هر دروغی را از آن
سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر
باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک
غیر آنچه دیگری گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا نکند بآن و همچنین
که دروغ از برای اصلاح خوب است و راستی که متضمّن فساد میان مؤمنان باشد
جایز نیست گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر
شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه
بعد از وعده ان شاء الله گفته باشد یا وفای بآن متضمّن مفسده باشد و تفاصیل
این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده‌ام و از جمله امور
واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه باید که از ایشان دوری کنند

و تعظیم ایشان نمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این
رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست
در گفتار و کردار و خلا و ملا در خانه و خلا در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی
از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و جز این
نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است
و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی باید
همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی
تفکر کند و تا نداند که موافق رضای الهی بجا نیاورد و اگر بغفلت از او خطایی
صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود و توبه و انابت و استغفار بکند
و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص
طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات
همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح
و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بان نحوی که هست باید
بدانند و بان عمل نمایند لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود ای گروه تجار
اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر
است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که
بیع و شری انواع دارند بعضی حلالند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی
مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از آنهاست که اگر حلال آنها را
حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات آنها را
نداند مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه بحق مردم
است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و
امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار می باشد و همچنین در نکاح
و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلاء متعلق بود چند تکالیف

عظیمه

عظیمه الهی متعلق است باینها و بمخالفت آنها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام
ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام خوردن و آشامیدن
که آدمی را در هر حال ضرور می شود و احکام مواریث که اموال میت را چون باید
در میان ورثه قسمت کرد است واجب است عمل بان احکام و کسی که مخالفت کند معصیت
الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعت در دین خدا
کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر
بدعها را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه
و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس ظاهر شد
که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند عالم است
و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رسالها احصای آنها نمی توان کرد و غرض
در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت
پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا پر خطر است و سلوک سبیل نجات
دشوار است و بغیر استعانت بجناب اقدس الهی میسر نمی شود و پیوسته آدمی
بتوبه و انابه محتاج است و مغرور بعبادات ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید که
اتقیا و پرهیزکاران هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض شود
متذکر و خبردار می شوند پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا
و اوصیا علیهم السلام اکد و اشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در
میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند
و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که
حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق
اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان
واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان
کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است

مراتب توبه

وانّ در مرتبهٔ شرک نجه است **مرصد دویم** در بیان وجوب توبه است وگناهانی که
از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **اول** بیان وجوب
توبه است وگناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه
فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است یا از گناهانی که مکفّر
نشده باشد زیراکه دانستی که با اجتناب کبایر صغایر مکفّر است آیا با وجود
مکفّر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست
و این قول اقوی است امّا احوط آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه
و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقرّبان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولی
سالها تضرّع و استغاثه و توبه و زاری میفرموده اند تا توبهٔ ایشان مقبول می‌شده
است و ایضاً اثر گناه نه مخصوص عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را سیاه
میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصّهٔ الهی
محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از او میکند و باعث استیلای شیطان
و جرئت بر کبایر میگردد و ایضاً سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار
بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی گردد چنانکه حق تعالی
فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از بسیاری عفو
میکند و حضرت صادق ع فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر می‌شمارید بدرستیکه آنها
آمرزیده نمی‌شود پرسیدند که آنها کدام است فرمود که آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید
خوشا حال من اگر غیر از این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که
اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت صادق ع
منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستیکه آدمی مرتکب گناهی میگردد
پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی
آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضاً فرمود که هیچ رگی نمی‌جهد و پای
بسنگ نمی‌آید و سر درد نمی‌آید و بیماری عارض نمی‌شود مگر بسبب گناهی که آدمی

میکند

میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً فرمود که گناه آدمی را از روزی
محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم
می‌شود و فرمود که هیچ نعمتی خدا به بنده نمی‌دهد که از او سلب کند مگر بگناهی
که او بکند و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که هر بنده مؤمنی در دل او نکتهٔ
سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام آن سفیدی
بر میگیرد و آن را می‌پوشاند باین حد رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد
و ایضاً خلاف است در آنکه گناهی که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجب
است زیراکه ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن
محل نظر است زیراکه آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبهٔ اول عقاب از او ساقط
میشود و آنکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و آنکه عزم
بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفوّ است چنانکه بعد از این مذکور خواهد
شد ان شاء الله و ترک ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیراکه غالباً از یکدیگر
منفک نمیشوند و بر تقدیری که عقابی بر آن مترتّب شود یک جزو توبه خواهد بود
علی ایّ حال در آنکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمیگردد شکّی نیست
و ایشان نیز معلوم نیست که قایل باشند **دویم** خلاف است میان متکلمین که آیا
توبه از بعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند بدون بعضی یا آنکه می باید از همه گناهان
توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر ره و بعضی از علما اختیار
قول اخیر کرده اند و علامهٔ حلّی قدّس سرّه و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبهٔ
بعض را صحیح میدانند و حق این است و اگر نه لازم می‌آید که کافری از کفر توبه
کند و مسلمان شود از دروغ گفتن توبه نکند توبه‌اش مقبول نباشد و مخلّد
در جهنّم و ایضاً خلاف کرده اند در صحت توبهٔ موقّت مثل آنکه توبه کند که عزم کند
که یکسال گناهی را نکند و حق این است که صحیح نیست زیراکه شرط است در توبه
که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضاً خلاف است که آیا توبه از گناهانی

یا نه خواجه نصیر و علامه رحمهما الله قایل شده اند که توبه حینئذ واجب است

مراتب توبه

مراتب توبه

مجملا صحیح است یا می باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و اقوی آنست که مجمل کافیست
خصوصا وقتی که تفصیل بخاطر نداشته باشد سیم در معنی توبه است و شرایط آن
بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناه است از این جهت که گناه است پس اگر پشیمان
شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست و باید که ترک
کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آنرا در آینده که هرگز
مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعیست و لهذا
در احادیث بسیار وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از
محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان
و آنکه آنها حجابند میان بنده و محبوب و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها
میگردد پس هرگاه این را دانسته و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض میشود
که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف میبرد از کردن گناهان
و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد
که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بود
دوم متعلق است باینده که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند سیم تعلق دارد
بگذشته و تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد و قضا کند عبادتی را که از او فوت
شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر معرفت ضرر گناه است و پشیمانی
از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند و گاه هست بر مجموع اینها
اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند معرفت را مقدمه
آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود و گاه هست
بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند
معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن
مترتب میشود و گاه هست بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند
و چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادت در آن معتبر است و عمده شرایط عبادت

اخلاص است

اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما
طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض
از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب
بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نسبت باکثر
خلق این است که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بعامه خلق نیت را
از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لایطاق است و در کافی دو روایت معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی
از شراب سربمهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفضلی باشد از حق تعالی
در خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد چهارم بیان انواع گناهانیست
که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امور
دیگر نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین
بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر
مستتبع امور دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است
با توبه که اتیان بآن بکند و گاه باشد که مخیر باشد میان آنکه اتیان بآن امر
بکند و میان اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن
در کفاره واجب است با قدرت بر آن که اتیان بآن بکند نزد امام علیه السلام یا نایب
او که حد خدا را برو اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند
پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حد بر او نخواهد بود و بتوبه دفع گناه از آن
میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از آن ساقط میشود یا نه محل
اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود
و حق تعالی کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه
بسند حسن منقول است از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را
سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریمتر است

~~که در دنیا و اخرت هر دو او را عقاب کنند عقابی که بجنبد~~ زرین ورزد حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست که گناه سه قسم
گناهی امرزیده است و گناهی نامرزیده نیست و گناهی امید برای صاحبش داریم
و خوف برو داریم گناه امرزیده است و گناه بنده که بیست در خدا او را
در دنیا بر گناهش عقاب کند باشد خدا ازان حلیم‌تر و کریم‌تر است که دوبار
او را عقاب کند و گناهی نامرزیده نمی‌شود مظلمه بندگان است و خدا در قیامت
بعزت و جلال خود قسم میکند که ظلم ظالمی از من نمی‌گذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر
خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود میترسد و امید از پروردگار
خود دارد و ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مولف گوید که گویا خوف
باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها
ه قضا باید کرد مثل دادن زکوات و قضای روزه و کفاره نمازی که قضا ندارد
مانند نماز عید از برای ان توبه کافیست و اما حق الناس ه مالی باشد واجب
ه ذمه خود سو بری گرداند ازان بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد و ورثه او در
هر طبقه قایم مقام اویند پس اگر ان شخص خود یا وارث او یا یکانه از جانب
او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارث یا بوارث وارث او بری الذمه
می‌شود و اگر ان مال را او انکرونده و برذمت او ماند تا روز قیامت خلاف است که در
قیامت طلب کننده او که خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه
روایت صحیح از حضرت صادق ع در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند اخر وارث‌ها
طالب ان حق خواهد بود اگر چه بامام علیه السلام منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا
خواهد بود و اگر او و وارث او را نیابد باید عازم باشد که هر گاه صاحب حق
یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم
رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد باید که ارشاد حق
بکند و او را ازان اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از
روایات وارد شده است که تا همه انها را که بدعت او گمراه شده اند برنگرداند

اگر گمراه کرده باشد

توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است
که نفس خود یا ولیای مقتول بکند مثل انکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته‌ام
اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی
از کسی را بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت
بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر ان شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل
ازو صادر شده است باز باید تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف
است که ایا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقی است از شخصی و ساقط
نمیگردد مگر انکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه رحمهما الله و اکثر علما قایل شده اند
او را اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت و کینه
می‌شود و اگر مجملاً ابرای ذمه ازو تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ
بالله با زوجه کسی ان نیز چون حق الناس دران است این حکم دارد و اگر غیبت
کسی کرده باشد ان نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که از
رسول خدا ص پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود انست که استغفار کنی برای
انکه غیبت او کرده و هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر انکه غیبت باو نرسیده
باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است واجب است که عذر بخواهد از انکه غیبت
او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه رحمه الله در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت
بان شخص رسیده است عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است
باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت ازو طلبیدن زیرا که
زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا
و عزم بکند بر انکه بار دیگر عود نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت
کرده است که اگر غیبت به غیبت کرده شده رسیده است علاجش نیست بغیر از انکه
ازو حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب امرزش کن از خدا از برای او
و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره غیبت دو حدیث وارد

مراتب توبه

شده است یکی انکه کفاره غیبت انست که استغفار کنی از برای او ودیکری انکه از هر کس نزد کسی
مظلمه بوده باشد در عرض او یا در مال او باید که از و حلیت بطلبد پیش از انکه روزی
بیاید که دینار و درهم نباشد واز حسنات او بکیرند وبصاحب حق بدهند واکر حسنات
نداشته باشد از کناهان صاحب حق بر کناهان او بیفزایند وراه جمع میان این دو حدیث
انست که استغفار را حمل کنیم بر انکه باو نرسیده باشد یا انکه دستش باو نرسد که از و
حلیت بطلبد وحلیت طلبیدن را حمل کنیم بر انکه باو رسیده باشد ودستش باو رسد وبدانکه
خلاف است در انکه اتیان باین امور شرط است در تحقق یا توبه بمحض ندامت وعزم بر
عدم عود بان کناه ومتحقق میشود وانها واجبات دیکرند میان مشهور علما قول اخیر
است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند واکر نکنند بر ترک توبه معاقب نخواهد
بود بلکه بر ترک انها معاقب خواهد بود واز بعض اخبار مستفاد میشود که شرط باشند
واین احوط است پنجم در بیان ولنسبت توبه است وخلافی نیست در انکه توبه
واجب فوریست وبتاخیر ان اثم میکردد زیرا که کناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه
واجب است بر کسی که کناه کند مبادرت نماید بتوبه پیش از انکه اورا هلاک کند پس
تاخیر توبه کناه دیکر خواهد بود وان نیز باید توبه کند واکر تاخیر کند دو کناه دیکر برای
تاخیر توبه این دو کناه برای او حاصل میشود وبعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا
انکه در قدر یکساعت اکر نسبت دقیقه قسمت کنیم القدر جمع میشود که محاسبان ماهر
از حساب ان عاجز میشوند وچون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد اکر بر ثانیه
وثالثه ورابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب انرا نمیتواند کرد چه جای انکه
روز وماه وسالرا بر اینها قسمت کنیم وچه جای انکه کناهان غیر متناهی باین نسبت
قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد کناهان
وتقصیرات بنده را نیز نمیتوان وبعضی از محققین کفته اند که تسویف وتاخیر
توبه میکنند از وقتی بوقت دیکر میاندازد ان مرد دست میان دو خطر عظیم که اکر
از یکی سالم بماند مشکل است که از دیکری سالم کردد اول انکه اجل کریبان جان او را

بکیرد

بر کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه ان تا اورا هلاک نکند همچنین واجب است

احصا

بکیرد ووقت تدارک بکذرد ودر کاه مسدود کردد وبرسد وقت انکه حق تعالی فرموده است
وَحِیلَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُونَ یعنی وحایل میشود میان ایشان ومیان انچه ایشان میخواهند
وطلب مهلت یکروز ویکساعت کنند وباو کویند وقت مهلت کذشت ودیکر ترا مهلت
نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از انکه بیاید احدی از شمارا مرک پس کوید پروردکارا
چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این ایه کفته اند
که محتضر در هنکامی که پرده از پیش دیده او برداشته میشود میکوید ای ملک موت
تاخیر کن مرا یکروز که عذر از پروردکار خود بخواهم وتوبه کنم وتوشه عمل صالحی
بردارم ملک موت کوید روزهای عمر تو تمام شده است وروز نمانده است
کوید یکساعت تاخیر کن کوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را برروی
او ببندند وغرغره در حلق او پیدا میشود وجرعهای یاس وناامیدی میچشد
بر ضایع کردن عمر خود ولبا باشند که در این احتضار واضطراب احوال شیطان
ایمانش را بغارت ببرد ونعوذ بالله من ذلک وخطر دیکر انست که ظلمتهای معاصی بر دل
او متراکم ومجتمع کردد وبمرتبه طبع ورین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت
که ادمی میکند تیرکی در دل بهم میرسد وهمچنانکه از نفس ادمی تیرکی در اینه بهم میرسد
وچون ظلمت کناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانچه بخار نفس که مکرر بر اینه بدمند
چرک میکیرد وچون مدتی بر ان حالت بماند واورا جلا ندهد در جوفش جرمش فرو میرود
وان را فاسد میکرداند که دیکر قابل جلا نیست همچنین دل ادمی چون اثر کناه
بسیار در ان بهم رسید وبتوبه واعمال صالحه جلا نیافت وبمرتبه طبع میرسد وبعد از
ان قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ واین دل را قلب
مطبوع ومنکوس واسود میکویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا انکه بجائی
میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود ودل او از قبول احکام الهی نفرت
میکند وایمانش زایل میکردد اعاذنا الله وسایر المؤمنین من ذلک وبدانکه اخر
وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرک بهم رساند ومعاینه امور اخرت

مراتب توبه

بکنند یا آنکه ملک موت را ببینند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو بنمایند یا رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم را در وقت مرگ حاضر می‌شوند مشاهده نماید و در این وقت اجماع است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان حاضر شود و میگوید من توبه کردم الحال و نه از آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده و از حضرت صادق ع منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا ص روایت کرده اند که خدا توبهٔ بنده را قبول میکند مادام غرغره نکند یعنی روح در گلویش برسد و غرغر در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جملهٔ الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگانش آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح از پاها و بتدریج و تأنی ببالا می‌آید تا بسینه برسد بعد از آن بحلق برسد تا آنکه درین مهلت و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند وصیت و توبه و انابت بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و در وقتی مفارقت کند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبانش باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرد بعد از آن ذکر او را ببریدند پس توبه کرد و عزم نمود که دیگر عود بزنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبهٔ او مقبولست یا نه اکثر گفته اند مقبولست و قول نادری هست که مقبول نیست و بی وجه است و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبهٔ او و مشهور آنست که توبهٔ او مقبول است و از بعضی آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصهٔ فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو

بنو اسرائیل

بنو اسرائیل باو گفتند آیا الحال ایمان می‌آوری بعد از آنکه دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عقاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد به یگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان و آیندگان حق تعالی فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا به تنهائی و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می‌آوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت ایمان نه آوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین و دعوی خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نه آورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند که بر ایشان

قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر امام علیه السلم مذکور است که اعرابی آمد نزد رسول ص
و گفت خبر ده مرا از توبه تا چه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است
از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعض آیات
رب پروردگار فرموده است که ایمان بعد از ان نفع نمیکند این است که آفتاب از
مغرب طلوع کند **ششم** در بیان توبه است و اقل مراتب توبه آنست که دل پشیمان
شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بجد درجهٔ پیغمبران و
صدیقانست چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو نشیند میدانی استغفار چیست
استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود **اول** پشیمانی از گذشته
دوم عزم بر آنکه هرگز بر آن عود نکنی **سیم** ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در
وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد **چهارم** آنکه قصد کنی بسوی هر
فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را ادا کنی **پنجم** آنکه کنی بسوی آن گوشتی
که در بدن تو بحرام روئیده است آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان
بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید **ششم** آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را
القدر که با و چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از ان بگوئی استغفر الله و از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از ان مانند
کسی است که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده اند حضرت رسالت پناه ص فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگ بیکسال خدا قبول
میکند توبهٔ او را پس فرمود یکسال بسیار است بسا باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه کند
پیش از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبهٔ او را پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه کند
پیش از مرگش بیکهفته خدا توبهٔ او را قبول کند پس فرمود یکهفته بسیار است هر که توبه کند
پیش از مرگش بیکروز خدا توبهٔ او را قبول کند پس فرمود یکروز بسیار است هر که توبه
کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول فرماید و اکثر علما این

حدیث را حمل بر شیخ کرده اند و استدلال کرده اند با آنکه شیخ پیش از فعل جایز است
و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه با آنکه توبه کامل آنست که اقلا
یکسال پیش از مرگ بکند توبه و در یکسال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن
میسر نشود یکماه و همچنین تا آنکه در اخر اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح
الشریعه از حضرت صادق ع روایت شده است که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان آویخته
است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد و عنایت الهی است و ناچار است بنده را
از مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب
سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن
بغیر یاد خدا است و توبه اولیا و دوستان خدا از خطره های تخلف است و توبه خواص از
مشغول شدن بغیر خدا است و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی
و علمی است در اصل توبه ایشان و منتهای امر آن و شرحش بطول می انجامد اما توبه
عوام آنست که باطن خود را بآب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایت خود باشد و ندامت
بر گذشته همیشه داشته باشد و در بقیه عمر خود خائف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد
که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته گریان و متاسف باشد بر آنچه فوت شده است
از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا
که او را حفظ کند بر وفای بتوبه نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته
و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات
از و فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری
اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها بسبب روزه تشنه باشد و
پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای جل و علا یاری بجوید و سوال کند که او را
مستقیم بر جاده حق بدارد و در شدت در خاها ثابت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه
از درجه توابین بیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهان است و موجب
زیادتی ثواب اعمال او و رفعت درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا میدارد

مراتب توبه

که راست گفتند و میدانند دروغگویان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که توبه کننده
هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را
قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد
و گردن خود را باریک گرداند به بسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت
و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس
آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک موت
و پوستش خشک شود بر بدنش بتفکر در اجل این است اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید
که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تایب
نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و مجلس
خود را و طعام خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و فراش خود را و بالش
خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست
کسی که توبه کند دل خود را نگشاید و کف خود را فراخ نکند تایب نیست کسی که توبه کند و
آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب نیست کسی که توبه کند و
زیادی از قوت خود را باخرت نفرستد تایب نیست هرگاه برین خصلتها مستقیم بماند او توبه
کار است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید توبه
کنید بسوی خدا توبه نصوح خلافست در معنی نصوح و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود
آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در روایت فرمود
که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم
حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگان کسی را که او را فتنها عارض شود و
گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این
مخصوص اهل ایمان است راوی گفت که اگر بعد از توبه و استغفار عود کرد در گناه و باز

و باز توبه کرد

و باز توبه کرد چون است فرمود گمان داری که مؤمن پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن
گناه و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و
استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هرچند عود کند مؤمن با استغفار و توبه
خدا عود میکند باو بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است و قبول میکند توبه را و عفو میکند
از سیئات زنهار که نا امید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح
توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست
که دیگران را نصیحت کند مثل آن و بعمل آورند و بعضی گفته اند آن است که خالص
از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست که ریشه خواهش شهواتی را از دل زایل گرداند
ظلمت گناهانی که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که
اثر گناه نه محض استحقاق عقابست که به پشیمانی برطرف شود بلکه آدمی را تیره می
گرداند و روح اینکس را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از اینکس میرماند و او را
از رحمات خاصه سبحانی محروم میگرداند اگر دزدی بخانه درآید و مدتها آن خانه را
بلا معارضی متصرف باشد یا مستی بسرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد
یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه آن دزد یا آن
مست و یا آن دشمن را از خانه بدر کنند تجلیه آبادانی بدر نمی‌آید تا مدتها در مقام
اصلاح و تعمیر آن سرا بدر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را
عوض نکند بحالت اولی بر نمیگردد و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمن مانند
شیطان و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند
و مایه ایمان و اعمال صالحه را ربایند پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بیخبر
و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بلند خراب و ویران
و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای مزین بدود
معاصی تیره گردیده بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد به تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و
استغفار و استغاثه بملک غفار دزد غارت گر را از خانه بیرون کند و او

در بیرون خانه در کمین بنشینند و منتظر فرصت باشند که این خانه ویران آباد آن بکردد
بلکه باید تهیهای دیده سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای ورز دیده اعمال صالحه را
عوض بگیرد و دیگر کیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطانی
از خزانه ایمان سد کرده آنوقت شاید بحالت اولی تواند برگردد بلکه
بهتر از اول تواند شد نظر کنند باحوال انبیا و مرسلین و پیشوایان دین
از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولای چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلم
سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه آن
مقبول گردید حضرت داود علیه السلم آنقدر گریست که گیاه از آب دیده آن سبز شد
و آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کاملان این است و درین مقام سخن بسیار است
و این رساله محل ذکر آنها نیست **هفتم** در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست
در میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف است در آنکه آیا
عقلاً بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه
تفضلی است که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتی است که نسبت بهمه عباد یا نسبت
باین امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود بفرماید
معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بر ثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ
طبرسی و علامه حلی رحمهم الله و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه
نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد الطرفین نکرده است
و حق آنست که قبول توبه عقلاً مطلقا واجب نیست و محض فیض خداست برین امت
که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را می آمرزد و در امم سابقه چنین
نبوده چنانچه در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه
ایشان قبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را که بآن گناه کرده اند نمی بریدند
توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه میفرمایند
و حمد میکنم خدا را که ما را دلالت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم ان‌شاءالله مگر از فضل او اگر

نمی‌شماریم

نمی شماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان
او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبوده است سنت و
طریقه خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است
که یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای من
قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا
فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بتر کد و خاک
زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم
در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند کنم بسوی آفاق آسمان از شرم
تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر مرا خواهی آمرزید
مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق
عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن
خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که نزا کردم آتش جهنم
بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است **هشتم** در بیان اموریست که حق تعالی
بر آنها مواخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است
اول وسوسه و حدیث نفس است که باختیار آدمی نباشد چنانچه کلینی از محمد
بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم از وسوسه هر چند
بسیار شود حضرت فرمود گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند
حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج بآن حضرت عرض کرد که در دل من
امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله گفتم بر طرف شد و ایضا بسند
معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر ع که مردی آمد بنزد رسول خدا ص و گفت یا رسول الله
من منافق شدم حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی
اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است که ترا
خلق کرده است گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که خدا را خلق کرده است

هشتم

۵۰۱

ای مرد کفت آری بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود
شیطان نزد شما آمد از راه اعمال کناهان بر شما غالب نشد از این راه آمده است
که شما را اکراه کند و از راه دین بلغزاند هرکه در اینحالت رود خدا را بیکانکی یاد
کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع همین حدیث روایت
کرده است و در آخرش حضرت رسول ص فرمود این والله که محض ایمان است و از نجاشی بسند
صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام
نوشت و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اکر
خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلایی بر تو نمیدهد پس نوشتند
که کروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا ص از امری چند که در خاطر ایشان در می آید که
اکر بادهای ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکنند یا ایشان را پاره پاره کنند احب است
بسوی ایشان از آنکه تکلم بان کنند حضرت فرمود آیا این حالت را در نفس خود مییابید
کفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست این صریح و خالص
ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بکوئید آمنا بالله و رسوله و لا
حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آورده ایم بخدا و رسول او و ما را نیرو از معاصی و قوتی بر طاعات
نیست مکر بخدا مولف کوید در آنکه این محض و صریح ایمان است چند وجه کفته اند
اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند مراد آنست که این خوفی ۱
که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض
ایمان است اکر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از این در خاطر تو دوم آنکه ۲
این از محض ایمان است که این احتمالات باطله که در خاطر میکذرانی که بدلیل
و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث
سابق کذشت که چون شیطان مأیوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد ۳
شما را باین وساوس اذیت میرساند پس سبب این حالت محض ایمان است و معنی اول
که از امام علیه السلام منقولست بهترین معانی است و در امر توحید از برای رفع

بچند

۱
بچند وجه کفته اند اول آنکه مبادا اکر کسی در اینحالت در یابد پس زبان ۲
او بتوحید جاری شود تا آنکه با این کلمه طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند ۳
آنچه را در خاطر او افتاده است از آنکه آله را آله دیکر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی جز
او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او از کسی که شنیده آن میکند
و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند بمحتضر چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات
باو منتهی میکردد پس او موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات
کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود ششم معصیتی است که آدمی آن
را اراده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود آنرا عفو میفرماید چنانکه کلینی
بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت آدم ع
کفت پروردکارا مسلط کردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن جاری
کردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد
که ای آدم از برای تو قرار دادم که هرکه از ذریت تو قصد کناهی بکند بر او نوشته نمیشود
و اکر بعمل آورد یک کناه نوشته میشود و هرکه قصد حسنه بکند اکر نکند یک حسنه برای او نوشته
میشود و اکر بعمل آورد ده حسنه برای او نوشته میشود کفت پروردکارا زیاده کن کفت
از برای تو قرار دادم که هرکه کناهی بکند و استغفار بکند کناه او را می آمرزم کفت
پروردکارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان پهن کردم تا جان بکلو برسد کفت
پروردکارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که چهار خصلت حق تعالی
مقرر فرموده است هرکه با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است
و آن خصلتها اینهاست کسی قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اکر بعمل نیاورد
بنیت نیک او یک حسنه خدا برای او مینویسد و اکر بعمل آورده ده حسنه خدا از
برای او مینویسد و اکر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اکر نکند هیچ کناه بر او نوشته
نمیشود و اکر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک نویسنده حسنات
که در جانب راست میکوید بملک نویسنده سیئات که در جانب چپ اوست

مراتب توبه

تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از ان حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف میکنند گناهان را یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه بر وی گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از ان نکند و استغفاری بعد از ان بعمل نیاورد و صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید که بنویس گناه را بر این شقی مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار انکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ابن بابویه بسند معتبر از امام زاده عبدالله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی ع سؤال کرد که دو ملک که در جانب راست و چپ ادمی میباشند ایا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل ان نماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل یکدیگر است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می اید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با او کاری نیست قصد حسنه کرد پس اگر او را بجا اورد زبان او قلم اوست و اب دهان او مداد اوست پس از برای او می نویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می اید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد پس اگر انرا بجا اورد زبانش قلم اوست و اب دهانش مداد اوست پس بروی می نویسد و بدانکه حق تعالی میفرماید إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر ظاهر کنید انچه در نفسهای شماست یا پنهان کنید ان را حساب میکند شما را بان خدا پس می امرزد از برای هرکه میخواهد و عذاب میکند هرکرا میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این ایه بحسب ظاهر مخالف است با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر انکه هرچه در نفس ادمی حاصل شود خدا بران

قلم بونر

محاسبه میفرماید و اگر خواهد می امرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل ان وسوسها و اراده گناه است و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از انها مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند اگرچه باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعمومها شامل خطوراتی که باختیار ادمی نیست و شیخ طبرسی ره گفته است که جمعی گفته اند که این ایه منسوخ است بقول حق تعالی لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت ادمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون می تواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از ان نسخ کند پس باید مراد چیزی باشد که امر و نهی بان متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و امور چند که از ما مستور است و اما انچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار ادمی خطور میکند داخل در ایه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول ص که عفو کرده اند از این امت از انچه فراموش کنند و از انچه بخاطر بگذرانند پس گفته است انچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا بران مواخذه نمیکند و انچه عزم میکند ادمی بان و عقل قلب خود بران میکند با انکه می تواند خود را از ان نگاه دارد پس ان از جمله افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بران چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل ان معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بران عزم جزای اصل طاعت را میدهد همچنانکه در اخبار امده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خدا است بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی ره و از جمله ایات که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال قول حق تعالی است وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی پیروی مکن

چیزیرا که علم بان نداری پیروی مکن بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سؤال
کرده می شود و باز فرموده است که کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند
او را گناه کار است دل او و باز فرموده است که مواخذه نمیکند شما را خدا
بلغوکندهای لغو که بر زبان شما جاری شود ولیکن مواخذه میکند شما را بر
انچه عقد دل بران کرده اید و در جای دیگر فرموده است ولیکن مواخذه میکند
شما را بانچه کسب کرده است دلهای شما پس از این ایات و امثال اینها معلوم
می شود که بر فعل دلها مواخذه میباشد و باز فرموده است وَمَنْ يُعَظِّمْ
شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است
و از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که اشاره بدل نمود و فرمود که تقوی و
پرهیزکاری در اینجاست و حق تعالی تهدید فرموده است انها را که دوست
میدارند که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان و محبت کار دلست و ایضا
کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها وعید عذاب و عقاب
بر انها شده است از افعال قلوبست پس چون میتواند بود که مواخذه بر
انها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان ایات و اخبار گفته اند و تحقیقش
انست که افعال قلوب بر چند قسم است اول انست که محض خطور بیان باشد
و ادمی را در ان اختیاری نباشد و ان قسم اول است که مذکور شد و خلافی نیست
در انکه بر ان عقابی مترتب نمی شود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش
معصیت است بدون انکه اراده بان ضم شود و غالب اوقات ان نیز نسبت
بعامه خلق اختیاری نیست مثل انکه تخیل زنا یا لواط میکند و بی اختیار خواهش
در نفس او بهم میرسد اما اراده فعل ان ندارد یا نظر میکند بر پسر مقبول
بدون قصد و عاشق او می شود اما اراده معصیت ندارد و این نیز اختیاری
نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی
اگر بدون اختیار نظرش بر و بیفتد و نظر ثانی بر تست یا انکه بار دیگر از روی قصد

و شهوت نظر کند یا انکه نظر اول را از روی خواهش مستمر بدارد و اگر مبدا عشق
اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در اخر بی اختیار باشد چنانکه
در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از عشق حضرت
فرمود دلی چندند از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بانها
چشانیده است سیم انست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت
قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در ان
فعل تصور میکند و حکم میکند که باید ان فعل بعمل اید پس اراده در نفس حاصل
و حادث می شود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف و خوی
مانع او از فعل نمیگردد و حصول عزم گاه است که بعد از ترددات و تفکرات
بسیار میباشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکن است که فعل بعمل
نیاید یا انکه بعد از جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عایقی بهم رسد که ان
فعل برو متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل
نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار انست
که بر ان نیز عقابی نیست بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است و اگر بدون
اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای
عایقی و مانعی باز ظاهر اخبار بسیار انست که او را مواخذه بران عزم نیست و بعضی
از عامه بتفصیل قایل شده اند که اگر برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک
فعل کند و نادم شود از ان قصدی که کرده بود حسنه از برای او نوشته می شود
و اگر ان حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایق دیگر
باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه برو نوشته می شود و بعضی از متکلمین امامیه
متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلعم
منقولست که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این
بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه را بعمل اورد برو بنویسید

مراتب توبه و تصور گناه

بمثل ان و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضاً
از ان حضرت روایت کرده اند محشور نمی شوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما
میدانیم که کسی در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بزنی بکند و در
ان شب بمیرد مصر بر گناه مرده است بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این
باب انست که حضرت رسول صلعم فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند
قاتل و مقتول هر دو در اتشند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود
برای انکه اراده قتل دیگری کرده است **مؤلف گوید** که این اخبار از طرق عامه وارد
شده است و معارضه با ان اخبار معتبره نمی کند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن
است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر انکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد
نه سیئه نوشته شود و نه حسنه و حدیث دوم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته است
اول سخن است و ممنوع است و حدیث سیم ممکن است که مراد اراده بان افعال
باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معاون بر قتل خود شدن و انها
که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند بر سیئه عزم معاقب میشود نه بر اصل
فعل پس اگر بعمل آورد و سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود **چهارم** افعال قلبیه
است از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در ان شکی نیست که با نها معاقب
است **پنجم** اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن
بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هرچند اظهار نکنند
و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر انکه اظهار اینها معصیت است نه اصل
اینها و این انسب است بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر
انست که عدم مواخذه بر اراده مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد
با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان
در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت
خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز می توان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و

متکلمین

متکلمین انست که اراده معصیت و عزم بران حرام است اما حق تعالی بفضل خود
بخشیده است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب
کبایر حق تعالی انها را می آمرزد و لیس انچه خواجه نصیر ره در تجرید گفته است که اراده
قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح ره نیز مثل این گذشت
و سید مرتضی ره در تاویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و الله
ولیهما گفته است که مراد انست فشل و جبن جبرن بخاطر ایشان خطور کرد نه انکه
عزم بران کردند بعد از ان گفته است اراده معصیت و عزم بران معصیت است
و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی انکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم
بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت
معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب ان نشود و ان از جمله خبرهای ثابت
که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از انها کرده است پس گفته است اگر
نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند پس خلافش
بروی ظاهر شود ایا این نیت اثر میکند محل نظر است از این جهت که مصادف معصیت
نشده است پس بمنزله انست که نیت معصیت کرده باشد و لیس بر نیت
معصیت بدون فعل ان مواخذه نیست و از جهت که دلالت میکند بر انکه هتک
حرمت شریعت کرده است و جرئت بر معاصی بر معاصی نموده است و حال انکه بعضی
از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را بپاشامد بنحو اشامیدن شراب مسکر شبیه
بان فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه بانضمام
فعل جوارح دخل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است **اول** انکه زن
یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند
بعد از ان معلوم شود که زوجه یا امه او بوده است **دویم** انست که زوجه خود را
وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است **سیم** انکه طعامی
در دست دیگری ببیند و نداند که ملک او است و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر شود که ملک

او بعه است چهارم انکه گوسفندی ذبح کند بقصد عدد ان پس ظاهر شود که ملک او
بعه است پنجم انکه شخصی را بکشد وگمان کند که معصوم الدّم است پس ظاهر شود
که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شهید ثانی است و شیخ بهاء الدین ره گفته است
که بعضی از جملهٔ این صور شمرده اند انرا که نماز کنند در جامه به گمان انکه حریر نیست
یا مغصوب است و عالم بحکم بعه باشد که نماز دران باطل است پس بعد از نماز
معلوم شود که ممزوج و قصب است یا مباح است و تردّد کرده است در انکه نمازش
باطل است یا صحیح است و اولی انست که تردّدی نیست در انکه نمازش باطل است
بلی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم فساد نداند سیم
در بیان اموریست که حق تعالی برانها مواخذه نمیفرماید بسندهای بسیار صحیح و معتبر از
طرق عامّه و خاصّه از رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی برداشته است از امّت نه چیز را
اول خطا یعنی امری را بی اختیار و بغفلت از و صادر شود مثل انکه اراده کرد
که تیری بجانب اهوی بیندازد بر ادمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطای
مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند و بذل و جهد خود دران کرده باشد
و تقصیری نکرده باشد یا خطای طبیب در معالجهٔ بیمار بکند و تقصیری دران نکرده
باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست امّا مواخذه دنیوی در بعض هست و در اوّل
دیت لازم می شود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر و لازم نیست
بلکه دیت لازم می شود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است
بنا بر مشهور و در طبیب بعض گفته اند مطلقا ضامن دیت است در مال خود و بعض
گفته اند اگر انکس را معالجه آن میکند ابرای ذمّهٔ او بکند ضمان از و ساقط می
شود دوم فراموشی است یعنی عقابی نیست برکسی که از روی فراموشی گناهی
یا ترک واجبی بکند هرچند اگر ترک رکنی کند در نماز از روی فراموشی
اعادهٔ نماز بایدش کرد و در ترک بعض از افعال یا فعل بعض سجدهٔ سهو
لازم شود سیم انچه ندانند و ظاهرش انست که جاهل مطلقا معذور

باشد و ایات و اخبار بسیار برین دلالت دارد و در بسیاری از مواد باین استدلال
میتوان کرد خواه جهل مورد حکم امّا اکثر علما در موادّ خاصه باین قایل
شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع
سجود که مشهور انست که اعادهٔ نماز در وقت و خارج وقت برو واجب
نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و دران نماز کند
یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع انها ترک کند
و نکاح در عدّه چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها را در مواضع خود
ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص
نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادلّهٔ عقلیّه بسیار برین دلالت
دارد چهارم چیزی چند که طاقت ان نداشته باشد چنانکه حق تعالی فرموده است ربّنا
و لا تحمّلنا ما لا طاقة لنا به یعنی پروردگارا بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست
ما را بان بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هرچند بر خدا قبیح است و محال
است که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبّد و بعض گفته اند مراد
عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت
از این امّت برداشته است و اظهر انست که مراد تکالیف شاقّه ایست که در امم سابقه
بود و در این امّت حق تعالی تخفیف داده و اسان کرده است و در این حدیث ظاهرا
این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشند بان خواه اضطرار از
جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد و اشامیدن
اب نجس در حال اضطرار و اشامیدن شراب در وقتی که خوف هلاک
باشد لقمه در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی
که دوا منحصر دران شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است
بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا شراب حتی بچشم کشیدن ان و در حدیث
وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم بکشد حق تعالی میلی از اتش بچشم او

بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است
و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقا جایز ندیده اند بلکه سایر محرمات و اشهر جواز است
خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا
دیگری او را مجروح کرده اند در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند باغی
و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی
فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی هر که مضطر شود و باغی و عادی
نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است و در بعضی از روایات
وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی قطاع است که براه زنی
رود بر اینها میته حلال نیست و نمی شود و قصر نماز نمی توانند کرد و در حدیث دیگر وارد
شده است که باغی کسی است که برای لهو و بازی به شکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی
دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه آنقدر که سیر شود ششم چیزیست
که او را بر او اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهای که باکراه حلال می شود
هفتم طیره است و آن عبارتست از تأثر نفس بفالهای بد مثل آنکه در میان
عرب تطیّر میکرده اند در وقتی که بسفر میرفته اند بمرغی یا شکاری که از جانب
راست او میپرید بفال خوب میگرفته اند اگر جانب چپ بدم میپرید ایشان
بایه و بد و فتنه و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند
و جنازه یا کشته بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه در این حدیث وارد
شده است که طیره در این امت نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد دفع مؤاخذه
و عذاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست و نمی
شود که نفس از آن متأثر نشود حق تعالی بر آن مؤاخذه نمینماید و کفاره اش
آنست که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد
شده است که چون تطیّر کنی بگذر و اعتنا مکن دوم آنست که مراد رفع تأثیر
آن باشد از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه

هدی

هدی صلوات الله علیهم از عدم اعتنا بآن و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که
روایت کرده اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد بر دفع آن منع از آن
باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر علما فهمیده اند و این معنی
از این حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره
مختلف است و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل ایشان بر خدا اقوی
باشد و اعتنا بشان آن نکنند اثر نمیکند هشتم وسوسه در تفکر در خلق است و در
حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق ع منقولست که سه چیز است که نجات نیافته است
از آنها پیغمبری و نه پست تر از او تفکر در وسوسه خلق و طیره و حسد
مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال
دارد اول آنکه مراد وسوسهای شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در
احوال خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال
و افعال ایشان و حق تعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا
ممکن نیست لیکن واجب است بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب
آن نکند یا آنکه قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث
عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر
وارد شده است زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستی که ظن بد بردن
دروغترین سخنهاست دوم آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث
میشود در نفس در مبداء خلق اشیا و آنکه خدا را که آفریده است و که ایجاد کرده است
و در کجاست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر و شرک خواهد
بود چنانچه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق
اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات
و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن
و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها همه معفو است هرگاه

مستقر نگردد و در نفس و بسبب آن شکّی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در حدیث
ابن بابویه این هم هست که شما آنچه بنطق بشفقت نیست ما دام که تکلّم نکنند بلب و درین
مقام معنی اوّل ظاهرتر مینماید عدم حسد است ما دام ظاهر نکنند بزبان یا بدست
و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکنند داخل معاصی نیست یا معفوّ است
و این خلاف مشهور است امّا بوسعت رحمت الهی انسب است زیرا که کم کسی است
که خود را ازین خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق موجب حرج است
و ممکن است که ما دام که اظهار نکنند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه دانستی و
اکثر اینها بنا بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدورش ازو محال است شاید
مراد اختصاص بمجموع این خصال باشد باین امّت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک
باشد میان این امّت و سایر امم و الله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است
که هر امری را از جانب خدا بر بنده وارد شود خدا اولاست بقبول عذر و تا امر را
از برای مردم بیان نفرماید و در آن باب حجّت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن امر ایشان را
عذاب نمیکند و ایضاً اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را
از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود
و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان
یعنی بحافظان کرام و کاتبان اعمال عباد که منویسید گناهی بر بنده مؤمن من
در وقت دل تنگی و ضجرت و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی
بن عطیّه که گفت در خدمت حضرت صادق عم بودم مردی از آن حضرت سؤال
کرد از شخصی که ازو امری صادر میشود در حدّت غضب آیا خدا او را مواخذه میکند
بآن آنحضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر آورد و او را
مواخذه نماید و ابن بابویه در رسالهٔ اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف
آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند
چنانکه فرموده است لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی تکلیف نکرده است

خدا

خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق عم
فرمود بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت
دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب پنج نماز و
تکلیف کرده است ایشان را در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را
در هر دویست درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج
و ایشان طاقت زیاده از اینها همه دارند **خاتمه** در بیان خاتمهٔ احوال عالم است
بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمّد بن مسلم روایت کرده اند از
امام محمّد باقر عم که گفت بتحقیق که خدای عزّ و جلّ خلق کرده است در زمین از روزی که
زمین را خلق کرده است هفت عالم را و ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد
ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کرد هر یک ایشان را در
زمین یکی بعد از دیگری بعالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریّت
او را از او و والله خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که
حق تعالی بهشت را خلق کرده است و خالی نبوده است جهنّم از ارواح کافران و
عاصیان از روزی که جهنّم را خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز
قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد
و بدنهای اهل جهنّم را با ارواح ایشان در جهنّم ساکن گرداند خدا را کسی عبادت
نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و اعتقاد
بیگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد آفرید
که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشان را بردارد و
آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است
روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است که آیا
ما مانده شدیم و به تنگ آمدیم از خلق اوّل بلکه ایشان در شبهه اند و شک
دارند در خلق تازه و مراد این خلقی است که بعد از قیامت خواهد شد

و ایضاً در خصال بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه دوم
فرمود که چون حق تعالی فانی میگرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میگرداند اهل
بهشت را در بهشت و اهل جهنّم را در جهنّم و تازه میکند عالمی را بغیر این عالم را
~~ساکن میگرداند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنّم را در جهنّم و تازه~~ و خلقی تازه
ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را به یگانگی پرستند و از برای ایشان خلق میکند
زمینی را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی بغیر این آسمان
که بر بالای ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی
بغیر شما نیافریده است و خلقی بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم
و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عالمها و آدمیانی بر سبیل اینکه این احادیث را
اکابر محدّثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلّمان امامیه متعرّض این مطلب بنفی و
اثبات نشده اند و منافات با ادلّه عقلیّه و اصول قطعیّه ندارد امّا بحدّی نرسیده است
که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و احادیث
عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند باور نکنید و انکار
منمائید و تکذیب قایل آنها مکنید و تأویلش را بما رد کنید پس انکار اینها
نمیکنیم و جزم بوقوعش نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رساله
حق الیقین بتایید رب العالمین در اواخر شهر شعبان المعظم سال هزار
و صد و نه از هجرت مقدسه و چون بر سبیل استعجال در هنگام تراکم
و تزاحم اشغال نوشته شده ملتمس از ناظران در آن آنست که بزودی
در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید و ترمیم اصول مندرسه
امامیه که سالها است آثار آنها محو شده است و اکثر مدّعیان علم
اعراض از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را قدوه خویش ساخته
اند و دست از آیات کریمه و اخبار متواتره و روایات معتبره برداشته
اند در این رساله حسب المقدور نموده ام شکر آن را بکفران مبدّل

نکرده

نکرده اند و گاهی بطلب غفران و دعای خیر یاد نمایند و الحمد لله اوّلاً و آخراً
و الصلوة علی سیّد المرسلین محمّد و عترته الاکرمین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

چون بنده مقصر عاصی احمد ابن احمد خان افشار صاین قلعه خط نالایقی را بتحریر
داشت و اکثر اوقات در همه عمر مصروف شاغل گشته که شیوه معصیت بود لهذا در ضمیر مضمر و نابر
بر تکثیر بعضی از کتب احادیث کوشید بلکه کتابت آن باعث مطالعه و تفکر گردد
با این اسباب مبصر اعمال خود و بتدارک مافات پردازد مرا بب مافی الضمیر و
قلبی عاصی را بتوسط قرینه مقالیه و یکی از یاران که صرّاف جواهر احادیث و
متحرّص مضلّین بر عقاید حقیه حق الیقین بعوض دریافت و این مضلّ را بتحریر
کتاب حق الیقین مرا راید و مقوی نور علم الیقین بعوض غیب تحریص لهذا امثال نسخه
لطیفه شد از نسخه عزیزی بتوسط شخص کریمی بو عدا متجلّی تحصیل و بدستیاری و اعانت
بعضی از مخادیم عظام در روز پنجشنبه بیستم شهر ذی قعدة الحرام سنه هزار و دویست
چهار از هجرت گذشته شرف اتمام و عز اختتام یافته و نهایت از فیوضات و لذائذ
این مستفیض و متلذّذ کرده بد از ناظرین این نسخه شریفه استدعای رحمت
و مغفرت درباره خود و تحرّص و معاونین بنماید که مغلوطات آن را هم بکرم
عفو مصحح و مصحّح فرمایند ان شاء الله امیدوار است که استدعای عاصی مقرون بقبول
خواهد شد و السلام ختام الکلام





